

سکریکران می گویند...

◆ قاسم حسن پور ◆



چاپ سوم

موزه عبرت ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۱۳۸۶

شکریہ کران
می گویند...

◊ قاسم حسن پور ◊

❖ شكنجه گران می گویند ۶

شكنجه گران می گویند / قاسم حسن پور.

تهران : موزه عبرت ایران، ۱۳۸۶

۵۷۶ ص.: مصور.

۹۶۴-۰۶-۶۸۰۶-۰ ریال ۵۰۰۰

فیبا

نادری پور، بهمن، ۱۳۲۴ - ۱۳۵۸

توانگری، فریدون، ۱۳۲۹ - ۱۳۵۸

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

شكنجه و آزار -- ایران

محاكمه های سیاسی -- ایران.

زندانیان سیاسی -- ایران

موزه عبرت ایران

۹۵۵/۰۸۲۴۰۶

۱۱۳۹۴ - ۸۴ م



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شكنجه گران می گویند

مؤلف: قاسم حسن پور

طراحی جلد: محمدجواد پورامید

مدیر هنری: سعید زاشکانی

حروفچینی و صفحه آرایی: عزیزالله میری

ناظر فنی: فریدون صباغ

صحافی: مؤسسه چاپ و نشر عروج

لیتوگرافی و چاپ: شرکت امکان چاپ تهران

نوبت چاپ: سوم / زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۵۰۰

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۰۶-۶۸۰۶-۰

هرگونه استفاده از این اثر با اجازه کتبی از ناشر و مؤلف مجاز است

نشانی: مرکز پخش: میدان امام خمینی (ره) - ابتدای خیابان فردوسی - کوچه طیس
خیابان شهید یارجانی - پلاک ۱۸/۱ - موزه عبرت ایران تلفن: ۷-۶۶۷۲۲۰۹۶
فکس: ۶۶۷۲۷۵۹۷

نشانی اینترنتی: WWW.Ebratmuseum.ir

تقدیم به:

ناجیان سوخته پر آزادی و مقاومت،
شهادی راه حق و حقیقت و
آنان که مظلومانه زیر شکنجه‌های
ساواک از دایره تنگ قفس
تا
ملکوت اعلی
پر کشیدند

با مرگ در میبچ که هر زنده مردنی است
در مرگ زنده باش که آنت ستودنی است

فهرست مطالب

| | |
|----|-------------|
| ۱۳ | مقدمه |
|----|-------------|

فصل اول – جایگاه و نقش دستگاههای اطلاعاتی

| | |
|----|--|
| ۲۱ | مروری کوتاه بر نقش دستگاههای اطلاعاتی در تاریخ |
| ۲۲ | دستگاههای اطلاعاتی رژیم پهلوی و ساخت زندان |
| ۲۵ | توقیفگاه عدلیه !!! |
| ۲۶ | شاه جدید |
| ۲۷ | شکل گیری ساواک |
| ۳۰ | دفتر ویژه اطلاعات |
| ۳۴ | شورای عالی هماهنگی |
| ۳۷ | آموزش ساواک توسط موساد (Mousad) |
| ۳۹ | همکاری صمیمانه |
| ۴۰ | آموزش، تجهیز و ساخت زندان |

فصل دوم – زمینه‌های پیدایش کمیته مشترک ضد خرابکاری

| | |
|----|-------------------------------|
| ۴۵ | اصلی ترین محور |
| ۴۸ | مقابله با مبارزات مردمی |
| ۵۴ | تغییر ساختار (۵۴ - ۵۲) |
| ۵۶ | هزارتوی بندها و سلول‌ها |
| ۵۷ | بهداشت |
| ۵۸ | رد خون |

۵۹ ورود بی بازگشت

فصل سوم – فرازهایی از بازجویی (ارعاب، تهدید، خشونت)

۸۱ آیا شاه با خبر بود

۸۱ بولتن‌های سرّی

۸۳ حکم ملوکانه!

۸۴ ایران یک حزبی شد

۸۵ اعتراض به حکم صادره

۸۶ اذعان تاریخی

۸۶ از زبان شکنجه‌شدگان

۹۲ از زبان دیگران

۹۳ نامه‌ای به تاریخ

۹۸ زشتی و زیبایی

۹۹ تلخند

۱۰۱ خشونت‌های نو به نو

فصل چهارم – بازی سیاسی در فضای باز سیاسی

۱۰۷ فضای باز سیاسی !!!

۱۰۸ گزارشاتی از بازدیدهای صلیب سرخ درباره وضعیت زندانیان

۱۱۶ ادامه شکنجه و کشتار

۱۱۸ شکنجه‌گاه مخفی ساواک در تهران کشف شد

۱۱۹ واپسین روزها از زبان تهرانی

فصل پنجم – فروپاشی دژ

۱۲۵ تسخیر و تصرف کمیته مشترک

۱۲۸ هجوم مردم برای بازدید از ابزارهای شکنجه در کمیته

۱۲۹ دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

فصل ششم – اعترافات

۱۳۳ معرفی

۱۳۳ تهرانی

۱۳۵ نادری‌پور در اظهارات سجده‌ای

۱۳۶ آرش

۱۳۶ بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی، و آرش قبل از محاکمه

اولین جلسه دادگاه

- ۱۴۷ من جلاد خوبی برای ساواک بودم
- ۱۴۹ قسمت اول از متن دفاعیه بهمن نادری پور معروف به تهرانی
- ۱۵۰ ورود به ساواک
- ۱۵۲ نفوذ در حزب توده
- ۱۵۵ دستگیری بیژن جزنی
- ۱۵۷ دستگیری جزنی و سورکی
- ۱۵۹ نفوذ در هسته مرکزی

دومین جلسه دادگاه

- ۱۶۷ جزئیات اعدام گروه ۹ نفری تشریح شد
- ۱۶۸ سخنان تهرانی
- ۱۷۵ شکنجه گروه سیاهکل
- ۱۷۸ دانشگاه صنعتی

سومین و چهارمین جلسه دادگاه

- ۱۸۵ سازمان چریکی بعنوان تصفیه، اعضای خود را نابود می کرد
- ۱۸۷ قتل بلوریان
- ۱۹۱ فعالیت سازمان ها

پنجمین جلسه دادگاه

- ۱۹۹ اسرار دخالت و نظارت مستقیم شاه در ساواک
- ۲۰۲ شهادت ۱۲ نفر
- ۲۰۵ حرفهای آرش
- ۲۰۹ تا ساعت ۱۰ صبح نباید کسی زنده باقی باشد
- ۲۰۹ سفر به آمریکا
- ۲۱۱ تماس با خارج
- ۲۱۲ نقش شاه
- ۲۱۶ دکتر شریعتی

ششمین و هفتمین جلسه دادگاه

- ۲۲۵ سیانور را به جای قرص مسکن به خورد مبارزان دادم!!
- ۲۲۸ کمیته ماهان
- ۲۲۸ ایجاد شکاف در جنبش اسلامی
- ۲۳۰ شناسایی شیخ عباس تهرانی (سید علی اندرزگو)
- ۲۳۳ کنترل تلفن منزل شیخ عباس تهرانی

| | |
|---|--|
| ۲۳۴ | قبل از شهادت مدارک را خورد |
| ۲۳۷ | اعترافات آرش در دادگاه انقلاب |
| ۲۳۹ | دفاعیه آرش |
| ۲۴۱ | استعمال بطری |
| ۲۴۵ | اظهارات تهرانی در باره فریدون توانگری (آرش) |
| هشتمین و نهمین جلسه دادگاه | |
| | شاه مخلوع دستور سربه نیست کردن گروههای مبارز را داده بود |
| ۲۴۷ | آخرین دفاع تهرانی |
| ۲۴۸ | همه سازمانها تسلیم بودند |
| ۲۵۰ | همه را نابود کنید |
| ۲۵۳ | مدافعات آرش |
| ۲۵۴ | تهرانی و آرش تیرباران شدند |
| ۲۵۷ | آخرین سخنان تهرانی |
| سایر بازجویان | |
| ۲۶۱ | فرج الله سیفی کمانگر (کمالی) |
| ۲۶۳ | دادگاه کمالی و اظهارات شهود |
| ۲۶۳ | محمد حسین طارمی |
| ۲۶۴ | محمد کجویی |
| ۲۶۶ | اعترافات کمالی |
| ۲۷۹ | جریان اختصاصی محاکمه و اعدام صدری، قوامی و ژیان پناه |
| ۲۷۹ | اقدامات ضد مردمی شاه، هویدا و ساواک فاش شد |
| ۲۸۰ | اتهامات صدری |
| ۲۸۵ | آخرین دفاعیات سرگرد قوامی و سروان ژیان پناه در دادگاه |
| ۲۸۵ | اتهامات سرگرد قوامی |
| ۲۸۷ | اتهامات سروان ژیان پناه (قاسم سیاه) |
| اعترافات تهرانی و کمالی درباره سایر بازجویان | |
| ۲۹۲ | رضا عطاریور مجرد (حسین زاده) |
| ۲۹۳ | محمد حسن ناصری (عضدی) |
| ۲۹۸ | ناصر نوذری (رسولی) |
| ۳۰۴ | سعدی جلیل اصفهانی (دکتر بابک) |
| ۳۰۷ | همایون کاویانی (کاوه) |
| ۳۱۰ | مصطفی و هوشنگ هیراد |
| ۳۱۳ | فهرست اعلام |
| ۳۳۳ | اسناد |
| ۴۹۱ | تصاویر |

مقدمه

با مطالعه بخش وسیعی از اعترافات دو تن از شکنجه‌گران معروف ساواک «آرش» و «تهرانی»، به نظر رسید که اگر این اعترافات گردآوری و در قالب کتاب تدوین شود برای جوانان و مورخین بسیار مفید خواهد بود. به دنبال آن، به آرشیو روزنامه‌های کیهان و اطلاعات که مشروح این محاکمات را در آن زمان به چاپ رسانده بودند، سری زدم. پس از جمع‌آوری مطالب، متن حروفچینی شده را برای مطالعه و اظهار نظر به چند تن از دوستان ارائه نمودم که جملگی بر پروردن و مستندتر نمودن معتقد بودند. این موضوع بنده را بر آن داشت موقتاً از انتشار مطالب خودداری نموده، برای تکمیل آن به مطالعه و تحقیق پردازم، سپس با مراجعه به منابع مختلف تاریخی مکتوب و آرشیو روزنامه‌ها، صدا و سیما، مراکز اسنادی و افراد آگاه به پژوهش در این باره پرداختم که ما حاصل آن مطالبی فراهم آمد که هم اکنون پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد.

از آنجا که در این کتاب خوانندگان به اسامی افراد، اماکن، دفاتر و ادارات متعدد برخورد خواهند نمود، ابتدا به چگونگی پیدایش و سیر دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم پهلوی و نقش بیگانگان در بوجود آمدن آنها پرداختم و با استناد به اسناد موجود و اظهارات کسانی که خود مجدانه در خدمت رژیم بودند، موضوع را مورد بررسی قرار داده، سپس علل و انگیزه‌های پیدایش «کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک - شهربانی» و

فعالیت‌های آن را از زبان برخی از بازجویان، شکنجه‌گران و شکنجه‌شدگان کاویدم.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از سران و برجستگان رژیم پهلوی و بازجویان و شکنجه‌گران ساواک چون اوضاع را نامساعد یافتند، به خارج از کشور گریختند و در دامان بیگانگان آرمیدند. تنها تعداد اندکی از آنان موفق به خروج از مملکت نشدند و توسط مردم و انقلابیون شناسایی، دستگیر و به دادگاه‌های انقلاب سپرده شدند.

هرگز در مخیله کارگزاران و عناصر کلیدی و سرسپرده حکومتی که در دوران اقتدار با تکیه بر دستگاه جهنمی ساواک، بدترین جنایات و ظلم و ستم‌ها را بر ملت خود روا می‌داشت، خطور نمی‌کرد که روزی از اریکه قدرت به زیر آیند و در پیشگاه ملت به تشریح عملکرد منفی خود پردازند. این افراد چه آنان که بر اثر باور غلط خودشان از کشور خارج نشدند و چه آنان که به علت دستگیری‌های فرمایشی شاه برای فریب مردم، در زندان بسر می‌بردند و امکان فرار نداشتند وقتی توسط نیروهای انقلابی دستگیر شدند در حالتی توأم با یأس و نومیدی و اظهار ندامت و پشیمانی، پرده از رفتار خود با زندانیان سیاسی برداشتند.

و اما آنان که در گذشته‌ای نه‌چندان دور به خاطر مبارزه با ظلم و ستم، توسط عوامل رژیم دستگیر و در بند شکنجه‌گران گرفتار آمده و شدیدترین شکنجه‌ها را متحمل شده بودند، اکنون در کسوت بازجو و نگهبان، شکنجه‌گران و بازجویان دیروز خود را با الهام از رهنمودهای پیامبرگونه امام خمینی (ره) با اخلاق و رفتار انسانی و اسلامی و حتی کنترل خشم انقلابی مردم نسبت به آنها، به بهت و حیرت واداشته، خاطر نشان نمودند که مبارزه‌شان از هدفی والا و مقدس برخوردار است و بدین وسیله زیبایی و رأفت دین مبین اسلام را برای آنها تجسم بخشیدند.

حضرت امام خمینی (ره) در این خصوص فرمودند:

«ما با همین اشخاصی که این طور شکنجه کردند، این‌طور آدم کشتند، ما سفارش کردیم که در حبس‌ها حتی به [آنها] یک

کلمه درشت نگویند»^۱.

پیروی از این فرمایشات موجب شد تا همان شکنجه‌گران دیروز که اکنون دست تقدیر آنان را در جایگاه متهم نشانده است، داوطلبانه لب به اعتراف بگشایند و گوشه‌هایی از اتفاقات دردناک زندان‌های شاه را نه تنها برای دادگاه انقلاب که برای تاریخ، آیندگان و در یک کلام برای تمامی انسان‌ها شرح دهند.

بهمین نادری‌پور یکی از کسانی بود که بیشترین اعترافات را داشت. او اطلاعات و خاطرات خود را به دو صورت بیان کرده است:

الف) نوشته‌های او در زندان: زمانی که در زندان بود، با تکیه بر حافظه قوی و اطلاعات بسیار ارزشمند خود، مطالبی را نوشت.

ب) اظهارات او در دادگاه: هنگامی که در جایگاه متهم قرار گرفت، مجدداً اطلاعات خود را بیان نمود و به سئوالات رئیس دادگاه در موضوعات گوناگون نیز پاسخ گفت. این اقراریر توسط گزارشگران روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و ... ثبت و ضبط شده است.

معمولاً در اسناد ساواک هیچ‌گونه اشاره مستقیمی به اعمال شکنجه بر دستگیرشدگان نشده است؛ لذا و برای بیان این موضوع از کلمات رمز^۲ استفاده می‌شده است؛ لذا برای انعکاس واقعیات، بخشی از اظهارات شکنجه‌شدگان نیز در این بحث مورد استناد قرار گرفته است.

روش تحقیق

در این کتاب اعترافات تهرانی و آرش، مندرج در روزنامه‌ها محور کار قرار گرفته و از آن روی که گستردگی اظهارات موجب عدم ثبت و ضبط تمامی مطالب توسط گزارشگران گردیده، بخشی از موارد بجای مانده از میان اعترافات مکتوب آنان و بخشی دیگر با مساعدت جناب آقای بلوریان، از میان مصاحبه‌های تلویزیونی‌شان موجود در آرشیو صدا و سیما تأمین گردیده است.

^۱ - سخنرانی امام خمینی (ره) در قم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸؛ صحیفه امام، جلد ۷، ص ۳۱۰

^۲ در خصوص این رموز می‌توان به عباراتی چون: «بازجویی فنی، استمرار بازجویی و ...» اشاره نمود. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به همین کتاب ص ۸۳

فرج‌اله سیفی کمانگر (کمالی) هم اعترافات را بر سینه اوراق نگاشته که از آن نیز در جای خود بهره گرفته‌ایم. همچنین جنایات بسیاری از دستگیرشدگان مانند: سجده‌ای و نصیری و ... را که بی‌شرمانه همه چیز را انکار نموده و خود را از تمامی اتهامات مبرا دانسته بودند از دل اعترافات همکارانشان و برخی مستندات دیگر بیرون کشیده و به منصف ظهور آوردیم. از آنجایی که ممکن بود این شبهه برای خوانندگان و آیندگان ایجاد شود که به هر حال ممکن است این گرفتار شدگان برای رهایی از زندان، اقدام به اعتراف دادگاه پسند نموده باشند و اظهاراتشان واقعی نباشد، مطالب فوق از سه منظر: خاطرات شفاهی زندانیان سیاسی قبل از انقلاب و روزنامه‌های منتشر شده در زمان رژیم پهلوی دوم و اسناد به جای مانده از ساواک مورد بررسی قرار گرفت. به طور مثال تهرانی در قسمتی از اعترافات خود می‌گوید: «از سال ۵۴ به بعد شاه دستور داده بود مبارزان در خارج از کمیته مشترک و در درگیری‌ها کشته شوند»، لذا درستی این سخن با بررسی روزنامه‌های منتشره از سال ۵۴ به بعد مشخص شد و خوانندگان خواهند دید که در کمتر هفته‌ای بود که خبر کشته شدن تعدادی از مبارزین تحت عنوان به اصطلاح خرابکار در روزنامه‌ها درج نگردد.

تهرانی در قسمتی از اعترافات خود می‌گوید: دو نفر از متهمین که زنده بوده و تحت بازجویی قرار داشتند، خبر کشته‌شدنشان را روزنامه‌ها درج کرده بودند!! و عطارپور روزنامه مذکور را به رؤیت آنها رساند و گفت اگر همکاری کنید می‌گوییم روزنامه‌ها اشتباه کرده‌اند و گرنه از نظر ما و مردم شما وجود خارجی ندارید. صحت این اظهارات پس از مراجعه به آرشیو روزنامه مذکور و بررسی دقیق ثابت گردید..

در این کتاب کوشیده‌ایم برای روشن شدن اذهان خوانندگان گرامی در خصوص به شهادت رسیدن مبارزین در زیر شکنجه توسط بازجویان و شکنجه‌گران، از دو روش؛

الف - اعترافات کتبی تهرانی،

ب - گزارش‌های تنظیمی ساواک (سند) استفاده کنیم.

در فصل اول تا پنجم ابتدا به ساخت زندان توسط رژیم اشاره گردیده و پس

از آن به شرح چگونگی پیدایش دستگاههای اطلاعاتی و نقش بیگانگان در شکل‌گیری ساختار آنها، آموزش بازجویان، مقابله با اعتراضات مردمی، چگونگی پیدایش و تأسیس کمیته مشترک، بررسی اسناد شهادی زیر شکنجه، گفتگو با شکنجه‌شدگان و ... و نهایتاً تسخیر کمیته مشترک پرداخته شده است.

اعترافات تهرانی و سایر شکنجه‌گران در خصوص نحوه برخورد با مخالفین، دستگیری، شکنجه آنها و ... فصل ششم به بعد کتاب را دربر گرفته است و آخرین بخش کتاب تحت عنوان «اسناد و تصاویر» آمده به سندها و عکس‌هایی که مبین مطالب مندرج در متن بوده و به ترتیبی خاص در جای مناسب مزین کرده‌ایم تا بر غنای بیشتر کتاب بیفزاید.

از خداوند بزرگ می‌خواهم که این خدمت ناچیز به تاریخ معاصر ایران عزیز را مرضی رضای خود قرار دهد و به این وسیله بخشی از واقعیت‌های ارزشمند تاریخ معاصر به نسل‌های آینده منتقل گردد.

افراد بسیاری در تدوین این کتاب به اینجانب کمک کردند که به گمنامی خود افتخار می‌کنند از همه آنان تشکر می‌کنم. همچنین از کارکنان موزه عبرت ایران که صمیمانه از هیچ کمکی دریغ نکردند تقدیر می‌نمایم.

قاسم حسن‌پور

فصل اول

جایگاه و نقش دستگاههای اطلاعاتی

مروری کوتاه بر نقش دستگاههای اطلاعاتی در تاریخ

شکل‌گیری اطلاعات قدمتی به طول تاریخ دارد. شکی نیست که از دیرباز و در زمان‌های قدیم در کشورهای خاور نزدیک و یونان باستان همواره برخی از کارها از چشم عامه مردم توسط حاکمان وقت پنهان می‌مانده و گروهی نیز عامل این حرکت می‌شدند که اصطلاحاً «چشم شاهان» لقب داشتند. به عبارتی هر حکومت و هر کشوری دستگاه اطلاعاتی مورد علاقه خود را می‌سازد.

امریکائیان سازمان میلیاردها دلار رایانه‌ای خود را دارند و انگلیسی‌ها از فن‌آوری آنان کپی برداری می‌کنند. روس‌ها در تشریفات اداری دستگاه اطلاعاتی خود، بیش از پیش گرفتار تشریفات اداری‌اند. فرانسوی‌ها آنقدر واقع‌گرا هستند که حتی فعالیت‌های غیر قانونی خود را فاش می‌کنند و بالاخره نوبت به مוסاد می‌رسد که کوچکترین و غیر اخلاقی‌ترین و درعین حال کارآمدترین سازمان یا دستگاه اطلاعاتی است.^۱

اصولاً استقلال و ثبات هر کشور و حکومتی به مقیاس وسیعی به میزان کیفیت، کمیت و فعالیت این سازمان‌ها بستگی دارد. یک دستگاه اطلاعاتی به همان اندازه که می‌تواند در تحکیم موقعیت یک کشور و ثبات سیاسی و اجتماعی آن ایفای نقش کند و عامل بقا و دوام آن در تمامی

۱ - کتاب جاسوسی، اثر مارک لیوود، انتشارات گینس از لندن، ۱۹۹۴.

زمینه‌ها شود، به همان اندازه نیز می‌تواند وسیله مناسبی برای نابود ساختن یک نظام سیاسی و سرنگون ساختن یک حکومت و گسستگی شیرازه یک کشور گردد.

در این میان، کشور ایران نیز از سهم حضور دستگاه اطلاعاتی بی‌نصیب نبوده و در خور زمان و مکان، حکومت وقت اقدام به تشکیل سازمان‌هایی از این دست نموده است.

دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم پهلوی و ساخت زندان

در زمان سلطنت رضاخان دستگاه اطلاعاتی به معنی خاص آن، یعنی جمع‌آوری خبر از کشور هدف در ایران وجود نداشت. او همه چیز را از نظمی که بعدها به شهربانی تغییر نام یافت، می‌گرفت. سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف نیز راه دیگری برای جمع‌آوری اطلاعات بود.^۱

رضا شاه که بقای حکومت خود را در به بند کشیدن آزادی‌ها می‌دید، مدت زیادی از به قدرت رسیدنش نگذشته بود که مارکوف روسی^۲ را مأمور بررسی و انتخاب مکانی مناسب برای احداث زندان نمود و مارکوف پس از بررسی‌های لازم، قصر قجر را برای احداث زندان در تهران پیشنهاد کرد که بلافاصله اعتبار لازم تأمین و طراحی و سپس عملیات اجرایی آن آغاز شد که در نتیجه روز ۱۱ آذر ۱۳۰۸ با یکصد و نود و دو سلول آماده بهره‌برداری و

^۱ - برگرفته از کتاب خاطرات ارتشبد فردوست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)، جلد اول.

^۲ - نیکلای مارکوف در سال ۱۸۸۲ در شهر تفلیس گرجستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۰ از بخش معماری دانشکده هنرهای زیبای آکادمی سلطنتی فارغ‌التحصیل شد. چهار سال بعد نیز در بخش آکادمی فارسی زبان‌های شرقی سن پترزبورگ تحصیلات خود را به اتمام رساند. مارکوف دوست و هم‌ردیف رضاخان میرپنج بود. در سال ۱۹۲۱ میلادی فعالیت معماری خودش را در تهران آغاز کرد. از معماری اسلامی و شهرهای سنتی احداث بناهای ایرانی و نیز مصالح محلی از قبیل آجر، سنگ، کاشی و گچ را می‌ستود. آجرهای خشتی که وی به کار می‌برد به نام آجر مارکوفی معروف شد. وی چندین وزارتخانه، ساختمان شهرداری و اداره، کارخانه، کاخ و زندان، استادیوم ورزشی، مدرسه و مغازه را در تهران ساخت.

او ساختمان سفارت ایتالیا و ساختمان سینگر در خیابان سعدی را به سبک کلاسیک اروپایی ساخت به همه اینها اضافه کنید بنای زندان قصر در کاخ قجرها را.

تر، سبط رضاخان افتتاح گردید.^۱ این در حالی بود که در آن زمان، عده‌ای خرده می‌گرفتند که در هیچ جای جهان معمول نیست، شاه زندان یا مؤسسه دیگری نظیر آن را بازگشایی کند،^۲ ولی واقعیت این بود که او برای حفظ حکومت خود نیاز شدیدی به احداث این مکان‌های مخوف داشت.

در آن زمان پس از اداره پلیس سیاسی، اداره زندان از فعال‌ترین ادارات بود و در زندان قصر دو عبارت به صورت ضرب‌المثل در آمده بود که حاکی از جو حاکم در آن دوران است:

«انشاءالله سیگار ادیب‌السلطنه نصیبت شود» که منظور از «ادیب‌السلطنه» سرهنگ یحیی رادسر،^۳ رئیس پلیس وقت بود که معمولاً اجرای احکام اعدام را به عهده داشت و قبل از اعدام به زندانی سیگار تعارف می‌کرد که ظاهراً اضطراب او را مقداری کاهش دهد و یا «تو را از درب علیم‌الدوله بیرون کنند» منظور از درب علیم‌الدوله در چوبینی بود که به محوطه‌ای تپه‌گونه میان زندان قصر و پادگان قصر باز می‌شد و زندانی سیاسی را برفراز بلندی‌های آن اعدام می‌کردند.^۴

رکن‌الدین مختار^۵ آخرین رئیس شهربانی حکومت رضا شاه،

^۱ - روزنامه اطلاعات، سال چهارم، شماره ۹۱۵، سال ۱۳۰۸. (سند شماره ۱)

^۲ - سیفی فمی تفرشی مرتضی، پلیس خفیه ایران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۱۰۹

^۳ - یحیی رادسر دایی هویدا و یکی از عاملین به شهادت رساندن آیت‌الله سید حسن مدرس بود.

^۴ - همان، ص ۱۶۸

^۵ - رکن‌الدین مختار فرزند کریم مختار السلطنه در سال ۱۲۷۱ ش در اصفهان متولد شد. او تحصیلات مقدماتی را در مدارس جدید گذراند و وارد مدرسه موسیقی و نظام، یکی از شعب مدرسه دارالفنون گردید. هنوز دوره سه ساله مدرسه را پایان نبرده بود که در سن ۲۲ سالگی وارد خدمت در شهربانی شد. در ابتدای کودتای ۱۲۹۹ بر اثر اختلاف با مستشاران سوئدی از خدمت در شهربانی منصرف ولی بعدها از سوی وزارت کشور به ریاست شهربانی رشت انتخاب و پس از حدود دو سال به کرمانشاهان منتقل شد. او با دختر یکی از خانواده‌های کرنندی ازدواج کرد. در سال ۱۳۰۳ امور شهربانی خوزستان به وی که در آن هنگام درجه سرگردی داشت، سپرده شد.

به هنگام مسافرت حسین آیرم به فرنگ جهت معالجه، رکن‌الدین مختار رئیس کل شهربانی شد. او آخرین رئیس شهربانی رضا شاه بود و تا شهریور ۱۳۲۰ در این سمت باقی بود. بنا به نوشته **صدرالاشراف**؛ مختار شخص بد نفس و دارای سوء نیت و شناعة اعمال بود.

زمانی که رکن‌الدین مختار رئیس کل شهربانی شد روسیه و آلمان و انگلیس در صحنه سیاست

برخوردهای ظالمانه و خشونت‌بار همچنان ادامه می‌داد به طوری که در زمان تصدی او، شهربانی به دستگاه مخوفی تبدیل شده بود، چنان که تصور می‌شد این دستگاه در قلب تمامی خانواده‌ها نفوذ کرده است. از جمله جنایات او کشتن زندانیان با تزریق آمپول‌های هوا و سمی توسط شخصی به نام پزشک احمدی بود.^۱

ایران نقش مؤثری داشتند. در زمان تصدی او بر شهربانی کل کشور بود که قضیه کشف حجاب توسط رضاخان مطرح و عملی شد و پلیس در کوچه و خیابان چادر و روسری از سر زنان محجبه برمی‌داشت. در سال ۱۳۱۹ هنگامی که دکتر مصدق از سفر معالجاتی آلمان به ایران بازگشت در باغ کاشف‌السلطنه توسط مأموران مختار (شهربانی) دستگیر و پس از چند روز از طریق مشهد به بیرجند تبعید گردید.

به دنبال استعفای اجباری رضا شاه در ۲۴ شهریور ۱۳۲۰، سرپاس رکن‌الدین مختار هم در همان روز از مقام خود برکنار و پاسیاد رادسر به کفالت شهربانی منصوب شد. با برکناری مختار جو خفقان از بین رفت و مردم احساس آزادی کردند. مختار پس از برکناری به کرمانشاهان رفته بود، توسط پلیس دستگیر و تحت‌الحفظ به تهران آورده شد. پس از تشکیل دادگاههای مختلف در خصوص او، و وجود شاکیان متعدد و شرکت در قتل و... در عصر روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ اتهامات او قرائت و به زندان محکوم گردید!! که بنا بر شنیده‌ها در فروردین ۱۳۲۷ مشمول عفو پادشاه وقت قرار گرفت!!!

^۱ - در سال ۱۲۶۶ در تبریز به دنیا آمد در حدود سال ۱۳۰۷ در بیمارستان احمدی تهران که بعدها به بیمارستان سپه موسوم گردید، از بیماران پرستاری می‌کرد. او با مشاهده اعمال پزشکان سعی می‌کرد امور پزشکی را فرا گیرد. سر و کار داشتن با بیماران متعدد در شبانه‌روز اهمیت واقعی بیماری و درد را در نظرش کم اهمیت جلوه داده و ناله و ضجه دردمندان برایش عادی شده بود و کسی که طاققت مشاهده یک آمپول زدن را نداشت، اکنون هنگام اقدام سخت‌ترین عمل‌ها قبل از پرستاران دیگر حاضر می‌شد و با کمال خونسردی مانع دست و پا زدن بیماران می‌شد.

وی زمانی اقدام به دایر کردن داروخانه کوچکی در مشهد نمود. البته معلوم نیست وی علوم داروسازی را از کجا تحصیل کرده است و همین که می‌گفتند از تهران آمده و در یکی از بیمارستانهای مهم مرکز کار می‌کرده است برای معرفی او کافی بود تا مردم به او مراجعه نمایند. داروفروشی یا پزشکی در مشهد هم او را قانع نمی‌کرد لذا در پی شغل مهم‌تر و سودمندتری بود و در سال ۱۳۱۰ وارد یکی از مهم‌ترین ادارات مرکز شد. البته معلوم نیست به چه علت و معرفی چه کسی. به ظاهر می‌گفتند طبیب مخصوص شهربانی است و تنها رئیس کل آن اداره و شاید چند نفر مأمورین عالی‌رتبه، از کارهای او خبر داشتند و اشخاص دیگری سر از کار او در نمی‌آوردند. مشهور است که وی در دل شب سر کار حاضر می‌شد و با آمپولهای مخصوص خود (آمپول آب داغ، آمپول هوا و...) بیماران رامی‌کشت. در شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع دگرگون شد وی به کشور عراق گریخت ولی به وسیله مأمورین عراقی دستگیر و به مقامات ایران تحویل گردید. پس از چندی در حالی که

توقیفگاه عدلیه!!!

از آنجا که رضا شاه علاقه وافری به ساخت زندان داشت، در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی^۱ دستور ساخت زندان دیگری به نام توقیفگاه عدلیه را در سه هزار ذرع از اراضی میدان مشق^۲ صادر نمود. این زندان در اداره

عاملین اصلی به نوعی تیرئه شدند، وی اعدام گردید!! (برگرفته از روزنامه اطلاعات، مورخ جمعه دوم مرداد ۱۳۲۱ (سند شماره ۲). (احمد کسروی وکیل مدافع وی بوده و در دادگاه از او دفاع نمود)

^۱ - روزنامه اطلاعات، سال هفتم، شماره ۱۷۲۰، ۱۱ مهرماه ۱۳۱۱ (سند شماره ۳)

^۲ - میدان مشق سابق یا باغ ملی فعلی از میادین تاریخی تهران با تاریخچه‌ای مملو از مسائل سیاسی، اجتماعی، نظامی، فرهنگی و هنری بشمار می‌آید. این محوطه که از بزرگترین میدان‌های نظامی بوده در حدود ۴۰۰ متر طول و ۴۰۰ متر عرض داشته است و مساحت آن چهل اکر (هر اکر برابر ۴۰۴۷ متر مربع) یعنی ۱۶۱۸۸۰ متر مربع ارزیابی شده است که حدوداً برابر ۱۶ هکتار می‌باشد، سربازخانه مرکزی در آن واقع بوده و نظامیان در آن مشق نظام می‌کردند.

این میدان در زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هـ ق) بنیاد نهاده شد و در دوره ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ ق) تجدید و توسعه یافت، در سال ۱۲۷۸ هـ ق میدان مشق به صورت میدانی مربع شکل درآمد و دیوارهایی مشتمل بر طاقنماهای آجری گرداگرد آن ساخته شد و دروازه‌ای زیبا با یک درب دولنگه و دو طاق‌نمای مسدود که به صورت پخی بود، در ضلع جنوب شرقی قزاقخانه یعنی در شرق دروازه و سر در کنونی ایجاد گردید که به «سر در ناصری» معروف شد و بعضی مواقع ناصرالدین‌شاه از بالای آن به تماشای مشق نظامیان مشغول می‌شد.

در نخستین سالهای حکومت رضا شاه این میدان با تغییراتی که در آن به وجود آمد به باغ ملی تغییر نام یافت و سر در ناصری نیز تخریب و (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ هـ ق) به جای آن بنای جدیدی به نام سر در باغ ملی ساخته شد.

این میدان محدوده‌ای از شمال خیابان سرهنگ سخایی، از جنوب خیابان امام خمینی (ره)، از شرق خیابان فردوسی و از غرب خیابان سی تیر را شامل می‌شود و محوطه بناهای قدیمی کنونی آن عبارتند از: سر در باغ ملی، موزه ملی ایران (موزه ایران باستان و موزه دوران اسلامی)، کاخ شهربانی، توقیفگاه که نام‌های دیگر آن زندان موقت شهربانی، زندان زنان، بازداشتگاه کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک شهربانی (موزه عبرت ایران)، اداره پست (موزه ارتباطات)، ساختمان شماره ۳ وزارت امور خارجه (شرکت نفت ایران و انگلیس سابق)، ساختمان قدیمی بانک سپه، موزه ۱۳ آبان، کتابخانه ملی، «کاخ وزارت امور خارجه»، عمارت ثبت اسناد و املاک، مرکز قزاقخانه (سازمان خدمات درمانی نیروهای مسلح فعلی)، ساختمان شماره ۷ وزارت امور خارجه (باشگاه افسران سابق)، ساختمان شماره ۸ شرقی و غربی وزارت امور خارجه، بنای وزارت جنگ سابق (بیمه و بازنشستگی نیروهای مسلح فعلی)، ساختمان هنرستان دختران یا مدرسه کودکان بی‌سرپرست را دربر می‌گرفته است.

تشکیلات نظیمه کل مملکتی (مجموعه شهربانی) با طراحی آلمانها و معماری بسیار پیچیده‌ای احداث و در سال ۱۳۱۶^۱ افتتاح گردید. این زندان با معماری منحصر به فرد خود دارای چندین لایه حفاظتی بود که امکان فرار را برای هر جنبنده‌ای غیر ممکن می‌ساخت و اگر متهمی موفق می‌شد از یک لایه حفاظتی آن عبور نماید قطعاً در تله لایه‌های بعدی گرفتار می‌شد. کلیه دیوارها و زوایا به صورت ظاهراً غیر هندسی و شکسته طراحی شده به گونه‌ای که هیچ زاویه‌ای را نمی‌توان ملاک محاسبه قرار داد. و برای زندانی تشخیص راه ورود و خروج غیر ممکن بود.

یکی دیگر از علل طراحی با زوایا و دیوارهای متعدد و شکست‌های زاویه‌ای و هندسی، ایجاد یک حالت آکوستیک طبیعی است که هیچ صدایی از داخل به خارج و بالعکس قدرت نفوذ نداشته باشد و صدای ناله و فریاد زندانیان در داخل ساختمان محو گردد. این خصوصیات کافی بود که این مکان بعدها به زندانی مخوف تبدیل شود که بی‌رحمانه‌ترین اعمال توسط عوامل رژیم پهلوی در آن صورت پذیرد. زندان موقت شهربانی، زندان زنان و بازداشتگاه کمیته مشترک ضد خرابکاری نام‌های بعدی آن بوده است.

شاه جدید

دیری نپایید که سال ۱۳۲۰ فرا رسید و پهلوی اول به دست قدرت‌های استعماری به جزیره موریس تبعید شد و فرزندش محمدرضا به

از وقایع مهم این میدان می‌توان به اعدام میرزا رضا عقدایی فرزند ملاحسین معروف به میرزا رضا کرمانی ضارب ناصرالدین شاه در روز پنج‌شنبه دوم ربیع‌الاول سال ۱۳۱۴ و اعدام شیخ فضل‌الله نوری اشاره کرد.

در راستای حفظ و احیای ابنیه تاریخی و موزه‌های موجود، دولت جمهوری اسلامی ایران مصوبه شماره ۲۷۹-۸۲/م/ت ۲۷۰۹۴ هـ در جلسه مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۰ تصویب نمود و سازمان میراث فرهنگی را مسئول پیگیری و ارائه گزارش عملکرد هر شش ماه یکبار آن به دولت، تعیین نمود. چنانچه این مصوبه شکل اجرایی به خود گرفته و عملی گردد، این مکان به قلب موزه‌های ایران تبدیل خواهد شد.

^۱ - آرشیو موزه عبرت ایران

قدرت رسید. محمدرضا نیز برای حفظ تاج و تخت خود و اعمال نقطه نظرات سیاسی کشورهای امریکا و انگلیس که موقعیت خود را مدیون آنها بود، برای سرکوب مخالفین و به بند کشیدن آنها طبق رویه پدر، سرکوب زندانیان و به بند کشیدن آنها را سرلوحه کار خود قرار داد و در همین راستا بود که در طول حکومت او پنج زندان؛ قزل قلعه، عشرت‌آباد، قصر، اوین و زندان موقت شهربانی (کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک - شهربانی) در تهران و زندان‌های بسیاری نیز در شهرستانهای مختلف از جمله زندان قزل حصار در کرج، فلک‌الافلاک در خرم‌آباد و زندان برازجان که تبعیدگاه بود، فعال بودند که تبدیل به محبس‌هایی برای به بند کشیدن آزادی و آزادیخواهان شدند. دو زندان اوین و خصوصاً کمیته مشترک مکان‌هایی بودند که در آنها وحشتناک‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین اعمال ضد بشری بر روی انسان‌های آزاده و خداجو انجام می‌شد. در دهه اول سلطنت محمدرضا، سازمان پلیس مخفی‌ای به نام «کوک»^۱ عهده‌دار کارهای امنیتی کشور می‌گردد.

شکل‌گیری ساواک

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲^۲ که C.I.A نقش محوری آن را به

^۱ - سازمان «کوک» که سابقه تأسیس آن به سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ برمی‌گردد، به جهت کنترل فعالیت‌های حزب توده و جبهه ملی بوجود آمد. این سازمان به ابتکار اداره دوم ستاد ارتش و با ریاست سپهبد کیا، تشکیل و شروع به کار کرد. در این سازمان، انتخاب عضو، تشکیل جلسات و سایر برنامه‌های آن عیناً از روی الگوی فراماسونری اقتباس شده بود. برای توسعه فعالیت و جلب اعضای جدید هم به این صورت عمل می‌شد که افراد و اشخاص سرشناس و قابل اعتماد از طبقات مختلف با موقعیت‌های اجتماعی ممتاز، نشان می‌شدند. وظیفه اعضا، شناسایی مخالفین رژیم در سطوح بالای اجتماع و همچنین جمع‌آوری اطلاعات درباره رؤسای ادارات و... بود. (نام کوک برگرفته از حرف اول «کجور» حرف وسط «نور» و حرف اول کلارستان از توابع استان مازندران می‌باشد. این سازمان ابتدا در مازندران تشکیل و سپس به استان‌های دیگر تعمیم داده شد.

(ر. ک. «داوری، سخنی در کارنامه ساواک»، سرتیپ منوچهر هاشمی (متصدی امور ضد جاسوسی ساواک)، انتشارات ارس، لندن، صص ۲۶۵ تا ۲۶۸.

^۲ در این سال دولت دکتر مصدق توسط آمریکایی‌ها و عمال آنها در ایران، ساقط شد و مجدداً

عهده داشت، آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند ایران را به عنوان پایگاه اصلی خود در منطقه حفظ کنند، لذا در درجه اول به ایجاد دستگاه ضد اطلاعات ارتش و تقویت آن و در مرحله دوم به وسیله ده نفر از مستشاران خود به سرپرستی سرهنگ یاتسویچ^۱ رئیس C.I.A سفارت آمریکا در ایران، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را بنیان نهاده که قانون آن در اسفند ماه سال ۱۳۳۵ بدون هیچ‌گونه مخالفت جدی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.^۲

ساواک در سال ۱۳۳۶ با یک صفحه قانون و یک دنیا اختیارات،^۳ با ریاست تیمور بختیار به عنوان اولین رئیس آن پا به عرصه وجود گذاشت و با اختیارات نامحدودی که به آن داده شد، به تدریج بر کلیه امور مملکت تسلط یافت.^۴

در تمام وزارتخانه‌ها حداقل یک افسر ساواک به عنوان منشی مستقر

محمدرضا پهلوی قدرت را در دست گرفت.

^۱ - یاتسویچ افسر نیروی هوایی یوگسلاوی بود که در زمان جنگ دوم با هواپیما به آمریکا پناهنده و سپس تبعه آمریکا شد و عضو سازمان C.I.A گردید. او به سرعت ترقی کرد و پس از مدت کوتاهی رئیس سیا در ایران شد. وی مسلط‌ترین فرد اطلاعاتی آمریکا در ایران بود.
ر. ک : خاطرات ارتشبد حسین فردوست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)، ویراسته عبدالله شهبازی، جلد اول، ص ۳۳۷.

^۲ - سند شماره ۴

^۳ - سند شماره ۵

^۴ - حیات ساواک را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

الف) دوره ایجاد و تأسیس توسط مستشاران امریکایی که در رأس آن بختیار قرار داشت (تا سال ۱۳۳۹)

ب) ریاست پاکروان با ورود فردوست به ساواک آغاز شد که در این دوره مستشاران امریکایی از کار برکنار و به جای آن از مریبان اسرائیلی استفاده شد. همچنین پاکروان نیز از سمت ریاست ساواک برکنار و به جای او نصیری رئیس ساواک گردید (تا سال ۱۳۵۰)

ج) این دوره با خروج فردوست و مقدم در فروردین سال ۱۳۵۰ آغاز و سازمانی که توسط آنها ساخته شده بود، در بست در اختیار نصیری، معتضد و ثابتی قرار می‌گیرد. این دوره، دوره هجوم و قدرت ساواک است و تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

د) این دوره که دوره زوال و سقوط سازمان است، ماههای آخر سلطنت محمد رضا را دربرمی‌گیرد و با برکناری نصیری و معتضد و ریاست مقدم آغاز می‌شود.

و در هر قسمت یک مأمور آموزش دیده این سازمان به کار گمارده شد. همچنین تحت پوشش برنامه‌های به اصطلاح اجتماعی (از قبیل سپاه دانش، سپاه بهداشت، سپاه عمران و خانه‌های انصاف) در جریان ریزترین اطلاعات و فعالیت‌ها در اقصی نقاط کشور قرار می‌گرفت.^۱

از سوی دیگر، به منظور کنترل فعالیت‌های سیاسی ایرانیان خارج از کشور، خصوصاً دانشجویان و مبارزین، دفاتر ویژه و قدرتمندی را در اروپا و غرب تأسیس و با نفوذ در عمق برخی از تشکلهای سعی کرد کوچکترین فعالیت آنها را زیر نظر داشته باشد.

با موقعیت به دست آمده، بختیار^۲ اولین رئیس ساواک که دارای

^۱ - ساواک (دژخیم غرب)، هارالدایران برگر، ترجمه سعید فرهودی، تهران، انتشارات توس. ص ۴۰.

^۲ - تیمور بختیار همزمان با جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۳ هـ ش در یکی از ایلات بختیاری به دنیا آمد. پدرش فتحعلی بختیار از خوانین بزرگ بختیاری و نیای بزرگ او جعفرقلی خان بختیاری بود. او پس از گذراندن دوران راهنمایی تحصیلی در ایران به همراه شاپور بختیار برای ادامه تحصیل به بیروت رفت. در آنجا یک دوره مهندسی دید و سپس برای تکمیل تحصیلات به فرانسه رفت. وی مقارن با جنگ جهانی دوم به اصفهان منتقل و در سال ۱۳۲۱ با درجه سروانی به تهران بازگشت و با دارا بودن صلاحیت و قابلیت‌های فردی، به فرماندهی هنگ دست یافت و در سال ۱۳۲۵ نیز به فرماندهی هنگ سوار حمله رسید. پس از آن به دانشگاه جنگ رفت و در سال ۱۳۲۹ رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی شد. یکی از رویدادهایی که منجر به محبوبیت و ترقی بیشتر بختیار گردید، دفع غائله ابوالقاسم خان بختیاری بود. ابوالقاسم خان عموی تیمور بختیار از خوانین با نفوذ ایلات به شمار می‌آمد. وی در سال ۱۳۳۱ تیپ اعزامی ارتش را خلع سلاح و نابود کرد و هر از گاهی علیه حکومت نافرمانی‌هایی داشت. پس از آن به دستور مصدق فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه شد. او از کرمانشاه به سمت تهران حرکت کرد و در صورت پیروزی هر گروهی به آنها می‌پیوست. در تاریخ ۱۳۳۲/۱۰/۵ به عنوان فرماندار نظامی تهران انتخاب شد و در این سمت بیدادها کرد و هر کس را که آمریکا، انگلیس و یا محمدرضا دستور می‌دادند از دم تیغ می‌گذراند. توده‌ای‌ها را قلع و قمع کرد. «فدائیان اسلام» را به طرز فجیعی به جوخه اعدام سپرد، پادگان مرکز زرهی را به یک شکنجه‌خانه تمام و کمال تبدیل کرد و به جان زنان و دختران زندانی خرس انداخت و حتی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی مجتهد، رهبری سیاسی و یکی از مهمترین چهره‌های نهضت ملی صنعت نفت و رهبر مبارزات ضد استعماری را دستگیر و تا مرز اعدام ایشان پیش رفت که با وساطت آیت‌الله العظمی بروجردی آزاد گردید. وی در سال ۱۳۳۸ به درجه سپهبدی نائل و سرانجام در تاریخ اول فروردین ۱۳۴۰ برکنار شد. او در اول مهرماه ۱۳۴۰ بازنشسته شد و در ششم بهمن ماه ۱۳۴۰ ایران را ترک کرد و نهایتاً در سال ۱۳۴۹ توسط ساواک؛ سازمانی که زمانی خود

قدرت نامحدودی شده بود و از طرفی نیز به یکی از مهمترین ایل‌ها (بختیاری) وابستگی داشت، به فکر دستیابی به مناصب عالی و قبضه قدرت افتاد و وجود این مسائل موجب شد محمد رضا از جانب او احساس خطر کند.

این موضوع و مسائل مشابه دیگر سبب شد که شاه در صدد ایجاد دستگاه‌های کنترل کننده برآید و اعمال و رفتار سازمان‌ها و افراد رده بالا را شخصاً زیر نظر داشته باشد تا ضمن حفظ موقعیت خود، از بروز مسائل مشابه در آینده جلوگیری نماید. لذا یکی از نهادهایی که انجام این وظایف به عهده‌اش گذاشته شد «سازمان بازرسی شاهنشاهی» بود.

دفتر ویژه اطلاعات

محمد رضا شاه در سال ۱۳۳۸ در سفری که به انگلستان داشت، طی ملاقاتی با ملکه، از او سؤال کرد: «شما چگونه از اخبار مملکت خود و دنیا به طور روزانه مطلع می‌شوید؟»، و افزود: «هر روز ۵۰۰ - ۴۰۰ برگ گزارش برای من می‌فرستند. در روز که کار دارم و در شب هم که وقت مطالعه ندارم، لذا دستور می‌دهم در حضور خودم این گزارش‌ها را در بخاری بسوزانند». ملکه انگلیس در جواب او می‌گوید: «ما حدود ۷۰ سال است برای این کار سازمان ویژه‌ای داریم که همین تعداد اوراق را در دو نسخه خلاصه می‌کند و فقط به اطلاع من و نخست‌وزیر می‌رساند». انگلیسی‌ها که نمی‌خواستند از منافع خود در ایران بگذرند و همه چیز را تمام و کمال در اختیار آمریکایی‌ها قرار دهند، با تمهیداتی در این سفر نظر محمدرضا را جلب نمودند تا فردی را برای فراگیری آموزش‌های لازم به منظور ایجاد «دفتر ویژه اطلاعات» به لندن بفرستند که با توصیه شاپور جی نماینده تام‌الاختیار انگلیسی‌ها در ایران، ارتشبد حسین فردوست^۱ که از دوستان

اولین رئیس آن بود، به قتل رسید.

^۱ - حسین فردوست که پدرش ستوان ارتش بود، از دوران کودکی به عنوان دانش‌آموز دبستان نظام وارد کلاس مخصوصی شد که رضاخان برای ولیعهدش، محمدرضا پهلوی ترتیب داده بود. از آنجا که وی فردی جدی و «درس‌خوان» بود رضاخان او را برای دوستی محمدرضا انتخاب کرد. به

دوران کودکی محمدرضا بود برای این موضوع در نظر گرفته شد. فردوست در این باره می‌گوید:^۱

اردیبهشت سال ۱۳۳۸ بود و استاد دانشگاه جنگ بودم. روزی افسر گارد به دانشگاه آمد و اطلاع داد که شاه مرا احضار کرده است. بلافاصله به کاخ مرمر رفتم. ملاقات کوتاه بود و محمدرضا چند جمله بیشتر نگفت: «فردی در اتاق نصیری نشسته، برو او را ببین و هرچه گفت انجام بده و نه به من گزارش بده و نه دستور بخواه، هرچه گفت انجام می‌دهی!» گفتم: چشم! بیرون آمدم و به اتاق نصیری (ساختمان نزدیک در ورودی کاخ) رفتم. در آن زمان نصیری فرمانده گارد بود. به داخل اتاق رفتم. دیدم نصیری به اتفاق یک سیویل^۲ نشسته است، او بلند شد و گفت: «مرا می‌شناسید؟» یادم آمد همان فردی است که در میهمانی علم دیده بودم. گفتم شما را دیده‌ام ولی نامتان را نمی‌دانم. خود را معرفی کرد. او «شاپورجی»^۳ بود. در این

دنبال آن، هنگام اعزام محمدرضا به سوئیس جهت ادامه تحصیل، رضا خان فردوست را هم همزمان با او برای تحصیل به سوئیس فرستاد تا نزدیک‌ترین دوست و محرم اسرار او باشد. این رابطه متقابل همچنان ادامه یافت و چنان پیوندی پدید شد، که گویی فردوست جزء مکملی از شخصیت و زندگی محمدرضا پهلوی است. با صعود محمدرضا، فردوست همچنان در کنار او بود و این رابطه چنان بود که «شاه» در کتاب مأموریت برای وطنم، فردوست را تنها دوست خود معرفی می‌کند.

در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، فردوست نه فقط صمیمی‌ترین دوست او بود، بلکه تنها فردی بود که با «شاه» و «ملکه» بر سر یک میز غذا می‌خورد. برگرفته از کتاب ظهور و سقوط پهلوی، جلد اول، ص ۱۷.

^۱ - کلیه مواردی که در فصل اول به نقل از فردوست آمده است؛ عیناً برگرفته از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست»، صص ۲۹۱ تا ۴۴۴، ویراسته عبدالله شهبازی، از انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی می‌باشد.

^۲ - در بین نظامیان به فردی که لباس شخصی باشد «سیویل» گفته می‌شود.

^۳ - شاپور جی طبق گفته خودش، زرتشتی است و خانواده‌اش در هند زندگی می‌کردند و سپس به ایران می‌آیند. پدرش اردشیر جی از بنیانگذاران فراماسونری ایران و همان کسی بود که رضا خان را پیدا کرد و برای کودتا به انگلیسی‌ها پیشنهاد نمود. فردی است بلند قد، شاید بیش از ۱۸۰ سانتیمتر، قوی هیکل و موزون و با قیافه‌ای کاملاً فکور، چشمانی نافذ و فوق‌العاده آرام. تحصیلات او را نمی‌دانم ولی آنچه به عنوان معلومات اطلاعاتی، نحوه تماس و صحبت به عنوان یک مقام اطلاعاتی از او دیده‌ام باید در عالی‌ترین رده اطلاعاتی، تحصیل کرده باشد و او بیش از حد لازم واجد این معلومات بود. مأمورین انگلیسی که در ایران و در انگلیس دیده‌ام در مقابل او ضعیف و بسیار ضعیف بودند. هوش و حافظه‌اش درجه یک بود و خوب می‌دانست که اعتماد افراد را چگونه جلب کند. یک روانکاو واقعی بود و بدون اینکه یک کلمه از دانش خود در این زمینه بگوید، مشهود

موقع نصیری از اتاق خارج شد. دستور محمدرضا را به اطلاع شاپور جی رساندم...

او می افزاید:

بعدها مطلع شدم که شاه در بازگشت از سفر انگلیس به تهران، از نصیری می خواهد که دو نفر را برای فراگیری آموزش به او معرفی کند، نصیری نیز صمدیانپور و سرهنگ موثقی را معرفی می کند و محمدرضا هم می پذیرد.

فردوست ادامه می دهد:

شاپور جی در این باره به من گفت: پیش از این که بیایی، نزد شاه بودم و مطلع شدم که فرد دیگری را در نظر دارد. به او گفتم افراد فوق (صمدیانپور و موثقی) صلاحیت این مسئولیت بزرگ را ندارند و فلانی [من] برای این کار مناسب است، شاه بلافاصله موافقت کرد.

به این ترتیب «حسین فردوست» توسط انگلیسی ها برای تشکیل «دفتر ویژه اطلاعات» کاندیدا می شود.

فردوست می گوید:

در دوران محمد رضا، فقط و فقط با حمایت سفارت های انگلیس و آمریکا بود که افراد می توانستند به مقامات مهم برسند. این امر نه تنها در مورد من بلکه در مورد همه کسانی که مشاغل و پست های درجه اول را در اختیار داشتند، صادق است. فردای روزی که به دستور محمدرضا با شاپور جی مرتبط شدم، با هواپیما به مقصد لندن پرواز کردم. شاپور جی هیچ آدرس و امکان تماسی در اختیارم نگذاشت و گفت که خود آنها مرا پیدا خواهند کرد. او تنها از شماره پروازم اطلاع داشت. در فرودگاه لندن نزدیک باجه پاسپورت، فرد مسنی مستقیم به طرف من آمد و پرسید: سرهنگ فردوست؟ گفتم بله! خود را به عنوان میهماندار من در مدت اقامت من معرفی کرد. بعد فهمیدم که وی کارمند بازنشسته MI-6^۱ است و از او برای این نوع کارها استفاده می کنند. او مرا با تشریفات، سریع از فرودگاه خارج کرد و به هتل درجه

بود که طرف صحبت را به خوبی و در اعماق وجود او می شناسد. او هوش و استعداد سرشاری داشت و در بین انگلیسی ها محرم و معتبر بود، به طوری که با ملکه انگلیس بسیار خودمانی بود. وی عامل با نفوذ انگلیسی ها در ایران به حساب می آمد و تمام امور مملکتی در ایران زیر نظر او اداره می شد... به نظر من هیچ چیز سیاست انگلیس در رابطه با ایران برای شاپور جی مخفی نبود و او به همه اسرار دسترسی داشت. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، «خاطرات ارتشبد حسین فردوست» جلد اول، ص ۲۹۳ تا ۲۹۵).

MI-6^۱ - از نظر وظایف شباهت زیادی به «سیا» دارد ولی فعالیت آن کاملاً مخفی و پنهان است.

یکی برد که پشت دیوار یک کاخ واقع بود و کلید اتاق را به دستم داد. آموزش من توسط سه استاد بود که هریک، یک روز می‌آمدند و دنباله درس را می‌گرفتند. هر سه فارسی می‌دانستند و یکی که فارسی کم می‌دانست، با خود مترجم می‌آورد. روزهای شنبه و یکشنبه تعطیل بود و پنج روز در هفته صبح و بعد از ظهر کلاس داشتم. من حدود ده جزوه یادداشت برداری کردم که اجازه بردن آن با خودم را ندادند. بعدها در تهران این جزوه‌ها توسط شاپور جی به من تحویل شد. پس از پایان تدریس این سه استاد، دو استاد دعوتی تدریس را شروع کردند، که یکی متخصص کمونیسم بود و دیگری متخصص مسائل اقتصاد ایران. استاد متخصص کمونیسم فرد بسیار با سوادی بود و می‌گفتند جزء معدود متخصصینی است که در جهان وجود دارد. استاد دعوتی دوم، متخصص مسائل ایران بود. ظاهر و رفتار او نشان می‌داد که یک شخصیت دانشگاهی است و از ایران‌شناسان انگلیسی می‌باشد.»

فردوست در ادامه می‌گوید:

«علاوه بر آموزش، در یکی از روزها مرا به بایگانی راکدی که در عمق ۵۰ - ۴۰ متری زمین قرار داشت بردند. سیستم بایگانی به نحوی بود که هرچه می‌خواستند فوراً حاضر می‌شد و فقط کافی بود به مسئول مربوطه گفته شود... با کمال تعجب، شاپور جی را در آنجا دیدم. شاپور جی توضیح داد که در مورد تمام کشورهای جهان و خود انگلستان از تاریخی که سندی موجود بوده، فیلم و مدارک در این باره جمع شده و مدارک فقط جنبه اطلاعاتی و سیاسی نداشته و جنبه تاریخی نیز دارد. در مورد ایران گفت که از زمان شاه عباس هر مدرکی بخواهی موجود است و سپس گفت: آیا می‌خواهی فیلم‌هایی از رضا، بسیار قبل از سلطنت او و پس از سلطنتش و فیلم طفولیت و زندگی محمد رضا را ببینی؟ ابراز تمایل کردم. شاپور جی روی پرده سینما به نمایش تصاویری از زندگی رضا شاه پرداخت؛ از موقعی که یک قزاق ساده بود و به تدریج ترفیع گرفت و فیلم‌های نایاب و بکری از دوران سلطنت او که هریک مربوط به دورانی از تاریخ او بود و نمونه‌هایی از خط وی و قراردادهای مهمی که بسته بود، به من نشان داد. به هر حال پس از پایان فیلم رضا شاه، خواستم که فیلم محمدرضا را نشان دهد. شاپور، با وجودی که خودش پیشنهاد کرده بود، گفت: «فکر می‌کنم زود است!»

پس از پایان دروس شفاهی، مدت ۴۸ ساعت در حوالی بندر پلیموت (جنوب انگلستان که مرکز اصلی نیروی دریایی است) آموزش عملی دیدم. یک آموزش عملی راجع به انواع تخریب‌ها، آتش‌زا و انفجاری، مانند پرتاب با وسایل مختلف (نارنجک‌های آتش‌زا و انفجاری) که در محوطه وسیع و دارای سنگ‌های

عمیق صورت گرفت. سپس انفجار روی موتورهای بزرگ فولادی انجام شد. موتورهای بلا استفاده زیادی وجود داشت که پس از انفجار، دیگر به درد نمی خورد. این درس عملی در دو جلسه و هر جلسه حدود دو ساعت به طول انجامید. یک جلسه نیز با فرد دیگری آموزش دیدم که او فقط انواع سلاح‌های دوربین دار بسیار دقیق را نشان می داد. آنها را باز می کرد و خصوصیات هر یک را می گفت و سپس توضیح می داد: «این سلاح را به دست یک تیرانداز ماهر که در اینجا تعلیم می بیند می دهیم، فردی که سرویس باید از او استفاده کند را در اینجا آموزش می دهیم. سپس هرگاه تصمیم به ترور شخصیتی گرفته شود، او هر قدر هم محافظ داشته باشد در امان نیست!... مشخص بود که در این مکان افراد زیادی از نقاط مختلف دنیا آموزش می بینند و برای عملیات ترور و خرابکاری اعزام می شوند و یا به کشور خود باز می گردند و منتظر زمانی می شوند که به آنها دستور عملیات برسد. ممکن است این انتظار بسیار طولانی باشد.

در بازگشت به تهران، از محمدرضا وقت ملاقات خواستم، بلافاصله [اجازه] داد. راجع به دوره آموزش کلیات را گفتم و توضیح دادم که همه چیز را یاد دادند و خیلی هم احترام کردند. گفت: «موظفند. از این کشور خیلی استفاده می برند!» سپس گفت: «هرچه برای تشکیل دفتر خواسته‌اید تصویب کرده‌ام»

من [برای ایجاد دفتر ویژه اطلاعات] طبق الگوی انگلستان، به سازماندهی پرداختم. به افسران منتخب خود آموزش کامل دادم. وسایل کار آماده شد و چون فشرده کار شد، پس از سه ماه «دفتر ویژه اطلاعات» شروع به کار نمود.

پس از آن فردوست بنا به دعوت انگلیسی‌ها و برای تکمیل آموخته‌های خود، طی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ جهت فراگیری آموزش‌های مختلف، سه دوره آموزشی دیگر نیز توسط اینتلینجنس سرویس در انگلستان دیده است که عبارتند از:

- ۱ - آموزش سازماندهی «دفتر ویژه» ۲ - آموزش تلخیص و ارزیابی خبر
- ۳ - آموزش حفاظت ۴ - آموزش تحقیق ۵ - گزارش نویسی ۶ - آموزش شبکه‌های پنهانی ۷ - آموزش استخدام و عضوایی ۸ - آموزش اطلاعات و ضد اطلاعات ۹ - آموزش ضد براندازی ۱۰ - آموزش جنگ روانی

شورای عالی هماهنگی

در انگلستان مرکز اطلاعاتی کشور همان «J.I.C»^۱ و ارگان اداره

^۱ - Joint Intelligence Committee

کننده آن «دفتر ویژه» (اسپیشل بورو)^۱ است. فردوست در بازگشت به ایران سیستم فوق را برای محمدرضا توضیح می‌دهد و طبق آن در ایران «شورای هماهنگی» (مشابه J.I.C) و «دفتر ویژه اطلاعات» (مشابه «اسپیشل بورو») ایجاد می‌شود که خود او به عنوان رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» انتخاب شده و دبیر «شورای عالی هماهنگی» نیز می‌گردد.

فردوست طبق الگوی انگلیس، ظاهراً ارگان مشابه «کمیته مشترک اطلاعاتی» J.I.C را نیز با نام «شورای امنیت کشور» تشکیل می‌دهد و با تصویب محمدرضا مقرر می‌شود که جلسات آن به طور هفتگی در ساختمانی درون محوطه کاخ مرمر، که آن را محل کار اداره دوم ارتش کرده بود، تشکیل شود. محمدرضا شرکت وزراء را در ارگان فوق منع کرده و اولین جلسات با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

- ۱ - رئیس اداره دوم ارتش
- ۲ - رئیس ساواک
- ۳ - رئیس شهربانی کل کشور
- ۴ - فرمانده ژاندارمری کل کشور
- ۵ - رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» و دبیر شورا

فردوست می‌گوید:

جلسات شورای امنیت با همان مقامات ادامه داشت. این جلسات به هیچ‌وجه آن چیزی که انگلیسی‌ها آموزش داده و انتظار داشتند نبود. مطلب مهمی در آن مطرح نمی‌شد و اکثراً به جوک و شوخی و صرف تنقلات می‌گذشت. علت آن بود که اعضاء با محمدرضا ملاقات داشتند و برای خودشیرینی، ترجیح می‌دادند که مسائل خود را مستقیماً با محمدرضا مطرح کنند. بنابراین تا سال ۱۳۴۹ در ایران عملاً نظام اطلاعاتی و امنیتی هماهنگ تحقق نیافت.

وی در ادامه می‌گوید:

در سال ۱۳۴۹ یک روز صبح، محمد رضا وزیر جنگ (ارتشبد عظیمی)، رئیس ستاد ارتش (جم یا ازهاری دقیقاً یادم نیست کدامیک بودند، احتمالاً جم بود)، رئیس ساواک (نصیری)، رئیس اداره دوم ارتش (پالیزبان)، رئیس شهربانی (مبصر) و

^۱ - Special Bureau

فرمانده ژاندارمری (اویسی) رابه کاخ مرمر احضار کرد. در این جلسه من به دلایلی حضور نداشتم. مقامات پس از حضور نزد شاه مشاهده کردند که شاپور جی نیز آنجاست. ابتدا شاپور جی، به عنوان نماینده دولت انگلستان شروع به صحبت کرد و مقامات از سخنان او یادداشت برداشتند. شاپور جی چنین گفت: «همان طور که مستحضرید شورای امنیت کشور اهمیت فوق العاده و حیاتی در حفظ امنیت کشور و پیش بینی وقایع در سطوح عالی مملکتی دارد. لذا از انگلستان به من دستور داده شده که اهمیت این شورا را به اعلیحضرت یادآوری کنم (شاپور جی نمی گوید کدام مقام انگلستان، اما قاعدتاً باید نخست وزیر باشد). لذا اعلیحضرت ترجیح دادند که این مطالب با حضور خودشان بازگو شود: اول اینکه، جلسات شورا باید منظم تشکیل شود. دوم اینکه، همه موضوعات مهم مملکتی و امنیتی و خارجی باید در آن مطرح شود. سوم اینکه، هرگاه یکی از اعضای شورا مطلبی را قبل از تشکیل شورا مستقیماً به اطلاع اعلیحضرت گفته باشد دلیل بر این نیست که در شورا مطرح نشود. صورت جلسات شورا منظمماً باید به اطلاع اعلیحضرت برسد و دستورات صادره دقیقاً باید اجرا گردد و چنین نباشد که چون فلان عضو شورا فلان مطلب را به اطلاع اعلیحضرت رسانده دیگر آن را در شورا مطرح نکند. اطلاع مستقیم و فوری اعلیحضرت یک جنبه کار است و اطلاع شورا جنبه دیگر کار که با بررسی جوانب مختلف موضوع مسئله پخته خواهد شد. چهارم این که مقامات انگلستان سفارش نمودند که علاوه بر شورای موجود، یک شورای دیگر نیز مرکب از معاونین ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی و با شرکت مسئول شورای عالی تشکیل شود و صورتجلسات این شورای جدید به اطلاع اعلیحضرت و اعضای شورای رده یک برسد.»

پس از سخنان شاپور جی که تماماً یادداشت می‌شد، محمدرضا مقداری راجع به اهمیت شورای رده یک و شورای رده دو (که باید تشکیل شود) صحبت کرد و به شدت همکاری و صمیمیت اعضا را خواست و تهدید نمود که در غیر این صورت مشاغلشان در معرض تعویض قرار خواهد گرفت.

هر هفته، شنبه‌ها، جلسات هماهنگی تشکیل می‌شد؛ شنبه هفته اول جلسه رده یک و شنبه هفته دوم جلسه رده دو.

صورتجلسات برای محمدرضا ارسال می‌گردید و دو نسخه نیز به طور غیر رسمی توسط سفارت‌های امریکا و انگلیس اخذ می‌شد. صورتجلسات شورای رده دو بسیار پر مطلب و حاوی اطلاعات درجه اول بود. جلسات «شورای هماهنگی رده دو» با نظم خاص و با شرکت تمام اعضا در دفتر تشکیل می‌شد و بسیار نافع بود و به حدی در ریز مسائل وارد می‌شد که تصور می‌کنم همه مسائل امنیتی کشور را دربرمی‌گرفت.^۱

^۱ - مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد حسین فردوست) (برگرفته از صفحات ۳۸۹ تا ۳۹۳).

آموزش ساواک توسط موساد (Mousad)

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، «ساواک» و رکن دو ارتش زیر نظر آمریکا و «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورای هماهنگی» با هدایت انگلیس در ایران راه‌اندازی گردید. علیرغم راه‌اندازی دستگاه‌های امنیتی توسط این دو کشور، آنها برای نیل به اهداف بزرگتر، اطلاعات و شیوه‌های آموزشی خود را به طور کامل در اختیار دستگاه‌های امنیتی رژیم قرار ندادند و طی یک توافق پنهانی، ساواک را برای آموزش نیروهای خود به سمت اسرائیل سوق دادند.^۱

در سال ۱۳۳۹ همزمان با انتصاب سرلشکر حسن پاکروان^۲ به ریاست

۱ - همان منبع؛ انتشارات اطلاعات، ص ۴۴۳. همچنین ر. ک: هارالد ایزن برگر (ساواک دژخیم غرب)

۲ - حسن پاکروان در سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. پدر او فتح‌الله پاکروان از دولتمردان رضاخانی بود که در زمان فاجعه قتل عام مسجد گوهر شاد، استانداری خراسان را به عهده داشت. حسن پاکروان تحصیلات نظامی خود را در دانشکده‌های پوآتیه و فونتن پلو فرانسه به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت. مدت‌ها به عنوان مربی دانشکده افسری اشتغال داشت. در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ افسر ستاد ارتش و در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ فرمانده پادگان بوشهر و افسر انتظامات بنادر جنوب بود. پاکروان در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ افسر رکن دوم ستاد ارتش گردید و در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹ وابسته نظامی ایران در پاکستان شد. پس از بازگشت به ایران مدتی ریاست رکن دوم ستاد ارتش را به عهده داشت و در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ وابسته ایران در هند شد. با تأسیس ساواک در اسفند ۱۳۳۵ پاکروان معاون ساواک گردید. در اسفند ۱۳۳۹ با برکنار شدن سپهبد تیمور بختیار، به ریاست ساواک رسید. (در باره دوران ریاست پاکروان در ساواک، ارتشبد فردوست در خاطرات خود سخن گفته است). پاکروان تا سال ۱۳۴۳ ریاست ساواک را به عهده داشت. محمدرضا پهلوی به دلیل اعتماد به وی او را به سمت آجودان مخصوص خود انتخاب نمود و سپس به ریاست ساواک برگزیده شد. دوران نهضت امام و قیام پانزده خرداد مصادف با ریاست وی بر ساواک و جلادی‌ها و توطئه‌های وی علیه ملت ایران بود. او سپس جای خود را به نصیری داد و در مقام وزیر اطلاعات وارد نخستین کابینه هویدا شد (۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵). پاکروان از شهریور ۱۳۴۵ تا مهر ۱۳۴۸ سفیر ایران در پاکستان بود و در این تاریخ سفیر ایران در فرانسه شد و تا آبان ۱۳۵۲ در پاریس مستقر بود. در بازگشت به ایران از سال ۱۳۵۲ ارتشبد فردوست او را در بازرسی شاهنشاهی به کار گرفت و در مهرماه سال ۱۳۵۶ مشاور و سرپرست امور مالی وزارت دربار گردید. سرلشکر حسن پاکروان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستگیر و پس از محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی به اعدام محکوم شد و در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۲ به همراه جمعی از بلندپایگان رژیم اعدام شد. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، کابینه حسنعلی منصور به روایت اسناد ساواک، جلد اول)

ساواک و فردوست به عنوان قائم مقام او، به جهت عدم همکاری کشورهای یاد شده رژیم ناگزیر به استفاده از مریبان و متخصصان اسرائیلی شد و اسرائیلی‌ها هم با استفاده از فرصت به دست آمده، ضمن آموزش نیروهای ساواک، قسمت اعظم اطلاعات خود را درباره کشورهای عربی بین ایران و اسرائیل از طریق ساواک به دست می‌آوردند.^۱

فردوست در این خصوص می‌گوید:

«هنگامی که از انگلستان و آمریکا درخواست استاد ضد براندازی کردم، صلاحشان نبود که بفرستند و می‌خواستند که ساواک وابسته و متکی به اسرائیل باشد!! از نیمرودی^۲ که خواسته شد، برجسته‌ترین متخصص ضد براندازی اسرائیل را به تهران

در سند مربوط به بازداشت امام خمینی (ره) می‌خوانیم:

.... موضوع : روح‌اله الموسوی خمینی

نامبرده بالا در تاریخ ۴۲/۳/۱۵ با اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت دستگیر و در حال حاضر در پادگان بیسیم بازداشت می‌باشند. علیهذا خواهشمند است دستور فرمایید نسبت به صدور قرار بازداشت مشارالیه اقدام مقتضی معمول و نتیجه را به این سازمان اعلام نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور
سرلشکر پاکروان

سند شماره ۶

^۱ - اسرائیل دارای سه پایگاه برون‌مرزی در ایران در استان‌های خوزستان (اهواز) ایلام (ایلام) و کردستان (مریوان و بانه) بود و سعی شده بود این پایگاه‌ها در کنار ادارات ساواک باشند. هدف اسرائیل از احداث این پایگاه‌ها که اکثر افراد آن عراقی و بعضاً از کشورهای امیرنشین عربی و عربستان بودند، جمع‌آوری اطلاعات به وسیله افراد فوق از کشورهایشان بود. یک نسخه از اطلاعات جمع‌آوری شده نیز به اداره کل سوم ساواک تحویل می‌شد.

پایگاه‌های اسرائیل تا سال ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ در ایران فعال بودند و از آن پس چون اطلاعات مورد نظرشان را به دست آورده بودند، پایگاه‌ها را برچیدند و به اسرائیل منتقل نمودند، ولی شبکه‌های ساخته شده در ایران را که طی این سالها ایجاد شده بود و دارای ۳۰۰ سرمأمور و مأمور زبده بودند برای خود حفظ کردند که مستقیماً از اسرائیل هدایت می‌شد و بدین‌وسیله فعالیت‌های سازمانی اطلاعاتی اسرائیل در ایران همچنان ادامه یافت و به وسیله «نیمرودی» با تمام ادارات ساواک مرتبط بود. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۱، صص ۳۶۷ تا ۳۷۰)

^۲ - یعقوب نیمرودی، فرزند صیون، در اول ژوئن ۱۹۲۶ در یک خانواده یهودی عراقی در بیت‌المقدس (اورشلیم) به دنیا آمد. او افسر سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل و از بنیانگذاران شبکه‌های جاسوسی موساد در ایران، عراق و شیخ نشین‌های خلیج فارس و بعنوان رابط موساد

اعزام کرد و او همان فردی بود که بعدها معاون سازمان امنیتی اسرائیل شد. او یک کلاس سه ماهه را تشکیل داد و ۳۰ نفر در کلاس او آموزش دیدند. وی کتابی نیز به همراه داشت که ترجمه شده، و در اختیار پرسنل ذینفع و اداره کل آموزش قرار گرفت».

«... در آغاز، دو یا سه تیم و هر تیم مرکب از حدود ده نفر از ادارات کل عملیاتی (دوم، سوم، هشتم) برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند.^۱ مدت آموزش هر تیم بین یک تا دو سال و نتیجه آموزش، عالی بود. این نشان می‌داد که اسرائیلی‌ها برای دوستی با محمدرضا بهای زیادی قائلند و روی نقش ساواک در آینده منطقه حساب جدی باز کرده‌اند. سپس ترجیح دادم استادان اسرائیلی را به تهران بیاورم. به تدریج موارد مورد نیاز را از «نیمرودی می‌خواستم و او نیز به سرعت استاد مربوطه را به تهران دعوت می‌کرد.

استادان اسرائیلی با خود کتب و مدارک آموزشی مربوطه را نیز می‌آوردند و این کاری بود که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نکردند و ساواک از این حیث در مبضیقه جدی بود.»

همکاری صمیمانه

رئیس ساواک در دیداری با همتای اسرائیلی خود به این مقوله اعتراف کرده و می‌گوید: «اگر تاریخچه ساواک بررسی شود ملاحظه می‌کنیم دوستان [اسرائیلی‌ها] نقش بسیار مهمی در به وجود آوردن افراد ورزیده و ماهر در ساواک داشته، بدین جهت مجدداً از سرویس شما تشکر می‌کنیم.»

ریاست ساواک نیز در مراحل مختلف همکاری لازم را با سرویس اسرائیلی به عمل می‌آورد. این کمک‌ها و همراهی‌ها چنان چشمگیر بود که نخست‌وزیر اسرائیل چنین تشکر می‌کند:

۲۰ ژوئن ۱۹۷۷ (۱۳۵۶)

از: نخست وزیر سابق اسرائیل

به: تیمسار ارتشید نصیری^۲

(سرویس «زیتون») با ساواک تا سال ۱۳۴۸ نقش مهمی در تبدیل ساواک زانده سازمان اطلاعاتی اسرائیل ایفا کرد. وی نماینده تام‌الاختیار سازمان امنیت اسرائیل (موساد) در ایران بود.

ر. ک: مؤسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی، عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستارهایی از تاریخ معاصر، ص ۱۲۶

^۱ - سند شماره ۶

^۲ - ارتشید نعمت‌الله نصیری، فرزند محمد (عمیدالممالک نماینده مجلس شورای ملی) در مرداد ۱۲۸۹ در سمنان متولد شد. او در سال ۱۳۱۳ به درجه افسری رسید. او مدتی فرماندهی گروهان

جناب تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری
در پایان دوران نخست‌وزیری اینجانب به عنوان خداحافظی از شما، مایلیم مراتب
تشکرات عمیق خود را برای همکاری‌های نزدیک و ثمربخشی که نشانگر سالها
مناسبات حسنه بوده است ابراز دارم. خواهشمندم اجازه دهید نقش مهمی را که
شما در توسعه عملیات مشترک مهم ایفا کرده‌اید و در این عملیات انرژی و حسن
نیت فراوان به کار بردید خاطر نشان سازم...
خواهشمندم بهترین آرزوهای مرا برای سلامتی، کامیابی و موفقیت خودتان
بپذیرید.

دوستدار: اسحق رابین^۱

آموزش، تجهیز و ساخت زندان

واگذاری موضوع آموزش نیروهای امنیتی به موساد صرفاً برای تثبیت
موقعیت سیاسی اسرائیل در ایران و منطقه بوده است و راهبری و هدایت

دانشکده افسری، معاون دانشکده تکمیلی، فرماندهی گردان هنگ ۱۸ لشکر کرمان و فرماندهی
گردان مستقل سیرجان را به عهده داشت و سپس فرمانده هنگ یکم از لشکر گارد و پس از آن در
سال ۱۳۲۹ به فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب گردید. او از عوامل اصلی کودتای آمریکایی ۲۸
مرداد بود و نقش تعیین کننده‌ای در سقوط دولت ملی ایفا کرد. به سبب همین خوش خدمتی‌ها
بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به سرعت درجات عالی نظامی را طی کرد و در مردادماه ۱۳۴۱ به
عنوان فرماندار نظامی تهران برگزیده شد. پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، محمدرضا پهلوی سرلشکر
پاکروان را از ریاست ساواک عزل و او را به عنوان سومین رئیس ساواک منصوب نمود.

در زمان تصدی وی بر ساواک، اعمال خشونت به اوج خود رسیده بود و بیشترین فشارها بر مبارزین
و آزادیخواهان وارد می‌آمد. چنان جوّ وحشت و اضطرابی ایجاد شده بود که احساس می‌شد ساواک
کلیه امور زندگی مردم ایران را زیر نظر دارد. وی طی بازدیدهایی که از کمیته مشترک ضد
خرابکاری داشت در جریان ریزترین اعمال بازجویان و شکنجه گران قرار می‌گرفت. با اوج‌گیری
نهضت اسلامی، محمدرضا پهلوی برای عوامفریبی، نصیری را از ریاست ساواک برکنار و با عنوان
سفیر ایران در پاکستان راهی آن کشور می‌کند. بار دیگر برای فرونشاندن خشم مردم انقلابی و
نسبت دادن نابسامانی‌ها به دیگران، در آبان ماه ۱۳۵۷ او را از خارج فراخوانده و زندانی می‌نماید.

سرانجام بعد از پیروزی انقلاب وی در دادگاه محاکمه و پس از چندین ساعت دادرسی و شور به
اتفاق آراء با اتهام مفسد فی‌الارض، محارب با خدا مجرم شناخته شد و رأی اعدام او صادر گردید، و
حکم اعدام در ساعت بیست و سه و چهل دقیقه روز بیست و ششم بهمن ماه ۱۳۵۷ به مرحله اجرا
درآمد. (آرشیو موزه عبرت ایران)

^۱ - گزارش ساواک از متن مذاکرات تیمسار ریاست ساواک با ژنرال خوفی رئیس سرویس اطلاعاتی
اسرائیل (تهران - ششم آبان ماه ۱۳۵۷ - شیان) ر. ک: ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل،
عبدالرحمان احمدی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۱، صص ۴۳ و ۴۴.

سیستم امنیتی رژیم پهلوی توسط دو کشوری که قبلاً یاد شد خصوصاً انگلستان همچنان ادامه می‌یابد.

این کشورها علاوه بر آموزش نیروی انسانی، تجارب خود را در امر ساخت و تجهیز زندان و همچنین آموزش طرز اداره و نگهداری زندانیان دارای محکومیت‌های دراز مدت و جلوگیری از فرار آنان، در حد اعلا‌ی حفاظت را با استفاده از آخرین دستاوردهای این کشور به مقامات ساواک منتقل کرده و زمینه بازدید از یک زندان به کلی سری لندن که در آن مبارزین و چریک‌های ایرلندی نگهداری می‌شدند فراهم آمد، و هماهنگی‌های لازم را مدیران کارخانه مارکنی انگلستان، با اسکاتلندیارد^۱ بعمل آوردند. به دنبال آن نماینده آن کارخانجات در ایران از مقامات ساواک می‌خواهد که نمایندگان خود را جهت خرید فرآورده‌های آن شرکت که در زندان مورد نظر از آنها استفاده شده است به انگلستان اعزام دارد. پس از بازدید، ساواک در صدد برمی‌آید با استفاده از تجربه انگلستان زندان جدیدی بنا کند. لذا در پی درخواست سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سرویس اطلاعاتی انگلستان آمادگی خود را جهت هرگونه همکاری اعلام می‌دارد. در سند جوابیه سرویس انگلستان اینگونه آمده است:

راهنمایی درباره ساختمان زندان

بازگشت به یادداشت مورخ ۸ ژانویه ۱۹۷۵

- ۱ - اکنون به ما اطلاع داده شده است که با کمال اطمینان ترتیب بازدید متخصصین ساختمان زندان شما از انگلستان ممکن است تا:
 - الف - از یک نمونه زندان به کلی سری بازدید بعمل آید.
 - ب - با مقامات انگلیسی مسئول در اداره مربوطه مذاکرات مورد نظر انجام شود.
 - ۲ - خواهشمند است تاریخی که متخصصین شما میل دارند از انگلستان بازدید نمایند به ما اطلاع داده شود تا بتوانیم در آن تاریخ مقدمات امر را فراهم سازیم.
- پس از انجام سفر مورد نظر، ساواک در گزارش خود آورده است:

درباره: بازدید از زندان

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک و صدور اوامر
پیشینه: ۱ - در اوایل مهرماه / ۵۳ هیئتی از ساواک مرکب از آقایان اصغر کنگرلو

^۱ یکی از ادارات ویژه امنیتی سازمان اطلاعات و امنیت انگلیس.

مدیر کل اداره چهارم - محمد کردانی معاون اداره پنجم - آصفی مدیر عامل یک شرکت تجارتي و نماينده کارخانجات مارکني انگلستان در ايران از یک زندان در ۹۰ ميلي لندن که مخصوص نگهداری تروريست‌ها و خرابکاران ايرلندي است دیدن نمودند.

۲ - در تاريخ ۵۳/۱۰/۱۸ در اجرای اوامر تیمسار قائم مقام ساواک با رابط سرويس انگلستان تماس گرفته شد و اعلام گردید که ساواک در صدد است با استفاده از تجارب و وسائل و تکنیکی که در ساختمان زندان‌های انگلستان به کار رفته است زندان جدیدی بسازد و از سرويس انگلستان خواسته شد تا امکان بازدید چند نفر کارشناس ساختمانی و متخصصین مربوطه ساواک از زندان مذکور فراهم گردد.

۳ - در تاريخ ۵۴/۱/۳۱ رابط سرويس انگلستان اعلام نمود که سرويس متبوعه وی با مسافرت کارشناسان ساواک به انگلستان موافقت نموده است و خواسته شده است که تاريخ مسافرت این عده به انگلستان اعلام گردد تا تسهیلات لازم فراهم گردد.

مراتب به عرض تیمسار قائم مقام ساواک رسید، پیشنهاد فرمودند اسامی مشروحه زیرا با در نظر گرفتن حق تقدم بعرض تیمسار ریاست معظم ساواک برسد تا در صورت تصویب معظم له هیأت موردنظر همراه با یک نفر مترجم به انگلستان اعزام گردد. ضمناً پیشنهاد شد که تاريخ مسافرت این عده به ترتیبی انجام شود که تا آخر اردیبهشت ماه جاری به ايران مراجعت نمایند:

الف - آقای اصغر کنگرلو مدیر کل اداره چهارم در تقدم ۱ یا آقای عباس وزیري رئیس اداره پنجم بازداشتگاه اداره کل چهارم (توضیح: باستحضار می‌رساند که آقای وزیري با توجه به شغل سازمانی خود برای این مأموریت کاملاً متناسب می‌باشد اما با توجه به درگیری‌های نامبرده انتخاب و اعزام وی منوط به امر تیمسار ریاست معظم ساواک می‌باشد).

ب - آقای محمدتقی کردانی معاون اداره کل پنجم

پ - آقای امیر نصرت منقح (مهندس ساختمانی ساواک)

ت - یک نفر مترجم انگلیسی (آقای ابراهیم باقریان نیا از اداره پیمانها)

اینکه در صورت تصویب مقرر فرمایند:

۱ - اسامی و تاريخ پیشنهادی همراه با بیوگرافی مختصری از اعضای هیأت به رابط سرويس انگلستان اطلاع داده شود تا موافقت نهائی سرويس انگلستان با این تاريخ اعلام گردد.

۲ - مراتب از طریق اداره کل یکم به ادارات کل ذینفع اعلام گردد.

۳ - به افراد منتخب اعلام گردد که جهت توجه به دفتر تیمسار قائم مقام ساواک مراجعه نمایند.

منوط به امر عالی است.

حوزه تیمسار ریاست ساواک

فصل دوم

زمینه‌های پیدایش کمیته مشترک ضد خرابکاری

اصلی ترین محور

پس از سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد^۱ ۱۳۴۲ توسط رژیم پهلوی و

^۱ - محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تصویب هیأت دولت رساند. در این لایحه به طور مشخص سه موضوع وجود داشت: الف - حذف قید اسلام از شرایط نمایندگی مجلس ب- سوگند به کتاب آسمانی به جای قرآن ج - تساوی کامل حقوق زن و مرد و شرکت زنان در انتخابات.

امام خمینی در اعتراض به این لایحه صریحاً اعلام می‌دارد:

«ما با ترقی زن‌ها مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند؟! مگر آزاد زن و آزاد مرد با لفظ درست می‌شود؟!»
به دنبال این اعتراضات رژیم مجبور شد در تاریخ دهم آذرماه ۱۳۴۱ این لایحه را ملغی اعلام کند. و شاه پس از آن در یک سخنرانی ضمن اهانت به روحانیت اعلام نمود روز ششم بهمن ۱۳۴۱ اصول ششگانه «انقلاب سفید» را به فراندم خواهد گذاشت.

روز سه‌شنبه سوم بهمن ماه ۱۳۴۱ اعلامیه امام خمینی مبنی بر تحریم فراندم قلابی شاه در تهران و بسیاری از شهرها توزیع گردید. سرانجام شاه با ایجاد جوّ رعب و وحشت فراندم غیر قانونی خود را تحت تدابیر شدید امنیتی زیر سایه سرنیزه‌ها برگزار کرد و در فاصله کمی اعلام کرد ۹۹٪ مردم در آن شرکت کرده‌اند و آن را «انقلاب شاه و مردم» نامگذاری کرد.

امام خمینی پس از جلسه‌ای که در این رابطه با علماء داشت، نوروز ۱۳۴۲ را عزا اعلام کرد.

صبح روز دوم فروردین به مناسبت سالگرد شهادت امام جعفر صادق (ع) در منزل امام خمینی در قم مجلس عزاداری برپا بود. عوامل رژیم با وارد شدن در این مجلس قصد برهم زدن آن را داشتند که با هوشیاری ایشان توطئه آنها خنثی شد. بعد از ظهر همان روز نیز مجلس سوگواری دیگری توسط آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه برقرار بود که افراد معلوم‌الحال مجدداً در صدد به هم ریختن آن برآمدند که این‌بار نیز موفق نشدند.

تبعید امام از ایران به ترکیه و سپس عراق، مبارزات به شیوه‌های مختلف ادامه یافت که از آن جمله می‌توان به مواردی چند اشاره کرد:

- ۱- مبارزات سیاسی: از طریق کنفدراسیون دانشجویان^۱ و انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور.
- ۲- مبارزات مسلحانه^۲: عده‌ای از جوانان پرشور به جهت مقابله با

این افراد با سازماندهی مجدد به فرماندهی سرهنگ مولوی معاون ساواک تهران به جمع عزاداران در مدرسه فیضیه حمله‌ور شده، عده زیادی از مردم و طلاب را کشته و مجروح کردند. امام خمینی در واکنش به این فاجعه فرمودند: «دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه شکست و نابودی خود را حتمی ساخت، ما پیروزیم، ...» و بعد از آن، اعلامیه تاریخی خود را در این خصوص منتشر نمودند. در چهل‌م شهدای فاجعه فیضیه نیز اعلامیه‌ای دیگر از سوی امام صادر شد که در آن اعمال ضد انسانی رژیم محکوم و مجدداً خطر اسرائیل را گوشزد کرده بودند.

ساعت «۴» بعد از ظهر عاشورا، (خرداد ۱۳۴۲) اقیانوس موج مردم در صحن حرم، مدرسه دارالشفاء، مدرسه فیضیه و پشت بامها و اطراف آن در تلاطم بود. امام در یک نطق تاریخی ضمن برملا نمودن ارتباط شاه با اسرائیل، آخرین اتمام حجت‌ها را به هیأت حاکمه وابسته به بیگانگان نمود و اعلام کرد: «... اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علماء باشند...»

به دنبال سخنرانی پرشور امام خمینی در عصر عاشورا، ساعت چهار صبح روز ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، منزل امام محاصره کردند و ایشان را دستگیر نموده و پس از انتقال به تهران زندانی نمودند. پس از پخش خبر دستگیری امام مردم به اتفاق حاج آقا مصطفی فرزند بزرگ امام با سردادن شعار وارد صحن حضرت معصومه (س) شده و با شعار «یا مرگ یا خمینی» خواهان آزادی امام شدند و پس از آن تظاهرات به خیابان کشیده شد ولی بیش از صدمتر از صحن فاصله نگرفته بودند که آتش مسلسل‌ها بر روی آنها گشوده شد و در همین حال هواپیماهای نظامی با سرعت سرسام‌آور وارد آسمان قم شده و با شکستن دیوار صوتی کوشیدند مردم را متفرق کنند. این کشتار بی‌رحمانه تا ساعت ۵ بعد از ظهر ادامه داشت و به دنبال آن مردم تهران و ورامین نیز به تظاهرات پرداخته که آن تظاهرات هم به طور فجیعی به خاک و خون کشیده شد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، جلد یک.

^۱ - برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به همین کتاب، ص ۱۱۳

^۲ - بعد از تبعید امام در سیزدهم آبان ۱۳۴۳ اولین گروهی که مبادرت به اقدام مسلحانه علیه رژیم نمود، شاخه نظامی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود که با اخذ مجوز از آیت‌الله میلانی در حالی که تنها ۷۸ روز از موضوع تبعید امام (ره) گذشته بود، در یک اقدام سازمان‌یافته و چریکی موفق به اعدام انقلابی حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه (مجرى کاپیتولاسیون) گردید. اقدام این گروه مذهبی این جرأت را در گروه‌های مخالف رژیم با مشی مسلحانه به وجود آورد تا دست به اقدامات مسلحانه علیه رژیم بزنند و بدانند که رژیم بیشتر از آن چیزی که ادعا می‌کند آسیب‌پذیر است.

خشونت‌های شدیدی که از طرف رژیم پهلوی اعمال می‌شد، به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند و به جهت نوع مبارزه، هرچند توانستند مزاحمت‌هایی برای رژیم ایجاد نمایند ولیکن توفیق چندانی به دست نیاوردند.

۳- مبارزات فرهنگی: این حرکت توسط امام خمینی (ره) شروع شده بود.^۱ ایشان از ابتدا اعتقاد داشتند: «ما اگر بتوانیم ملت ایران را بیدار و آگاه کنیم و یکپارچه به حرکت درآوریم، شاه و ساواک نمی‌توانند مقاومت کنند و از پای درمی‌آیند». این شیوه مبارزه توسط پیروان و شاگردان ایشان در سراسر کشور ادامه پیدا کرد و از طریق برگزاری مجالس و محافل مذهبی گسترش یافت. این مبارزات توسط امام خمینی (ره) در خارج از کشور با ارسال نوارهای سخنرانی و صدور اعلامیه رهبری می‌شد و روحانیون در محافل و مساجد به روشنگری مردم می‌پرداختند. این سری مبارزات همچنان ادامه داشت و علیرغم دستگیری و شکنجه سخنرانان و دست‌اندرکاران توسط ساواک، بر سرعت فعالیت‌ها افزوده می‌شد و هر روز توجه تعداد بیشتری از مردم را به خود معطوف می‌کرد.

همین امر باعث شد که بعدها گروه‌های متعدد مبارزی اعلام وجود نمودند.

^۱ - هیأت‌های مؤتلفه اسلامی برای کشتن مقامات دولتی کوشیدند از امام مجوز بگیرند، لیکن با مخالفت امام مواجه شدند. امام علل مخالفت خود را با اقدام مسلحانه چنین بیان کرده بود:

۱- با ترور نتیجه‌ای عاید نمی‌شود. هریک از مقامات دولتی کشته شود، نیروهای دیگری جایگزین می‌شوند و همان سیاست یا بدتر از آن را دنبال می‌کنند.

۲- ما را در دنیا تروریست معرفی خواهند کرد و حرف‌های منطقی ما زیر سؤال خواهد رفت.

۳- حرکت‌های اینگونه‌ای با هرج و مرج، ناامنی و آشوب و بلوا همراه خواهد بود و استقلال و امنیت کشور را با خطر جدی مواجه خواهد کرد.

به یاد دارم در پی فاجعه فیضیه (دوم فروردین ۴۲) یکی از شبها که در نماز جماعت امام در منزل او شرکت کرده بودم امام پس از نماز (که طبق معمول هر شب در جمع نمازگزاران می‌نشست و به سئوالات پاسخ می‌داد) در پاسخ به این پرسش یکی از طلاب که در این شرایط که رژیم شاه هر سخن حقی را با سرنیزه و سرکوب و خونریزی پاسخ می‌دهد، با اعلامیه و سخنرانی چگونه می‌توان امید به موفقیت داشت، اظهار داشت: «ما اگر بتوانیم ملت ایران را بیدار و آگاه کنیم و یکپارچه به حرکت درآوریم، شاه و ساواک نمی‌توانند مقاومت کنند و از پای درمی‌آیند» (برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی، جلد اول، صفحات ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲)

مقابله با مبارزات مردمی

اوج‌گیری مبارزات انقلابی مردم در دهه چهل و پیدایش گروه‌های متعدد انقلابی با روش‌های مبارزاتی متفاوت، رژیم را مستأصل نموده بود و برای مقابله با این مبارزات، همزمان چهار دستگاه، کار سرکوب و ارباب را عهده‌دار بودند:

۱ - ساواک

۲ - شهربانی

۳ - ضد اطلاعات ارتش (رکن ۲)

۴ - ژاندارمری

از ساواک «اداره کل سوم»^۱ مسئول پیگیری و کنترل فعالیت‌های

^۱ - ساواک دارای ده اداره کل بود که به شرح ذیل می‌باشد:

اداره کل یکم: این اداره کل شامل امور اداری، کارگزینی، تشریفات و مخابرات بود.

اداره کل دوم: این اداره کل، مسئول کسب اطلاعات خارجی، یعنی جمع‌آوری اطلاعات پنهانی از کشورهای هدف بود که از طریق پایگاههای مرزی یا نفوذ به نهادهای اطلاعاتی و مؤسسات مهم این کشورهای صورت می‌گرفت. اطلاعات جمع‌آوری شده برای تجزیه و تحلیل و بررسی‌های همه‌جانبه و تهیه گزارش نهایی به اداره کل هفتم تحویل می‌شده است.

اداره کل سوم: اداره کل سوم به اداره امنیت داخلی معروف بود و وظیفه آن کسب اطلاعات از فعالیت‌های سیاسی داخل کشور و انجام عملیات ضد براندازی بود. این اداره کل با در اختیار داشتن گسترده‌ترین تشکیلات و امکانات وسیع‌ترین اداره عملیاتی ساواک به حساب می‌آمد و مفهوم ساواک در افکار عمومی در وجود این اداره خلاصه می‌شد. همچنین در پوشش دیپلماتیک اعمال مخالفین رژیم در خارج از کشور را نیز کنترل می‌کرد.

اداره کل چهارم: وظیفه اداره کل چهارم حفاظت پرسنل به لحاظ تأمین امنیت آنها و نیز مراقبت از احتمال همکاری آنها با سرویس‌های بیگانه بود. حفاظت اماکن، حفاظت اسناد طبقه‌بندی شده و حفاظت پاسداران ساواک هم از جمله وظایف اداره کل چهارم بود.

اداره کل پنجم: اداره کل پنجم اداره فنی ساواک بود و وظایف فنی مربوط به مراقبت و تعقیب، از قبیل: شنود تلفنی و استراق سمع، سانسور، عکاسی، کار گذاشتن میکروفن در محل‌های مورد نظر باز کردن قفل و... را به عهده داشت.

اداره کل ششم: مسئولیت این اداره کل در تنظیم بودجه و امور مالی سازمان، تخصیص اعتبارات به عملیات و واحدها، تهیه و تدارک کارپردازی، اداره امور موتوری، باشگاهها، خانه‌ها و ساختمان‌های ساواک و حسابداری کل سازمان بود.

اداره کل هفتم: مأموریت‌ها و وظایف این اداره کل عبارت بودند از: بررسی و تجزیه و تحلیل و ارزیابی کلیه اخبار و اطلاعات واصله از اداره کل دوم و سایر منابع اطلاعاتی کشورهای دوست

انقلابی بود. این اداره کل با داشتن مهم‌ترین وظیفه که امنیت داخلی بود، وسیع‌ترین بخش اطلاعاتی و عملیاتی ساواک محسوب می‌شد و عناصر کافی در اختیار داشت، و در خارج از کشور نیز نمایندگی‌ها موظف بودند خواسته‌های اداره کل سوم را برآورده نمایند. مجموعه این امکانات و اختیارات، به اداره کل سوم جایگاه خاصی داده بود و شاه از این اداره کل انتظار امنیت مطلق را داشت. با این وجود می‌توان نتیجه گرفت که در ایران سیستم اطلاعاتی به معنی بین‌المللی به وجود نیامد و کار نیروهای امنیتی، صرفاً سرکوب مبارزات داخلی بود.

عدم هماهنگی نیروهای مختلف نظامی و امنیتی خصوصاً ساواک و شهربانی که هر کدام دارای کمیته‌های جداگانه‌ای برای مبارزه با منتقدین رژیم بودند و برای خوش خدمتی به دستگاه حاکمه از همدیگر پیشی می‌گرفتند، موجب به وجود آمدن مشکلات عدیده‌ای شده بود. ساواک دارای دو کمیته بود که زیر نظر اداره کل سوم فعالیت داشتند. یکی از آنها مسئول شناسایی عوامل تظاهرات سراسری دانشگاهها در آبانماه ۱۳۴۹ و دیگری مسئول شناسایی، دستگیری و بازجویی از اعضای آشکار و مخفی سازمان

و همکار. این اداره کل وظیفه داشت مسائل ایران و منطقه را از منابع مختلف خارجی به زبانهای مختلف را تهیه و ترجمه و در آرشیو نگهداری نماید. تهیه بولتن‌های خبری روزانه نیز از وظایف این اداره کل بود.

اداره کل هشتم: عملیات ضد جاسوسی و مقابله با اقدامات عوامل خارجی در مرکز یا مناطق دیگر ایران که هدف برخی از کشورها بود، به عهده اداره کل هشتم بود.

اداره کل نهم: واحد تحقیقاتی ساواک و در واقع آرشیو این سازمان درمورد کلیه افراد و گروههایی که به نحوی با مسایل سیاسی سر و کار داشتند بود. این اداره کل موظف بود اطلاعات مربوط به کسانی را که احتیاج به آگاهی درباره آنها از لحاظ استخدام، مأموریت، ترفیع و غیره بود فراهم نماید.

اداره کل دهم: وظیفه آموزش پرسنل ساواک بر حسب نیازهای هر واحد، از زبان خارجی تا دوره‌های فنی مثل آموزش خط شناسی، آموزش بازجویی، آموزش بررسی اطلاعات و تهیه گزارش، مخبرات، حفاظت و غیره در این اداره کل متمرکز بود. (ر. ک: «داوری، سخنی در کارنامه ساواک»، سرتیپ منوچهر هاشمی (متصدی امور ضد جاسوسی ساواک)، انتشارات ارس، لندن، صص ۱۲۳ تا ۱۲۷).

مجاهدین خلق^۱ بود. کمیته شهربانی هم که تحت نظارت اداره اطلاعات

^۱ - سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در شهریور ۱۳۴۴ به وسیله سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران؛ محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان که هر سه آنها از دانشجویان دانشگاه تهران بودند، پایه‌گذاری شد و پس از سه سال کار، در اواخر سال ۱۳۴۷، در زمینه ساختار تشکیلاتی مطالعه و بررسی انقلابات، شناخت نسبی از جامعه ایران و نیز تدوین برنامه‌های آموزشی و تشکیل خانه‌های تیمی، برای شروع عملیات مسلحانه به تنظیم و تدوین استراتژی خود پرداخت. بدین منظور، شانزده تن از کادرهای بالای سازمان در گروه‌های چهار، پنج نفری در مدتی بیش از هشت ماه به مطالعه و بحث پیرامون مسائل استراتژیکی پرداختند و نتیجه بررسی و تحقیقات خود را زیر عنوان «جمع‌بندی بحث‌های استراتژیک» تسلیم سازمان کردند.

کمیته مرکزی که در بهار ۴۷ به کادر مرکزی تبدیل شده بود به این نتیجه می‌رسد که مبارزه مسلحانه در شهرها مناسب است. که پیرو این مطلب سلول‌های کوچک دو نفره به سه نفره تبدیل گردید و هر سلول یک گروه بود که این گروه‌ها با یکی از اعضای کادر مرکزی ارتباط داشتند و در خانه‌های تیمی زندگی می‌کردند. اعضای این گروه‌ها از بازاریان و نهضت آزادی کمک‌های مالی می‌گرفتند و سازمان هم برای کسب آموزش [های] سیاسی - نظامی با سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و بخش نظامی الفتح ارتباط برقرار کرد و جهت آموزش نیرو ارسال نمود که از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ تعداد ۳۰ تن از مجاهدین خلق برای آموزش جنگ‌های چریکی به اردوگاه‌های نظامی ساف اعزام شد. البته سازمان سیا تعداد آنها را بیشتر اعلام می‌نمود و منابع دیگر غرب تعداد آنها را تا چند صد تن گزارش کرده‌اند. در سال ۱۳۵۰ تعداد ۶۹ نفر از اعضای سازمان در پی تصمیم سازمان در انجام عملیات مخرب در جریان مراسم جشن ۲۵۰۰ شاهنشاهی دستگیر و پس از محاکمه ۱۲ نفر آنها به اعدام محکوم می‌شود که ۹ تن از آنها در بهار ۱۳۵۱ اعدام و دو تن دیگر به نام‌های بهمن بازرگان (از عناصر چپ سازمان و معتقد به ایدئولوژی مارکسیست) و مسعود رجوی به زندان ابد محکوم شدند و بدین وسیله از اعدام جان سالم به در بردند. (طبق اسناد موجود در ساواک رجوی به دلیل همکاری با ساواک از اعدام نجات یافت) سازمان پس از آن واقعه تضعیف شد ولی از هم متلاشی نشد و به وسیله دیگر اعضاء جان دوباره گرفت و در سالهای ۵۲ تا ۵۴ عملیات مسلحانه خود را تشدید نمود.

در مهر ۱۳۵۴ در پی بیانیه‌ای مبنی بر تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان که از طرف گروهی از مجاهدین انتشار یافته بود، سازمان به دو گروه مجاهدین مسلمان و مجاهدین مارکسیست با نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» تقسیم شد که «سازمان مجاهدین خلق ایران» در اوایل سال ۱۳۵۷ به نام بخش مارکسیست لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران شناخته شد و سپس در جریان انقلاب اسلامی، با گروه‌های مائوئیست ادغام شد و سازمان «در راه آزادی طبقه کارگر» را تشکیل داد و به نام «پیکار» شهرت یافت. گروه دیگر مجاهدین که در زندان به مارکسیسم گرایش پیدا کرده بودند و چندان تمایلی به مائوئیسم نداشتند پس از آزادی از زندان، در جریان انقلاب اسلامی، سازمان کارگران انقلابی ایران» را تشکیل دادند و چندی بعد نام «راه کارگر» را انتخاب کردند. (تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، غلامرضا نجاتی). سازمان مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب به جای آن که دوران انقلاب اسلامی را درک نمایند، بر اساس اندیشه‌های التقاطی و به منظور

شهربانی کل کشور قرار داشت، مسئولیت شناسائی عوامل حمله کننده به کلانتری ۵ تبریز و کلانتری قلپک را عهده دار بود. وجود اکیپ های گشت متعدد ساواک و شهربانی که هر کدام به طور مستقل عمل می کردند، باعث به وجود آمدن درگیری و برخورد آنها با یکدیگر در سطح شهر می شد و چه بسا مأمورین شهربانی دنبال فردی بودند که به وسیله ساواک دستگیر شده بود، یا بالعکس، ساواک در صدد دستگیری کسی برمی آمد که قبلاً توسط شهربانی بازداشت شده بود.

برای هماهنگی لازم مدتی پرویز ثابتی^۱ و سپس یکی از کارمندان

دستیابی به هرم قدرت، در برابر انقلاب ایستادگی و از آغاز پیروزی انقلاب در اندیشه جمع آوری سلاح و آموزش نظامی! تشکیل ارتش میلشیا ... و نهایتاً ورود به فاز نظامی شدند. کارنامه سازمان پس از پیروزی انقلاب بجز اغتشاش، خیانت و جنایت نقطه روشنی نداشته و نهایتاً بعنوان «مأموران اطلاعاتی عراق» در خدمت صدام و پس از سقوط حزب بعث در اختیار آمریکایی ها و انگلیسی ها قرار گرفتند... رجوع شود به: سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام (سه جلد)، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.

۱ - پرویز ثابتی فرزند حسین، درباره خود می گوید: از بدو تولد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخش های سمنان در محله ای به نام تپه سر در خانواده ای بهایی به دنیا آمدم. دوران ابتدایی را از ۱۳۳۲ الی ۱۳۲۸ در سنگسر و دوران دبیرستان را از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ در تهران گذراندم. سال ۱۳۳۴ در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به ادامه تحصیل مشغول شدم و در خرداد سال ۱۳۳۷ موفق به اخذ لیسانس در رشته قضایی گردیدم و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهر خواهرم آقای محمدحسین رحمانیان سکونت داشته ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده ام نیز به تهران آمدند و در همان منزل سکونت گزیدند تا اسفند ماه ۱۳۳۴ که منزل تهیه نمودیم و به آنجا عزیمت نمودیم. از ۱۳۳۶ در تهران به شغل آموزگاری اشتغال داشته ام.

و در بهمن ماه ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی، مدیر کل نهم ساواک به استخدام ساواک در آمد. او به زبان انگلیسی مسلط بود و تحصیلاتی نیز در امور اقتصادی و سیاسی داشت.

ارتشبد حسین فردوست در این باره می گوید: ثابتی از بدو جوانی وارد ساواک شد و در این سازمان ترقی کرد و در حالی که کمتر از ۳۰ سال داشت رییس بخش مربوط به احزاب پنهانی بود. او فردی بسیار پرکار و مقام پرست بود. همیشه سعی می کرد خود را بیش از آن چیزی که هست نشان دهد. دروغ و راست را به هم می بافت تا میزان فعالیت و موفقیت خود را دو سه برابر جلوه دهد. پس از چندی رئیس اداره یکم کل سوم شد. در سال ۱۳۵۰ مدیر کل سوم شد ولی درحقیقت همه کاره ساواک او بود. قتل بختیار با برنامه ریزی او انجام شد. پس از آن با جلب موافقت نصیری و محمدرضا یک سری مصاحبه های تلویزیونی تحت عنوان «مقام امنیتی» انجام داد. در این

بطور ثابت در کمیته شهربانی به عنوان نماینده ساواک حضور می‌یابد، ولی به جهت عدم اعتماد این نیروها به یکدیگر و با توجه به درگیری بین اکیپ‌های گشتی مربوطه که بعضی مواقع بر اثر مشکوک شدن به یکدیگر به روی هم آتش می‌گشودند، سران رژیم بر آن شدند تا این فعالیت‌ها را متمرکز نموده و تحت یک فرماندهی واحد قرار دهند. لذا با الگو برداری از سیستم اطلاعاتی انگلیس که تجربه مبارزه با ارتش آزادیبخش ایرلند را در جنگ‌های شهری و چریکی داشت، دو کمیته مستقر در اوین را که متعلق به ساواک بود با کمیته شهربانی در یکدیگر ادغام نموده و طرح تأسیس کمیته مشترک ضد خرابکاری تهیه و ارائه گردید.

در پی دستور محمدرضا شاه، کمیته مشترک ضد خرابکاری (ساواک - شهربانی) در تاریخ چهارم بهمن ماه ۱۳۵۰ تأسیس گردید^۱ که در این کمیته در واقع شهربانی نقش «اداره ویژه» اسکاتلندیارد را ایفا می‌کرد و ساواک نقش «ام. آی. ۵»^۲ را داشت.^۳ کمیته مشترک در محل اداره اطلاعات شهربانی تشکیل شد و بعدها در شهرستان‌ها نیز شعبه‌هایی که تحت نظر مرکز فعالیت می‌نمودند، راه‌اندازی گردید. کمیته مشترک با ۳۷۵ پست سازمانی که ۱۱۱ پست آن متعلق به ساواک و ۲۶۴ پست دیگر به شهربانی اختصاص یافت، فعالیت خود را آغاز می‌نماید. اولین رئیس کمیته مشترک

نمایش‌های تلویزیونی او بسیار خوب و محکم صحبت می‌کرد و همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. عنوان مقام امنیتی تا پیروزی انقلاب اسلامی روی او بود و همه‌جا به پذیرایی از او افتخار می‌کردند.» سرانجام در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و همراه با همسرش به اسرائیل پناهنده شد. برگرفته از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستاری از تاریخ معاصر ایران»، صص ۴۵۱ - ۴۵۰)

^۱ - سند شماره ۸

^۲ - MI-۵ یک سازمان کاملاً پنهانی و محدود است که زیر نظر نخست‌وزیر، وظیفه کنترل فعالیت‌های سیاسی علیه حکومت را به عهده دارد. کار این سازمان وظایف ضد جاسوسی و امنیت داخلی و جرائم سیاسی است و به طور کلی مسئول امنیت داخل کشور می‌باشد. برگرفته از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست»، جلد اول، ص ۳۱۱.

^۳ - برگرفته از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستاری از تاریخ معاصر ایران»،

سپهبد جعفرقلی صدری^۱ رئیس شهربانی وقت و رئیس ستاد آن پرویز ثابتی از مقامات ساواک تعیین می‌گردد و نمایندگان از ارتش و ژاندارمری به منظور هماهنگی در این ترکیب قرار می‌گیرند.

در این تشکیلات قدرت در اختیار شهربانی قرارداشت و شهربانی با تهیه بولتن‌های ویژه و ارسال آن برای شاه، سعی می‌نمود نقش خود را اصلی و پررنگ نشان دهد. این موضوع برای ساواک که می‌خواست سرکوبگر مطلق باشد، چندان خوشایند نبود. لذا علیرغم انحلال کمیته‌های ساواک، این سازمان به وسیله محمدحسن ناصری (عضدی)،^۲ ناصر نوذری (رسولی)،^۳ رضا عطارپور مجرد (حسین‌زاده)،^۴ بهمن فرنژاد (دکتر جوان)^۵ و با به کارگیری تعدادی از کارمندان ساواک تهران در سال ۱۳۵۱ مجدداً کمیته اوین را فعال نموده و رأساً نسبت به دستگیری، بازجویی و شکنجه مبارزین اقدام می‌نماید. وی اطلاعات جمع‌آوری شده خود را در اختیار کمیته مشترک نمی‌گذارد و همین موضوع، موجب کمرنگ شدن نقش این کمیته و به نسبت آن بوجود آمدن اختلاف بین شهربانی و ساواک می‌شود که در نتیجه مقدمات لازم برای در اختیار گرفتن قدرت کامل در کمیته مشترک توسط ساواک فراهم می‌آید.^۶

جعفرقلی صدری در اعترافات خود می‌گوید:

پس از چند روز مأموری جنوی کلانتری قلپک کشته شد و سپهبد فرسیو را ترور کردند و در همین زمان، واقعه سیاهکل اتفاق افتاد. ساواک و ژاندارمری رفتند و آنها را کشتند و بازماندگان گروه سیاهکل متواری شدند. این گروه در تهران شروع به سرقت از بانک‌ها و تخریب کردند. شاه ما را احضار کرد. مقام امنیتی در حضور شاه گفت: ما به تنهایی نمی‌توانیم کاری بکنیم. در این شورا که تشکیل شده بود،

^۱ - برای اطلاعات بیشتر ر. ک: همین کتاب، ص ۲۷۹

^۲ - برای اطلاعات بیشتر ر. ک: همین کتاب، ص ۲۹۴

^۳ - بازجو و شکنجه‌گر ساواک (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: همین کتاب، ص ۲۹۸)

^۴ - از جمله فعال‌ترین کارمندان و سربازجوه‌های ساواک (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: همین کتاب،

ص ۲۹۳)

^۵ - مأمور و شکنجه‌گر ساواک

^۶ - برگرفته از اعترافات تهرانی (سند شماره ۹)

از هاری، اویسی، بنده و پالیزبان شرکت داشتیم. پس از مدتی مذاکره، تصمیم گرفته شد یک اجتماع سازمان نظامی تشکیل شود. ثابتی از طرف ساواک، سپهبد جعفری از طرف شهربانی و سپهبد محقق از طرف ژاندارمری، اعضای این تشکیلات شدند. سرلشکر فرزانه که در آن زمان رئیس آگاهی بود، رئیس اطلاعات شهربانی شد. شاه گفت که باید این اجتماع تشکیل شود و شما هر کس را که گرفتید باید تحویل ساواک بدهید. ولی آقای ثابتی هر کس را می گرفت خودش به تنهایی عمل می کرد. من ناراحت شدم و با او همکاری نکردم و گفتم که ساواک شش هزار عضو فقط در تهران دارد، خودش به تنهایی عمل کند. شبی در چهار نقطه تهران بمب گذاری شد. فردا هویدا تلفن کرد که باید بیایید جلسه. فردوست و هدایتی هم آنجا بودند. جلسه تشکیل شد و هویدا گفت، که شاه از این بابت ناراحت است، شما چرا همکاری نمی کنید. ما می دانستیم که بمبها را ساواک منفجر می کند تا وانمود نماید که در شهر خرابکاری می شود و باید همه نیروهای انتظامی با ساواک همکاری کنند. شخصی به نام جهان شب ژرفی که بمب ساز ساواک بود و بمبها را می ساخت، خود در حادثه بمب گذاری کشته شد و این واقعیت را که ساواک عامل بمب گذاری بود، ثابت می کند. من حاضر شدم دو افسر و ۳۰ پاسبان در اختیار کمیته بگذارم و همین کار را هم کردم، اما باز متوجه شدیم که ثابتی به تنهایی عمل می کند و خودش با افرادش به خانه ای در نیروی هوایی حمله کرده و چند نفر را کشته و دستگیر کرده، ما ناچار تصمیم گرفتیم از کارهای او و مکالمات تلفنی اش اطلاعاتی حاصل کنیم.

من سرهنگ مخفی، افسر اطلاعاتی را احضار کردم و به کمک تلفن چی شهربانی، از داخل دیوار سیمی به تلفن ثابتی کشیدیم و از مکالماتش نوار برداشتیم. در آن نوار ثابتی از مردم، زمین و پول و فرش می خواست. من آن نوار را پیاده کردم و به شاه دادم. شاه وقتی ماجرا را فهمید، گفت: او چقدر طمع دارد. نوار را به فردوست داد و گفت: تذکراتی به ساواک داده شود. ما دیگر نفهمیدیم که فردوست تذکر داد یا نه؟^۱

تغییر ساختار (۵۴ - ۵۲)

با توجه به تضعیف کمیته مشترک، ساواک در اوایل سال ۱۳۵۲ طرحی را درمورد تغییر ساختار کمیته مشترک ضد خرابکاری تهیه و برای شاه ارسال نمود که مورد تصویب او قرار می گیرد. بر اساس این طرح، رئیس کمیته از بین امرای ساواک انتخاب گردیده و بولتن های ویژه کمیته مشترک

نیز توسط ساواک تهیه و برای شاه ارسال می‌شد. اعتبارات مالی سنگین آن نیز به دستور شاه از بودجه نخست‌وزیری تأمین می‌شود.

ارتشبد نصیری طی نامه‌ای درخواست بودجه را اینگونه عنوان می‌کند:

«به فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر، از تاریخ ۵۲/۳/۱ ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی کل کشور به یک نفر از افسران ساواک محول شده است. مستدعی است مقرر فرمایید بودجه مصوب کمیته را در مرکز به قرار ماهانه سه میلیون ریال از تاریخ اول تیرماه و بودجه کمیته‌های شهرستان‌ها را به قرار ماهانه یک میلیون و دویست هزار ریال از تاریخ اول خرداد ۱۳۵۲ در وجه سرتیپ رضا زندی‌پور رئیس کمیته، پرداخت فرمایید.»

سازمان جدید با ۵۳۸ نیرو و پست سازمانی دائم و موقت زیرمجموعه اداره کل سوم امنیت داخلی بوده و رئیس آن ضمن حفظ سمت، معاون مدیر کل نیز می‌باشد. در ساختار جدید صرفاً کارهای اجرایی، تأمین و نگهداری زندانی به شهربانی سپرده شده و نمایندگان از ارتش و ژاندارمری برای هماهنگی بیشتر در آن حضور دارند. در واقع اداره کل سوم، حاکم مطلق کمیته مشترک می‌گردد.

اول خرداد ماه سال ۱۳۵۲ سرتیپ رضا زندی‌پور^۱ از طرف شاه به عنوان رئیس کمیته مشترک منصوب شد و ساواک با به حاشیه راندن شهربانی، قدرت را قبضه نموده و خشن‌ترین و عقده‌ای‌ترین بازجویان و

^۱ - رضا زندی‌پور فرزند عباس شماره شناسنامه ۲۷۴۰، در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در آباده متولد شد. وی فارغ التحصیل دانشکده افسری بوده و دوره‌های اطلاعات و ضد اطلاعات و همچنین دوره دانشگاه جنگ و دوره ستاد فرماندهی را در آمریکا طی کرده و در دوران خدمتش برای کسب آموزش‌های لازم، به کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و ایتالیا سفر کرد. زندی‌پور مدتی فرمانده توپخانه لشکر ۶۴ رضائیه بوده و توسط فردوست نشان شده و یکی از افسران گارد شاهنشاهی می‌گردد و از اوایل خرداد سال ۵۰ به ساواک مأمور می‌گردد. زندی‌پور در همین سال به دستور نصیری، رئیس ستاد جشن‌های ۲۵۰۰ در اصفهان می‌گردد و پس از مدتی به سمت مشاور مدیر کل اداره کل سوم ساواک (پرویز ثابتی) منصوب می‌شود و در تاریخ ۱۳۵۲/۳/۱ توسط شاه به عنوان دومین رئیس کمیته مشترک منصوب می‌گردد. عدم تسلط او به کارهای اطلاعاتی از او یک مدیر تشریفاتی می‌سازد و در زمان مدیریت وی عملاً کمیته مشترک توسط پرویز ثابتی، حسین زاده و عطارپور اداره می‌گردید. زندی‌پور در تاریخ ۱۳۵۳/۱۲/۲۶ در خیابان فرح شمالی (سهروردی) توسط تیمی از سازمان مجاهدین خلق کشته شد. (آرشیو موزه عبرت ایران)

شکنجه‌گرانی را که با فراگیری آموزش از سرویس‌های امنیتی بیگانه، مدرن‌ترین وسایل و جدیدترین و مرگبارترین شیوه‌های شکنجه را که در اوین از آن استفاده می‌کرد در کمیته مشترک به خدمت می‌گیرد و همچنان به رابطه آموزشی نیروهای خود با سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و خصوصاً اسرائیل ادامه می‌دهد. به همین دلیل سال‌های ۵۲ به بعد را می‌توان سال‌های اوج شقاوت و خشونت در کمیته مشترک به حساب آورد. از همین سال بود که روند دستگیری‌ها به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته و بازجوها و شکنجه‌گران در سه شیفت پی در پی در طول شبانه‌روز مشغول بازجویی از انقلابیون بودند. وضع به گونه‌ای بود که لحظه‌ای ناله و فریاد مبارزینی که شکنجه می‌شدند در این ساختمان قطع نمی‌گردید. کمیته مشترک ظاهراً بازداشتگاه بود که می‌بایست متهمان را در این محل در مدتی کوتاه بازجویی و پس از آن روانه زندان‌هایی مانند قصر و اوین می‌نمودند. ولی بودند کسانی که حدود سه سال در این مکان اسیر بودند.

هزار توی بند و سلول‌ها

دور تا دور ساختمان کمیته را که از داخل استوانه‌ای شکل بود، اتاق‌های بازجویی احاطه نموده تا این امکان برای بازجو بوجود آید که متهم بدون هیچ مشکلی در اولین ساعات دستگیری، در اختیار وی قرار گیرد. وجود چهار بند انفرادی با هشتاد و شش سلول « $۲/۵ \times ۱/۵$ متری» و دو بند عمومی با ۱۸ سلول «سی متر مربعی» که حداکثر گنجایش ۲۵۰ نفر را داشت در این ایام دو یا سه برابر ظرفیت خود را شاهد بود. دستگیری‌ها به حدی زیاد بود که در سلول‌های انفرادی چهار تا پنج نفر جا داده می‌شدند. زیرانداز سلول با چند لایه از چرک و خون پوشیده شده بود که زیلو یا گلیم بودن آن تشخیص داده نمی‌شد. عدم وجود تهویه، نبود نور کافی، دیوارهای دوده گرفته و سیاه، زیلوهای آلوده و... فضای غیر قابل تحملی را به وجود آورده بود. و تنها کسانی می‌توانند آن شرایط را درک کنند که در این مکان

بسر برده باشند. بعضی مواقع به جهت ازدیاد جمعیت در یک سلول به قدری فضا تنگ می‌شد که طول سلول برای خوابیدن آنها کافی نبود و لذا از عرض سلول برای خوابیدن استفاده می‌کردند و این در حالی بود که عرض سلول به اندازه طول قد یک انسان عادی نبود و لذا در این حالت زندانیان به صورت چمباتمه و کتابی کنار هم می‌خوابیدند. در این حال خوابیدن به جهت نزدیک شدن مجرای تنفسی زندانی با فرش کف سلول بوی متعفن آن شکنجه مضاعفی بود بر شکنجه‌های دیگر.

تنها وسیله گرمایشی برای فصل سرما در هر بند، یک دستگاه بخاری کارگاهی بود که صدایی ناهنجار داشت و فقط اطراف خودش را گرم می‌کرد. از این بخاری به علت نداشتن لوله خروج دود و همچنین سوخت ناقص^۱، دوده زیادی به داخل بند وارد می‌شد به طوری که تمامی دیوارها و سقف پوشیده از یک لایه دوده بود.

برای فصل گرما هم در هر بند یک هواکش بزرگ نصب کرده بودند که مقداری هوا را جابجا می‌کرد ولی از گرمای بند چیزی کاسته نمی‌شد. بعضی مواقع در سلول‌های عمومی تا دو سه برابر ظرفیت جمعیت جای می‌دادند که در فصل گرما وضعیت به صورتی درمی‌آمد که زندانیان برای تنفس هم دچار مشکل می‌شدند و برای رفع این نقیصه هر کدام به نوبت فرنچ خود را به سبک پنکه سقفی در فضا می‌چرخاندند و با جابجا کردن هوا، مقداری فضای سلول را تعدیل می‌کردند.

بهداشت

رفتن به حمام تنها با اجازه بازجو و هفته‌ای یک مرتبه، آنهم در پنج دقیقه، میسر بود و کسانی بودند که چهار ماه و شانزده روز در این مکان

^۱ - یکی از دعاهای ما این بود که صدای این بخاری پلار قدیمی بیفتد، چرا که نه تنها حتی خود بخاری گرم نمی‌شد بلکه صدای ناهنجاری داشت که اعصاب همه را خرد می‌کرد. (آقای محمد محمدی استاد حقوق دانشگاه تهران؛ زندانی سیاسی قبل از انقلاب)

بودند و اجازه استحمام نیافتند.^۱ برای دستشویی رفتن هم روزی سه بار اجازه می‌دادند که بعضی مواقع از آنهم دریغ می‌کردند و امکانی برای تقاضای بیشتر وجود نداشت. و لذا زندانیان برای دفع ادرار و مدفوع خود از کاسه و لیوان پلاستیکی قرمز رنگ که برای خوردن غذا و چای به آنها داده شده بود استفاده می‌کردند و در فرصتی که برای دستشویی رفتن به آنها داده می‌شد ظروف را شسته و در آن غذا می‌خوردند.

رۀ خون

در و دیوارها و راهروهای بندها مملو از خون‌هایی بود که از بدن زندانیان بر جای مانده بود. معمولاً چند نفر تی به دست هم مدام کارشان پاک کردن همین خونهایی بود که از کف پای زندانیان جاری شده بود. فضایی بسیار نامطبوع و سیاه بر کمیته حاکم بود. بازجوها بیشترشان برای اینکه بتوانند این شرایط را برای خود قابل تحمل نمایند، از مشروبات الکلی و انواع لیکور^۲ به وفور استفاده می‌کردند.

افرادی که در اثر کابل، باتوم، شوک الکتریکی، صندلی داغ، قفس داغ و... بدن آنها مجروح و مصدوم شده بود را روانه مکانی به نام اتاق پانسما می‌کردند. اگر مقداری مداوا صورت می‌گرفت، نه به خاطر مداوای شخص مجروح که به منظور بهبود یافتن محل شکنجه برای شکنجه‌های بعدی بود. اتاق پانسما وجه مشترکی با مغازه کفاشی داشت، به این صورت که همان‌گونه که کفاش به راحتی نیم‌تخت را از ته کفش جدا می‌کند، در اینجا نیز بدون استفاده از داروهای بی‌حسی و به همان شیوه پوست کف پا را می‌کنند^۳ که این عمل موجب بی‌هوشی زندانی می‌گردد. در تعویض

^۱ - اقتباس از کتاب آن روزهای نامهربان، مصاحبه خانم مرضیه حدیده‌چی «دباغ» زندانی سیاسی قبل از انقلاب نوشته فاطمه جلالوند.

^۲ - نوعی نوشابه مُسکر و تخدیر کننده که به اندازه‌های شیشه‌های ادکلن متوسط بوده و در جیب بازجوها وجود داشت که در حین شکنجه دادن آن را سر می‌کشیدند. (اقتباس از مصاحبه مرضیه حدیده‌چی (دباغ))

^۳ - در کمیته مشترک پانسما به معنای واقعی آن وجود نداشت. پس از اینکه محل زخم عفونی

باندهای پانسمان نیز به همین گونه عمل می‌شد.

ورود بی‌بازگشت

در ایام فعالیت کمیته مشترک که حدود شش سال طول کشید، هزاران نفر از زنان و مردان مبارز، در این مکان به بند کشیده شدند و دهها نفر از آنان با بدنی کاملاً سالم به این دژ خوفناک وارد شدند ولی در زیر شکنجه‌های بی‌رحمانه‌ای که بر روی آنها اعمال شد، جان به جان آفرین تسلیم نمودند و دژخیمان، جسم بی‌روحشان را از این مکان بیرون برده و در گزارش‌های خود علت مرگ آنان را دلایلی واهی همچون خودکشی، نارسایی کلیوی، کشته شدن در درگیری خیابانی و... قلمداد می‌کردند. ولی مقایسه برخی از سندهای موجود مانند گزارش ساواک با اسناد پزشکی قانونی و سندهای بیمارستان شهربانی و وجود تناقض در آنها، مشخص می‌گردد که این افراد در زیر شکنجه جان باخته‌اند و متأسفانه محل دفن بسیاری از آنها پس از سالهای سال هنوز مشخص نشده است.^۱

البته این تعداد، جدای از کسانی هستند که در درگیری‌های خیابانی با اکیپ‌های گشت ساواک در خون خفتند و یا در بیدادگاههای رژیم به اعدام محکوم شده و به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. فریدون توانگری (آرش) در پاسخ به سئوالی که خبرنگار تلویزیون در خصوص عکس‌العمل مقامات ساواک پس از شهید شدن انقلابیون زیر شکنجه چه بود؟ می‌گوید: «مقامات مافوق بعد از این ماجراها (کشته شدن افراد زیر شکنجه) عکس‌العمل خاصی انجام نمی‌دادند و فقط پرونده‌سازی می‌کردند،^۲ نامه‌ای تهیه

می‌شد مقداری محلول ضد عفونی کننده روی آن می‌ریختند. گوشت و پوست‌های فاسد شده را با **لججی** می‌بریدند و سپس پماد روی آن می‌مالیدند.

^۱ در این رابطه می‌توان به افرادی چون: منیری جاوید، دکتر مرتضی لبافی‌نژاد، مرتضی صمدیه **لباف**، شعاع‌الدین مُشیدی اشاره کرد.

^۲ **بهرانی** در اعترافاتش می‌گوید: «اداره دادرسی چیزی نبود که خودش تصمیم بگیرد همه چیز به **او ترویج** می‌شد؛ فلانی ده سال، فلانی پنج سال یا ابد، از بازجو نظر می‌خواستند ولی بازجوها زیر

می کردند که این شخص یا بر اثر خونریزی یا خودکشی در زندان فوت
نموده است»^۱.

آنچه در پی می آید، نمونه‌هایی از اسناد کشتار زندانیان در زیر شکنجه
و تناقض‌گویی‌های اسنادی است که نشاندهنده سندسازی ساواک در این
موارد بوده است:

مراد نانکلی

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

(محرمانه)

از : اداره بهداشتی

به : تیمسار ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری

شماره : ۲۴ - ۵/۷ - ۱ - ۱۷

تاریخ : ۵۳/۷/۱۰

موضوع : بیماری

زندانی آن کمیته روز ۵۳/۶/۱ به علت نارسائی کلیوی در اثر ضایعات پوستی و
عضلاتی و کوفتگی تمام عضلات بدن در بخش جراحی بیمارستان شهربانی بستری
و در تاریخ ۵۳/۶/۱۹ به علت سندروم کراش فوت نموده است.

رئیس اداره بهداشتی شهربانی کشور - سرتیپ دکتر مختاری

دکتر زندی حقیقی

از طرف

گیرنده :

□ □ □

اداره کل پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

مشخصات جسد :

نام : مراد نام پدر : عزیزمراد شهرت : نانکلی سن : ۲۵ سال تاریخ معاینه
: ۵۳/۷/۲۳ ساعت معاینه : ۱۱ صبح محل معاینه..... شماره پروانه دفن :
۶۲۶۴ شماره فتوگرافی :..... اعلام فوت (نوع حادثه) : خودکشی در اثر

بار نظر نمی‌رفتند ولی اگر هم بر فرض یک سالی را می‌گفتند، ناصری بلافاصله دوبرابر می‌کرد».
(روزنامه کیهان، شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۸، ص ۸).

^۱ - آرشو موزه عبرت ایران.

بر خورد به جسم سخت. محل حادثه :..... محل فوت : اعلام کننده :
 کمیته مشترک ضد خرابکاری تاریخ فوت : اوایل شهریور ماه - ۵۳/۶/۱

شرح معاینه جسد: جوانی است در حدود بیست و پنج ساله با اندام بسیار لاغر و چشمان کاملاً گود رفته که از سوء تغذیه شدید رنج می‌برده است. علائم خفگی و خفه کردگی و مسمومیت ندارد. پوست رفتگی که شروع به التیام نموده در محل قوزک پای چپ و پشت پای چپ و خراشیدگی در پای راست دارد. ^۱ سینه و شکم باز شد، ریه‌ها پر خون می‌باشند در ریه‌ها کانون‌های عفونی به طور پراکنده دیده می‌شود. پوست سر باز شد زیر پوست سر و استخوانهای جمجمه آثار خونمردگی و ضربه و شکستگی ندارد. سر باز شد، پرخونی شدید در عروق مغزی و خونریزی [ناخوانا] قاعده جمجمه خصوصاً نیمه راست دیده می‌شود. خونمردگی شدید در استخوان شقیقه‌ای چپ سر و شکستگی در استخوان شقیقه‌ای چپ دیده می‌شود. سایر امعاء و احشا حالت عادی دارند. علت مرگ شکستگی قاعده جمجمه، خونریزی مغزی در اثر برخورد سر به جسم سخت می‌باشد. پروانه دفن بنا بر اعلام کمیته به نام وی صادر شد. ۵۳/۷/۲۳

□ □ □

شماره : ۶۲۶۴

تاریخ : اوائل ماه ۶ سال ۱۳۵۳

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگه اجازه دفن مراد فرزند عزیزمراد شهرت نانکلی سن بیست و پنج ساله که بعلت شکستگی قاعده جمجمه و خونریزی مغزی در تایخ اوایل شهریور ماه ۱۳۵۳ در گذشته است

پزشکی قانونی

اظهارات بهمن نادری پور (تهرانی):

ادعای مادر داغدیده مراد نانکلی درمورد به شهادت رسیدن فرزندش صحت دارد. همانطور که قبلاً نیز در اوراق بازجویی نوشته‌ام، مراد نانکلی به علت آنکه اطلاعات خود را نداده بود به کمیته مشترک منتقل و بر اثر شکنجه توسط حسینی و احتمالاً ضربه شدید با مشیت به قلبش شهید شده است. وی از جمله معتقدین واقعی به اسلام و مجاهدان و مدافع جامعه توحیدی بوده است و از همان زمان از امام خمینی

^۱ - متهم را روی تخت شلاق خوابانده، مچ دست‌ها و پاهای او را محکم به تخت فلزی می‌بستند و **انگاہ** شروع به شلاق زدن می‌کردند. بر اثر درد و فشار ناشی از فرود آمدن ضربات شلاق و واکنش شدید اندام و از جمله پاها که بر اثر حرکات مستمر و تماس با تخت و تسمه نگهدارنده، دچار خراشیدگی شدید و کنده شدن گوشت و پوست پا می‌شد که آثار آن تا مدت‌ها باقی بود. (مصاحبه با علی دانش‌پژوه زندانی سیاسی رژیم پهلوی ۸۴/۷/۲۳)



حسین کرمانشاهی اصل

به: ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح
شاهنشاهی
از: ساواک
شماره: ۷۴۴۳ ک
تاریخ: ۵۴/۱۲/۹
پیوست دارد (به شرح نامه)

نخست وزیر

سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س. ا. و. ا. ک

درباره: حسین کرمانشاهی اصل فرزند محمد باقر دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی
آریامهر و مدرسه عالی حسابداری

... دو نفر از مأمورین کمیته مشترک ضد خرابکاری که در ساعت ۱۴:۰۰ روز
۵۴/۲/۲۰ در خیابان امیرکبیر عازم منزل خود بودند به جوانی که حرکات غیر عادی
داشت، ظنین و در صدد دستگیری او برمی آیند که مشارالیه با چاقو به مأمورین
حمله و پس از درگیری و مقاومت سرسختانه که منجر به زخمی و مصدوم شدنش
می گردد، سرانجام دستگیر و به زندان کمیته هدایت می شود. در بازرسی بدنی از
شخص مظنون یک جلد شناسنامه به نام صالح نیری، تعدادی اوراق قابل بررسی
چند بلیط خط واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و تعدادی قرص های مختلف، ۲۵۲
ریال پول کشف و نظر به اینکه مشارالیه حتی از بیان هویت واقعی خویش امتناع
می کرد دفترچه مشخصات خرابکاران متواری بررسی و معلوم شده وی حسین
کرمانشاهی اصل، دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی آریامهر و مدرسه عالی حسابداری
است که از سال ۱۳۵۱ به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ملحق و به صورت مخفی
زندگی می کرده است.

با توجه به صدماتی که یاده شده در هنگام دستگیری دیده بود. مشارالیه به
بیمارستان شهربانی منتقل لیکن وی ضمن مذاکره با مأمورین مراقب، آنها را تطمیع
می کرد تا در صورت دادن خبر دستگیری به آدرس مجعولی و یا فراهم نمودن
مقدمات فرارش از بیمارستان مبلغ سی هزار ریال و حتی بیشتر به آنها بپردازد
(گزارش مأمورین و دستخط متهم در این زمینه ضمیمه است) علاوه بر این
مشارالیه که در هنگام مخفی بودن به علت عدم تغذیه صحیح به شدت ضعیف و از
همکاری مأمورین در فرار دادن خود از زندان ناامید شده بود در بیمارستان نیز از

خوردن غذا و داروهای مربوطه به طرز ماهرانه‌ای خودداری و در نتیجه در تاریخ ۵۴/۳/۴ در بیمارستان فوت می‌نماید.

□□□

شماره : ۶۲۹۴

تاریخ : ۱۳۵۴/۵/۲۶

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگه اجازه دفن حسین فرزند محمدباقر شهرت کرمانشاهی اصل سن حدود ۲۵ سال که به علت سوء تغذیه در تاریخ ۵۴/۵/۱۹ در گذشته است. پزشکی قانونی

بهمن نادری پور (تهرانی) در اعترافات خود می‌گوید:

... حسین کرمانشاهی اصل به وسیله منوچهر وظیفه‌خواه (منوچهری)^۱ بازجویی شد و به علت شکنجه‌های فراوان حالش بد شد و با وجود اینکه به بیمارستان شهربانی فرستاده شد ولی شهید گردید. حسین کرمانشاهی اصل تا آنجا که یادم می‌آید حتی اسم حقیقی خود را هم نگفته بود، در حالی از روی دفترچه متواریان مشخص شده بود که کیست. یادش بخیر و روحش شاد و لعنت بر عامل قتلش باد.

فریدون توانگری در اعترافات خود می‌نویسد:

تا آنجا که می‌دانستم و شنیده بودم افرادی را هم توسط سایرین در زیر شکنجه شهید شده بودند بیان داشتم. از آن جمله شخصی به نام حسین کرمانشاهی اصل که دستگیر شده بود و توسط منوچهر وظیفه‌خواه (منوچهری) بازجویی می‌شد و بر اثر فشار زیاد شهید شد، لازم است بگویم که در این قبیل موارد سلسله مراتب، مورد را خیلی ساده تلقی و از آن گذشته و مسئله را به صورت بیماری یا خودکشی جلوه

^۱ - منوچهر وظیفه‌خواه معروف به منوچهری در سال ۱۳۱۹ در زنجان متولد شد. در ۱۳۴۱/۸/۲۵ به عنوان کارمند پنهانی به استخدام ساواک درآمد و بعدها در ۴۶/۹/۱ به کارمند آشکار تبدیل شد و مشاغلی همچون رهبری عملیات در تهران و رشت، رئیس تیم و بازجوی واحد اطلاعاتی کمیته مشترک، رئیس بخش اطلاعاتی کمیته مشترک و... را عهده‌دار بود. وی یکی از بازجویان خشن و بی‌رحم کمیته مشترک و ساواک بود که در راستای خوش خدمتی به اربابان خود از هیچ جنایتی در برخورد با زندانیان سیاسی فروگذار نمی‌کرد. وی در مقاطع مختلف از سوی مقامات مورد تشویق قرار گرفت که از آن جمله می‌توان به : تشویق ریاست ساواک، مدال جشنهای ۲۵۰۰ ساله، نشان درجه ۳ کوشش، نشان درجه ۳ پاس، تقدیر ریاست ساواک اشاره نمود. او فردی عیاش و فاسدالاخلاق بود. ساواک برای سرپوش نهادن بر فسادهای اخلاقی که در رشت انجام داده بود او را به تهران فراخواند و سرانجام در ۵۷/۱۱/۱۶ حکم بازنشستگی وی صادر شد. منوچهری در آستانه **پروزی** انقلاب اسلامی به خارج از ایران فرار کرد. (پرونده شخصی)

داده و پرونده‌سازی نموده و موضوع را تمام می‌کردند.

سند شماره ۱۱

* * *

اسماعیل اکبریان آذر

به : ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح
شاهنشاهی
از : ساواک

تاریخ : ۵۴/۲/۶

نخست‌وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

درباره : اسماعیل اکبریان آذر

... متهم مذکور که از نظر جسمی ضعیف و مریض‌الحال بود، پس از چند جلسه بازجویی دچار انفعال روحی شدیدی گردید و چندین بار در سلول انفرادیش در صدد خودکشی برآمد که مأمورین از عمل او جلوگیری، لیکن مشارالیه با تهیه تعدادی سوزن و کلیپس و بلعیدن اشیاء فلزی^۱ مذکور دچار خونریزی شدید معدی شد که پس از اطلاع از چگونگی امر بلافاصله به بیمارستان منتقل، اما با وجود کوشش پزشکان مربوطه در تاریخ ۵۳/۱۲/۲۹ در بیمارستان مربوطه فوت نمود. علیهذا بدینوسیله چهارده برگ پرونده اتهامی نامبرده و گزارش معاینه جسد و پروانه دفن وی جهت استحضار و اقدامات مقتضی به پیوست ایفاد می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمایید از نتیجه رسیدگی‌های معموله این سازمان را آگاه سازند. ضمناً نام پدر وی در پروانه دفن و گزارش معاینه جسد اداره پزشکی قانونی اشتباهاً اسماعیل درج شده است.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور. ارتشبد نصیری
از طرف

□ □ □

۱- در این سند علت مرگ را بلعیدن سوزن و کلیپس و اشیاء فلزی اعلام نموده‌اند و این در حالی است که بنا به گفته زندانیان سیاسی قبل از انقلاب در کمیته مشترک، آنها حتی چوب کبریت هم در اختیار زندانیان قرار نمی‌دادند و معلوم نیست نامبرده در سلول انفرادی سوزن و کلیپس و... را از کجا تهیه کرده است!!! (مهدی ملک‌الکتاب خیابانی، فرزند عباس، متولد ۱۳۳۸ از مبارزین سیاسی قبل از انقلاب که در تاریخ ۵۱/۹/۱ دستگیر و زندانی شد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد گردید).

اداره کل پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

تاریخ : ۱۳۵۴/۱/۲۸

شماره :

پزشکی قانونی : تشخیص پزشک قانونی : سوختگی و عوارض آن

بازپرس : سرکار.....

مشخصات جسد:

نام : اسماعیل نام پدر : اسماعیل [حسینعلی] شهرت : اکبریان آذر سن : در حدود ۲۵ ساله تاریخ معاینه : ۵۴/۱/۲۸ ساعت معاینه : ۱۰/۴۵ صبح محل معاینه بیمارستان شهربانی شماره پروانه دفن : ۶۲۷۲ شماره فتوگرافی : اعلام فوت (نوع حادثه) : محل حادثه : محل فوت : اعلام کننده : کمیته مبارزه با خرابکاران تاریخ فوت : ۵۴/۱/۲۸

شرح معاینه جسد: مردی است در حدود بیست و پنجساله که به علت فساد نعشی تشخیص سن دقیق وی مقدور نیست. سوختگی در پای وی و ساق هر دو پا دارد^۱ که شروع به التیام نموده و در بعضی جاها عفونی شده است. چشمان وی کاملاً گود رفته و نشانه‌های سوء تغذیه شدید دیده می‌شود. آثاری از خفگی و خفه کردگی و مسمومیت ندارد. علت مرگ سوختگی و عوارض آن می‌باشد. پروانه دفن بنا بر اعلام کمیته مبارزه با خرابکاران به نام وی صادر شد. ۵۴/۱/۲۸

نماینده دادستان ارتش - سرگرد جعفر اکمل

□ □ □

شماره : ۶۲۷۲

تاریخ : ۱۳۵۴/۱/۲۸ اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگه اجازه دفن اسماعیل فرزند : اسماعیل [حسینعلی] شهرت اکبریان آذر سن : بیست و پنج ساله که به علت سوختگی و عوارض آن در تاریخ ۵۴/۱/۴ در گذشته است داده می‌شود.^۲

پزشکی قانونی

در قسمتی از اعترافات بهمن نادری پور معروف به تهرانی آمده است:

^۱ - بعضی از زندانیان را در قفس کوچکی که زندانی فقط به صورت چمباتمه می‌توانست در آن قرار گیرد، داخل کرده و اجاق برقی زیر آن روشن می‌کردند. قفس به تدریج داغ شده و آن قسمت از اعضای بدن زندانی که با بدنه قفس در تماس بود می‌سوخت تا جایی که بعضی مواقع منجر به مرگ می‌شد. سوختگی‌ای که در این سند به آن اشاره شده است، ناشی از اعمال چنین شکنجه‌ای بوده است.

^۲ - به اختلاف گزارش‌ها توجه نمایید: در گزارش ساواک علت مرگ بلعیدن سوزن و کلیپس و اشیاء فلزی ذکر شده در حالی که در سند پزشکی قانونی (معاینه جسد) و پروانه دفن، علت فوت سوختگی و عوارض آن ذکر گردیده است.

همانطور که قبلاً نیز عنوان نموده‌ام، اسماعیل اکبریان آذر به وسیله محمد مقدم نثاری معروف به سهرابی، بازجویی و بر اثر شکنجه و آویزان شدن و سایل اعمال وحشیانه به شهادت رسیده است.
این پدر داغدیده اگر تا کنون موفق به پیدا کردن محل دفن فرزند شهیدش نشده، می‌تواند با استفاده از پرونده اداره دادرسی نیروهای مسلح سابق و پرونده موجود در اداره کل سوم و مشاهده جواز دفن انشاءالله موفق به یافتن محل دفن گردد.
سند شماره ۱۲

سید رضا و سید حسین دیباج

| | |
|---|--|
| صفحه یکم..... از..... یک..... صفحه | ۷- منبع.....۳۰۱..... |
| نسخه شماره. یک..... از..... پنج..... نسخه | ۸- منشاء..... مشاهدات منبع..... |
| ۱- به :..... ۳۱۲..... | ۹- تاریخ وقوع : اخیراً |
| ۲- از :..... ۷/۵..... | ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع..... اخیراً..... |
| ۳- شماره گزارش ۲۰۴۱۱/۵..... | ۱۱- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل...۱۲/۶. |
| ۴- تاریخ گزارش...۵۱/۱۲/۸..... | ۱۲- ملاحظات حفاظتی |
| ۵- پیوست..... | |
| ۶- گیرندگان خبر..... ۳۲۴..... | |

پرو ۱۹۹۲هـ - ۵۱/۱۱/۲۹

موضوع سید رضا دیباج

به طوری که در شیراز شایع است و آقایان نگهبان کارمند حسابداری و کاظمی کارمند راهنمایی و حمیدی متصدی دفتر آموزش و پرورش شیراز نیز اظهار می‌داشتند دانشجوئی به نام سید رضا یا سید احمد دیباجی که توقیف شده زیر شکنجه در تهران از بین رفته است و تا کنون خبری از او به دست نیامده.

نظریه شنبه - نظری ندارد

نظریه یکشنبه - از روزی که پدر سید رضا دیباج در مسجد نو اعلام داشته فرزندش سید رضا دیباج مفقود گردیده شایعه کشته شدن او رواج یافته است - دلگشا
نظریه چهارشنبه - اظهارات شنبه و نظریه یکشنبه مورد تأیید است -
نظریه ۷ / ه - ۱ - نظر چهارشنبه مورد تأیید است ۲ - چگونگی مستمراً از طریق بخش ۳۱۲ گزارش گردیده است. -

۵۱/۱۲/۱۷

۳۱۲

شماره ۱۶۱۸
تاریخ ۲۳-۵-۱۳۵۱
اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برجه اجازه دفن سید رضا فرزند شهرت دیباج سن
حدود ۲۵ سال که بعلت بعداً تعیین می‌شود در تاریخ ۲۱-۵-۱۳۵۱
در گذشته است داده می‌شود.

پزشک قانونی

۱۶۱۸
۵۱/۵/۲۳

□ □ □

شماره :
تاریخ :
پیوست :

به :
از : ۳۱۲

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

درباره : سید رضا دیباج فرزند سید مهدی
محترماً به استحضار می‌رساند :

نامبرده بالا دانشجوی سال چهارم دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز بوده که در
تیرماه سال جاری به اتهام ارتباط با یک گروه برانداز مذهبی (مهندس رجبعلی
طاهری) وسیله کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی شیراز بازداشت و
پس از بیست و چهار ساعت به علت ناراحتی قلبی و احتمالاً مسمومیت فوت و به
بیمارستان شهربانی شیراز حمل می‌گردد. و به طوری که در سوابق و تحقیقات
انجام شده از کمیته تهران نشان می‌دهد جسد نامبرده از شیراز به تهران انتقال و
پس از اخذ گواهی فوت از بیمارستان شهربانی کل کشور در یکی از گورستانهای
تهران به خاک سپرده می‌شود. ضمناً به علت اینکه یاد شده کمی بعد از زمان
دستگیری فوت نموده است لذا فاقد قرار تأمین بوده و به همین جهت دادسرای
نظامی شیراز در جریان موضوع توسط ساواک شیراز قرار نگرفته است. لکن در حین
رسیدگی به پرونده اتهامی سایر متهمان بازپرسی دادسرای مذکور خواستار احضار
وی به منظور مواجهه با سایر متهمین شده که قرار است توسط کمیته تهران گواهی
فوت وی ارسال و به دادسرای نظامی منطقه جهت آگاهی فرستاده شود. اینک پدر و
مادر یاد شده ضمن ارسال دادخواستی تقاضا نموده‌اند وضعیت فرزندشان که دارای

زن و یک بچه کوچک می باشد روشن و ترتیبی داده شود که با وی ملاقات نمایند. مستدعی است در صورت تصویب اجازه فرمایند پس از ارسال گواهی فوت نامبرده به دادسرای مزبور به پدر و مادر وی ابلاغ گردد جهت آگاهی از وضع فرزند خود به دادسرای مذکور مراجعه نمایند. ح

اقدامی ندارد ۱۲/۱۲

□ □ □

| | |
|---|--|
| ۷- منبع... ۷۱۵۷ | صفحه یکم..... از..... یک..... صفحه |
| ۸- منشأ سید حسین دیباج | نسخه شماره. سری..... از..... پنج..... نسخه |
| ۹- تاریخ وقوع: اخیراً | ۱- به: ۲۰ هـ ۱۴..... |
| ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع.. اخیراً... | ۲- از: ۳۲۲..... |
| ۱۱- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل | ۳- شماره گزارش ۳۲۲/۵۶۴۵.. |
| ۵۲/۸/۱۰ | |
| ۱۲- ملاحظات حفاظتی..... | ۴- تاریخ گزارش ۵۲/۸/۲۱ |
| | ۵- پیوست..... |
| | ۶- گیرندگان خبر..... ۳۲۳...۳۲۴..... |

موضوع: سید حسین دیباج دانشجوی سال سوم دانشکده پلی تکنیک تهران

نامبرده بالا ضمن یک صحبت خصوصی اظهار نموده از برادرم سید رضا دیباج دانشجوی سال پنجم دانشگاه پهلوی که از یک سال پیش بازداشت می باشد خبری ندارم و گفته می شود زیر شکنجه های سازمان امنیت کشته شده و مادرم بسیار ناراحت می باشد. دوستش اظهار داشته که این فعلاً شایعه است شما کوشش کنید که خانواده تان ناراحت نباشند.

نظریه شنبه: چنانچه مشارالیه خاطر جمع شود برادرش کشته شده یکی از کارهایی که ممکن است انجام دهد این است که در همدان یک دفعه و همه جانبه در دانشسرا و بین محصلین دبیرستانهای همدان این مسئله را منعکس خواهد کرد که رضا کشته شده تا افکار عمومی را متوجه قضیه نماید و چون رضا دیباج با توجه به اینکه خودش فرد مذهبی بوده و پدرش معمم و روضه خوان می باشد لذا در شهر وجهه ای دارد و اکثریت او را می شناسند. ضمناً یاد شده بیشتر از برادرش آمادگی هرگونه فعالیت را دارد همچنین خواهر وی که فعلاً در سال ششم دبیرستان پروین اعتصامی همدان مشغول تحصیل می باشد طرز فکری مشابه برادرش دارد.

ملاحظات. ۳۲۲ جهت اطلاع و تحقیق پیرامون چگونگی و نحوه فعالیت و تمایلات سیاسی مشارالیه.

۲- هرگونه اقدام مستقیم باعث شناسایی منبع خواهد شد.

رئیس بخش ۳۲۴.....

..... از طرف ۵۲/۴/۲۸

□ □ □

تیمسار دادستان محترم ارتش

با تقدیم عین پرونده ارجاعی کلاسه فوق به شرح آتی مبادرت به صدور قرار نهایی می‌نماید:
 الف - مشخصات متهم: غیر نظامی سید حسین دیباج فرزند سید مهدی متولد سال ۱۳۳۰ دارنده شناسنامه شماره ۸۱۵... صادره از همدان، مسلمان، تبعه ایران، دانشجوی سال سوم دانشکده پلی تکنیک تهران، ساکن تهران، خیابان گرگان، خیابان سلمان فارسی، کوچه صفا، پلاک ۴۶، بدون پیشینه و محکومیت کیفری و عیال و اولاد، بازداشت از تاریخ ۵۳/۲/۲۲ تا ۵۳/۲/۲۸ و در تاریخ اخیر به علت بیماری داخلی (بیماری ریوی جنبی) در بیمارستان شهربانی درگذشته است.

ب - موضوع اتهام: اقدام علیه امنیت کشور

ج - گردش کار و نتیجه تحقیقات: برابر محتویات پرونده بعد از دستگیری حسین عراقچیان و محمد میراری و اصغر قریشی و... در تحقیق از آنها معلوم گردیده که متهم نامبرده فعالیت‌هایی به نفع گروه باصطلاح مجاهدین خلق داشته به همین سبب دستگیری قرار بازداشت مورخه ۵۳/۲/۲۲ این بازپرسی بازداشت و سپس در تاریخ ۵۳/۲/۲۸ به علت بیماری داخلی در بیمارستان شهربانی درگذشته است که پزشک قانونی بعد از معاینه جسد و انجام آزمایشات لازم به موجب نامه شماره ۱۰/۲۲۹۵۷ - ۵۳/۴/۱۶ (برگ ۱۰ پرونده) علت مرگ متوفی را بیماری داخلی اعلام کرده است.

ضمناً در بازرسی منزل متهم و در بازرسی بدنی اشیاء و مدارکی به شرح صورتجلسه برگ ۲۱ و ۳۵ به دست آمده است که مدارک مکشوفه از منزل وی در ساواک نگهداری و وسائل مکشوفه از متهم همراه پرونده به این بازپرسی تحویل گردیده است.

د - نظریه بازپرس: با توجه به محتویات پرونده و نامه شماره ۱۰/۲۲۹۵۷ - ۵۳/۴/۱۶ اداره پزشکی قانونی (برگ ۱۰ پرونده) مستند به بند ۱ ماده ۸۵ آیین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب نامبرده را به علت فوت، صادر و اعلام می‌دارد.

وسائل مکشوفه به شرح برگ ۲۲ پرونده که در ساواک نگهداری می‌شود باید معدوم گردند و وسائل و وجوه مکشوفه از متوفی که ضمیمه پرونده به شرح برگ ۳ پرونده بایستی به خانواده متوفی تحویل گردد.

بازپرس شعبه ۱۲ دادستانی ارتش

سروان قضائی علی بهداد

□ □ □

شماره

تاریخ ۱۱ - ۳ - ۱۳۵۳

اداره کل پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

تشخیص پزشکی قانونی:
بعداً تعیین می شود

پزشک قانونی :

دکتر منصور (ناخوانا)

بازپرس : جناب سرهنگ عضدی قاجار

مشخصات جسد :

نام : حسین نام پدر : مهدی شهرت : دیباج سن : حدود ۲۳ سال تاریخ
معاینه : ۵۳/۳/۱۱ ساعت معاینه : ۱۱ صبح محل معاینه بیمارستان شهربانی
شماره پروانه دفن : ۶۲۵۶ شماره فتوگرافی : اعلام فوت (نوع حادثه) :
بیماری. محل حادثه : محل فوت : اعلام کننده: کمیته
ضد خرابکاری تاریخ فوت : ۵۳/۲/۲۸

شرح معاینه جسد: جسد متعلق به مردی است حدود ۲۳ سال سن که در معاینه
شانه‌ها در زیر چانه جلوی گردن روی پستان چپ خراشهای سطحی در سمت
راست قفسه سینه کبودی‌هایی در هر دو ساق پا و زخمهای سطحی در حال التیام
در سطح داخلی و کف پاها دیده می شود. علائم خفگی و خفه کردگی مشاهده
نمی شود. در (ناخوانا) زیر پوست آثار ضربه و خونمردگی موجود نیست. جمجمه
سالم و بدون شکستگی. جمجمه باز شد مغز ظاهر عادی پس از مرگ را دارد. جلو
گردن و قفسه سینه و شکم باز شد دنده‌های دو طرف سالم است. در فضای جنبی دو
طرف مقدار زیادی مایع زردرنگ دیده می شود. حجم مایع در هر طرف حدود دو
لیتر است. ریه‌ها متورم است و از مقاطع آنها چرک خارج می شود. قلب وضع عادی دارد
و (ناخوانا) نیز طبیعی است. در شکم علائم ضربه و خونریزی مشاهده نشد. احشاء
شکمی ظاهراً بررسی شد، مثانه فاقد ادرار است. مقداری از خون و هم‌چنین احشاء
برای آزمایش سم‌شناسی فرستاده شد. علت مرگ پس از دریافت پاسخ آزمایشگاه
(ناخوانا) جواز دفن با اعلام کمیته ضد خرابکاری بنام فوق صادر شد. ۱۱ - ۳ - ۵۳

□ □ □

شماره ۶۲۵۶

تاریخ ۱۱-۳-۱۳۵۳

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برجه اجازه دفن حسین فرزند مهدی شهرت دیباج سن حدود ۲۳
سال که بعلت بعداً تعیین می شود در تاریخ ۲۸ - ۲ - ماه ۱۳۵۳ در گذشته است
پزشک قانونی
داده می شود.

۵۳/۳/۱۱

بهمن نادری پور (تهرانی) درباره برادران دیباج چنین می گوید:

دو برادر که فامیل آنها دیباج و از اهالی همدان بودند دستگیر و در زندان شهید

شده‌اند. یکی از آنها که به شیراز می‌رفته، می‌گفتند ناراحتی قلبی داشته و به همین علت فوت کرده و برادر دوم به وسیله کمیته اوین دستگیر شده بود که در زندان شهید شده. از چگونگی دقیق شهادت آنها اطلاعی ندارم.

سند شماره ۱۳

* * *

حجت‌الاسلام نصرت‌الله انصاری

شماره : ۳۸۱/۱۲۰۰

تاریخ : ۳۵/۲/۱۱

پیوست : دارد

به : ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح

شاهنشاهی (دادستانی)

از : ساواک

درباره : نصرت فرزند علی اصغر شهرت انصاری شغل طلبه و کارمند بانک اسلامی قم ... متهم یاد شده بنا به اظهار خودش که قبل از دستگیری به بیماری معده دچار بوده به هنگام بازجویی به سبب بروز درد شدید ادامه تحقیق از وی متوقف و عنداللزوم جهت مداوا به بیمارستان شهربانی اعزام و در تاریخ ۵۴/۱۲/۲۵ به تشخیص پزشک قانونی به سبب بیماری قلبی و ریوی فوت نموده است. علیهذا تعداد بیست و پنج برگ پرونده متشکله حاوی اعترافات متهمان محمود میزبانی و غلامحسین هاشمیان و همچنین نظریه گزارش معاینه جسد در مرکز پزشکی قانونی و پروانه دفن متهم به پیوست ایفاد، خواهشمند است دستور فرمایید در این مورد اقدام مقتضی معمول و از نتیجه این سازمان را آگاه سازند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور. ارتشبد نصیری

از طرف سجده‌ای

□ □ □

شماره : ۳۰

شماره فتوگرافی:.....

تاریخ : ۱۳۵۴/۱۲/۲۷

مرکز پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

تشخیص پزشکی قانونی : بیماری قلبی - ریوی

مشخصات جسد: نام : نصرت نام پدر : علی اصغر شهرت : انصاری سن : ۲۵ ساله تاریخ

معاینه : ۵۴/۱۲/۲۷ ساعت معاینه : ۱۰/۳۰ محل معاینه : بیمارستان شهربانی شماره دفن

۳۰ : شماره فتوگرافی :..... اعلام فوت (نوع حادثه) : بیماری محل حادثه : بیمارستان
 شهربانی اعلام کننده: کمیته مشترک ضد خرابکاری تاریخ فوت : ۵۴/۱۲/۲۵
 متعلق به مردیست در حدود ۲۵ سال سن که در معاینه ظاهری آثار خفگی و مسمومیت
 ندارد. خراشی در روی پای چپ دارد که بر اثر برخورد با جسم سخت بوجود آمده است.
 [ناخوانا]. قفسه سینه و شکم باز شد قلب پر از مایع زردرنگ است ریتین مختصر چسبندگی
 دارد. ریتین متورم و پر خون در مقطع پر از کف و چرک و خون است. قلب هم بزرگ و چرب
 است و روی سطوح آن لکه های شیری مشاهده می گردد. عضله قلب سفت عروق کرونور
 متصلب است بر روی دریچه های قلب کانونهای [ناخوانا] بمقدار زیاد مشاهده می شود. کبد
 کمی بزرگ سفت و کمرنگ است. معده خالی از غذا است. با توجه به مراتب فوق علت فوت
 بیماری قلبی و ریوی تعیین و جواز دفن طبق اعلام دادستانی ارتش و کمیته مبارزه با
 خرابکاران بقرار فوق صادر گردید. ۵۴/۱۲/۲۷

□ □ □

وزارت دادگستری پروانه دفن

برابر این پروانه دفن نصرت فرزند علی اصغر شهرت انصاری سن در حدود ۲۵
 سال که به علت بیماری قلبی و معدی در تاریخ ۱۳۵۴/۲/۲۵ در گذشته است بلا
 مانع می باشد.

نام و نام خانوادگی پزشکی قانونی
 شماره نظام پزشکی

سند شماره ۱۴

* * *

سید خلیل الله رفیعی طباطبایی

به : ریاست واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری ۳۸۱ شماره :.....
 از : اداره یکم عملیات و بررسی تاریخ :.....

نخست وزیر

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

درباره : سید خلیل الله رفیعی طباطبایی فرزند سید مصطفی

... نامبرده بالا یکی از افراد مرتبط با سازمان به اصطلاح آزادیبخش ایران بوده که به منظور
 تحریک مردم بر علیه حکومت و تبلیغ به نفع سازمان مذکور با تعدادی از همکاران خود
 مبادرت به تهیه ماشین پلی کپی و تکثیر و توزیع اعلامیه مضره نموده و همچنین همکاری

رفقای خود را به منظور طی دوره چریکی در اردوگاه چریک‌های فلسطینی و اقدام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم جلب نموده است که بر همین مبنا در تاریخ ۲۵۳۱/۴/۱۱ دستگیر و در جریان تحقیقات به علت بیماری به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل و سرانجام در بیمارستان مذکور فوت نموده است.

رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - عطارپور

□ □ □

شهربانی کل کشور

شماره ۵۷-۱۰۰۳/۱۰۶۴

از : کمیته مشترک ضد خرابکاری

تاریخ ۵۱/۶/۴

به : تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور

پیوست :

موضوع : خلیل رفیعی طباطبایی فرزند مصطفی

بدینوسیله تعداد شانزده برگ پرونده مکاتباتی نامبرده بالا که به اتهام اقدام علیه امنیت کشور دستگیر و در جریان تحقیقات معموله به علت بیماری به تخت بیمار شماره ۵۲ به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل و سرانجام در بیمارستان فوت نموده و پرونده اتهامی و مدارک مربوط به علت فوت مشارالیه به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردیده جهت استحضار و اقدامات مقتضی به پیوست ایفاد می‌گردد.

رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری . سپهبد صدری

سرلشکر جعفری

از طرف

□ □ □

اداره بهداری نیروی زمینی شاهنشاهی

بیمارستان ۵۰۱ تهران

پروانه دفن

اینجانب ...دکتر حافظی... گواهی می‌نماید آقای ... ۵۲... متوفی فرزند نام خانوادگی شماره شناسنامه ملیت متولد سال درجه قسمت در تاریخ ۵۱/۴/۱۹ در ساعت به علت بیماری برونکو پنومونی + سپتی سمی در گذشته است. ق
اسم و نشانی گیرنده پروانه دفن ساکن
تهران به تاریخ سال

امضاء پزشک معالج

۵۱/۴/۱۹

در قسمتی از اعترافات بهمن نادری پور (تهرانی) آمده است:

همانطور که قبلاً در اوراق بازجویی نوشته‌ام، سید خلیل رفیعی طباطبائی پس از دستگیری بر اثر شکنجه به شهادت رسیده و مدتی هم در بیمارستان ۵۰۱ ارتش بستری بوده است. من احتمال میدهم او در اوین و توسط بازجویان کمیته اوین شکنجه و به شهادت رسیده باشد. وی دارای پرونده در اداره کل سوم و اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی است و از روی سئوالاتی که از این شهید کرده و نمونه خط، من می‌توانم بفهمم کدام بازجو از او بازجویی می‌کرده است. ضمناً در مورد تاریخ شهادت او و همچنین محل دفن او اطلاعی ندارم.

سند شماره ۱۵

* * *

ابراهیم جعفریان و طیبه واعظی دهنوی

درباره: ابراهیم فرزند مصطفی شهرت جعفریان دهنوی
و همسرش طیبه فرزند محمد صادق شهرت واعظی دهنوی

پیرو شماره ۱۱۲/ک و ۱۱۳/ک و ۲۵۳۶/۲/۱۰

و بازگشت به شماره ۲/۱۸۲۲۶/۱۱۶۶/۴۰۱ - ۲۵۳۶/۳/۸

نامبردگان بالا که از اعضاء مسلح و متواری شاخه مذهبی مهدویون^۱ (منشعب از گروه تروریستی باصطلاح مجاهدین خلق ایران) بوده که به دنبال اقدامات و پیگیری‌های شبانه‌روزی، در شهرستان تبریز مورد شناسائی قرار گرفته و به هنگام دستگیری (در تاریخ‌های ۲۵۳۶/۱/۳۱ و ۲۵۳۶/۲/۲) مبادرت به مقاومت مسلحانه نموده بودند در بازرسی بدنی از آنان که به وسیله مأمورین سازمان اطلاعات و امنیت تبریز به عمل آمده یک

^۱ - «مهدویون» نام گروهی اسلامی - انقلابی است که اعضای آن همکاری بسیار نزدیکی با «سازمان مجاهدین خلق» داشتند. تشکیل این گروه مذهبی واکنش و اعتراضی بود به تغییر ایدئولوژیک و خط مشی مجاهدین [منافقین] که در میان بعضی از فعالان این سازمان با رویکردی مترقیانه توسط دو برادر به نامهای محمد و مهدی شاه کرمی شکل گرفت.

بعضی از مبانی فکری و استراتژیک بنیانگذاران این گروه نیز عبارت بود از: اعتقاد به مکتب اسلام بدون اعمال نظرهای مکاتب دیگر، مخالفت با مارکسیسم و مکتب‌های مخالف با اسلام، معتقد بودن به روحانیت مبارز، اعتقاد به مبارزه مسلحانه و... (ر. ک: امجدی، جلیل. تاریخ شفاهی سازمان مهدویون، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴. صص ۷۷، ۹۷ و ۹۸)

قبضه سلاح کمری به شماره ۲۴۱۸۰ با خشاب مربوطه و هفت تیر فشنگ، یک عدد نارنجک دست ساز، یک رشته کمر بند تجهیزاتی و یک جلد گواهینامه رانندگی به نام ابراهیم جعفریان دهنوی، دو جلد شناسنامه با مشخصات مجعول و مبلغ ۶۸۷۰ ریال وجه نقد به انضمام مقادیری مدارک و وسائل گروهی و مواد منفجره به شرح صورتجلسه تنظیمی پیوست از منزل امن آنان نیز کشف و ضبط گردیده و متهمین به ترتیب برابر قرار تأمین روز ۲۵۳۶/۱/۳۱ و ۲۵۳۶/۲/۱ بازپرس شعبه ۳ دادسرای دادگاه عادی تبریز بازداشت می‌گردند و چون مقتضیات امنیتی ایجاب می‌نمود که تحقیق و رسیدگی به پرونده آنان در مرکز انجام گیرد لذا مراتب طی شماره‌های ۱۱۲/ک و ۱۱۳/ک - ۲۵۳۶/۲/۱۰ به آن دادستانی اعلام و متعاقباً به مرکز منتقل گردیدند و به دنبال آن متهمین مذکور که به فعالیت‌های مضره خود معترف و آمادگی‌شان را برای معرفی و نشان دادن مسئول گروهی خود بیان نمودند که قرار ملاقات ثابت گروهی آنان در ابتدای جاده تهران - قم می‌باشد که با تهیه طرح لازم در ساعت ۱۷۰۰ مورخ ۲۵۳۶/۳/۲^۱ [۱۳۵۶] در معیت عده‌ای از مأمورین کمیته مشترک ضد خرابکاری در محل مذکور مستقر لکن ابراهیم جعفریان دهنوی با استفاده از فرصت، مبادرت به فرار و همسرش (طیبه واعظی دهنوی)^۲ نیز به پیروی از او شروع به دویدن نموده

^۱ - طبق آنچه در اصول مبارزات وجود داشته قرارها حداکثر ۲۴ ساعته بود و چنانچه یکی از طرفها سر قرار حاضر نمی‌شد، به معنای دستگیر شدن او تلقی گردیده و گروه سعی می‌کرد مکان خود را تغییر دهد. در سند مربوط به ابراهیم جعفریان و طیبه واعظ دهنوی تاریخ دستگیری را ۲۵۳۶/۱/۳۱ اعلام و حضور بر سر قرار را ۲۵۳۶/۳/۲ یکماه بعد اعلام نموده است که در اصول مبارزه مخفی چنین امری غیر ممکن می‌باشد. از طرفی دیگر در سند تشخیص پزشکی قانونی اعلام می‌دارد نامبردگان از قسمت جلو بدن مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌اند و همچنین با رؤیت عکس جسد آنها جای هیچگونه شبهه‌ای از اینکه نامبردگان به وسیله شکنجه شهید شده‌اند باقی نمی‌ماند و منظور ساواک از این گونه سند سازی انحراف اذهان بوده است.

^۲ - ساواک آذربایجان شرقی در اول اردیبهشت ماه ۵۶ قرار بازداشتی صادر کرد. ابراهیم جعفریان به همراه همسرش طیبه پس از اعزام به ساواک تبریز، بلافاصله زیر شکنجه بازجویان ساواک تبریز قرار گرفتند و به دنبال آن به وسیله مأموران مراقب شهربانی و کمیته مشترک ضد خرابکاری استان آذربایجان شرقی به همراه اوراق بازجویی در ساواک تبریز و یک قبضه طپانچه بادی که از منزل مرتضی به دست آمده بود، به کمیته مشترک ضد خرابکاری تهران اعزام شدند. این دو مجاهد در کمیته مشترک ضد خرابکاری تهران زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند، ولی لب‌های مهر خورده و معتمد آن مسلمانان قهرمان جز به ملکوت آیات قرآن از هم باز نشد. سرانجام در سوم خرداد سال ۵۶ زیر شکنجه‌های شدید به شهادت رسیدند. چندی بعد رژیم اعلام نمود به هنگام ملاقات با سایر اعضای گروه در ابتدای جاده قم، ابراهیم و طیبه شروع به فرار نمودند و چون به اخطار مأمورین توجهی نکردند، در اثر تیراندازی کشته شدند.

مادر ابراهیم جعفریان درباره بچه ابراهیم و طیبه می‌گوید:

نموده و چون به اخطار مکرر مأمورین توجهی ننموده و به فرار خود ادامه می دهند مأمورین به سوی آنان تیراندازی و هر دو نفرشان بر اثر اصابت گلوله کشته می شوند، علیهذا با ایفاد (۴۴) برگ پرونده متشکله شامل اعترافات متهمین، سه برگ صورتجلسه بازرسی گزارش مأمورین سه برگ قرار بازداشت، دو برگ گزارش معاینه اجساد مرکز پزشکی قانونی و دو برگ فتوکپی پروانه دفن یادشدگان به شماره های ۴۹۶۰/م و ۴۹۶۱/م - ۲۵۳۶/۳/۳ خواهشمند است دستور فرمایید در این مورد اقدام مقتضی معمول دارند. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

ارتشبد نصیری

از طرف سجده ای

وظیفه خواه
۲۵۳۶/۳/۲۸

بازجوی متخصص - کوچصفهانی^۱

□ □ □

مرکز پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

شماره :

تاریخ : ۱۳۵۶/۳/۳

پزشک قانونی : دکتر خسروی

«بچه ابراهیم دو سالش بود. مرتضی به خانه می آید که خواهرش طیبیه را بردارد و برود که او را به گلوله می بندند و بچه می افتد خانه دایی اش. همه تصور می کردند بچه توی خانه مرده است. ساواک جنازه فاطمه جعفریان (خواهر ابراهیم جعفریان) و مرتضی واعظی (برادر طیبیه واعظی دهنوی) را به تهران می برد و بچه را هم در تبریز به پرورشگاه می سپارند [بعدها به پرورشگاهی در تهران منتقل می شود]. پس از پیروزی انقلاب زمانی که متوجه شدیم بچه ابراهیم و طیبیه زنده است، حسن پسرم پرونده ها را پیدا کرد و فعالیت کردند تا بچه را گرفتیم. بچه چهار سالش بود. حالا بچه ۲۶ ساله است و دانشجوی رشته دندانپزشکی است.»

(این مصاحبه در سال ۱۳۷۹ انجام شده است) ر. ک : امجدی، جلیل. تاریخ شفاهی سازمان مهدویون، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴. صص ۱۷۷ و ۱۸۱)

^۱ - احمد معصومی کوچصفهانی معروف به مؤید فرزند سید باقر، در سال ۱۳۰۳ در رشت متولد شد. وی دارای تحصیلات فوق لیسانس مطالعات و تحقیقات اجتماعی و ابتدا آموزگار بود. در سال ۱۳۳۸ به استخدام ساواک در آمد و بازجوی متخصص بخش ۱۳ و کمیته مشترک بود. در حین مأموریت، مسافرتی به عربستان داشت و از جمله تخصص های وی خط شناسی بود و چندین مدال نیز دریافت نمود که از جمله : مدال جشنهای ۲۵۰۰ ساله، سه مدال قلدردانی، مدال تشویق، مدال تقدیر و مدال درجه ۳ کوشش. وی در ۵۷/۱۱/۱۶ بازنشسته شد. سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و پس از محاکمه محکوم به اعدام گردید که حکم صادره در مورد وی به اجرا درآمد. (آرشیو موزه عبرت ایران)

تشخیص پزشکی قانونی : اصابت گلوله در سمت راست صدمه و آسیب مغزی
بازپرس : سرهنگ عضدی قاجار

نام : ابراهیم نام پدر : مصطفی شهرت جعفریان دهنوی سن : حدود ۳۵ سال تاریخ
معاینه : ۳۶/۳/۳ ساعت معاینه : ۱۰ صبح محل معاینه : سردخانه بیمارستان
شهربانی شماره پرونده دفن : ۴۹۶۰/م شماره فتوگرافی : عکسبرداری شده است
اعلام فوت (نوع حادثه) : درگیری با مأمورین محل حادثه : جاده قم محل فوت :
محل حادثه اعلام کننده : سرهنگ دادستانی ارتش تاریخ فوت : ۳۶/۳/۲
از صاحب عکس الصاقی [ناخوانا] شده بامشخصات فوق معاینه بعمل آمد. در بررسی
ظاهری جسد، فاقد علائم خفگی و مسمومیت است. حفره‌ای به قطر در حدود ۳
سانتیمتر در سمت راست بدن مشاهده می‌گردد که محل اصابت گلوله است. از این
حفره مایع مغزی همراه با استخوانهای خرد شده جمجمه خارج می‌گردد. با توجه به
مراتب فوق علت فوت اصابت گلوله در جمجمه و آسیب مغزی تعیین و جواز دفن
طبق اعلام نماینده کمیته مبارزه با خرابکاران و دادستانی ارتش از نظر تشخیص
هویت بقرار فوق صادر گردید.

□ □ □

شماره ۴۹۶۰/م

تاریخ ۳/۳ ماه ۱۳۵۶

۴۸ - ۴ د - ۳۹

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این برگ اجازه دفن ابراهیم فرزند مصطفی شهرت جعفریان
سن ... حدود ۳۰ ساله ... که به علت ... اصابت گلوله ... به سمت راست صدمه
و آسیب مغزی ... در تاریخ ... ۳/۲ ماه ۱۳۵۶ ... در گذشته است داده
می‌شود.

پزشکی قانونی

□ □ □

مرکز پزشکی قانونی

گزارش معاینه جسد

پزشک قانونی : دکتر خسروی

تشخیص پزشکی قانونی : اصابت گلوله در قفسه سینه و... احشاء

بازپرس : سرهنگ عضدی قاجار

نام : طیبه نام پدر : محمدصادق شهرت واعظی دهنوی سن : حدود ۲۵ سال تاریخ
معاینه : ۳۶/۳/۳ ساعت معاینه : ۹/۳۰ صبح محل معاینه : سردخانه بیمارستان

شهربانی شماره پرونده دفن : ۴۹۶۱/م شماره فتوگرافی : عکسبرداری شده است
اعلام فوت (نوع حادثه) : درگیری با مأمورین محل حادثه : جاده قم محل فوت :
محل حادثه اعلام کننده : سرهنگ دادستانی ارتش تاریخ فوت : ۲۶/۳/۲
از صاحب عکس الصاقی [ناخوانا] شده بامشخصات فوق معاینه بعمل آمد. در معاینه
ظاهری جسد، فاقد علائم خفگی و مسمومیت است. محل اصابت چهارگلوله در
سمت راست قفسه سینه به اقطار در حدود یک و نیم سانتیمتر مشاهده می‌گردد که
در اثر فشار وارد به قفسه سینه خون فراوان از آنها خارج می‌گردد. محل اصابت سه
گلوله دیگر بر روی شانه راست و بازوی راست مشهود است [ناخوانا] با توجه به
مراتب فوق و با در نظر گرفتن محل اصابت گلوله‌ها به قفسه سینه علت فوت اصابت
گلوله در قفسه سینه راست [ناخوانا] تعیین و جواز دفن طبق اعلام نماینده کمیته
مبارزه با خرابکاران و دادستانی ارتش و از نظر تشخیص هویت به قرار فوق صادر
گردید.

سند شماره ۱۶

فصل سوم

فرازهایی از بازجویی
(ارعاب، خشونت، تهدید)

آیا شاه با خبر بود؟

اولین سئوالی که در ذهن مورخین و یا افراد علاقمند به تاریخ متبادر می‌شود این که آیا محمدرضا شاه از جریاناتی که در کشور و خصوصاً کمیته مشترک اتفاق می‌افتاد مطلع بود و یا این که عده‌ای خودسرانه دست به هر اعمالی که می‌خواستند می‌زدند و باز این سئوال مطرح است که اگر او از جریان مطلع می‌گردید آیا با افراد خاطی برخورد می‌کرد و با معرفی آنها به افکار عمومی مانع از تکرار این‌گونه اعمال می‌گردید؟ برای روشن شدن این موضوع به کاوش برخی از اخبار مندرج در مطبوعات آن زمان و بازبینی گزارشات و اسناد موجود در پرونده‌های ساواک می‌پردازیم:

بولتن‌های سری

بهمن نادری پور (تهرانی) در بخشی از اعترافات خود می‌نویسد:^۱
س - در مورد بولتن‌ها (تهیه و پخش و نوع استفاده از آنها را) بنویسید
ج - در ساواک و بویژه در کمیته‌ها رسم بر این بود که اگر شخصی دستگیر و یا به فعالیت گروهی خاتمه داده می‌شد چگونگی کشف گروه، تعداد افراد دستگیر شده و مدارک به دست آمده طی بولتن ویژه‌ای که

^۱ - سند شماره ۱۷

نوشته می شد، به سلسله مراتب اداری داده می شد و بعداً به اطلاع شاه جلاد خائن می رسید.

بولتن های کمیته مشترک ضد خرابکاری در چند نسخه تهیه می شد که مشتریان این بولتن ها عبارت بودند. نسخه اول بولتن برای مطالعه شاه خائن که سلسله مراتب یعنی سجده ای، ثابتی، نصیری هم آن را می خواندند. نسخه دوم رئیس ساواک، نسخه سوم شهربانی کل کشور که بعد از مطالعه رئیس شهربانی به احتمال قوی در اداره اطلاعات بایگانی می شده است. نسخه چهارم اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش. البته تا موقعی که تیمسار مقدم رئیس اداره دوم بود و من در کمیته بودم فرستاده می شد، بعد از آن را اطلاعی ندارم. نسخه پنجم به اداره یکم عملیات و بررسی (یکی از ادارات کل سوم)، فرستاده می شد که در پرونده بولتن های کمیته مشترک که در بخش ۳۱۱ نگهداری می شد بایگانی می گردید. نسخه ششم هم در پرونده بولتن های ویژه کمیته مشترک بایگانی می شد.

بولتن های کمیته اوین در چهار نسخه تهیه می شد، نسخه اول برای مطالعه شاه خائن و یا دفتر ویژه اطلاعات، نسخه دوم رئیس ساواک، نسخه سوم اداره دوم عملیات و بررسی (یکی از ادارات کل سوم) که کمیته اوین رسماً تحت نظر این اداره بود. البته تا وقتی که هرمنز آیرم رئیس آن بود، نسخه چهارم در بایگانی که در خود اوین وجود داشت ضبط می شد.

او در جایی دیگر عنوان می کند :

شما چطور می توانید قبول کنید که در یک سازمان اداری با سازمان رسمی دارای سلسله مراتب اداری، کارمندی جرأت کند عملی بر خلاف نظریه مستقیم و سلسله مراتب خود، آنهم جرم بزرگی چون شکنجه دادن انجام دهد و رؤسای او از عمل آن کارمند بی اطلاع و یا اگر مطلع شدند و موافق عملش نبودند، اجازه دهند همچنان به کار شنیع خود یعنی شکنجه دادن ادامه دهند. نعمت اله نصیری نه تنها از طریق بولتن هایی که همه هفته دو بار، در روزهای دو شنبه و پنجشنبه از کمیته مشترک ضد خرابکاری به او داده می شد در جریان شکنجه ها، دستگیری ها و شهادت های مبارزین و

مجاهدین قرار داشت، بلکه خود عامل و ناظر سختگیری و شکنجه‌های بیشتر به آنها بود.

برای آنکه شاه خائن هم بداند دستوراتش درمورد شکنجه رعایت می‌شود، معمولاً در بولتن‌ها نوشته می‌شد، سرانجام متهم پس از مقاومت سرسختانه اعتراف نمود^۱ که فلان و این عبارت که در بولتن‌های کمیته مشترک ضد خرابکاری نوشته می‌شد به آن معنی بود که متهم در شرایط عادی و انسانی اعتراف نکرده بلکه این دژخیمان ساواک بوده‌اند که با کابل و انواع و اقسام وسائل شکنجه، زبان او را باز کرده‌اند. و یا در بولتن‌های شهربانی زمانی که شهربانی خود مستقلاً کمیته‌ای داشت، نوشته می‌شد، متهم پس از بازجوئی‌های فنی اعتراف کرد فلان و این عبارت و بخصوص کلمه فنی به این معنی بود که شاه خائن بداند کارمندان و افراد مأمور خدمت در کمیته و شهربانی هم در شکنجه دادن شاید دست کمی از ساواک ندارند و سپهبد صدوری رئیس وقت شهربانی که ضمناً اولین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری بود هم مانند نصیری خدمتگذار و نوکر آستان است.

حکم ملوکانه!

فرجاله سیفی کمانگر معروف به کمالی می‌گوید:

هرکس را دستگیر می‌کردند، بدون شکنجه نبود و پرویز ثابتی علناً در کمیسیون‌ها اظهار می‌داشت؛ دستور شاه است. باید بزنی و اعتراف بگیری و ریشه این خرابکاری‌ها را پیدا کنید. این دستور [را] ثابتی به عضدی داده بود. در نتیجه هر کس را به کمیته مشترک می‌آوردند حتی اگر یک اعلامیه خوانده بود [بازجویان او را] شکنجه می‌کردند و من هم به عنوان بازجو از این قاعده مستثنی نبودم.

در ذیل بولتن سری شماره ۳۹۷۰/ک تاریخ ۲۵۳۷/۴/۲۰ (۱۳۵۷)

کمیته مشترک ضد خرابکاری چنین آمده است:

^۱ - در بولتن‌ها از عبارتهای دیگری چون: «متهم پس از استمرار بازجویی اعتراف کرد، در اثر پیگری و مداومت بازجویی اعتراف و اظهار کرد» استفاده می‌شده است. (ر. ک: سند شماره ۱۸)

از شرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر گذشت
مقرر فرمودند مدتی است از تروریست‌ها و خرابکاران گزارشی
دریافت نداشته‌ایم، آیا فعالیت ندارند یا آنکه ساواک نفوذی ندارد.
بعرض رسید ساواک در حد امکانات تا حدودی نفوذ دارد. مقرر
فرمودند امکانات را زیاد نمایید تا غافلگیر نشوید و به طور کلی با قدرت
عمل نمایید.

سپهبد مقدم^۱ - ۳۷/۴/۲۱ سند شماره ۱۹

ایران یک حزبی شد

علی‌رغم کنترل، دستگیری، شکنجه و حبس که در رژیم پهلوی امری
معمول بود، حتی کورسویی از آزادی هم که نمانده بود برای حاکمان مستبد
قابل تحمل نبود و لذا محمدرضا که به زعم خود کشور را به دروازه‌های
تمدن بزرگ رسانده بود!، برای بسط و گسترش دموکراسی دستور تشکیل
حزب رستاخیز را صادر می‌کند. این خبر در روزنامه‌های آن زمان به این
صورت منعکس شده بود:

شاهنشاه تشکیل حزب رستاخیز ایران را اعلام کردند.

و با تیتراژ درشت نوشته شد: «ایران یک حزبی شد»

شاهنشاه فرمودند: آنها که به قانون اساسی رژیم شاهنشاهی و اصول انقلاب شاه و
ملت ایران مؤمن‌اند و می‌خواهند فعالانه در زندگی سیاسی سهم بگیرند باید به
حزب جدید بپیوندند. کسی حق ندارد که جدا و کنار بماند.

آنها که به این اصول معتقد نیستند خائن و بی‌وطن‌اند که اگر اعمالی انجام دهند
جایشان در زندان است و گرنه باید از ایران بروند.^۲

امام خمینی (ره) در واکنش به این پدیده نوظهور اعلامیه‌ای صادر
می‌نماید که در قسمتی از آن آمده است: «درباره این حزب به اصطلاح
رستاخیز ملی ایران باید گفت این عمل با این شکل تحمیلی مخالف قانون
اساسی و موازین بین‌المللی است و در هیچ‌یک از کشورهای عالم نظیر ندارد.
ایران تنها کشوری است که حزبی به امر ملوکانه! تأسیس و مردم مجبور
است وارد آن شود و هر کس از این امر تخلف کند سرنوشت او یا حبس و یا

^۱ - آخرین رئیس ساواک

^۲ - کیهان - دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۳ (سند شماره ۲۰)

شکنجه و تبعید و یا از حقوق اجتماعی محروم شدن است».^۱ بسیاری از مردم ایران برای اعتراض به این تصمیم شاه مبادرت به پخش این اعلامیه کردند که تعداد بسیار زیادی از آنان دستگیر، زندانی و شکنجه شدند. نگارنده با چند تن از آنها منجمله سید احمد هاشمی نژاد گفتگو کرده و آثار به جای مانده از شکنجه‌ها را مشاهده نموده است.

اعتراض به احکام صادره

طبق آنچه در ساواک معمول بوده است، پرونده متهمان در بازجویی بسته می‌شد و مقدار محکومیتی که باید برای آنان در نظر گرفته می‌شد توسط بازجو به قاضی پرونده منتقل می‌گردید و نقش قاضی این بود که پس از برگزاری یک دادگاه تشریفاتی مقدار محکومت صادر شده از جانب بازجو را اعلام نماید و چنانچه متهم به رأی صادره اعتراض داشت خلاصه‌ای از پرونده به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌شد و پس از صدور رأی دادگاه تجدید نظر طبق ماده ۲۸۶ از قانون کیفر دادرسی ارتش چنانچه موضوع اتهام مربوط به مسائل نظامی و تکالیف نظامی نباشد، متهم می‌توانست برای یک مرتبه تقاضای فرجامخواهی که مراتب از طریق سلسله مراتب به رؤیت شخص شاه می‌رسید و نظرات در ذیل برگه مربوطه درج می‌گردید. آنچه که در بررسی اسناد مشاهده گردیده است این که در ذیل اکثر برگه‌های فرجامخواهی این جمله نوشته شده است: «از شرفعرض شاهانه گذشت، با فرجامخواهی موافقت نفرمودند»!^۲

حجت‌الاسلام احمد هاشمی نژاد که زندانی سیاسی قبل از انقلاب است می‌گوید: از آنجا که جرم من صرفاً پخش اعلامیه و نوار سخنرانی بود، حکم صادره درباره خود را ظالمانه می‌دیدم و لذا اعتراض کردم ولی جوابی نشنیدم. بعد از انقلاب که دسترسی به پرونده برایم میسر شد مشاهده کردم که شاه با فرجامخواهی من مخالفت نموده بود.

۱ - صحیفه نور، جلد ۳، ص ۷۲

۲ - سند شماره ۲۱

اذعان تاریخی

شاه در یک مصاحبه تلویزیونی با بی. بی. سی، در پاسخ به سؤال خبرنگار، به طور ضمنی به وجود شکنجه اعتراف نمود. در بخش هایی از این گفتگو آمده است:

خبرنگار : آیا شما از روش هایی که ساواک برای گرفتن اعتراف استفاده می کند، راضی هستید؟

شاه : این روش ها هر روز بهتر می شود.

خبرنگار : عفو بین الملل می گوید: هنوز هم کسی که به خاطر جرایم سیاسی دستگیر می شود، میان تاریخ دستگیری و تاریخ محاکمه شکنجه می شود. شاه : باور نمی کنم.

خبرنگار : تصور می کنید ادعای مربوط به شکنجه و سوء رفتار با زندانیان کاملاً بی اساس بوده و بر اساس دروغ هایی که مردم می سازند استوار است یا آن که قبول دارید ممکن است نمونه هایی از شکنجه وجود داشته باشد؟

شاه : دیگر چنین کاری نمی شود، مدت ها است که نمی شود.

خبرنگار : مطمئنید؟

شاه : بله^۱

از زبان شکنجه شدگان

علاوه بر برخی اسناد که اعمال شکنجه های مختلف را در کمیته مشترک ضد خرابکاری اثبات می کند، در بیان خاطرات دهها نفر از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب اسلامی نیز به وجود بیش از ۹۰ نوع شکنجه در کمیته مشترک^۲ اشاره شده است. نگارنده نوارهای تصویری مصاحبه شوندهگان را مشاهده نموده و با تعداد زیادی از آنها پیرامون شکنجه ها و آثار به جای مانده بر بدنشان از نزدیک به گفتگو نشست است.

۱ - روزنامه کیهان، پنجشنبه ۲۵ آذر ۱۳۵۵. ر. ک: ضامم، سند شماره ۲۲

۲ - تعدادی از شکنجه های رایج در کمیته مشترک ضد خرابکاری به این شرح بوده است: شلاق، آپولو، قفس داغ، سوزن زیر ناخن کردن، ناخن کشیدن، شوک الکتریکی، سوزاندن با آتش سیگار، درآوردن کتف، شکستن فک، و...
ر. ک: تهران: موزه عبرت ایران، شکنجه در کمیته مشترک پهلوی، تألیف دکتر مهیار خلیلی،

متداول‌ترین و رایج‌ترین شکنجه‌ای که هر زندانی در بدو ورود آن را با چشم بسته تجربه کرده است، زدن کابل‌های برق به کف پا بوده است. در این نوع شکنجه از کابل‌های قطور برای قسمت‌هایی از پا که دارای پوستی ضخیم‌تر می‌باشد (پاشنه پا) و برای قسمت‌های پنجه و گودی کف پا از کابل نازک‌تر استفاده می‌شده است و منظور از تنوع کابل ایجاد بیشترین درد با کمترین آثار تخریب جسمی بوده است. شخصی نام آشنا برای زندانیان سیاسی به نام محمدعلی شعبانی که دارای تحصیلات چهارم ابتدائی بوده و نام مستعار «دکتر حسینی»^۱ را یدک می‌کشید، متخصص‌ترین فرد برای زدن کابل بوده است. وی زندانی را روی دستگاه مخصوص شکنجه «آپولو»^۲

^۱ - محمدعلی شعبانی معروف به دکتر حسینی بازجو و شکنجه‌گر؛ به سال ۱۳۰۲ در گلپایگان به دنیا آمد. پس از ناتمام ماندن تحصیلات در مقطع ابتدایی، به ارتش وارد و با درجه گروهبانی در رکن ۲ مشغول خدمت شد.

پس از تأسیس ساواک در سال ۱۳۳۶، برای ادامه خدمت به ساواک منتقل و در اداره سوم مشغول به کار شد. برای مدتی مدیر داخلی بازداشتگاه اوین بود و خود در شکنجه و بازجویی زندانیان و متهمین سیاسی شرکت می‌جست. در پی بوجود آمدن کمیته مشترک ضد خرابکاری در سال ۱۳۵۱، به آنجا منتقل شد. وی دوره‌های آموزشی «توجیه و حفاظت»، «شوک الکتریکی» و «آپولو» را در ساواک طی نموده و در کمیته مشترک ضد خرابکاری به کار بست. حسینی به خاطر جدیت و پشتکار فراوان در امر شکنجه زندانیان، موفق به دریافت نشان‌ها و مدالهای مختلف گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ هنگامی که منزلش محاصره بود با اسلحه کمری اقدام به خودکشی نمود که بلافاصله به بیمارستان منتقل و سرانجام در تاریخ ۵۸/۲/۱۲ درگذشت. (آرشیو موزه عبرت ایران و همچنین برگرفته از روزنامه کیهان، مورخ شنبه ۱۵ اردیبهشت ۵۸).

^۲ - یکی از آشناترین و مخوف‌ترین ابزار شکنجه برای زندانیان به شمار می‌رفت. علت نامگذاری آن به آپولو، شباهت آن به سفینه آپولو بود که چهار دست و پا و سر مهار می‌شد.

لکن در این وسیله سر زندانی با محفظه فلزی مهار می‌شد و دست و پاها نیز بتوسط بست‌های فلزی ثابت می‌شد. بدین ترتیب کلاه فلزی باعث می‌شد که موقع شلاق خوردن صدای زندانی تشدید شده و تأثیر مضاعف و مخربی بر روی سیستم عصبی و شنوایی او گذاشته شود.

از طرفی خود بست‌های فلزی هم خیلی محکم بسته می‌شدند که باعث زخمی شدن پوست، گوشت و استخوان مچ دست‌ها و پاها می‌شد. (تهران: موزه عبرت ایران، شکنجه در کمیته مشترک پهلوی، تألیف دکتر مهیار خلیلی، ۱۳۸۶، ص ۹۳)

می‌نشانند و کف دست و ساق پای زندانی را زیر گیره‌های آن پرس نموده و کلاه آهنی مخصوصی که تا گردن زندانی را می‌پوشاند روی سر او قرار می‌داد. آنگاه شروع به زدن کابل می‌نمود. سر کابل‌ها افشان بود و موقع اصابت به کف پا، نوک آن روی پا برمی‌گشت و موجب کنده شدن گوشت‌های آن می‌شد. گاهگاهی هم با شیئی چوبی یا فلزی ضربه‌ای به کلاه وارد می‌کردند که صدای بسیار وحشتناکی در آن ایجاد شده و در گوش زندانی می‌پیچید که فوق‌العاده آزاردهنده بود و شکنجه‌ای بود مضاعف بر سایر شکنجه‌ها. بازجو برای جلوگیری از کاهش درد و برای بی‌حس نشدن موضعی ضربات کابل را به صورت کاملاً موازی در کنار هم به کف پا فرود می‌آورد، به گونه‌ای که هیچ ضربه‌ای بر روی محل ضربه قبلی نمی‌خورد. وضعیت کف پا به صورتی در می‌آمد که گویی چندین سیخ کباب را کنار هم چیده‌اند. با این حال اگر نظر بازجو مبنی بر فنی‌تر شدن شکنجه بود، حتماً آتش سیگار خود را روی بدن عریان زندانی خاموش می‌نمود. و همچنین گیره‌های شوک الکتریکی را به نقاط حساس بدن زندانی از جمله لاله‌های گوش، بینی، سر سینه‌ها و آلت تناسلی وصل می‌کرد.

فریدون توانگری (آرش) طی مصاحبه تلویزیونی در جواب سئوالی که از او درمورد نوع شکنجه‌هایی که در کمیته مشترک معمول بود اظهار داشت:

«... باتوم بود، شلاق بود یک تختی بود در یک اتاق مخصوصی که معروف به اتاق حسینی بود درست کرده بودند و روی این تخت می‌بستند زندانیان را و به کف پای آنها شلاق می‌زدند. و یک دستگاه دیگری هم بود به نام آپولو که صندلی مانند بود که متهم را روی آن می‌نشاندند و دست و پاهایش می‌بستند و کلاه آهنی داشت که می‌آمد روی سر. در این موقع به دستها و پاها شلاق می‌زدند و فرد وقتی بر اثر درد سر و صدا می‌کرد داخل کلاه می‌پیچید و اثر نامطلوب بر وی داشت و از نظر روحی هم فرد شکنجه می‌شد. یک دستگاه دیگری بود به نام سنگ آسیاب. سنگی بود گرد که روی شانه‌های فرد قرار می‌گرفت و سنگینی می‌کرد. متهم وقتی شلاق می‌خورد و پایش زخم می‌شد مجبورش می‌کردند روی پایش بدود و چون پا ورم کرده بود باعث می‌شد که بیشتر درد بگیرد و لذا وقتی با آن حالت زندانی راه می‌رفت پایش می‌ترکید و خون می‌افتاد... بعد اهانت بود و شوک الکتریکی بود که به این صورت بود که چند رشته سیم از یک دستگاه به جاهای حساس بدن وصل می‌کردند. یکی

هم وقتی که پا شلاق خورده بود و ورم کرده بود بازجو در حالی [که] کفش پایش بود پایش را روی پای زندانی قرار می‌داد و فشار می‌داد.^۱

آنچه در پی می‌آید خاطرات کسانی است که این شکنجه را تجربه نموده‌اند:

«در حالی که چشمانم بسته بود مرا روی صندلی آپولو نشانده و دست‌ها و پاهایم را با گیره‌های فلزی که در کنار آن تعبیه شده بود بستند و به قدری گیره‌ها را که با پیچ بسته و سفت می‌شد، چرخاندند که نزدیک بود استخوان‌های دست و پایم بشکند. آنگاه کلاه آهنی‌ای را روی سرم گذاشتند که تمام سر و گردنم در آن قرار داده شد به طوری که دیگر نه چیزی می‌دیدم و نه کلامی می‌شنیدم. در این حال ناگهان با وارد آمدن اولین ضربه کابل بر کف پایم، انگار که بمبی را در بدن من منفجر نموده باشند، تمام وجودم به آتش کشیده شد، به طوری که ناخودآگاه فریاد کشیدم که ای کاش فریاد زده بودم زیرا داد و فریاد من فقط در داخل کلاه فلزی موصوف پیچید و بسان بمبی در سرم منفجر شد و به مراتب بیشتر از ضربه شلاق دردناک و کشنده بود. ضربات شلاق با قساوت تمام یکی پس از دیگری فرود می‌آمد. بدنم مثل کوره گداخته شده و درد و رنج ناشی از آن به اعماق قلب و روح و جانم زبانه می‌کشید. یک لحظه احساس کردم کابل را به استخوان‌های من می‌زنند ولی با خود گفتم خیال است ولی بعداً متوجه شدم که بر اثر ضربات شلاق گوشت‌های پایم ریخته و ضربات بعدی مستقیماً به استخوان پا اصابت می‌نمود. درد و رنج حاصل از این شکنجه برای من خونریزی کلیه، خون شدن ادرار، پاهای خونین، متورم و عفونت کرده و... بود و ماهها آسایش و آرامش را از من سلب نموده بود و اثرات طولانی مدت آن از بین رفتن رشته‌های عصبی کف پا و بی‌حس و کرخت شدن آن برای همیشه بود».^۲

هنگام بازدید یکی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب از شکنجه‌گاه خود (کمیته مشترک ضد خرابکاری) که با تغییر کاربری به موزه تبدیل شده است، برای اینکه به افراد حاضر شدت و آثار شکنجه‌های ساواک را نشان دهد، فندکی را از جیبش بیرون آورده و پس از خارج نمودن جوراب خود شعله فندک را مستقیم کف پای خود گرفت. در حالی که حاضرین منتظر

^۱ - آرشیو صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

^۲ - علی‌محمد ختنی‌فر، فرزند علی از جمله مبارزین پیش از انقلاب اسلامی بود که در تاریخ ۵۴/۵/۱۱ توسط رژیم پهلوی دستگیر و به هشت سال زندان محکوم گردید. تاریخ مصاحبه

بودند بر اثر داغ شدن پایش عکس‌العمل نشان دهد، ولی با کمال تعجب مشاهده شد با وجود اینکه مقداری از کف پایش سوخته بود هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان نداد و در حالی که به چهره افراد حاضر خیره شده بود گفت:

«باور کنید من مرتاض نیستم. آنقدر کابل بر کف پایم زده‌اند که تمامی عصب‌های آن از بین رفته است و سالهاست که من گرما و سرما را از این ناحیه حس نمی‌کنم»^۱.

مصاحبه‌شونده دیگری در حالی که به نوعی از جواب دادن به سئوالی که از وی شده بود طفره می‌رفت و تمایلی به پاسخگویی نداشت، بر اثر اصرار مصاحبه‌کننده گفت:

«این مطلب را می‌گویم فقط برای ثبت در تاریخ و شما اجازه انتشار آن را به نام من ندارید». آنگاه کت بسیار شیک خود را از تن درآورد و پس از بازکردن دکمه‌های پیراهن کیسه‌ای را بیرون آورد. [نگارنده و هر بیننده‌ای با دیدن این صحنه از فیلم در ذهن مرور می‌کند که فلسفه وجودی این کیسه چیست؟!] که ایشان ادامه داد: «هنگامی که نوجوانی بیش نبودم مرا دستگیر نموده و به کمیته مشترک آوردند. در اتاق بازجویی سئوالاتی از من نمودند که اگر می‌خواستم جواب آنها را بدهم باعث لو رفتن تشکیلات و به دنبال آن دستگیری و شکنجه چندین نفر می‌شد، لذا سعی کردم با پاسخ‌های انحرافی ذهن آنها را به اشتباه بیندازم. بازجوها که از پاسخ‌های من قانع نشده بودند، دست به عمل بی‌شرمانه اماله بطری در مقعد من نمودند و آنقدر بر این کار اصرار کردند که موجب عفونی شدن محل استعمال بطری و بستری شدن من در بیمارستان گردید و از آن به بعد من از این کیسه برای دفع مدفوع استفاده می‌نمایم»^۲.

در خاطره‌ای دیگر آمده است:

مرا با چشم بسته به ورامین و از آنجا به تهران منتقل نمودند. در اتاق بازجویی اوراقی را به من داده و گفتند بنویس. با خود نجوا کردم «نمی‌شود گفت، لب از لب وا کنی دهها نفر را به این جهنم خواهی کشاند» مطالبی غیر مرتبط بر روی اوراق

^۱ - آرشیو موزه عبرت ایران

^۲ - با توجه به نظر مصاحبه‌شونده محترم مبنی بر عدم انتشار مطلب به نام ایشان، از آوردن نام وی خودداری می‌گردد.

نوشتم و بازجو با نگاهی به آنها بلافاصله مرا به تخت بست و ضربات شلاق بود که پی در پی بر پاهایم فرود می‌آمد و من تا ۸۵ ضربه آن را شمردم و دیگر متوجه نشدم تا اینکه چشم باز کردم و دیدم که در سلول هستم. روز بعد مرا به اتاق آپولو بردند و بازجو مرا بر روی تخت آپولو نشانده و سپس تاول‌های متعدد ناشی از شکنجه را که کف پاهایم بود با میله نوک‌تیزی که در دست داشت، پاره نمود. روز بعد مجدداً مرا به اتاق بازجویی برده و به جز لباس زیر همه لباسهایم را درآوردند و از طریق دست به سقف آویزانم کردند و در همان حال شورت‌م را به الکل آغشته نموده و آتش زدند که موجب سوختگی نقاطی از بدنم شد و در عین حال مقاومت من تعجب آنها را برانگیخته بود. روزهای اول هر روز مرا به اتاق بازجویی می‌بردند و شکنجه‌ای نو، جیره‌ام بود و در یکی از این روزها در حالی که بدنم را لخت مادرزاد نموده بودند، یک لنگه دمپایی را زیر بیضه‌های من قرار داده و با لنگه‌ای دیگر محکم روی آنها می‌کوبیدند که این عمل موجب بی‌هوشی من گردید.

روزی دیگر در اتاق بازجویی محاسنم را به الکل آغشته نموده و سپس آتش زدند و صورتم را سوزاندند و پس از آن میله سرخ شده‌ای را روی لبهایم گذاشتند و در آن حال به من گفتند خودت را در آینه ببین خیلی خوشکل شده‌ای. جواب دندان‌شکنی به آنها دادم که هر سه نفر بازجو به شدت عصبانی شده با تمام توان به جان من افتادند. در مرحله‌ای دیگر از سقف آویزانم کردند و با روشن نمودن چراغ زیر پاهای پانسمان شده‌ام هم پانسمان و هم پاهای زخمی را سوزاندند. در طول روند بازجویی در حالی که مرا از سقف آویزان کرده بودند، از بالا آب جوش قطره قطره روی سرم می‌چکید و در این حال بازجو که مشخص بود شیئی فلزی در دست دارد محکم به صورتم کوبید که فکم شکست و پس از آن حسینی مرا بلند کرده و به زمین زد و با زانو محکم به شکمم کوبید که مثانه‌ام پاره شد و به بیمارستان منتقل شدم. پس از بهبودی نسبی مرا به کمیته مشترک برگرداندند و این بار به وسیله سَند، آب جوش را از مجرای ادرار وارد مثانه‌ام نمودند و به دکتر گفتند در مثانه‌اش میکروب کشت کنید^۱

و در جایی دیگر می‌خوانیم :

در مقطع دبیرستان تحصیل می‌کردم که روزی مدیر مدرسه سر کلاس آمد، مرا صدا زدند و به دفتر مدرسه احضار کردند. وقتی وارد دفتر شدم سه مرد کت و شلواری که کراوات زده بودند، گفتند وجیهه ملک‌کی؟ جواب دادم: بله. گفتند باید همراه ما بیایی و پرسیدم: کجا؟ گفتند حالا می‌فهمی. گفتم اجازه بدهید وسایلم را جمع

^۱ - هجت‌الاسلام حسین‌خدادادی، فرزند محمد، متولد ۱۳۲۴ در راستای مبارزه با رژیم پهلوی، در تاریخ ۵۴/۶/۱۱ دستگیر و به شش سال زندان محکوم گردید. مصاحبه ۱۳۸۲/۱/۳۱ - نوار شماره ۵۳.

کنم و بیایم اما مانع شدند. به هر ترتیب مرا به زور داخل ماشین انداختند و خودشان در دو طرف من نشستند، در بین راه چشمانم را بستند و مرا با همان حالت در حالی که با الفاظ رکیک و زشت مورد خطاب قرار می دادند وارد مکانی نمودند که بعدها متوجه شدم کمیته مشترک ضد خرابکاری است. پس از ضرب و شتم به سلول انداختند. روزی از آن روزهای سخت بازجو ریاحی شخصاً وارد بند شد و به من گفت: فرنچ را روی سرت بینداز و بیا. وحشت همه وجودم را پر کرده بود، به دنبال او به راه افتادم، وقتی پله ها را یکی یکی بالا می رفتم از زیر فرنچ نگاه کردم، خون تمام راه پله را گرفته بود. ناگهان بازجو ریاحی با دستانش به موهایم که بلند هم بود وحشیانه چنگ انداخت و مرا روی پله ها می کشید. در این میان سرم به زجرها اصابت می کرد و من دیگر نعره می کشیدم. وقتی مرا به اتاق بازجویی بردند از شدت ترس بدنم می لرزید، نمی توانستم جلوی این لرزش اندام را بگیرم، روی صندلی نشستم اما پایم با زمین تماس پیدا می کرد، بر اثر لرزش صدای تَلِق تَلِق برمی خاست، ریاحی فریاد کشید: «چیه؟ تانگو می رقصی؟!» و بعد هم شروع به بازجویی نمود و حقیقتاً تا کنون همچنان یاد آن صحنه و کشیدن موهای زنان در کمیته مشترک، یکی از زجرآورترین شکنجه ها محسوب می شود.^۱

از زبان دیگران

در کتاب «ایران، روایتی که ناگفته ماند»، نوشته محمد حسنین هیکل، درمورد یکی دیگر از شکنجه های ساواک، چنین آمده است:

«یکی از فیلم های ساخته شده توسط ساواک که اکنون در اختیار وزارت خارجه است، و به هنگام اقامتم در تهران به من نشان داده شد، شیوه های ساواک را نشان می داد. این فیلم بازجویی از یک زن جوان را به نمایش می گذاشت. اول او را عربان می کردند، سپس یک افسر ساواک با یک سیگار روشن اطراف نوک پستان او را می سوزاند، تا جایی که فریاد می کشید، دست از مقاومت برمی داشت و اطلاعات لازم را در اختیار آنها می گذاشت. من پرسیدم که چرا از این صحنه وحشت انگیز فیلمبرداری شده، آنها جواب دادند که بازجوی مذکور در شغل خود بهترین شهرت را داشت. بدین خاطر یک فیلم از صحنه عمل او برداشته شد تا به آموزش دیگر مقامات ساواک کمک کند. این فیلم به سیا داده شد، و سیا نیز نسخه هایی از آن را در تایوان، فیلیپین و اندونزی بعنوان بخشی از کمک تکنیکی به دوستان خود، توزیع کرده بود».^۲

۱ - تهران، موزه عبرت ایران، آن روزهای نامهربان، تألیف فاطمه جلالوند، ۱۳۸۵، ص ۵۳
 ۲ - ایران روایتی که ناگفته ماند، حسنین هیکل؛ محمد، ترجمه حمید احمدی، چاپ چهارم، تهران، الهام، ۱۳۶۶، ص ۲۲۰.

نامه‌ای به تاریخ

اگرچه پس از تأسیس کمیته مشترک (۱۳۵۰)، فعالیت مقابله با مبارزین در یک جا متمرکز شده و شدیدترین شکنجه‌ها بر روی بازداشت شدگان به صورت سیستماتیک اعمال می‌شد ولی به این معنا نیست که قبل از آن شکنجه‌ای وجود نداشته است، بلکه در طول حکومت پهلوی در ایران مخالفان را به انحاء مختلف شکنجه می‌نمودند. شهید محمد منتظری^۱ که در سال ۱۳۴۵ در بند رژیم پهلوی گرفتار بوده است، طی نامه‌ای به دادگاه اگر چه می‌دانست ترتیب اثری به آن داده نخواهد شد، اما شاید برای تاریخ این چنین می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اهدنا الصراط المستقيم

از دادگاه تقاضا نمودم اجازه دهد مطالبی چند بعرض برسانم. و اینک اینجانب را به جرم دینداری در تاریخ ۴۵/۱/۱ بازداشت و بعد از سه روز تحویل زندان قزل قلعه دادند. در آن زندان چه شکنجه‌هایی بود که به من ندادند. بازجویی بیش از ده جلسه بود، لیکن اغلب شفاهی. در جلسه‌ای نبود که اینجانب تحت شکنجه‌های گوناگون قرار نگیرم و یا زجرهای زیاد بر من وارد نسازند و یا به انواع و طرق مختلف تهدید ننمایند و یا توهین‌ها و دشنام‌های بی حد و حساب از آنها سر نزنند. اکنون عملیات گذشته را تحت عناوینی به عرض شما می‌رسانم:

* سیلی

آن قدر سیلی‌های پی در پی در همه این جلسه‌ها به سر و صورت و گوش من زدند که شنوایی کامل گوشم را از دست دادم و سه دفعه به بیمارستان سازمان با آن سختی‌ها که داشت، مراجعتم دادند و هر دفعه قدری دوا به اینجانب می‌دادند و سرانجام نتیجه‌ای نگرفته و برای آخرین بار که رجوع نمودم، آقای دکتر امام بدون معاینه گفتند: به گوش شما هیچ عارضه‌ای وارد نشده و هیچ نقیصه‌ای در بر ندارد.

^۱ - شهید محمد منتظری فرزند حسینعلی، از مبارزین پاکبخته‌ای بود که زندگی خود را وقف اسلام و مسلمین کرده بود. وی که در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ هنگامی که با جمعی از مسئولین بلندپایه جمهوری اسلامی از جمله آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی در جلسه حزب جمهوری اسلامی، در مقر این حزب شرکت کرده بود، به همراه بیش از ۷۰ نفر از شرکت کنندگان در اثر انفجار بمب کار گذاشته شده توسط سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: مرکز بررسی اسناد تاریخی، یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب سی و هفتم، شهید محمد منتظری.

اینجانب هم در حالی که گوشم درد می کرد و آنطور که باید بشنود نمی شنید، مایوسانه به زندان برگشتم. به طور جد می توانم بگویم: از ۳۰۰، ۴۰۰ سیلی تجاوز کرد.

* شلاق سیمی

اگر چه در اکثر جلسات بازجویی، شلاق بدون حساب به کار می رفت ولی در جلسه اول بازجویی که در روز چهارشنبه ۴۵/۱/۳ اتفاق افتاد، در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود که اینجانب را به دفتر زندان احضار کردند. آن روز آقایان جوان و ازغندی^۱ (کریمی) بازجویی می کردند. شلاق و سیلی و لگد، اُرت بود و در حدود یک از شب رفته بود که از بازجویی فارغ شدم، ولی آن شب گفتند: اینها که توگفتی و ما نوشتیم همه مزخرف است. سپس آنها را پاره و در بخاری ریخته سوزاندند. خلاصه آن قدر با شلاق سیمی پوشیده از پلاستیک، بدن مرا مورد حمله قرار دادند که تا یک ماه آثار آن در بدن من یافت می شد. اینان ملاحظه محل ضرب شلاق را نمی کردند، می زدند به هر جا که می خواست وارد شود. از سر و پشت گردن و کف دست و بازوان و شانه گرفته تا کمر و ران و پا و نشیمنگاه، همگی با نصیب [بودند] و بی بهره نبودند.

* جریان بخاری

شب دوشنبه ۴۵/۱/۷ بعداز شکنجه های زیاد در پیش از ظهر و بعد از ظهر، ساعت ۹ شب بود که آقای ازغندی وارد شد و گفت: «امشب نوشتنی نداریم و حساب قانون هم در بین نیست فقط باید اقرار کنی و یا با زور شکنجه از تو اقرار خواهم گرفت و این دستوری است که من باید اجرا کنم. به من گفته اند تا اقرار نگیری ول نکن. وی آنقدر آن شب تهدید کرد و سیلی و شلاق زد که حساب ندارد. بعد از آن (بی ادبی است) با زور شلوار مرا کند و نشیمنگاه مرا به بخاری که بدنه آن سرخ بود چسباند. می گفت: خودت بچسبان، اما چون خودم آنطور که مراد او بود نمی چسباندم، جلوی

^۱ - هوشنگ ازغندی به نام مستعار هوشنگ منوچهری معروف به دکتر فرزند کمال، در سال ۱۳۱۸ شمسی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در مدارس مختلف تهران تا اخذ مدرک دیپلم متوسطه ادامه داد. در سال ۱۳۳۹ با معرفی سرتیپ صمدیانپور که بعدها رئیس شهربانی شد، به استخدام ساواک درآمد. وی از جمله بازجویان و شکنجه گران ساواک به ویژه کمیته مشترک ضد خرابکاری بود. در سال ۱۳۵۲ جهت طی دوره های آموزش بازجویی به اسرائیل مسافرت کرد. او به خاطر سرسپردگی و خوش خدمتی هایش مفتخر به دریافت چند نشان از جمله؛ درجه ۵ همایونی، یک قطعه مدال، تشویق پرویز ثابتی و نشان کوشش گردید. وی مسافرت هایی هم به عربستان، آلمان، آمریکا و اسرائیل داشته است.

ر. ک: مرکز اسناد تاریخی، باران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب سی و ششم، آیت الله محمد صادق خلخالی، ص ۹۳.

من می‌ایستاد و دستان مرا می‌گرفت و به وضعی که ناگفتنی است، آن عمل را اجرا می‌ساخت. در آن وقت بود که آیه شریفه: «یا نارکونی برداً و سلاماً» بر زبانم جاری شد و با وجود زخمها و تاول‌های زیاد، معجزه قرآن آشکار و درد آن بسیار ناچیز بود. بعد از آن اجازه داد که شلوار خود را بیوشم. سپس همان تاکتیک‌ها را از اول شروع کرد و دوباره شلوار مرا کند و بهمان تفصیل در مرتبه دوم هم فیلم را اجرا کرد. بعد از آن، آن قدر سیلی به سر و صورتم زد که سرم گیج رفت و ساعت ۱۱ شب بود که به سرباز دستور داد و مرا به سلولم برد.

* بر روی پا ایستادن و بی‌خوابی

صبح ۴۵/۱/۷ بود که پاسبخش در سلول را باز کرد و گفت: برای رفتن به دفتر حاضر شوید، به معیت او به دفتر رفتیم. ساعت ۹ صبح بود بازجویی و زجر و شکنجه توسط آقایان مهاجرانی و ازغندی شروع و تا ظهر ادامه داشت. سپس دستور دادند که در نقطه معین بدون حرکت بایستیم و به دیوار نگاه کنم و رفتند. هیچ اجازه قدم زدن و یا نشستن و یا رو برگرداندن نداشتیم، زیرا سرباز مسلح و مراقب غیر مسلح از این طرف و آن طرف ایستاده و سخت مواظب بودند. در حدود ۳ بعد از ظهر بازجوها آمدند و شروع به بازجویی و شکنجه نمودند تا ۵/۵ بعد از ظهر و همان دستور صبح را دادند و رفتند و در ساعت ۹ شب بود که ازغندی آمد و همان جریانات مذکور را به وجود آورد و رفت. روز بعد - ۴۵/۱/۸ - دوباره مثل روز قبل، پاسبخش درب سلول را باز کرد و این جانب را به دفتر برد و از ساعت ۸/۵ تا ۱۱ به کار خود از بازجویی و زجر شکنجه ادامه دادند و بعداً همان دستوره‌های روز قبل را صادر کردند و سربازان مسلح هم مو به مو تا ۱۱ شب اجرا نمودند. بدین منوال از ۱۲ صبح تا ۱۱ شب بر روی پای خود ایستاده و بدون حرکت به دیوار می‌نگریستم و ساعت ۱۱ شب پاسبخش دوباره مرا به سلولم برد. روز بعد - ۴۵/۱/۹ - برای مرتبه چهارم پاسبخش اینجانب را به دفتر برد و همان عملیات را از بازجویی و شکنجه از ۹ صبح تا نزدیک ظهر اجرا نمودند و تا اوایل شب به همان منوالی که به عرضتان رساندم، قدری در اتاق دفتر وقدری خارج از آن روی پا ایستادم. سپس گفتند: دستور داریم امشب نگذاریم شما به خواب روید و تا صبح روز بعد بیدار ماندیم. ناگهان بازجوها در روز بعد (۴۵/۱/۱۰) سر رسیدند و بازجویی شروع شد. البته در این جلسه فقط مهاجرانی بازجویی می‌کرد. همان اوایل بازجویی آن روز بود که ناگهان حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی را به دفتر آوردند. بنده هم از جهت دستور اسلام و حق استادی که معظم‌له به گردن اینجانب داشتند، خدمت ایشان سلام کردم که ناگهان سیل فحش و دشنام به طرفم سرازیر شد که چرا سلام کردی. مهاجرانی چنان به طرف ایشان حمله کرد و به ایشان توپ رفت که بی‌سابقه بود و با کمال بی‌ادبی گفتند: ای حمال... بعد فهمیدم که بر اثر بازجویی شبانه و آن

شکنجه‌ها که نسبت به من وارد ساخته بودند، ناراحتی بر وجود ایشان مستولی شده بود و به عنوان اعتراض، اعتصاب غذا فرموده بودند. سپس ایشان را بردند. و پدرم حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای منتظری را برای بازجویی آورده و در اتاق مجاور از معظم‌له شروع به بازجویی کردند و آن روز هم از زجر و شکنجه بی‌بهره نبودیم.

قدری در حضور پدر و قدری در غیاب ایشان و بعد از قدری صحبت ما را به اتاق دیگری راهنمایی و سپس به پاسدارخانه (محل خواب و استراحت نظامیان) برده و در اتاقی جای دادند. چنان از درد به خود می‌نالیدم و چنان پاهایم سر شده بود و آن چنان چشمانم از کم خوابی و خستگی می‌سوخت که حد نداشت.

* فلک و زجر و شکنجه‌های غیر آن

در پاسدارخانه بودم که ناگهان صبح روز ۴۵/۱/۱۲ - مصادف با جمعه و روز عرفه - پاسبخش اینجانب را به دفتر زندان برد و بعد از تهدیدهای زیاد برگرداند و سپس به فاصله نیم ساعت قریب ۱۰/۵ صبح بود که دوباره اینجانب را به دفتر زندان برده و بعد از تهدیدهای زیاد برگرداندند. آن روز [افراد حاضر در دفتر بازجویی] ۶ نفر بودند : یک نفرسرهنگ، یک نفر دیگر، مهاجرانی و سه نفر بازجوی دیگر : ازغندی، جوان، احمدی. سه نفر اول به حبس‌های طویل‌المدت و زجر و شکنجه‌های عجیب تهدید می‌کردند. اما سه نفر آخر آن روز مأمور شکنجه و زجر بودند. ناگهان دیدم یک فلک و دو عدد چوب ضخیم و طویل و شلاق سیمی را آوردند. در دفعه اول چنان مرا فلک کردند که چوب‌ها خرد و ریز شد و من بی‌حس شدم. بعد از آنها تهدیدها شروع شد و سپس همان جریان اول را با شلاق سیمی اجرا نمودند. دوباره تهدیدها شروع گردید. بعد از آن روز این ناراحتی‌ها ادامه داشت. در آن روز آن قدر انگشتان و دستان مرا مثل روزهای قبل بر خلاف حرکت تکان داده و حرکت دادند و خلاصه یک مالش ناگفتنی و غیر قابل بیان به من روا داشتند. این مالش‌ها اغلب توسط دو نفر اجرا می‌شد. آن چنان موهای سر مرا گرفتند و کشیدند و چنان شلاق و لگد بر جاهای مختلف بدن و سیلی‌های زیاد به صورت و سر و گردن من نواختند که زبان یارای گفتن و قلم قدرت نوشتن آن را ندارد. از آن روز بود که دیگر پاهایم به سختی به کفشم می‌رفت. خیلی مشکل بود که سر پا ایستاده و راه بروم. نماز خود را به طرز عجیبی ادا می‌نمودم، دستهایم را با شکلی شگفت‌انگیز بر زمین می‌نهادم. برای درد پا و مفاصل و اعضای دیگر بدنم پماد سورین گرفتم تا بالاخره آثار آن از بین رفت. بله، آثار طناب فلک هنوز از بین نرفته و رنگ دگری غیر از رنگ بدنم در طنم [تنم] یافت می‌شود.

* صندلی بر دست گرفتن

روز سه شنبه یا چهارشنبه (۱۶ یا ۱۷ فروردین) بود که سرباز مرا از پاسدارخانه به

دفتر برد. آن روز از غندی بود. بعد از تهدیدهای زیاد، صندلی را به دست من داد و گفت: آن را بر بالای سرت نگهدار و یک پای خود را هم از زمین بردار. بعد از مدتی گفت: خوب، روی دو پا بایست و بالاخره بعد از مدتی دست و پایم به حدی بی حس شد که رفته، رفته دستم به طرف شانهم کج شد و صندلی به طرف پایین و زمین نزدیک می‌شد. ناگهان گفت: ببر بالا، من هم چون یارای آن را نداشتم، به سرباز دستور داد اگر بالا نبرد سیلی به گوش او بزن تا بالا ببرد. سرباز هم اخطار کرد و چون امکان نداشت [او برای آنکه] بر طبق اخطارش عمل شود، چنان سیلی به گوش من کوبید که پخش زمین گشته و حالتی شبیه بیهوشی به من دست داده و بعد از مدتی دوباره شروع به تهدید کرد و به سرباز گفت: این را به پاسدار خانه ببر.

* جریان دشنام

همه جلسات بازجویی از فحش‌های ناموسی و فحش به افراد ارزنده و غیره بی‌بهره نبود و در اغلب آنها به حد افراط می‌رسید. خوب به یاد دارم که در روز فلک کردن ضمن فریادها امام زمان را یاد کردم که یک دفعه یکی از بازجوها گفت: امام زمان کیه! آن قدر این جمله مرا کوبید که حد نداشت و آن چنان شرم‌آور بود که یکی از آنان انگشت خود را به مجرای بینی قرار داد و صوت (هیس) را درخارج به وجود آورد. آن روز آنقدر به حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی ناسزا گفتند و دشنام دادند که بی‌نهایت شرم‌آور بود. دفعات دیگری هم برای بازجویی احضار شدم ولی از تهدید به زجر و شکنجه‌های مختلف تجاوز نکرد. اینها بود پاره‌ای از عملیات و تاریخچه آن که بازجوها به من وارد ساختند. درخاتمه هرچه فریاد کشیدم که کاغذ قلمی به اینجانب بدهید تا به دادستانی محترم ارتش شکایت کنم ولی آقای ساقی از دادن کاغذ و قلم خودداری کردند. چون می‌خواستند آثار زجر و شکنجه از بین برود و متأسفانه بعضی از آن آثار شامل مرور زمان شده و از بین رفته است. به شما عرض می‌کنم که اینجانب هیچ جرمی را مرتکب نشده و این اتهامات واهی و بی‌اساس می‌باشد و فقط به جرم دینداری بازداشت و این همه زجر و شکنجه‌های غیر انسانی را به من روا داشته‌اند و سرانجام به پای میز محاکمه کشیده شده‌ام و خود را به هیچ وجه مجرم نمی‌دانم.

والسلام علی من اتبع الهدی - دادگاه بدوی شماره ۳

دادگاه: سه‌شنبه ۴۵/۸/۳

سند شماره ۲۳

زشتی و زیبایی

در حقیقت می‌توان گفت، کمیته مشترک بسان دو روی یک سکه بود. یک روی آن نمایانگر سیاهی شکنجه و اعمال ناجوانمردانه بازجویانی که نام و لفظ انسانیت را به سرقت برده‌اند و روی دیگر آن سفیدی مقاومت و پایداری و رشادت و جوانمردی را با خود داشت. نغمه‌های روح‌افزای عندلیبان عاشق، آزادیخواهان خدا پرست و حق طلبان بیدار را که جز به سرافرازی و سربلندی میهن و آرمان‌های مقدسشان که همان کبوتر آزادی بود نمی‌اندیشیدند و بیان این مقاومت‌ها از زبان خودشان بسیار شنیدنی خواهد بود، ولی شنیدنی‌تر از آن زمانی است که از زبان بازجویان و شکنجه‌گران آنها شنیده شود:

فریدون توانگری معروف به آرش، در قسمتی از اعترافات تلویزیونی خود می‌گوید:

بعضی مواقع اگر ما هم رحم می‌کردیم ناصری سر می‌رسید و روی همان پا دستور شکنجه را میداد که چرا اطلاعاتش را مشخص نداده و ما با کمک حسینی یا تنهایی مجبور بودیم انجام دهیم ولی حالا متوجه شدم که چرا قبول می‌کردیم ولی دیر شده و این افراد مبارز یا مجبور بودند با باسن راه بروند و بودند کسانی که ماهها بر اثر اینکه حاضر نمی‌شدند اطلاعات خود را در اختیار مأمورین قرار دهند و علیه رژیم در زندان هم مبارزه می‌کردند، زیر شکنجه بودند و هر روز شکنجه می‌شدند و اطلاعاتی در اختیار قرار نمی‌دادند و نمونه آن زیاد ولی من به آقای عزت شاهی^۱

۱ - عزت‌الله شاهی (عزت‌الله مطهری) در سال ۱۳۲۵ در شهرستان خوانسار به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و همزمان با تحصیل به جهت امرار معاش خانواده کار نیز می‌کرد. وی سپس راهی تهران شد و در بازار مشغول به کار گردید و همین مسأله موجب آشنایی با ماهیت رژیم پهلوی و کشانده شدنش به مبارزات علیه رژیم شد. او در سال ۱۳۴۲ همزمان با قیام امام خمینی (ره) مبارزات خود را شروع، و با تکثیر و توزیع جزوه ولایت فقیه، رساله و اعلامیه‌های امام خمینی (ره)، بر هم زدن مسابقه فوتبال ایران و اسرائیل، انفجار دفتر هواپیمایی «ال‌عال» (متعلق به اسرائیل)، فعالیت‌های سیاسی خود را ادامه می‌دهد. در اسفند ماه ۱۳۵۱ پس از بارها فرار از دست ساواک، سرانجام وی در کمین مأموران ساواک گرفتار و پس از اصابت هفت گلوله بر بدنش به شدت مجروح و بی‌هوش و سپس دستگیر و به کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقل شد. عزت‌الله مطهری مدت زیادی را در کمیته مشترک حضور داشته است. وی پس از تحمل چندین سال حبس سرانجام در دادگاه به ۱۵ سال حبس محکوم می‌گردد که در

اشاره می‌کنم که این فرد در حدود ۶ ماه شکنجه می‌شد و به تخت بسته شده بود و شب و روز به این صورت بود و مدت مدیدی در زندان انفرادی بود و آخر هم لب به سخن ننگشود و سرانجام به دست مردم از زندان خلاصی یافت. من هم فکر می‌کنم در شکنجه ایشان بودم ولی دقیقاً یادم نیست ولی در هر حال از ایشان تقاضای عفو دارم.^۱

عزت‌الله مطهری در این باره می‌گوید:

در حالی که چشمانم بسته و در گوش‌هایم پنبه گذاشته بودند جلوی بند مرا به تخت بستند و چند ماه به همین حالت نگهداشتند. بازجوها هر از چندگاهی به طور ناگهانی بالای سرم می‌آمدند و با مشت به نقاط حساس بدنم ضربه‌ای وارد می‌کردند. ناگفته نماند روز اول که مرا به تخت بستند گفتند هر وقت خواسته‌ای داشتی بگو، ولی من علیرغم این تنهایی کشنده و تحمل شکنجه‌های دردناک چیزی از آنها درخواست نکردم. یک روز بازجو به من گفت، «حرفاتو بزن، بفرستمت سلول!» من که از این وضعیت کشنده خسته شده بودم و دنبال راهی برای برون رفت از آن بودم، گفتم شما ابتدا از من خواسته بودید اگر خواسته‌ای داشتم بگویم و بازجو که تصور کرد می‌خواهم اعتراف کنم، در حالی که دستپاچه شده بود با خوشحالی گفت: «بگو!» گفتم بگذارید من همینجا بمانم، مرا به سلول نفرستید زیرا سلول تاریک است و غیر قابل تحمل! بازجو که حسابی دمق شده بود با عصبانیت گفت: «تو آدم بشو نیستی» و فردای آن روز مرا به سلول فرستادند.

تلخند

افراد زندانی به هر طریق سعی می‌کردند، روحیه هم‌سلولی‌ها را با وجود درد فراوان و طاقت‌فرسا تقویت کنند تا مانع از آن شوند که یأس و ناامیدی بر سایر مبارزین چیره شود. حجت‌الاسلام شجونی^۲ می‌گوید:

«... نگهبان را صدا زدم. او با اداء کلمات رکیک به من بی‌اعتنایی می‌کرد و بر اثر

سال ۵۷ بر اثر مبارزات مردم از زندان آزاد می‌شود. (جهت اطلاع بیشتر، ر. ک: محسن کاظمی، خاطرات عزت‌الله شاهی، شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۵).

^۱ - سند شماره ۲۴

^۲ - حجت‌الاسلام شیخ جعفر شجونی در سال ۱۳۱۱ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدرش از وعظ مبارز زمان رضاخان بود. وی که با سخنرانی به افشاگری در باره رژیم پهلوی می‌پرداخت، در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ تا دی ماه ۵۷ بیست و پنج بار به زندان افتاد. مصاحبه ۱۳۸۳/۲/۲۸ - نواره شماره ۱۶۲. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، علیرضا اسماعیلی، خاطرات حجت‌الاسلام شجونی. تهران - ۱۳۸۱.

اصرار من، پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفتم: «مگر تو در اینجا به جز دستشویی چیز دیگری هم داری، این در را باز کن من بروم دستشویی»

و یا در بخشی از خاطرات آقای علی دانش‌پژوه^۱ آمده است:

«... پس از گذراندن سخت‌ترین دوران بازجویی و سبک شدن تقریبی بازجوئی‌ها، به سلول ۳ بند ۶ که سلول بزرگی (عمومی) بود منتقل شدم. افراد زندانی در آن سلول که تعداد آنها حدوداً به ۳۰ نفر می‌رسید و از آن جمله آقایان لاهوتی، محمود حکیمی، علی خوشبختیان، فردی به نام پیفون و مردوخ بودند و تعداد دیگری که اسامی آنها در خاطر من مانده است، کمابیش وضعیت مشابهی داشتند. یکی از هم سلولی‌ها، آقای اسماعیل خاکسار کارگر چاپخانه و فرد مذهبی و متعصبی بود. یک شب آرش (بازجوی اسماعیل) او را به اتاق بازجویی برد. پس از چند لحظه صدای فریادهای ممتد او که ناشی از خوردن کابل بود در ساختمان پیچید و به علت سکوت شبانه این صداها بیشتر به گوش می‌رسید. همه افراد حاضر در سلول به فکر فرو رفته بودند و هرکسی در ذهن خود علت بازجویی نابهنگام اسماعیل را جستجو می‌کرد: آیا کسی روی او اعتراف کرده است، شاید آرش می‌خواهد بداند داخل سلول چه می‌گذرد...»

پس از گذشت سه ساعت، مشاهده کردیم اسماعیل در حالی که ناله می‌کرد، به وسیله دست و باسن و با کمک نگهبان وارد سلول شد. پاهایش خون آلود، زخمی و ورم کرده بود. پس از ورود به سلول و کشیدن چندین نفس عمیق و خوراندن آب توسط بچه‌ها به او، کمی حالش جا آمد و در کف سلول دراز کشید. پس از آن بچه‌ها علت احضارش را پرسیدند و چون نمی‌توانست بگوید چه چیزی بر روی او اعتراف شده است، فقط گفت: مرا بردند اتاق حسینی و هزار ضربه کابل زدند!! بچه‌ها همه بیهوش زده و ساکت بودند. اسماعیل که این وضع را مشاهده کرد ناراحت شد. در این حال آقای لاهوتی به او گفت اگر تو هزار ضربه کابل حسینی را می‌خوردی که تا به حال مرده بودی. او گفت: حالا فرض کنید پانصد ضربه. بالاخره با چانه‌زنی به ۵۰ ضربه راضی شد و آخر سر هم گفت: اصلاً کتک نخورده‌ام، موقعی که در حال بالا آمدن از پله‌ها بودم پایم گیر کرد به نرده‌ها و زخم شد!! با خنده بچه‌ها سکوت حاکم بر سلول شکسته شد.

او در این حال گفت می‌خواهم خاطره‌ای که بیرون از زندان برایم اتفاق افتاده است برای شما بگویم. همه سراپا گوش بودیم و ساکت. اسماعیل که به زحمت توانست

۱ - علی دانش‌پژوه فرزند احمد، متولد ۱۳۳۰ عضو گروه «جوانان غیور شهرستان قم» از جمله مبارزین با رژیم پهلوی بود که در تاریخ ۱۳۵۲/۸/۱۵ دستگیر و به ۱۸ ماه حبس محکوم گردید.

بنشینند، به دیوار تکیه داد و از پاهای به شدت مجروحش فقط توانست پاشنه‌ها را روی زمین بگذارد، گفت: من کارگر چاپخانه بودم. در یکی از روزها آخر وقت کاری، کسی متوجه حضور من در محل کار نشده و درهای سالن را بسته و رفته بودند و هنگامی که خواستم بیرون بروم با در بسته مواجه شدم. لذا از پنجره‌ای که به طرف پیاده‌رو باز می‌شد، وارد پیاده‌رو شدم و رفتم منزل. کسی در منزل نبود، لذا مجبور شدم شب را در خیابان پرسه بزنم و از طرفی هم نگران باز بودن پنجره چاپخانه بودم و دنبال تلفن همگانی می‌گشتم که به صاحب چاپخانه زنگ بزنم که بیاید پنجره را ببندد...

حدود یک ساعت تعریف کرد و در حالی که همه را میخ خودش کرده بود، همچنان صحبت می‌کرد. او ادامه داد در این موقع سرم به پایه تخت اصابت کرد و از خواب پریدم!! و آنجا بود که ما جماعت پس از یک ساعت متوجه شدیم که ایشان ما را سر کار گذاشته است و خوابی را که در دوران سربازی دیده بعنوان واقعیت برای ما صحبت کرده است که این شوخی به موقع، موجبات انبساط خاطر و خوشحالی بچه‌ها را فراهم کرد و به این ترتیب جو سلول عوض شد.

پس از گذشت حدود سی سال زمانی که آقای خاکسار را دیدم، از وی علت این ماجرا را سؤال کردم، گفت: «وقتی آرش مرا به اتاق بازجویی برد تا می‌توانست شکنجه‌ام کرد به حدی که جراحات زیادی به پاهایم وارد شده بود و حتی ناخن شصت پایم شکست. در این حال برایش غذا آوردند و مشغول خوردن شام شد. در حالی که فحاشی می‌کرد، نمکدان را برداشته و روی زخم‌های پای من نمک پاشید که بسیار دردناک بود. و به خاطر دارم که در همان حال به سینه‌ریز طلایی که دستش بود اشاره کرده و خطاب به من گفت این را به مناسبت روز مادر از پول خون‌های شما برای مادرم خریداری کرده‌ام. همانطور که قبلاً نیز گفتم با همان وضعیت مرا داخل سلول عمومی بردند. وقتی وارد سلول شدم همه افراد را بیهت زده و ناراحت دیدم. از خداوند خواستم کمک کند تا روحیه شادی که قبل از رفتنم به اتاق بازجویی بچه‌ها داشتند را به سلول برگردانم و خداوند هم مدد کرد و توانستم آن درد شدید را تحمل کرده و آن قصه را سر هم نمایم...

خشونت‌های نو به نو

پس از زندگی پور برای مدتی کوتاه «تیمسار اصغر ودیعی»^۱ سرپرستی

^۱ - سرتیپ علی اصغر ودیعی فرزند علی اکبر در سال ۱۳۰۵ هـ ش در شیراز متولد شد وی در سال ۱۳۲۵ دوره دانشکده افسری مشترک گروهان پیاده نظام را در آمریکا گذرانده و دوره اتمی پیمان سنتو را در انگلستان تحصیل نمود. در سال ۱۳۴۳ هـ ش به عنوان رئیس اداره عملیات و بررسی کشورهای عربی همجوار به ساواک مأمور و مشغول به کار شد. در سال ۱۳۴۵ هـ ش به سمت ریاست ساواک خرمشهر منصوب و چندی بعد، درجه سرتیپی خود را گرفته و از ارتش به

کمیته را عهده‌دار شد اما به دلیل اختلاف نظر و درگیری با رضا عطارپور معروف به دکتر حسین زاده معاون اطلاعاتی کمیته، نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد و پس از پنج ماه، به مرکز منتقل شد. به دنبال آن در اواخر سال ۱۳۵۴ «تیمسار جلال سجده‌ای»^۱ که به شدت مورد اعتماد شاه بود، به ریاست کمیته مشترک منصوب گردید. وی برای وسعت دادن به کار خود جهت دستگیری‌های بیشتر، علاوه بر افسران و درجه‌داران شهربانی تعداد زیادی از افسران و درجه‌داران تیپ «نوهده»^۲ را به منظور سرپرستی اکیپ‌های گشتی کمیته مشترک به کار می‌گیرد.

ریاست ساواک خرمشهر منصوب و چندی بعد، درجه سرتیپی خود را گرفته و از ارتش به ساواک منتقل شود. پس از کشته شدن زندی‌پور در اسفند ماه ۵۳، وی به عنوان رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری منصوب گردید. از سمت‌های بعدی ریاست ساواک‌های آذربایجان شرقی و سپس خوزستان بود. او به پاس خدمتش به حکومت محمدرضا پهلوی، بیست و پنج بار مورد تشویق قرار گرفته و نشان‌ها و مدال‌هایی از قبیل «نشان خدمت درجه ۳، مدال رستاخیز درجه ۳، مدال ۲۸ مرداد، مدال یادبود تاجگذاری، نشان درجه ۴ از طرف شاه و...» دریافت نمود. ودیعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از ایران گریخت.

۱ - جلال سجده‌ای به سال ۱۳۰۶ در رشت متولد شد. پس از طی دوره افسری، در تاریخ چهاردهم شهریور ۱۳۴۶ مأمور خدمت در ساواک گردید. در طول دوران خدمت، ریاست ساواک زنجان، مشاورت اداره کل سوم، ریاست کمیته ضد خرابکاری و ریاست ساواک اصفهان را عهده‌دار بود و شش بار مورد تشویق قرار گرفت و چند نشان و مدال نیز دریافت کرد. وی پیش از آن نیز دارای مدارج عالی در ارتش از جمله فرماندهی ضد اطلاعات لشکر گارد تهران و فرماندهی ضد اطلاعات گارد شاهنشاهی بود. در دی‌ماه ۱۳۵۰ با اتومبیل تصادف می‌کند و موجب مرگ فردی می‌شود، اما با استفاده از نفوذ خود و صحنه‌سازی ادعا می‌کند که مقتول قبل از تصادف، بر اثر سگته مغزی در اتومبیل در حال اغماء بوده است. او به خاطر شرکت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مورد تشویق و دریافت نشان و مدال قرار گرفت و در طول سه سال ریاست کمیته مشترک به اصطلاح ضد خرابکاری، صدها نفر از جوانان این مرز و بوم را به کام مرگ فرستاد و به شهادت رساند. از جمله سفرهای خارجی وی برای تبادل اطلاعات، سفر به اسرائیل بوده است. نامبرده در تاریخ ۶۰/۹/۳۰ توسط دادگاه انقلاب اسلامی به مرگ محکوم و اعدام گردید. ر. ک: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، یاران امام به روایت اسناد ساواک، خادم شریعت، آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی (کتاب نوزدهم) صص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۲ - اولین نیروی نظامی که در پادگان باغشاه بوجود آمده و مأموریت آنها رنجر، هلی‌برد و چریکی بوده است.

احمد رضا کریمی^۱ در بخشی از اعترافات خود درباره «سجده‌ای»^۲ چنین می‌گوید:

از مسائل جالب و بسیار وحشتناک دوران ریاست سجده‌ای، مسئله تغییر در پادشاهیست. جریان را در دو وجه با تأثیرات آن ذکر می‌کنم:

الف - سجده‌ای میزان پادشاه بازجوها را به طور تصاعدی افزایش داد، آنهم در مقابل اعترافات بیشتر زندانیان؛ یعنی در واقع بیشتر شکنجه دادن آنها. شکنجه دردوران سجده‌ای (بخصوص در دو سال اول) به حدی بالا رفت که سابقه نداشت.

ب - در مقابل، میزان پادشاه افراد اکیپ‌ها به طرز عجیب و تازه‌ای سقوط کرد و علتش هم شرطی بود که سجده‌ای گذاشت. شرطی که سجده‌ای گذاشته بود این بود که فقط در مقابل چریک یا کسی که دستگیری‌اش، کشتن و یا دستگیری چریک و مجاهد دیگر را در پی داشته باشد، پادشاه می‌دهد...

ثمره چنین تغییری این شد که آن افراد به طرز وحشتناکی دست به چک کردن و بازرسی وسیع مردم (به اصطلاح مشکوک!) در خیابان‌ها زدند. در اوج آن کارها یکبار «پرویز متقی»^۳ بازجوی کمیته می‌گفت که تعداد زیادی شکایت به دادگستری رفته،

^۱ - احمد رضا کریمی به سال ۱۳۳۰ در جهرم و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. فعالیت‌های سیاسی وی با حضور در جلسات و محافل مذهبی آغاز شد. پس از پایان تحصیلات دبیرستان در سال ۱۳۵۰ در رشته علوم قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و از همین سال به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. در دانشگاه با فاضل البصام مصلحتی (معروف به فاضل مصلحتی دانشجوی ایرانی‌الصل تربیت شده در عراق) آشنا شد که او نیز عضو سازمان بود.

کریمی با مصلحتی ارتباط تشکیلاتی یافت و تحت مسئولیت او قرار گرفت و شروع به مطالعه و بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران نمود. سپس برای شناسایی مؤسسات بانکی و مالی (اموال دولتی و عمومی) راهی شهرستانها از جمله مشهد شد.

در تیر و مرداد ماه ۱۳۵۱ به شیراز رفت و در چندین عملیات و انفجار شرکت کرد. او طی مدت کوتاه فعالیت خود ارتباطات وسیعی در سازمان یافت. لذا وقتی در سال ۱۳۵۲ دستگیر شد این اطلاعات و ارتباطات او با ضعف بسیاری که در جریان بازجویی از خود نشان داد، با توجه به گستردگی ارتباطاتش با نیروهای مذهبی و شناخت تک تک افراد و لو دادن آنها موجبات دستگیری عده بسیار زیادی افراد و وارد آمدن ضربه بزرگی به جریان مبارزات را فراهم نمود. او پس از پیروزی انقلاب دستگیر و به خاطر خیانت‌هایش در حق جریان مبارز سیاسی محاکمه گردید و سالهایی را در زندان به سر برد. (کاظمی محسن، خاطرات عزت شاهی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۳۸۸).

^۲ - سند شماره ۲۵

^۳ - پرویز متقی فرزند میر احمد در سال ۱۳۲۱ در تبریز به دنیا آمد. او دارای مدرک تحصیلی دیپلم بود و در ۱۳۴۳/۲/۱ به استخدام ساواک درآمد و تا سال ۱۳۵۱ در اداره کل سوم مشغول به

حاکمی از این که پدران بسیاری گفته‌اند که افراد مجهول‌الهویه‌ای دخترانشان را که چادری‌اند در کوچه و خیابان می‌چسبند و بازرسی می‌کنند و حتی چند شوهر شکایت کرده‌اند که همسرانشان حین بازرسی دچار شوک شده و یا بچه‌شان سقط شده است.

بنا به اظهار «متقی» و دیگران در آن روزها بین وزیران دادگستری، هویدا و آموزگار با ساواک و بخصوص ثابتی بر سر این موضوع درگیری به وجود آمده و ضمناً به همین جهت بین رئیس کل شهربانی و کمیته نیز اختلاف پدید آمده بود. البته اینگونه اقدامات سجده‌ای نتایج خیلی مطلوبی برای کمیته داشت. مثلاً کمتر هفته‌ای بود (بخصوص در سال‌های ۵۴، ۵۵ و اوایل ۵۶) که طی آن چند نفر به همین ترتیب (به طور تصادفی و در گشت‌ها) کشته و یا دستگیر نشوند.^۱ بازجوها نیز فشارها را زیاد کرده بودند. بنا به اظهارات بسیاری از اعضای کمیته در آن زمان، ساواک از بودجه محرمانه ماهی دومیلیون تومان فقط برای پاداش دادن به سجده‌ای می‌داد که از این مبلغ شاید ۵۰۰ هزار تومان به اکیپ‌ها (۱۶۰ نفر) نمی‌رسید و بیشتر نصیب بازجوها می‌شد (۳۰ - ۴۰ نفر) و یا خودش و عضدی به اصطلاح بالا می‌کشیدند. به همین دلیل بازجوها هیچ محدودیتی نداشتند و در شکنجه دیگر رعایت هیچ مسئله‌ای را نمی‌کردند.

کار بود. پس از آن تا تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱ رهبر عملیات دایره بخش یک اداره دوم عملیات بود. او در طول خدمت نایل به اخذ نشانهای؛ تشویق، تقدیر مدیریت، مدال شهربانی، نشان دربار و نشان شهربانی گردید. متقی از تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱ تا پیروزی انقلاب اسلامی در نمایندگی افغانستان مشغول به کار بود. (پرونده شخصی)

^۱ - صحت این مطلب را با بررسی روزنامه‌های آن زمان می‌توان مشاهده نمود. ر. ک: بخش ضمیمه،

فصل چهارم

بازی سیاسی در فضای باز سیاسی

فضای باز سیاسی !!!

با پیروزی حزب دمکرات آمریکا در زمستان سال ۱۳۵۵ و به قدرت رسیدن جیمی کارتر به عنوان رئیس جمهور، برای جلوگیری از نفوذ شوروی در کشورهای زیر سلطه آمریکا و کنترل مبارزات مذهبی در ایران که خطری مهم و بالقوه برای رژیم تحت سلطه آنها محسوب می‌شد، موضوع حقوق بشر را مطرح نمود. بر همین اساس محمدرضا پهلوی نیز برای آزادسازی فضای سیاسی کشور،^۱ تحت فشار قرار گرفت و او که بقای حکومتش بستگی به پشتیبانی و حمایت آمریکا داشت، مجبور شد در سال ۱۳۵۶ ضمن انجام یک سری اصلاحات ظاهری، مهره‌های سیاسی را نیز جابجا نموده و بعضی از آنان از جمله هویدا و نصیری را به زندان بیاورد. او به مردم ایران قول داد که یک فضای آزاد سیاسی را برای آنان فراهم خواهد ساخت... و همچنین اعلام کرد زندانیان سیاسی دیگر مورد آزار و شکنجه قرار نمی‌گیرند و افزود نیروهای امنیتی را سفارش به بردباری در برخورد با مخالفان خواهد نمود. صدها تن از زندانیان دستچین شده در چند نوبت با تبلیغات گسترده مورد عفو قرار گرفتند و صلیب سرخ نیز اجازه یافت از زندان‌ها بازدید به عمل

^۱ - نوری البلا وکیل دادگستری پاریس که در ژانویه ۱۹۷۲ برای انجام مأموریت و تهیه گزارش نظر بین‌المللی شماره ۷ فروردین ماه ۱۳۵۱ به ایران آمده بود، می‌نویسد: «طرز رفتار مقامات ایرانی برای ما مبهم بود. اگر چه تقاضای ما را با جواب منفی روبرو نمی‌نمودند، تکنیک مقامات عالیرتبه ساواک بیشتر این بود که بطور قطع وعده‌ای ندهند و مرا به صبر و فرضیه دعوت می‌کردند. اما کار ملاقات با زندانیان بر اثر فرضیات مختلفی که ساواک مطرح می‌کرد بسیار پیچیده بود». (گزارشات ارسالی به سازمان ملل).

آورد.^۱

گزارشاتی از بازدیدهای صلیب سرخ از وضعیت زندانیان

گروه‌های حقوق بشر در یک اقدام هماهنگ با دولت، به بازدید از زندان‌های ایران می‌پردازند و به دنبال آن رژیم دست به یک سری اقدامات ظاهری می‌زند که از جمله می‌توان به بهتر شدن وضعیت نور سلول‌ها، بهداشت، تغذیه و ممنوعیت شکنجه در محل و مکان‌هایی که می‌توانست مورد بازدید صلیب سرخی‌ها قرار گیرد، اشاره کرد. آنها طی توافقی با شاه، به او قول داده بودند که به علت زندانی شدن زندانیان کاری نداشته باشند و ضمناً یک نسخه از گزارش تهیه شده را به شاه تحویل دهند.

آنها طی دو مرحله، از ۱۷ زندان امنیتی بازدید کردند و در گفتگو با زندانیان و مشاهده تعداد زیادی علائم و آثار زخم‌های به جای مانده بر بدن آنان وجود شکنجه‌های شدید در زندان‌ها و بویژه کمیته مشترک را تأیید کردند.

در سند سری ساواک مستخرجه از گزارش صلیب سرخی‌ها که یک نسخه آن تحویل شاه شده بود چنین آمده است:

درباره: نحوه رفتار با زندانیان امنیتی

(مستخرج از گزارش بازدید دوم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ)

۱ - در جریان اولین بازدید نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تعداد زیادی علائم و آثار بدرفتاری بدنی شدید در زندانیان مشاهده شده و گروه پزشکی بر جسم تعدادی از زندانیان امنیتی آثار زخم و آثاری از این قبیل که نشان دهنده رفتار بد است را تثبیت کرد. به هنگام دومین بازدید، نمایندگان آثار جدیدی را مشاهده نکردند که نشان دهد پس از بازدید اول آنها این بدرفتاری بدنی انجام گرفته است. تقریباً همه این نوع زندانیان امنیتی اظهار می‌کردند این آثار در دوران بازجوئی پدید آمده و تأیید کردند که آنها رفتار بدی را از آخرین بازدید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به بعد ندیده‌اند ولی اکثریت آنها (حدود ۷۰ درصد) از اعمال

^۱ - ساواک چنان وضعیت سخت و وحشتناکی برای زندانیان به مرحله اجرا درمی‌آورد که به عقیده من هرگونه تفسیری بیهوده است و با این جواب که تصمیمات ما دولتی است و ما نمی‌توانیم آن را با کسی در میان بگذاریم از پاسخگویی بیشتر شانه خالی می‌کردند. (کریستیان بورکه، وکیل دادگستری پاریس، ۱۴ مارس ۱۹۲۷. استناد از گزارش نظار بین‌المللی).

فشارهای روحی مختلف شکایت داشتند.

۲ - بنابراین اظهارات تعداد زیادی زندانی امنیتی، آنها را وادار به نوشتن ندامتنامه نموده‌اند و به نظر زندانیان اعلام کتبی این موضوع یک نوع اعتراف به گناه و قصور مجدد است و منظور از این فشارها تشویق زندانیان به نوشتن تقاضای عفو به حضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر است و نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تأکید کرده‌اند که بعضی از زندانیان از نتایج احتمالی چنین اقدامی احساس ناراحتی و یک نوع ناامنی می‌نمایند و اینکه به طور دائم مظنون خواهند بود تشویش و نگرانی احساس می‌کنند.

۳ - نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ مشخص نموده‌اند که بعضی از زندانیان امنیتی زخم‌هایی را که در دوران حبس تحمل کرده‌اند هنوز دارند و شایعه‌ای که بین آنها به طور شدید رواج داشت این است که به نظر آنها اشخاصی که مخالف رژیم باشند به وضع مشکوکی در کوچه یا زندان مرده پیدا می‌شوند.

۴ - نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ همچنین اظهارات چند زندانی امنیتی را مبنی بر شکنجه دیدنشان تأیید می‌کردند. تعداد این افراد ۸ نفر بودند که در زندان کمیته شکنجه شده‌اند. نمایندگان اسامی این ۸ نفر را به مسئولین امنیتی ارائه دادند و آنها پاسخ داده‌اند که دو نفر از آنها آزاد شده‌اند و دو نفرشان به صورت مخفی زندگی می‌کنند و چهار نفر نیز به هنگام برخورد با نیروهای انتظامی کشته شده‌اند. در پایان بازدید، نمایندگان، اطلاعات جمع‌آوری شده را با مسئولین امنیتی در میان گذاردند، مسئولین امنیتی جواب داده‌اند که زندانیان امنیتی از سادگی و زودباوری نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ سوء استفاده می‌کنند و این اظهارات بی‌اساس است. مسئولین امنیتی همچنین تأیید کردند که تنها پرونده‌های زندانیانی که کتباً تخفیف مجازات را درخواست کرده‌اند این درخواستها به منظور آزادی قبل از پایان محکومیت زندانی به وسیله کمیسیون مخصوص عفو بررسی و تقدیم به پیشگاه مبارک ملوکانه می‌گردد.

۵ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ خوشحالی خود را از اصلاحات و بهبودهای اساسی و قابل لمس که در رفتار با زندانیان و هنگام بازجوئی و بازپرسی و بعد از محاکمه پدید آمده ابراز می‌دارد و همچنین اظهار شده که تعداد قابل توجهی زندانی در سال ۱۹۷۷ آزاد شده‌اند و بعنوان نمونه آزادی تعدادی از اینها به مناسبت روز تولد فرخنده شاهنشاه آریامهر انجام گرفته است و بعلاوه تعداد زیادی زندانی امنیتی محکوم به مجازات حبس ابد و یا ۱۰ سال زندان و نیز از یک درجه تخفیف مجازات برخوردار شده‌اند.

۶ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ ملاحظه کرد که تقریباً ۷۰ درصد زندانیان امنیتی در اغلب زندان‌ها بلافاصله در پاسخ اولین سؤال مطروحه اظهار نموده‌اند که

آنها قربانی فشارهای روانی هستند در صورتی که مسئولین زندان‌ها وجود این نوع فشار را نفی می‌کنند.

۷ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ معتقد است که روش‌های اتخاذ شده مبنی بر از بین بردن احساس ناامنی در زندانیان مخصوصاً بهبود کیفیت روابط انسانی بین زندانی امنیتی و افرادی که با زندانیان در ارتباط هستند و همچنین تسهیلات ایجاد شده بعضی از سوء تفاهات موجود را از بین خواهد برد.

۸ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پیشنهاد می‌کند که همه پرونده‌های زندانیان امنیتی به منظور برخورداری از یک آزادی قبل از پایان مدت محکومیت بررسی شوند حتی در مورد زندانیانی که کتباً تقاضای عفو ننموده باشند.

۹ - تعدادی از زندانیان امنیتی که مدت محکومیتشان پایان یافته هنوز در زندان بسر می‌برند.^۱ هنگام دومین بازدید، نمایندگان اسامی ۱۴ نفر زندانی امنیتی را که با وجود اتمام دوره محکومیت هنوز در زندان به سر می‌برند تثبیت کرده‌اند و بنا بر کنترل‌های انجام شده وسیله نمایندگان امنیتی این افراد هیچوقت از زندان خارج نشده‌اند. در مورد اطلاعاتی که بر مبنای آن بعضی از این ۱۴ نفر زندانی (مجدداً به علت فعالیت‌های براندازی) زندانی شده‌اند، این مطلب تأیید شده به نظر نمی‌رسد. نمایندگان وضعیت این ۱۴ نفر را با مسئولین امنیتی مطرح کردند مسئولین امنیتی جواب داده‌اند که اغلب آنها باید دو مرتبه به محکمه اعزام شوند و بعضی از آنها دو سال پس از انقضاء محکومیت هنوز در زندان هستند و بعضی از آنها مجبور به سپردن وثیقه مهم قبل از ترک زندان می‌باشند. این اطلاعات اخیر بوسیله زندانیان تأیید شده و افزوده‌اند که امکان پرداخت وثیقه را نداشته و اجباراً در زندان می‌مانند. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ توصیه می‌کند که پرونده هر یک از ۱۴ نفر مذکور مجدداً بررسی شده و اگر لازم است مجدداً آنها تحویل محکمه شوند [تا] بتوانند از همه تضمین‌های مطروحه در بند ۲ (منظور تضمین‌های قضائی و قانونی) استفاده نمایند. همچنین کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پیشنهاد می‌کند که روش اخذ ضمانت (وثیقه) در پایان محکومیت حذف شود. ضمناً کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از شنیدن ایجاد یک کمیته برای بررسی وضع اجتماعی زندانیان آزاد شده خرسند می‌باشد و این کمیته تحت ریاست نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی خواهد بود.

^۱ - در زندان‌های رژیم پهلوی در رفتار با زندانیان سیاسی معمول بود که پس از اتمام محکومیت برگه ترخیص زندانی را به رؤیت او رسانده و از وی امضاء می‌گرفتند ولی از آزادی خبری نبود و اکثر مواقع پیش می‌آمد که زندانی پس از اتمام دوره محکومیت ماهها و حتی شاید یکی دو سال در زندان می‌ماند. زندانیان از این مسئله به نام «ملی کشی» یاد می‌کردند.

۱۰ - طبق اطلاعات مکتسبه به هنگام گفتگوهای بدون شاهد (ناظر)، مقامات مسئول هنوز امکان بررسی پرونده‌های خانواده‌های زندانیان امنیتی را که نیاز به کمک مادی، جنسی دارند پیدا نکرده‌اند. نمایندگان توجیه شده‌اند که همه زندانیان امنیتی در همه زندان‌های کشور از امکان کمک به خانواده‌هایشان مطلع شده‌اند و موضوع در حد جمع‌آوری اطلاعات لازم در این زمینه می‌باشد و این اقدامات ساده و محدود و در حداقل نیاز خواهد بود.

۱۱ - در کلیه زندان‌های شهرستانها، نمایندگان درباره تعدادی از زندانیان امنیتی بازداشت شده قبل از سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ ش) و تعداد بازداشت شدگان در پایان سال ۱۹۷۶ تحقیق کرده‌اند و معلوم نیست که در کجا زندانی بوده و چه مدتی در زندان خواهند ماند. از این تحقیق‌ها نتیجه‌گیری می‌گردد که اکثریت زندانیان امنیتی ۹۰ درصد از چند روز تا چند ماه را در مراکز بازجویی‌ها که منحصراً از طرف ساواک اداره می‌گردد و یا در زندان کمیته مشترک (پلیس و ساواک) نگهداری شده‌اند. این مراکز بازجوئی بطور مشخص در مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سنندج، مریوان، رضائیه و خرم‌آباد می‌باشند و در بعضی از شهرها دو مرکز بازجویی دارد مانند شیراز. نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که مأموریت نداشتند همه این مکان‌ها را بازدید کنند ولی مسئولین امنیتی و پلیس اعلام کردند که از وجود بعضی از این محل‌ها آنها نیز بی‌اطلاعند و نمایندگان منحصراً در مشهد و تبریز و زندان کمیته در شیراز که در آنها ساواک یک مرکز بازجوئی دارد بازدید نمودند و می‌توان گفت که در دو بازدید نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ چنین محل‌هایی را که زندانیان در گفتگوهای بدون ناظر عنوان نموده‌اند مشاهده و یا بازدید ننموده‌اند.

۱۲ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ توصیه می‌کند که نکات عنوان شده در بند ۲ (منظور تضمین‌های حقوقی، و قانونی) و مخصوصاً انتقال متهم ۲۴ ساعت بعد از بازداشت به یک زندان عمومی مربوط به پلیس و اطمینان دادن به متهم که با او برابر قوانین رفتار خواهد شد رعایت گردد.

۱۳ - به هنگام دومین بازدید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، زندانیان امنیتی اسامی اشخاص دیگری که در آن زندان یا زندان‌های دیگر کشور زندانی بوده‌اند به نمایندگان اظهار نموده در حالی که آن اسامی در لیست‌های رسمی ارائه شده مقامات مسئول دیده نشده است. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از مقامات ایرانی خواهش می‌کند که محل فعلی آنها را اطلاع دهند.

در این بازدیدها مأموران صلیب سرخ به مقامات ایرانی توصیه می‌کنند

اقداماتی را برای بهبود وضعیت عمومی زندان‌ها انجام دهند که هماهنگ بودنشان را با رژیم آشکار و وجود شکنجه و فشارهای روحی و روانی را تأیید می‌نماید. در قسمتی از یک سند سری دیگر ساواک، در این رابطه چنین آمده است:

... در پایان بازدید مسئولین زندانها و مسئولین امنیتی از کمیته بین‌المللی صلیب سرخ خواستند که توصیه‌های خود را به منظور انجام، ادامه دهند. به همین علت در جهت تسهیل روابط انسانی و کم کردن فشارهای مطروحه در ماده یک (فشارهای روحی روانی) نمایندگان پیشنهاد می‌نمایند که :

الف - برای اینکه احساس نشود که این اقدامات در اثر بازدیدهای نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ انجام گرفته در صورتی که مقامات ایرانی خود به انجام کلیه این مسائل تمایل و علاقمندی داشتند این اقدامات با حداکثر انسانیت و تحت کنترل ادامه یابد.

ب - مسئولین زندانها اجازه دهند زندانیان امنیتی در زندگی مشترک خانوادگیشان شرکت کنند.

پ - مسئولین زندانها به کتابها و بازی‌ها و غیره حساس و دقیق هستند و بایستی برای زندانیان امنیت مکاتبات را در حد معتدل ایجاد تا حدی که آنان نتوانند احساس کنند که قصد تحقیر آنها در بین است.

ت - زندانیان متعصب مذهبی بتوانند به طور مشترک نماز بخوانند.

ث - سازمان پزشکی طبق پیشنهاد عنوان شده بعدی تغییر یابد.

ج - اقدامات لازم به منظور متوقف کردن فشار روحی و روانی انجام گیرد.

چ - برای هر زندان مقررات داخلی روشن و کاملی وضع و در اختیار هر زندانی امنیتی باشد تا علاوه بر آشنایی به تکالیف و وظایفشان بحقوق خود نیز واقف باشند. همچنین مقررات تنبیهی که در صورت بروز اشتباهی باید درموردشان اعمال شود، تدوین یابد و در این مقررات بایستی موارد لازم به صورت روشن درباره ارتباط پستی، کتابها، ملاقات‌های خانواده، فرایض مذهبی، اشیاء یا محصولاتی که می‌تواند مستقیماً در زندان خریداری نماید و یا اینکه افراد خانواده‌ها و به هنگام ملاقات می‌آورند، اوقات بیکاری و برنامه روزانه گنج‌نیده شده باشد.

سند شماره ۲۷

در رابطه با فضای باز سیاسی و بازدید صلیب سرخ از زندان‌های ایران،

حسین شریعتمداری^۱ یکی از زندانیان سیاسی پیش از انقلاب مشاهدات خود را این گونه بیان می‌کند:

... اوایل سال ۵۶ بود و ما در حال گذراندن دوران محکومیت ظاهراً بی‌پایان خود در زندان قصر بودیم که از بلندگوهای بند اعلام شد زندانیان برای معاینه پزشکی زیر هشت مراجعه کنند. حدس زدیم که باید کاسه‌ای زیر این نیم‌کاسه باشد، چرا که تا آن هنگام زندانی‌ها برای گرفتن یک قرص مسکن هم مدت‌ها در انتظار می‌ماندند چه رسد به درمان بسیاری از بیماری‌ها و ضایعات جسمی دیگر، ولی حالا از ما خواسته بودند که برای معاینه پزشکی مراجعه کنیم. بچه‌ها را پشت در بند جمع کرده و تک تک به اتاق باصطلاح معاینه بردند. معاینه پزشکی در کار نبود، عمدتاً سطح بدن زندانی مخصوصاً کف پاها را نگاه می‌کردند و ما در تعجب که ماجرا چیست، چند روز بعد ناگهان درهای بند باز شد و تعدادی خارجی وارد شدند. از طرف صلیب سرخ بین‌المللی آمده بودند. ملیت‌های مختلف داشتند و تقریباً همه آنها از کشورهای اروپایی بودند. در زندان بچه‌های کنفدراسیون^۲ زبان آلمانی می‌دانستند

۱ - حسین شریعتمداری یکی از زندانیان سیاسی مبارز و مسلمان است که طعم تلخ اسارت در زندان ساواک را چشیده است. وی هم اکنون نماینده ولی فقیه در مؤسسه کیهان، سرپرست مؤسسه و مدیر مسئول روزنامه کیهان می‌باشد.
برای اطلاعات بیشتر از مصاحبه ایشان رجوع شود به: آرشیو موزه عبرت ایران، نوار شماره ۲۱۲، مصاحبه مورخ دی ماه ۱۳۸۱.

۲ - «اتحادیه ملی» یا کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که با عنوان CISNU ((مخفف: Confederation OF Iraninan Students Nationl Union) یا کنفدراسیون از آن یاد می‌شود، سازمانی بوده متشکل از دانشجویان مقیم ایرانی مقیم کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده که در دوران فعالیت خود (طی سالهای دو دهه چهل و پنجاه هجری شمسی)، به عنوان بلندگوی اعتراض نیروهای مخالف رژیم پهلوی محسوب می‌شد. هرچند که بی‌تردید «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» و آغاز مجدد دیکتاتوری در تشکیل آن کنفدراسیون بسیار مؤثر بوده است، اما روند شکل‌گیری و نقطه آغاز آن را می‌توان در پیش از دهه چهل ریشه‌یابی کرد.

اولین نقطه حرکت دانشجویی در خارج از کشور، بخصوص در فرانسه و سپس در انگلستان شکل گرفته است. هرچند نقطه آغاز کنفدراسیون از خارج از مرزهای ایران بوده، اما بی‌تأثیر از حوادث داخلی و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور نبوده است.

از دهه ۱۳۴۰ کشور آلمان تبدیل به مرکز و پایگاه اصلی کنفدراسیون گردید.

مهمترین گروه‌های تشکیل دهنده کنفدراسیون عبارت بودند از: ۱ - حزب توده ایران ۲ - جبهه ملی ایران در خارج از کشور ۳ - جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا ۴ - سازمان انقلابیون کمونیست ۵ - سازمان انقلابی حزب توده ایران ۶ - سازمان توفان ۷ - پان‌ایرانیست‌ها.

سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب تاریخ بیست و پنج ساله ایران با اعتراف به نفوذ ساواک در کنفدراسیون می‌نویسد: «یکی از زبان‌های تبدیل کنفدراسیون از یک سازمان مخفی و سندیکایی به سنگر سیاسی، آزادی عمل فعالیت مأموران سازمان امنیت (ساواک) و سازمان سی، آی، ای در

ولی در میان مأموران صلیب سرخ که به زندان آمده بودند - بند ۴ و ۵ و ۶ که مخصوص محکومان ۱۰ سال تا ابد بود - آلمانی و اتریشی وجود نداشت و نیاز به مترجم انگلیسی داشتند و این کار با توافق همه گروههای زندانی به من واگذار شد. صلیب سرخی‌ها می‌گفتند ما آمده‌ایم که وضعیت زندانیان سیاسی را صرفاً به لحاظ بهداشت و تغذیه و فضای فیزیکی زندان‌ها را بررسی کنیم. می‌گفتند طرف مذاکره مستقیم ما شخص شاه است و با گذاشتن دو پیش شرط به ما اجازه بازدید از زندانها داده شده است.

اول این که به علت محکومیت شما و این که چرا زندانی شده‌اید کاری نداشته باشیم و شرط دوم آن است که گزارش خود را فقط به شاه ارائه کنیم و آنچه را در زندانها دیده‌ایم با هیچ‌کس در میان نگذاریم. می‌گفتند البته ما می‌رویم و بعد از چند ماه باز می‌گردیم تا نتیجه پیشنهادات خود را ارزیابی کنیم. اگر به پیشنهادات توجهی نشده باشد اجازه اعلام در سطح محدود را داریم ولی اگر انجام گرفته یا در حال انجام باشد چنین اجازه‌ای نداریم. ما به آنها گفتیم مشکل اصلی ما غذا، بهداشت، و این جور چیزها نیست و تصمیم اولیه این بود که با صلیب سرخی‌ها صحبت نکنیم. اما بعداً با بررسی بیشتر به این نتیجه رسیدیم که از فرصت به دست آمده برای افشای جنایات رژیم و شکنجه‌های قرون وسطایی در زندانهای سیاسی استفاده کنیم. شرایط ناهنجار زندان را هم که خودشان می‌بینند. طی نزدیک به یک هفته، هر روز صلیب سرخی‌ها می‌آمدند و بچه‌های زندان به صورت گروه‌های چند نفره می‌نشستند و ضمن بیان مشکلات دیگر انواع شکنجه‌هایی که شده بودند را با آنها در میان می‌گذاشتند. خیلی از این مسائل برای صلیب سرخی‌ها تازگی داشت و یا شاید تظاهر می‌کردند که برایشان تازگی دارد. وقتی ماجرای آقای حسن پاگردی را مطرح کردم که دهان ایشان را به زور باز کرده و در آن ادرار کرده بودند، یکی از مأموران صلیب سرخ اشک در چشمانش جمع شد و چند لحظه از نوشتن دست کشید. من از او پرسیدم شما متأثر شده‌اید؟ گفت؛ بله. گفتم نتیجه این تأثر شما چه خواهد بود؟ گفت؛ متأسفانه باید بگویم که از ما کاری ساخته نیست و از من خواست که این پاسخ را ترجمه نکنم... آن وقت‌ها برخورد مجامع غربی این گونه بود و با رژیم پهلوی سر سازگاری کامل داشتند. مرحله دوم که صلیب سرخی‌ها آمدند بچه‌ها آنها را بایکوت کردند به این علت که به جز چند مورد کوچک از وعده‌های داده شده، هیچکدام از آنها عملی نشده بود و این درحالی بود که بچه‌ها زیاد در قید و بند غذا و این چیزها نبودند، گرچه این مسائل هم در

درون آن بود. به این ترتیب که چون کنفدراسیون علنی بود، مأموران سازمان امنیت به آسانی می‌توانستند فعالان اصلی را شناسایی کنند و برای آنها پرونده بسازند. برای کسب اطلاعات بیشتر ر ک: تهران: ۱ - مرکز بررسی اسناد تاریخی، پرویز نیکخواه به روایت اسناد ساواک ۲ - مرکز بررسی اسناد تاریخی، کنفدراسیون دانشجویان به روایت اسناد ساواک.

زندان باعث وارد شدن فشار مضاعف به بچه‌ها بود ولی اعتراض اصلی زندانیان این بود که چرا زندانی هستند، و چرا شکنجه می‌شوند و افشای جنایات رژیم آمریکایی پهلوی را دنبال می‌کردند ولی صلیب سرخی‌ها همان ابتدا اعلام کرده بودند که در این مورد کاری نمی‌توانند بکنند.

بعد از این ماجرا ساواک خیلی عصبانی بود. آن روزها آقای جواد منصوری یا سرحدی‌زاده را - حالا دقیقاً یادم نیست - به کمیته مشترک احضار کرده بودند و رسولی سربازجوی معروف ساواک از طریق ایشان برای من پیغام فرستاده و تهدید کرده بود که زمستان تمام می‌شود اما روسیاهی به زغال می‌ماند... بازهم بلبل زبانی می‌کنی. البته فرصتی برای عملی کردن این تهدید پیدا نکرد، زیرا کم‌کم کار به انقلاب کشیده شد و فضا تغییر فراوانی کرد. بعضی از مأموران زندان هم سعی کردند، رفتار مثبت‌تری با زندانیان داشته باشند یکی دو نفری هم که اساساً خوب بودند به بچه‌ها نزدیک‌تر شدند، به عنوان مثال درحالی که انقلاب در بیرون کم و بیش جریان داشت، یک شب آخرهای شب که من مشغول وضو گرفتن بودم یکی از نگهبان‌ها که گروهبان دوم بود، آهسته گفت التماس دعا و بعد توضیح داد که من از مریدان مرحوم آیت‌الله کاشانی بودم. ابتدا به او اعتنایی نکردیم ولی بعدها با اطلاعاتی که از ملاقاتی‌ها کسب کردیم. فهمیدیم آدم مطمئن و مؤمنی است، لذا کم‌کم اعتمادمان جلب شد و کار به جایی کشید که او اعلامیه‌های حضرت امام را زیر آستر کلاه نظامی خود جاسازی می‌کرد و روز بعد که به زندان می‌آمد، کلاهش را کنار سلول ما می‌گذاشت و ما هم کلاه را برمی‌داشتیم، نخ‌های کوک را پاره می‌کردیم و اعلامیه را بیرون می‌آوردیم و بعد احمد کاشانی پسر مرحوم آیت‌الله کاشانی که دوخت و دوزش حرف نداشت دوباره آستر کلاه را مثل اول می‌دوخت... البته اینگونه افراد خیلی کم بودند.»

روایت دیگری از وضعیت زندان

دفعه دومی که در سال ۵۶ دستگیر شدم، بازجوی من «آرش» بود. منتهی این دفعه که مرا به زندان کمیته مشترک آوردند، دیدم ساختمان آن با آنچه در سال ۵۴ دیده بودم، از زمین تا آسمان فرق داشت. یک ساختمان نو و جدید رنگ شده و تمیز که کف سلولش هم دارای موکت بود. حتی به من (با کمال تعجب) مسواک و قاشق و چنگال دادند، در صورتی که سال ۵۴ و ۵۵ به بهانه این که زندانی خودکشی یا حمله می‌کند و یا اسلحه از آنها می‌سازد، از دادن قاشق و چنگال خودداری می‌کردند. به هر حال این بار متوجه شدم که اوضاع فرق می‌کند و قدری آرام گرفتم. بار دومی که مرا وارد کمیته کردند، «رسولی» سربازجو، کشیک شب بود. او مرا خواست و این جمله را گفت: «دیدی که کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد؟!» و فردای آن شب هم که آرش مرا بازجویی کرد، دیدم شکل

بازجویی نیز با گذشته ظاهراً خیلی متفاوت شده است. بازجوی قبلی‌ام (ریاحی) هم در جلسه دوم آمد کنار آرش نشست. این بار بر خلاف اینکه من فکر می‌کردم با شدت بیشتری مقابله بکنند، برخوردشان همراه با شکنجه نبود. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم، روی کار آمدن کارتر و دموکراتها در آمریکا همراه شده بود با فشاری که به رژیم‌های وابسته به خودشان آورده بودند، که اگر می‌خواهید جامعه منفجر نشود و در چنگ شوروی نیفتد، باید سوپاپ اطمینان را قدری شل کنید که جامعه به حالت انفجار نرسد. و بعد هم نمایندگان سازمان‌های «عفو بین‌الملل» و «صلیب سرخ» را فرستادند که از زندان‌های ایران بازدید کنند. رژیم شاه علیرغم اینکه از این قصه ناراحت بود ولی در برابر آمریکائی‌ها وادار شد که این کارها را انجام بدهد. به اصطلاح رایج در میان بچه‌های زندان، آن موقع می‌گفتند که «جیمی کراسی» شده. به دموکراسی آمریکایی و دموکراسی جیمی کارتر، می‌گفتند: جیمی کراسی! این جیمی کراسی به هر تقدیر باعث شده بود تا اوضاع زندان ظاهراً تغییر پیدا کند.

سال ۵۴ من احساس می‌کردم که محیط زندان کمیته مشترک شبیه کشتارگاه است و همین‌طور هم بود. احساس می‌کردم قتلگاه است. اما من به رأی‌العین در سال ۵۶ دیدم که هم بازجویی‌ها متفاوت شده بود و هم محیط زندان.

محمدیوسف باروتی^۱ از حضور نمایندگان صلیب سرخ در زندان قصر اینگونه می‌گوید: تابستان سال ۵۶ بود که سه نفر از نمایندگان صلیب سرخ به زندان قصر آمدند، سه نفر بودند که لیستی از اسامی زندانیان را با خود داشتند و افراد را با لیست موجود مطابقت می‌دادند. بچه‌هایی که به زبان انگلیسی مسلط بودند صحبت‌هایی با آنان داشتند. در یکی از این دیدارها یکی از مأموران صلیب سرخ که اهل سوییس بود گفت: «زندان‌های ایران خیلی شباهت به زندان‌های اسرائیل در نوار غزه دارد». او همچنین گفت: «شیوه‌های شکنجه و بازجویی و نوع اداره زندان‌های ایران را فقط ما در اسرائیل دیده‌ایم» و خیلی تعجب می‌کرد که: «در هیچ جای دنیا غیر از این دو کشور این شیوه‌ها اعمال نمی‌شود».

ادامه شکنجه و کشتار

علی‌رغم حضور صلیب سرخی‌ها، شکنجه و کشتار مبارزین در زیرزمین اوین، مخفی‌گاهها و خانه‌های امن ساواک، همچنان ادامه داشت. با مرور قسمتی از اعترافات بهمن نادری پور معروف به تهرانی در مصاحبه تلویزیونی

^۱ - محمدیوسف باروتی، فرزند ابراهیم، متولد سال ۱۳۳۱ به علت فعالیت علیه رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۴ توسط ساواک دستگیر و در دادگاه به حبس ابد محکوم گردید.

و گزارشی از روزنامه کیهان مربوط به قبل از پیروزی انقلاب، این حقیقت به خوبی روشن می‌شود:

از سال ۵۶ که مسئله حقوق بشر و فضای باز سیاسی در ایران اعلام شد، ساواک روش جدیدی را در پیش گرفت. به این ترتیب که کادرهای مخفی را اگر دستگیر می‌شدند، پس از شکنجه با سیانور و سایر وسایل که احتمالاً مجهز به صدا خفه کن باشد از بین می‌بردند و این شاید به این علت بوده که از کادرهای مخفی که فکر می‌کردند بیشترین خطر را برای رژیم دارند می‌ترسیدند و به این وسیله آنها را از بین می‌بردند. در یک مورد خاص یک چنین موردی هم برای ما اتفاق افتاد: به این ترتیب که سه نفر از اعضای یک سازمان به اسامی سعید کرد قراچورلو، محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری که از طریق تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی دستگیر شده بودند، که ما ابتدا مشغول بازجویی عادی از اینها بودیم که بعد هوشنگ ازغندی به ما گفت که گفته‌اند باید به اینها فشار بیاورید، لذا ما آنها را شکنجه کردیم و آنها مختصری اطلاعات دادند. بعد از دو روز هوشنگ ازغندی عنوان کرد که این افراد باید از بین بروند که این مسئله ابتدا مورد اعتراض من و سعید میرفخرائی^۱ معروف به سعیدی قرار گرفت و گفتیم این عمل را نباید انجام داد و به هیچ وجه صحیح نیست. ازغندی گفت این مطالب را با ثابتی صحبت کرده و آنها پذیرفته و چون شما در جریان قضیه هستید، باید آنها را از بین ببرید و ضمناً خود من هم در این موضوع شرکت دارم، و وقتی من به عنوان رئیس کمیته (منظور کمیته اوین) شرکت دارم شما هم مجبورید. بعد از یک یا دو روز لباسهای اینها را پوشاندیم و در همان محوطه اوین ازغندی سه عدد قرص سیانور داد که اینها قرصها را من و سعید میرفخرایی به آن سه نفر دادیم و با کمال شرمندگی بازهم دستم به خون یکی از مبارزین آلوده شد و اینها هم به این ترتیب به شهادت رسیدند. نمونه‌های دیگری هم موجود هست که البته من آنها را به نام نمی‌شناسم ولی من شاهد بودم که بعضی از اوقات تعدادی از بازجویان افرادی را برای بازجویی به زیرزمینی که در اوین محل بازجویی متهمین بود می‌بردند و بعد از چند روز می‌رفتند. البته به ما گفته بودند نباید داخل زیرزمین بروید و به این بچه‌ها هم کاری نداشته باشید. من تصور می‌کنم که این افراد هم به این طریقه شیطانی و

۱ - سید سعید میرفخرایی فرزند سید نصراله در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. در سال ۱۳۳۷ با مدرک دیپلم در ساواک استخدام شد و در اداره کل سوم و در کسوت رئیس دایره و مسئول اقدام کار مشغول شد. در مقطعی هم رئیس دایره و رهبر عملیات بود. در کمیته مشترک با عنوان **س** تیم ۱ بخش ۵ به فعالیت اشتغال داشت. به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط نسبی داشت. **فخرایی** تا آخرین روزهای حیات رژیم شاه با ساواک همکاری داشته است. (پرونده شخصی).

اهریمنی به شهادت رسیده باشند.^۱

اعلام باصطلاح باز شدن فضای سیاسی در کشور دستور جدید دیگری از ناحیه ایلیس آدم نما [شاه] صادر شد:

«کادرهای مخفی را دستگیر و بدون اینکه کسی متوجه شود سربسته‌نیست کنید. خدا می‌داند چند نفر به این ترتیب شربت شهادت نوشیده‌اند».^۲

شکنجه‌گاه مخفی ساواک در تهران کشف شد^۳

خانه یک سرهنگ ساواک در جریان زد و خوردهای خیابانی تهران به آتش کشیده شد و هنگامی که مردم به داخل خانه رفتند، موفق به کشف یک تونل زیرزمینی شدند که در آن، سلول‌های متعدد و وسایل شکنجه و مقصداری استخوان‌های پوسیده انسان دیده می‌شد.

این خانه که مردم به آن «خانه وحشت» نام داده‌اند، در خیابان بهار، خیابان «جهان» قرار داشت.

این خانه مدتی نیز در اختیار اداره‌ای از «ساواک» بود که بسیاری [از دستگیر-شدگان] در آنجا بازجویی شده‌اند.

شاهدان عینی به خبرنگار کیهان گفتند؛ هنگامی که وارد خانه شدیم ابتدا فکر می‌کردیم که یک محل مسکونی است، ولی با کمال تعجب متوجه شدیم که این خانه به یک شکنجه‌گاه بیشتر شبیه است. به اتفاق عده‌ای از مردم که به داخل خانه هجوم آورده بودند، شروع به بازرسی این محل کردیم و به یک زیر زمین که توسط تونل بزرگی به خانه دیگری در فاصله تقریبی ۱۵۰ متر راه داشت، رسیدیم. در این تونل انواع وسایل شکنجه دیده می‌شد بعضی از این وسایل شکنجه هنوز خون‌آلود بود و معلوم بود که به تازگی مورد استفاده قرار گرفته است. در گوشه دیگر این تونل مقدار زیادی لباس‌های زیر زنانه و مردانه که مملو از خون بود روی هم انباشته شده بود و چند تکه از استخوان‌های قسمت مختلف بدن دیده می‌شد. در این تونل سلول‌های کوچکی دیده می‌شد که متهمان فقط می‌توانسته‌اند در آن بایستند. تونل آنقدر تاریک بود که نور چراغ قوه‌های قوی نمی‌توانست آن را روشن کند. از تصویر پوست‌های ناخن‌های لاک زده زنان و دخترانی که شکنجه شده بودند به دیوار اتاق‌ها نصب شده بود و تصویرهای دیگری هم بود که چند نفر را در حال شکنجه شدن نشان می‌داد. این تصاویر ظاهراً برای شکنجه روانی به کار می‌رفته است. هجوم بی‌سابقه مردم برای تماشای این شکنجه‌گاه باعث شد تا مأموران فرمانداری نظامی بعد از تیراندازی و متفرق کردن مردم، ماشین‌آلات را از آن محل

^۱ - اعترافات تلویزیونی سال ۱۳۵۸.

^۲ - ر. ک: همین کتاب، ص ۲۵۳

^۳ - روزنامه کیهان، مورخ ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷. (سند شماره ۲۹)

خارج و به نقطه نامعلومی منتقل کردند. سرهنگ زیبایی^۱ که صاحب این خانه است، هنگام آتش زدن خانه فرار کرد.

واپسین روزها از زبان تهرانی

آخرین رئیس کمیته مشترک در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی هرمز آیرم^۲ بود. هنگامی که او رئیس کمیته مشترک شد، دیگر از کمیته چیزی باقی نمانده بود زیرا ساواک که به علت احساس خطر شدید، کلیه اسناد و مدارک را به پادگان سلطنت آباد منتقل کرده بود و این مکان تبدیل شده بود به محلی برای جمع شدن بازجوها و کارمندان که ضمن دنبال نمودن اخبار روز که خبر پیشروی لحظه به لحظه انقلابیون را در برداشت همچون پتکی بر سرشان فرود می آمد و لذا به تصمیم گیری درباره فرار و به کجا پناهنده شدن پرداخته بودند.

۱ - سرهنگ علی زیبایی دانشجوی دانشکده افسری بود که به دلیل فساد اخلاقی از دانشکده اخراج شد و بعدها دوباره به ارتش پیوست. وی در فرمانداری نظامی با تیمور بختیار همکاری می کرد و این همکاری در ساواک هم ادامه داشت. زیبایی در سال ۱۳۳۹ دبیر اول سفارت ایران در اتریش بود و کارهای ساواک در خصوص ارتباطات کمونیست ها در اروپا را که مرکز آن در اتریش بود انجام می داد. (به نقل از دکتر مهیار خلیلی، مؤلف کتاب های «تاریخ شکنجه» و «شکنجه در کمیته مشترک پهلوی».)

۲ - هرمز آیرم فرزند محمد صادق، متولد ۱۳۱۸، اهل تهران و دارای لیسانس در رشته حقوق قضائی از دانشکده افسری و فوق لیسانس در حقوق جزا بود. وی تا اواسط خرداد سال ۵۰ در ارتش شاه با سمت های دادرس، دادیار، بازپرس شعبه ۸ دادستانی و افسر قضایی در تبریز فعالیت کرد و در خرداد سال ۱۳۵۰ قبل از تشکیل کمیته مشترک به ساواک مأمور گردید. آیرم در سال ۱۳۵۱ به آمریکا رفت و دوره های پلیس بین الملل J.A.G. و توجیه و حفاظت اطلاعات و ضد اطلاعات را آموزش دید و موفق شد دیپلم افتخاری از دادگاه عالی آمریکا دریافت نماید. مشاغل و پست های او در ساواک عبارتند از: رئیس بخش ۳۲۱ امور دانشجویان دانشگاه تهران، معاون اداره عملیات و بررسی، رئیس کمیته اوین، معاون اداره کل نهم و ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری تا پیروزی انقلاب اسلامی.

- فاطمه امینی، علی رحیمی، خلیل رفیعی طباطبایی و ... در زمان ریاست او، در کمیته اوین زیر شکنجه یا بر اثر شکنجه در اوین کشته شده است.
- در عملیاتی که منجر به شهادت فتحعلی پناهیان و کشته شدن پرویز خدایاری شد، شرکت داشته است.

او در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی همسر و فرزندان خود را از کشور خارج نموده و به دنبال آن به همراه چند نفر از همکاران خود از کشور گریخت.

((پرونده شخصی و اعترافات تهرانی، سند شماره ۳۰) (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: به : اظهارات

گمالی درباره آیرم؛ سند شماره ۳۱)

پس از اعلام حکومت نظامی چند نفر از کارمندان ساواک مثل مصطفی هیراد (مصطفوی)، فرج‌الله سیفی کمانگر (کمالی) برای بازجویی از متهمین به فرمانداری نظامی در باغشاه مأمور شدند. (البته به اجبار) و کمیته مشترک نیز رکن دوم اطلاعات فرمانداری محسوب و اکیپ‌های کمیته برای دستگیری افراد مورد نظر در اختیار فرمانداری نظامی قرار گرفتند. در این اواخر نیز اداره کل سوم بعنوان آخرین راه چاره، لیست اسامی حدود ۶۰۰ نفر از روحانیون، افراد سابقه‌دار که همچنان به فعالیت علیه رژیم می‌پرداختند، اعضای سازمان مبارز که در خارج از کشور فعالیت داشته و احتمال می‌دادند به ایران آمده باشند را تهیه و با آدرس‌هایی که در دست بود به کمیته مشترک داده بود تا آنها را دستگیر نمایند. چندین بار که برای تهیه لیست زندانیان که باید آزاد می‌شدند به اداره کل سوم رفته و در دفتر عطارپور در حالی هوشنگ ازغندی، محمدحسن ناصری، پرویز فرنژاد و همایون کاویانی نیز حضور داشتند همه از هم می‌پرسیدند، چه باید کرد که ناصری و عطارپور طرفدار خشونت و شدت عمل و حتی کشتارهای بزرگ بودند، ولی کاملاً احساس می‌شد که دیگر مانند گذشته حرفشان خریدار ندارد و حتی پرویز ثابتی نیز بدون اجازه سپهبد مقدم رأساً نمی‌توانست دستوری بدهد.

بعد از اعتصاب کارکنان صنعت نفت و مشکل نبودن بنزین، ساواک تقریباً تعطیل شد و کارمندان اداره به صورت یک سوم سر کار می‌آمدند. یعنی هر روز یک سوم کارمندان که آنهم عملی نشد و کارمندان نمی‌توانستند به موقع به اداره بیایند و اگر هم می‌رسیدند برای ساعت ۱۰ یا ۱۱ صبح بود که بهره‌خدمتی نداشتند. برای تعدادی از رؤسای بخش، رؤسای ادارات و کارمندانی که مسئول نوشتن بولتن‌ها بودند جیره بنزین تعیین تا با استفاده از بنزین بتوانند به موقع به اداره بیایند. سایر ادارت کل نیز تقریباً تعطیل بود.

تعداد زیادی از کارمندان شهرستانها به تهران آمده و تقاضای بازنشستگی کرده و یا استعفاء داده بودند. برخی از ساواک‌ها کلیه وسایل و مدارک اداری را به داخل پادگان‌ها برده و حتی کارمندان و همسرانشان نیز به داخل پادگان‌ها رفته بودند. عده‌ای به تهران آمده و حاضر به بازگشت به محل خدمت خود نبودند. بعد از انحلال ساواک و یا همزمان با انحلال ساواک اکثر کارمندان ساواک منتقله به شهرستانها، به تهران آمده و به علت نداشتن تأمین جانی به شهرستان نمی‌رفتند»

سند شماره ۳۲

آیت‌الله مهدوی کنی^۱ درباره روزهای آخر کمیته مشترک این‌گونه عنوان

^۱ - آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، به سال ۱۳۱۰ در کن از توابع تهران در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. دوران ابتدایی را در کن به اتمام رسانید. از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ در مدرسه لرزاده تهران به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی تحصیلات خود را در مدرسه فیضیه در قم و در محضر آیات عظام؛ بروجردی، امام خمینی، علامه طباطبایی، گلپایگانی، میرداماد و ... ادامه داد و به درجه

می‌کند:

در یکی از شب‌های دیماه ۵۷ بود که مرا از منزل که آن موقع در خیابان سرباز بود بازداشت و به اینجا (کمیته مشترک) آوردند. البته این سلول‌ها اکثراً تغییر کرده بود. سلولهای اینجا در آن زمان (سال ۵۳) همه کثیف و تاریک و فرش‌های خیلی کهنه انداخته و جمعیت زیادی داخل هر سلول بود ولی در سال ۵۷ وضعیت تا اندازه‌ای فرق کرده بود سلول‌ها و دیوارها را تمیز کرده و رنگ‌آمیزی کرده بودند، تشک‌های نو آورده بودند. از بازجوها هم رسولی بود و آرش و چند نفر دیگر بقیه فرار کرده بودند. عضدی و تهرانی و... ولی رسولی از همان اول که مرا دید گفت که این فلان فلان شده‌ها شما را چرا گرفته‌اند. آخر حضرت آیت‌الله... را. در بازداشت‌های قبلی آشیخ می‌گفتند ولی این بار می‌گفت حضرت آیت‌الله بفرمایید. احترام می‌گذاشتند. سپس خواست برای من سجاده تهیه کند و گفت این فلان فلان شده‌ها نمی‌دانم سجاده مرا کجا گذاشته‌اند که هر چه می‌گردم پیدا نمی‌کنم، سجاده و قرآن برای من آورد و احترام زیادی نمود و بعد دور من جمع می‌شدند و استخاره می‌کردند. یادم هست که آرش و همین رسولی و یکی دو نفر دیگر برای فرار استخاره می‌کردند. و می‌گفتند برویم آلمان، ترکیه، فرانسه و... که خیلی از استخاره‌ها هم بد می‌آمد. سپس رسولی به من گفت این فلان فلان شده‌ها، (بازجوهای قبلی) بارخودشان را بستند و رفتند خارج، در بانکهای آنجا پول دارند ولی من بیچاره فقط حقوق ماهیانه دارم و و الآن مانده‌ام که چه کار کنم، خانواده‌ام را، خودم را... آن شب

اجتهاد رسید. او با تعدادی دیگر از روحانیون مجمع سیاسی را که هدف از آن تحول در وضعیت درسی و وارد کردن حوزه به مسائل سیاسی بود بنیان نهادند.

در سال ۱۳۴۰ به تهران آمد و علاوه بر تدریس در مدرسه مروی، امامت جماعت مسجد جلیلی را که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به یکی از کانون‌های سیاسی تبدیل شد به عهده داشت. در سال ۱۳۵۳ بازداشت و به سه سال تبعید در بوکان محکوم گردید اما پس از گذشت دو ماه، مجدداً او را به تهران انتقال داده زندانی‌اش کردند. بار دیگر در دی ماه ۱۳۵۷ توسط حکومت نظامی دستگیر و پس از چند روز آزاد شد. در آستانه پیروزی انقلاب از سوی حضرت امام به عضویت شورای انقلاب درآمد و پس از آن به فرمان حضرت امام به سرپرستی کمیته‌های انقلاب منصوب شد. او همچنین عضو مؤسس جامعه روحانیت مبارز و سال‌ها دبیر کل آن بوده است. تأسیس دانشگاه امام صادق (ع)، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۳)، عضویت در شورای نگهبان، عضویت در هیأت بازنگری قانون اساسی (نصب از سوی حضرت امام)، از مشاغل بعدی وی بوده است.

پس از شهادت رجایی و باهنر، از ۱۳۶۰/۶/۱۱ تا ۱۳۶۰/۷/۲۶ عهده‌دار پست نخست‌وزیری بود. وی هم‌اکنون ریاست دانشگاه امام صادق (ع) و دبیرکلی جامعه روحانیت مبارز است. (کاظمی محسن، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، خاطرات ۳۱، خاطرات عزت‌شاهی، چاپ اول، صص ۵۲۸ و ۵۲۹).

رسولی خیلی به من احترام کرد، فردای آن روز از من عذرخواهی زیاد نمودند
همچنین منوچهری آمد عذرخواهی کرد و گفت فرماندار نظامی بیخودی شما را
دستگیر کرده است، حق نداشتند شما را دستگیر کنند و... و بعد هم مرا آزاد
کردند.

فصل پنجم

فروپاشی دژ

تسخیر و تصرف کمیته مشترک

به طور قطع هر بنای ظلمی محکوم به نابودی است. سرانجام مجاهدات مردم مسلمان ایران در بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ به بار نشست و سنگرهای کفر و نفاق یکی پس از دیگری به دست با کفایت مردم فتح گردید. در این اثنا کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک این ظلمتکده جور و ستم در برابر خواست ملت همچنان مقاومت می کرد.

روزنامه کیهان^۱ تسخیر کمیته مشترک را اینگونه گزارش نموده است:

از ساعت ۱۲ ظهر حمله نیروهای انقلاب به شهربانی شروع شد. چریک‌ها پیشاپیش نیروی انقلاب بودند و پشت سر آنها انقلابیون نیروی هوایی و سپس مردم مسلح قرار داشتند. دور تا دور شهربانی در محاصره نیروهای مسلح انقلاب بود و از هر سو به طرف شهربانی آتش می بارید. مأموران شهربانی هم متقابلاً به آتش انقلابیون پاسخ می دادند. انقلابیون در پشت بام ساختمان‌ها سنگر گرفته بودند. مردم عادی نیز در اطراف محل نبرد نگران نتیجه کار بودند. آنها با هر خبری که حاکی از نزدیکی پیروزی انقلابیون بود، شادی می کردند. گفته می شود که مأموران شهربانی پیش از شروع حمله انقلابیون، اسناد و مدارک و همچنین اسلحه‌ها و مهمات را به جای دیگری منتقل کرده بودند و فقط عده‌ای تیرانداز حرفه‌ای برای حفاظت از ساختمان در محل باقی گذاشته بودند. سپهبد رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران در محل ساختمان به دست نیروهای انقلاب افتاد.

^۱ - روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۳، ص ۵

در این جنگ تقریباً چهار ساعته که شلیک گلوله و تیربار لحظه‌ای قطع نشد، دو بار مدافعان شهربانی اعلام تسلیم کردند و هر بار که نیروهای انقلاب از سنگرهاشان خارج شدند که به طرف شهربانی بروند، با شلیک غافلگیر کننده مدافعان شهربانی روبرو شدند. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر نخستین زره پوش نیروهای انقلاب به محل نبرد رسید. یک مسلسل سنگین روی زره پوش سوار بود و نیروهای انقلاب با شلیک این مسلسل که صدای مهیبی داشت، تأثیر زیادی بر تضعیف روحیه مدافعان شهربانی گذاشتند و موجب تسریع تسلیم آنها شدند.

پرچم سفید بالا رفت

نزدیک ساعت چهار بعد از ظهر بود که به تدریج شلیک گلوله از سوی دو طرف کاهش یافت و مدافعان شهربانی که تاب مقاومت در برابر قدرت آتش نیروهای انقلاب را نداشتند، با برافراشتن پارچه سفید، به طور قطع اعلام تسلیم کردند. به دنبال تسلیم مأمورین شهربانی، نیروهای انقلاب وارد محوطه شدند و مدافعان شهربانی را یکی یکی تحت الحفظ به مسجد امین السلطان (سر کوچه اتابک) منتقل کردند.

در میان افراد دستگیر شده چند افسر ارتشی از جمله سرتیپ، سرهنگ و سروان به چشم می‌خوردند و به گفته خودشان یا پاسبان بودند و یا مأمور ساده کمیته. این افراد به مسجد امین السلطان که در نزدیکی کمیته واقع است برده شدند.

مردم انقلابی پس از وارد شدن به کمیته مشترک شهربانی و ساواک سلول‌های نمودر و اتاقهای وحشتناک کمیته مقدار زیادی عکس از جنازه زندانیان سیاسی که زیر شکنجه شهید شده بودند و یا مبارزینی که در برخوردهای خیابانی به شهادت رسیده بودند پیدا کردند. تعداد زیادی از ابزارهای شکنجه نیز در این حمله به دست نیروهای انقلاب افتاد. کلاه خودهای ماسک‌دار و نیز ماسک‌های ضد گاز از جمله وسایل دیگری بود که در حمله انقلابیون به شهربانی به دست مردم افتاد و مردم نیز لحظاتی بعد آنها را به مسجد امین السلطان تحویل دادند.

تیمسار رحیمی لاریجانی که انیفورم نظامی خود را از تن درآورده و پنهان شده بود دستگیر و به کمیته امام خمینی برده شد. مردم به رحیمی ناسزا می‌گفتند و او را مسئول کشتارهای خونین انسان‌های بی‌گناه می‌دانستند. توصیه شد که به این شخص حتی از ناسزاگویی احتراز کنند، تا تکلیف او روشن شود و در دادگاه جمهوری اسلامی محاکمه و به مجازات برسد. چند نفر از کسانی که در جریان تیراندازی در شهربانی و دستگیری رحیمی فرماندار نظامی تهران شرکت داشتند، در این باره به خبرنگاران گفتند: رحیمی که لباسهای خود را درآورده و اسلحه خود را در داخل کمد پنهان کرده بود، دستگیر کردیم. ولی او علیرغم خشم مردم در حالی

که خود را خونسرد نشان می‌داد گفت که همچنان به شاه وفادار است. ضمن حمله به شهربانی کل تعدادی از خودروهای ارتش و نیز زره‌پوش‌ها و نفربرهای کوچک شهری که مخصوص مقابله با شورش‌های خیابانی است به دست مردم افتاد و انقلابیون در حالی که به اسلحه‌های مختلف مسلح بودند، سوار بر آنها از ساختمان بیرون آمدند و به طرف پادگان باغشاه حرکت کردند. چرا که خبر رسیده بود که نیروهای محاصره کننده انقلاب در باغشاه با مقاومت شدید مأموران مسلح پادگان روبرو شده‌اند. در همین دقیق بود که سیل جمعیت چه آنها که مسلح بودند و چه افراد غیر مسلح به سوی ساختمان وزارت جنگ در خیابان فروغی که قبلاً به تصرف نیروهای انقلاب درآمده بود سرازیر شد و اندکی بعد تعدادی زیادی تفنگ «ژ - ۳» و کلاه‌های سربازی به دست مردم افتاد. زیرا برای پاسداری از انقلاب و حفظ پیروزی‌های به دست آمده و کسب پیروزی‌های بزرگتر، نیروهای انقلاب به این وسایل نیاز داشتند.^۱

آقای جهانگیر رزمی عکاس و خبرنگار روزنامه اطلاعات که خود در روز ۲۲ بهمن در محل حضور داشته اظهار می‌دارد:

در محل روزنامه (اطلاعات) بودیم که صدای تیراندازی از حوالی شهربانی شنیده شد. بلافاصله خودم را به طبقه هفتم ساختمان رساندم و با توجه به اشرافی که بر شهربانی داشتم در حالی که پرده‌ها کشیده شده بود، دوربینم را بین دو پرده مستقر کردم ولی به محض تماس دوربین با پرده و تکان خوردن آن، توسط محافظین شهربانی با رگباری از گلوله مواجه شدم. دوربین را برداشته و راهی محل درگیری شدم. در این حال متوجه شدم یکی از نیروهای مردمی که خود را به طبقه چهارم ساختمان روزنامه اطلاعات رسانده و در بالکن مستقر شده بود، توسط محافظین کمیته مشترک مورد اصابت قرار گرفته و پیکر بی‌جان روی شیروانی طبقه پایین افتاده بود و مردم به وسیله طناب در حال بالا کشیدن جسد او بودند. با تهیه عکس از این صحنه به سرعت خودم را به محل درگیری - که بعدها متوجه شدم کمیته مشترک ضد خرابکاری است - رساندم. در این حال یک خودرو زرهی در حالی که چندین نفر از مردم بر آن سوار بودند به در کمیته رسید و قصد ورود به داخل ساختمان را داشت که موفق نمی‌شد ولی بر اثر اصرار و تلاش زیاد موفق شد در را که بعداً معلوم شد محافظین ساختمان از داخل یک دستگاه کامیون را پشت آن قرار داده‌اند، باز کند. به محض باز شدن در، رگبار گلوله به طرف خودرو مزبور سرازیر و در نتیجه یک نفر از افرادی که روی آن نشسته بودند از ناحیه پا مورد اصابت قرار

^۱ - تلخیص از گزارش روزنامه کیهان. مورخه ۵۷/۱۱/۲۳، ص ۵.

گرفت و مجروح شد. من از این لحظه و همچنین از لحظه لحظه این رویداد مهم عکس گرفتم تا در تاریخ ثبت گردد.

هجوم مردم برای بازدید از ابزارهای شکنجه در کمیته^۱

امروز (بیست و دوم بهمن پنجاه و هفت) ازدحام مردم در اطراف کمیته ساواک در خیابان فروغی به اوج خود رسید. گروه‌های کثیری از مردم که دیشب از تسخیر کمیته با اطلاع شده بودند، از صبح در اطراف کمیته اجتماع کردند و اما تنها گروه معدودی توانستند به محوطه کمیته راه یابند و از سلول‌ها و بندهای متعدد آن دیدن کنند. کمیته که دیشب به اشغال جوانان مبارز درآمد، به وسیله پاسداران مردم و افسران نیروی هوایی و سربازان محافظت می‌شود. جلو در ورودی چند پاسدار مسلح ایستاده اند و تنها با شناسائی افراد و ارائه کارت اجازه داخل شدن به محوطه کمیته را می‌دهند. پاسداران مسلح از تمام نقاط حساس کمیته مراقبت شدید بعمل می‌آوردند. داخل محوطه مملو از انواع کتب، پتو، ملحفه، لباس و کلاه نظامی است. کتاب‌ها که تعدادشان به چند هزار جلد بیش از ۲۰۰ عنوان می‌رسد و متعلق به زندانیان سیاسی است. در حالی که محتوای بیشتر این کتابها اصلاً سیاسی نیست. «بوف کور صادق هدایت»، «فاطمه، فاطمه است و حج دکتر شریعتی»، «کوفیان امین فقیری»^۲ از کتاب‌هایی است که صاحبان آنها به خاطر آن سالها در بند بوده و شکنجه و یا زیر شکنجه شهید شده‌اند.

در محوطه کمیته دهها اتومبیل بنز و کادیلک آخرین سیستم نیز دیده می‌شود. امروز همچنین گروه‌هایی از کارمندان کمیته به محل آمده و خواستار رتق و فتق کارهای خود بودند اما پاسداران مانع کار آنها بودند. آقای ۳۵ - ۳۶ ساله‌ای که خود را مهندس برق کمیته معرفی می‌کرد، اصرار داشت که به تأسیسات برق آسیب رسیده و باید آن را تعمیر کند... پاسداران مخالفت

۱ - روزنامه کیهان، سه شنبه مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۷، ص ۴

۲ - از جمله کتاب‌های مضره آن زمان از نظر ساواک می‌توان به: رساله امام خمینی، کشف‌الاسرار امام خمینی، سرگذشت فلسطین یا کارنامه سپاه استعمار (علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی - ۱۳۴۳)، نمونه‌های اخلاقی در اسلام (شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء - سال ۱۳۴۴)، اسلام و تبعیضات نژادی (علی حجتی کرمان)، بازگشت از ویتنام (ترجمه منوچهر کیا)، فکاهیات (ابوالقاسم حالت - ۱۳۴۷)، مرجعیت و روحانیت (علامه طباطبایی، مرتضی مطهری)، مکتب مبارز و مولد (مهدی بازرگان)، مناظره دکتر و پیر (شهید عبدالکریم هاشمی نژاد)، ژرفای نماز (سید علی خامنه‌ای)، پرتوی از قرآن (آیت‌الله طالقانی) و ... اشاره نمود. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، فصلنامه مطالعات تاریخی - ۱۳۸۳، شماره ۵، ص ۱۱۷، پرونده کتب مضره مذهبی)

می‌کردند. یکیشان گفت منظورتان برق سلول‌ها و بند شکنجه‌گاه‌هاست؟ آقای مهندس سرش را پایین انداخت و در اینجا یکی از همکاران تنومندش به حرف آمد که جناب سروان بیا برویم پیش تیمسار. یکی دیگر از همین تنومندها که سعی می‌کرد خود را متأثر نشان دهد، مدعی بود ۱۶ هزار تومان تنخواه گردان کارکنان کمیته را به یغما برده‌اند و او مانده است که چه خاکی به سرش کند!

حضور بیش از حد گروه از اعضای کمیته در داخل محوطه کمیته، موجب اعتراض گروه‌هایی از مردم شد که پشت میله‌ها مانده بودند و اجازه بازدید از کمیته را نداشتند. این اعتراض موجب شد که یکی از پاسداران، کلیه کارکنان کمیته را که به بهانه‌های مختلف خود را به محل رسانده بودند در اتاق حبس کند، تا به تدریج مسائل آنان را مورد بررسی قرار دهند.

بازدید از طبقات و بندها و سلول‌های کمیته دست کم بیش از یک روز به طول خواهد انجامید. بندهای بی نور و نمور، میله‌هایی به قطوری گردن اعضای باصطلاح مردمی کمیته! و وسایل متعدد شکنجه. همه اینها را باید به دقت دید. باید به قول یکی از تماشاگران اینجا را به نمایشگاه تبدیل کرد تا گروه‌های مختلف مردم بدانند در این سالها چه بر جوانان مبارز ما رفته است. پاسداران کمیته از برداشت هرگونه وسیله حتی کتاب جلوگیری بعمل می‌آوردند و هنگام خروج بازدید کنندگان را بازرسی می‌کنند. اجتماع مردم تا این ساعت ۱۰ صبح به چند هزار نفر می‌رسد. این ازدحام بخصوص در داخل که عده‌ای از کارکنان کمیته هم حضور دارند تا این لحظه حادثه‌ای پیش نیاورده است.

... دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

در پیروزی انقلاب اسلامی برخی از وقایع به قدری سریع اتفاق افتاد که شاید برای کسانی که خود شاهد آن نبوده‌اند قابل تصور نباشد. مصداق عینی این موضوع، سرنوشت بازجویانی همچون کمالی، تهرانی و آرش و... است که در زمانی نه چندان دور، زندانی زندانی خود شدند!!!

عزت‌الله مطهری (شاهی) زندانی سیاسی‌ای که در دهه ۵۰ ماهها در کمیته مشترک تحت شکنجه بازجویان بود، در این باره می‌گوید:

پس از پیروزی انقلاب، ابتدا زندان قصر توسط سازمان مجاهدین خلق اداره می‌شد. اوایل سال ۵۸ این مسئولیت به من سپرده شد. جالب این که پس از گذشت مدتی نه چندان طولانی کسانی زندانی من بودند که تا چند روز قبل من زندانی و اسیر دست آنها بودم!! افرادی همچون آرش، تهرانی، کمالی و... من بر اساس آموزه‌های اسلامی سعی می‌کردم با آنها با احترام رفتار نمایم. به طور مثال آنها روزها با هم

در یک سلول بودند و امکان تماس با منزل برایشان فراهم بود. طرحی اندیشیده بودیم که هنگام انتقال به دادگاه، آنها از دید و تعرض مردم خشمگین در امان باشند. من معتقدم مجموع این رفتارها سبب شد که آنها بسیاری از حقایق مکتوم و ناگفته کمیته مشترک و ساواک را بازگو نمایند.

آرش با توجه به اعمالی که انجام داده بود می‌دانست که قطعاً اعدام خواهد شد ولی تهرانی با زیرکی خاصی می‌گفت می‌توانید از تجربیات من برای ایجاد دستگاههای اطلاعاتی استفاده کنید.

در زمان مبارزات هنگامی که دستگیر و به کمیته مشترک منتقل شدم، بازجوی اصلی من تا شش ماه کمالی بود. بعد از آن آرش بازجوییم شد. از ناحیه تهرانی، رسولی، اسماعیلی، هوشنگ تهمی و خصوصاً محمدی مورد اذیت و آزارهای فراوانی قرار گرفتیم که قابل توصیف نیست. در زندان‌های رژیم پهلوی خصوصاً کمیته مشترک هیچگونه امکاناتی در اختیار زندانی قرار نمی‌گرفت. ملاقاتی وجود نداشت و مشکلات و معضلاتی وجود داشت که شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد. ما سعی کردیم هرآنچه که آنها از ما دریغ کرده بودند، در اختیارشان قرار دهیم: مکالمه تلفنی با خانواده، ملاقات با خانواده، ملاقات خصوصی با همسر و ...

در کمیته مشترک بازجوها در قبال دادن کمترین امکانات حتی یک سیگار، توقع همکاری از متهم داشتند، ولی ما کلیه امکانات لازم را من جمله دارو، بهداشت و درمان، میوه و استفاده از فضای حیاط زندان را در اختیار آنها می‌گذاشتیم. در حالی که آن زمان علاوه بر اینکه از هیچ‌یک از این امکانات بهره‌مند نبودیم، گذران شب و روز را هم از آوردن غذا متوجه می‌شدیم.

فصل ششم

اعترفات

معرفی

در میان بازجویان رژیم پهلوی دو تن از شکنجه‌گران کمیته مشترک و اوین، در قساوت و بی‌رحمی گوی سبقت را از دیگران در ساواک ربوده بودند. کمتر زندانی سیاسی بود که طعم شکنجه‌های آن دو را نچشیده باشد. بهمن نادری پور (تهرانی) و فریدون توانگری (آرش) سال‌ها مجدانه در خدمت ساواک بودند. آنچه در پی می‌آید مروری است کوتاه بر زندگینامه این دو بازجو:

تهرانی

بهمن نادری پور معروف به تهرانی فرزند عباس در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد گردید. وی در سال ۱۳۴۶ با مدرک دیپلم در سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) استخدام شد.^۱ مدتی در ادارات بایگانی و فیش مشغول به کار بود و سپس به بخش ۳۱۱ که وظیفه‌اش جمع‌آوری خبر در گروه‌های کمونیستی بود منتقل شد. وی در حین خدمت تحصیلات خود را تا مقطع لیسانس ادامه داد.

علاقمندی وافر وی به کار، استعداد سرشار و سرسپردگی، از وی فردی مستعد ساخته بود که موجب شد پس از گذشت مدت کوتاهی، مسئولیت بخش احزاب و دستجات کمونیستی به وی واگذار شود و به دنبال آن در

سال ۱۳۴۸ رهبر عملیات گردد.

در اواخر سال ۱۳۴۹ عضو کمیته‌ای در اداره سوم شد که وظیفه آن شناسایی عوامل تظاهرات سراسری دانشگاهها بود. او در خرداد سال ۱۳۵۱ در کمیته مشترک فعالیت جدید خود را آغاز نمود و با پشتکار و جدیت، به بهترین وجه توجه افراد مافوق خود را جلب کرد و بر همین اساس بود که چندین بار مورد تشویق قرار گرفته و مدال‌های مختلف دریافت نمود^۱ که از جمله آنها: نشان درجه دو کوشش، مدال جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، نشان پنجم همایونی و تهرانی در سال ۱۳۵۵ جهت گذراندن دوره‌های تخصصی عازم آمریکا و اسرائیل گردیده^۲ و دوره‌های مختلف مربوطه را طی می‌نماید. وی از نظر رتبه در ساواک کارمند رده نهم بود.

در سال ۱۳۵۶ به علت عدم سازگاری با ناصری و سجده‌ای (رئیس کمیته مشترک) به کمیته مستقر در اوین منتقل شد. او تا آخرین روزهای حکومت رژیم پهلوی امر بازجویی و شکنجه زنان و مردان مبارز زندانی را مجدداً ادامه می‌داد و از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نمی‌کرد و به شدت مورد اعتماد پرویز ثابتی بود. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی به زندگی مخفی روی آورد و در اوایل سال ۱۳۵۸ توسط نیروهای انقلاب دستگیر شد.

تهرانی به دلیل ماهیت انقلاب اسلامی، سعی نمود با زیرکی خاصی صرفاً آن سری از فعالیت‌هایش را که در رابطه با گروههای غیر مذهبی بود بیان نماید و از آنچه که بر سر مبارزین مذهبی آورده بوده سخنی به میان نیاورده است در حالی که بنا به اظهارات بسیاری از زندانیان مذهبی وی به بازجویی و شکنجه مبارزین مذهبی هم مبادرت می‌ورزید. وی همچنین در اعترافات خود به فراگیری آموزش در آمریکا و اسرائیل اشاراتی دارد ولی از توضیح در خصوص نوع آموزش‌هایی که در رابطه با بازجویی و شکنجه آموخته بود، طفره می‌رود. او خود را اینگونه توصیف می‌کند:

^۱ - سند شماره ۳۴

^۲ - سند شماره ۳۵

«تلاش خستگی ناپذیر و صادقانه در ساواک علیه مردم داشتیم، این حقیقتی است. من برای دوستان بهترین دوست بودم، برای همه اعضاء خانواده‌ام خوب بودم و متأسفانه برای ساواک هم جلاذ خوبی بودم»^۱.

نادری پور در اظهارات سجده‌ای^۲

... [او] قبل از من در کمیته مشترک خدمت می‌کرده. از چگونگی آمدنش به کمیته مشترک اطلاع ندارم. فردی با استعداد و با حافظه فوق‌العاده قوی، آشنایی کامل با تاریخچه گروه‌های مسلح و سایر گروه‌های زیرزمینی داشته. گویا قبلاً بازجو بوده ولی در زمان تصدی من بازجو نبود، ولی [در کار بازجویی] مداخله می‌کرده و بعضاً بدون اجازه مبادرت به بازجویی می‌کرد. سعی داشت که در همه مسائل مداخله نماید و خود را صاحب نظر نشان دهد. اکثراً مورد مشورت ثابتی قرار می‌گرفت، فرد بلندپروازی بود و بیش از سن و سابقه خدمت، توقع شغل اداری و مقام داشت. هر جا امتیازی بود اسم او در آنجا ثبت بود. برای نمونه حدود ده تا دوازده دستگاه پیکان از رده خارج شده را [که] کمیته قصد فروش [آنها را] داشت. معمولاً اداره کل ششم بایستی آن را ارزیابی و بفروشد. من به خاطر اینکه بعضی از پرسنل رتبه پایین کمیته اتومبیل نداشتند، گزارشی تهیه کردم که پس از ارزیابی اداره کل ششم، این خودروها به این قبیل پرسنل کمیته فروخته شود. ساواک موافقت کرد ولی یک وقتی متوجه شدیم که همه این خودروها (تقریباً) بوسیله نادری پور به نام اشخاص خریداری شده و با دادن سود کم به آنها، خود رأساً [به افراد خارج از کمیته] می‌فروخت و استفاده کرد. روی همین اصل سری‌های بعدی که حراج شدند، همه خودروها را تحویل اداره کل ششم دادیم که رأساً بفروشند که زیانی متوجه کسی نشود. حدود سال ۱۳۵۶ به علت عدم سازش با ناصری و همین‌طور با خود من، اقدام به انتقال او شد که ثابتی او را به کمیته مستقر در اوین فرستاد و از آنجا نیز تا توانست علیه کمیته مشترک اقدام کرد. فرد رفیق بازی بود، با دوستان نزدیک خود مانند بهرامپور، فوق‌العاده صمیمی و با سلسله مراتب ناسازگار بود و به احترام ثابتی دیگر کارمندان از او حساب می‌بردند. از نظر مالی قابل اعتماد نبود. چند مورد سوء استفاده او از وسایل متهمین مشاهده شد، از جمله اتومبیل پیکان متهمی به نام

^۱ روزنامه کیهان، شنبه ۲۶ خرداد ۵۸، ص ۵.

^۲ جلال سجادی معروف به سجده‌ای، چهارمین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری بود، (برای

اطلاعات بیشتر ر. ک: همین کتاب، ص ۱۰۳)

نمازی، در اختیار همسرش بود که من بعد از یکسال مکاتبه، پدر متهم را از شیراز آوردم و اتومبیل را با سند مالکیت که نزد نادری‌پور بوده گرفته به او دادم. و مواردی دیگر نظیر آن. فرد با هوشی بود. در بازجویی چریک‌های فدائی خلق [از جمله] روحی آهنگران بدون اجازه شرکت کرد. در عملیات اجرایی شرکت نداشته ولی چندین منبع را اداره می‌کرد.

سند شماره ۳۶

آرش

فریدون توانگری معروف به آرش در سال ۱۳۲۹ در تهران متولد شد. وی فردی بهایی بوده و سند ازدواج او به تاریخ ۵/۱۴ سنه ۲۵۳۷ (۱۳۵۷) در دفتر لجنه ازدواج شهر تهران به نمره ۶۸۶۹ در دفتر ثبت ازدواج بهائیان تهران ثبت گردیده است.

۱۲۶

آرش در سال ۱۳۵۱ با مدرک دیپلم به استخدام ساواک درآمد و به عنوان یک نیروی عادی مشغول به خدمت گردید.^۱ در اوایل سال ۱۳۵۲ با ارتقاء شغل مسئول اقدام دایره عملیات شد و به بازجویی و شکنجه مردان و زنان مبارز می‌پرداخت و در مورخ ۵۴/۲/۲۲ رهبر دایره عملیات گردید. همزمان با رهبری دایره عملیات، همچنان در امر بازجویی و شکنجه دخالت داشته و رفتاری در حد اعلاای قساوت با زندانیان داشت تا آنجا که در کمیته مشترک از او به عنوان خشن‌ترین بازجو یاد می‌شد.

وی به خاطر جدیت در سرسپردگی، مدال‌های متعددی از مقامات مافوق خود دریافت نمود^۲ و تا واپسین روزهای حکومت طاغوت مجدانه در کمیته مشترک مشغول خدمت به اربابان خود بود.

بهمن نادری‌پور معروف به تهرانی و آرش قبل از محاکمه^۳

چند ساعت قبل از شروع محاکمه متهمین روز پنجشنبه ۵۸/۳/۲۴ وقتی به سلول تهرانی رفتیم، مشغول نوشتن بود، چهره‌اش خسته و

^۱ - سند شماره ۳۷

^۲ - سند شماره ۳۸

^۳ - روزنامه کیهان، شنبه ۲۶ خرداد ماه ۱۳۵۸، ص ۸

چشمانش حالت کسانی را داشت که روزها نخوابیده‌اند، با دیدن ما گفت دادگام شروع شده؟ گفتم به زودی شروع می‌شود.

با هم در اطاق مجاور سلولش نشستیم، گرچه صحبت کوتاه بود، اما در حقیقت بازگو کننده و منعکس کننده افکار یک انسان بود. انسانی که سالهای سال شکنجه می‌داد و شکنجه می‌کرد، و صادقانه در خدمت رژیم منفور جان‌فشانی می‌کرد. البته نه جان خویش را بلکه جانی عزیزانی را که برای دفاع از حق و عدالت و عقیده خویش، با رژیم سرسختانه می‌جنگیدند، اما این افراد و از همین نوع انسانها، آنها را خرابکار و ضد ملت می‌دانستند. خرابکاری که فقط شاه مخلوع تشخیص می‌داد.

* اولین سئوالی که مطرح هست این که برخورد برادرانی که در اینجا از شما [تهرانی] بازجویی و مراقبت می‌کنند چگونه است؟ لطفاً مقایسه بکنید با رفتاری که آن زمان شما با متهمین خودتان داشتید؟

ج - رفتاری که اینجا با ما شده است بسیار انسانی و مهربانانه بوده و من جداً از همه برادران تشکر می‌کنم. متأسفانه رفتاری که سازمان اطلاعات و امنیت کشور با جریان‌های سیاسی داشت، آن قدر وحشیانه و زجرآور بود که من از گفتن آنها شرم دارم. به محض اینکه یک زندانی به داخل کمیته مشترک می‌رسید بعضی از آنها را حتی قبل از اینکه اسمشان را صدا بزنند به شکنجه‌خانه می‌بردند و با کابل و سایر لوازم شکنجه مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. من می‌خواستم از برادرانی که امور بازجویی من را به عهده داشتند مجدداً تشکر کنم. رفتاری واقعاً انسانی بوده است از لحظه دستگیری تا لحظه‌ای که من در این جا هستم. (* برگرفته از گزارش تلویزیونی دادگاه تهرانی و آرش)

س - آقای تهرانی به زودی دادگاهتان شروع می‌شود، از آنچه کرده‌اید چه برداشتی دارید؟^۱

ج - مسلماً پشیمانم، چه کسی می‌تواند مسلمان باشد، اما به اعمال و جنایت و خیانت خودش معتقد بماند، پشیمانی شدید، هیچ‌کس نمی‌تواند مرا به

^۱ - روزنامه کیهان، شنبه مورخ ۲۶ خرداد ماه ۵۸، ص ۸

اندازه آنچه را که خودم می‌خواهم خودم را مجازات بکنم، مجازات کند.

س - خلاصه‌ای از ابتدای شروع کارتان و چگونگی دعوتتان به همکاری با ساواک و اعمالی را که از طرف شما انجام گرفته شرح دهید.

ج - من در طول بازجوئیم شاید ۶۰۰ - ۷۰۰ صفحه مطلب نوشته‌ام، بعنوان واقعیت‌ها، نه خاطرات. خاطراتی وجود ندارد جز شوم و نحس. بیست و دو ساله بودم که وارد این کار شدم، بعد از خدمت سپاهیم، به وسیله نامه‌ای که نه مارک داشت و نه امضاء دعوت [به کار] شدم.

به ساختمانی در ایرانشهر شمالی رفتم. البته از هرکس می‌پرسیدم اینجا کجاست، کسی اطلاعی نداشت. وقتی وارد ساختمان شدم، آقاییی خوش صحبت، با زبان شیرین و مهربانش با من صحبت کرد. گفت اینجا سازمان اطلاعات و امنیت کشور است، ما شما را برای امور دفتری در نظر گرفتیم.

صحبت‌هایی کردند که این سازمان هدفش خدمت به مردم است. من قبل از آن، ساواک را نمی‌شناختم و ارتباطی نداشتیم و این شروع کار من بود که مدت ۱۲ سال با ساواک همکاری کردم.

س - چند نفر از افرادی را که زیر دست شما شکنجه شدند نام ببرید؟

ج - اگر بخواهم اسم کسی را ببرم فکر می‌کنم حالت قهرمان‌پروری پیدا می‌کند. تمام افرادی که در جریان مبارزه با رژیم طاغوت شهید شدند، شکنجه شدند، در شکنجه‌گاه‌ها شهید شدند، از نظر من آدم‌های وطن‌پرستی بودند که دنبال مبارزه بودند. بردن اسم مسأله‌ای نیست. همه‌شون. البته من بازجویی زیاد نکردم، علاوه بر [علیرغم] آنچه که شایعه است، من زیاد بازجویی نکردم. من بیشتر در مورد کار جمع‌آوری بودم، بیشتر در مورد مسائل کمونیستی مبارزه می‌کردم.^۱ البته این را که می‌گویم، نمی‌خواهم دلیلی باشد بر براءت من، نه. از اینکه در مقابل مردم ایستادم ناراحتم.

^۱ - با توجه به اینکه با اضمحلال رژیم طاغوت، رژیمی مذهبی جایگزین آن شده است، تهرانی برای فریب افکار عمومی اظهار می‌دارد مأموریت من صرفاً مبارزه با گروه‌های کمونیستی بوده است.

س - شما ضمن صحبتتان گفتید، من ۶۰۰ - ۷۰۰ صفحه واقعیت‌ها را نوشته‌ام، شما اگر واقعیت‌ها را شناخته بودید، چطور ۱۲ سال در ساواک ماندید؟

ج - ببینید هیچ کس نمی‌تواند محیط ساواک را بیشتر از آن کسانی که در آن محیط بودند بررسی بکند. من در دفاعیاتم مشروح بیان می‌کنم. من خواهش می‌کنم همه مردم بدانند من به فکر آینده خودم نیستم، من خودم، خودم را محکوم کردم. آینده‌ای برای من وجود ندارد. من مایل هستم مردم، جوان‌هایی که احتمال دارد به علت تغذیه یک طرفه، وضعیتی چون من پیدا بکنند، حرفهای مرا بشنوند. شاید که یک زنگ خطری باشد برای آنها. ساواک به طور یک طرفه عمل می‌کرد. وقتی ما استخدام شدیم هیچ برداشت سیاسی نداشتیم، فکر سیاسی نداشتیم. اصولاً ساواک می‌گشت دنبال چنین افرادی که فعال باشند، ولی بشود خیلی راحت اغفالشان کرد. خوب من یک جوان ۲۲ ساله بودم، در دوران دبیرستانم یکی دو ماه در جبهه ملی بودم، البته نه اینکه تز جبهه ملی را بدانم و یا آگاهم کنند که جبهه ملی چه است، گاهی چند اعلامیه می‌دادند من به وسیله چند تن از دوستانم رفتیم و توزیع کردیم، این مسأله باعث شد که مرا از دبیرستان به طور موقت اخراج کنند. همان سال مردود شدم، و این اولین شکست من در اولین کار سیاسی‌ام بود و باعث شد که بطور کلی دور مسائل سیاسی را خط بکشم. رفتم دنبال ورزش، جزو سه تیم بسکتبال دبیرستان بودم، ورزش را فقط به خاطر ورزش انجام می‌دادم، نه به خاطر معروف شدنش.

بعد از اینکه به خدمت وظیفه رفتم، بعنوان یک جوان وطن‌پرست که می‌خواست روستایش را در حد کشش روستا آباد بکند، تا حد قدرتم کار کردم و بعنوان سپاهی ترویج خدمت می‌کردم و آن کار که می‌شد در یک روستا انجام داد، انجام دادم. و در آن روستا به عنوان یک فرد فعال، کسی که معتقد به کارش بود بین مردم محبوبیت داشتم.

وقتی از سپاهی برگشتم، بیکار بودم و پسر بزرگ خانواده. یک خانواده

کارگری از همین طبقه اجتماع. من باید کار می‌کردم، تمام زندگی‌ام با قرض بود. در سال ۱۳۴۵ وضعیت کار به این صورت نبود، وقتی این نامه برایم آمد رفتم دنبال کار.

شما نمی‌توانید قبول کنید، شما وضع مرا نداشتید، شما الآن دارید به جنایت ساواک فکر می‌کنید، ولی آن موقع چیزی نبود، خبری نبود، مسأله‌ای وجود نداشت، آنهم برای کسی مثل من که خالی‌الذهن بود، وارد ساواک شدم، در آنجا به من چی می‌گفتند؟ کودتای ۲۸ مرداد را، قیام ملی ۲۸ مرداد می‌گفتند.

همین روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و اکثر روزنامه‌ها، این قیام را چی می‌گفتند؟ مگر غیر از اینکه روزنامه‌ها به مدح و ثنا و تعریف و تمجید از دستگاه می‌پرداختند؟! مگر تمام سازمان و ادارات چی می‌گفتند؟ غیر از طاغوت بزرگ، مگر اسم دیگری هم می‌گفتند؟ شخص فرد اینجا مطرح بود، اصولاً مسأله‌ای بود؟ نه، بدبختی ما در این بود که ما کارمندان ساواک از خودمان می‌ترسیدیم، و شما هم از ساواک. در نتیجه همه دچار خودسانسوری شده بودیم. هیچکس حرف خودش را برای دیگری نمی‌زد.

گروهها و سازمان‌های سیاسی که وجود داشتند چه کردند، مثلاً جبهه ملی از سال ۴۲ چه فعالیتی کرد، هیچی. سایر سازمان و گروه‌های مسلحی که بوجود آمدند عملاً چه کار کردند؟ من نمی‌خواهم بگویم، ولی آدم‌های پاک‌باخته‌ای بودند خیلی شهید دادند، ولی عملاً هیچ کاری نکردند، دستگاه هم کوبید. همه را در پوشش مذهب کوبید.^۱

س - نظر شما درمورد انقلاب چیست؟

مسئلاً امپریالیسم زخم خورده است، تمام ابرقدرت‌هایی که روزی ثروت ملی مملکت را می‌بردند، آن مرتیکه خائن گاز ما را به یک ابرقدرت می‌داد، نفت ما را به ابرقدرتی دیگر تقسیم کرده بود، برای اینکه خودش باقی بماند، ولی اکنون مسأله ملی، مسأله اسلام، چیزی که من فکر می‌کنم

^۱ - با توجه به جوّ مذهبی مردم مسلمان ایران، رژیم پهلوی با گرفتن ژست مذهبی، همه مبارزین حتی مذهبی‌ها را هم تحت عنوان مبارزه با کمونیسم سرکوب می‌کرد.

نجات دهنده ما بوده و نجات دهنده من و افرادی مثل من که غرق در گناه بودیم، خود بخود خطراتی برای ما ایجاد کرده. مطمئن هستم این انقلاب ثمرات میمونی را در مملکتمان به بار می‌آورد و صرف نظر از آن، در منطقه تأثیر می‌گذارد. اسلام به هیچ کجا وابستگی ندارد، اسلام دین خودشناسی و انسان پروری است، دین کمال با تمام معناست. در حالی که سایر ایدئولوژی‌ها ممکن است بخواهند یک سیستم اجتماعی را برپا کنند که حداقل شاید منافع یک یا دو طبقه اجتماع را دربر داشته باشد.

س - آقای تهرانی موقعی که وارد شدم دیدم یادداشت می‌نوشتید، آیا این نوشته‌ها را منتشر می‌کنید یا فقط یک یادداشت است؟

نمی‌دانم، من دلم می‌خواهد به من فرصت بیشتر بدهند، من حالا آگاه شدم، نمی‌گویم مرگ را نمی‌پذیرم، مرگ را می‌پذیرم، مرگ حق من است. این ملت، این ملت رنج‌دیده، نمی‌گویم به خاطر اعمالی که انجام داده‌ام به من جایزه بدهد، نه. اما من دلم می‌خواهد در رابطه با وضعی که من دارم، من آگاهانه اعتراف کردم و این نشان می‌دهد که من از قبل تردید داشتم، آگاهانه مسائلی را گفتم که به هیچ وجه حتی هم اکنون هم هیچ مدرکی در ساواک وجود ندارد. من نمی‌توانستم فشار و عذاب وجدانم را تحمل کنم، من دیگر نمی‌توانستم حتی به روی زن و بچه‌ام نگاه کنم، برای من خیلی مشکل شده بود.

دوتا بچه دارم، یکی شش ساله و یکی دو ساله. شما اوج جنبش را ببینید، بچه دو ساله من توی خانه می‌دوید و می‌گفت خمینی ای امام، و من که پدرش بودم به عنوان کارمند ساواک هنوز تردید داشتم. ای کاش زودتر می‌آمدم، ای کاش زودتر می‌آمدم. شما درد ما را نمی‌توانید حس کنید، دادگاه‌ها و مردم فقط می‌توانند جان ما را بگیرند، اما روحمان فقط مال خودمان است.

(تهرانی زمانی که این سخنان را می‌گفت اشک می‌ریخت)

من بخشش خدا را می‌خواهم، من قسم خوردم که به این ملت خیانت نکنم، من در مقابل هیچ گروهی نمی‌ایستم، من اگر می‌گویم کمونیست یا فلان گروه منظور من سازمان خاصی نیست. من ۱۲ سال با گروه‌های

کموننیستی در این مملکت نمی‌خواهم بگویم مقابله کردم ولی از کارهایشان اطلاع دارم، از خدمات‌ها و خیانت‌هایشان اطلاع دارم، به هر حال نقشی داشتند، آنها شهید دادند. هر سازمانی را که در رابطه با این رژیم طاغوتی، این رژیم منفور، این رژیم سراپا فساد، آن بزرگ فاسد احمقی که حتی به خودش رحم نکرد. وقتی کسی به خودش رحم نکند، دیگر بقیه برایش مطرح نیستند. هیچ کس نمی‌تواند درد شکنجه را بفهمد. فقط یک حرف از شکنجه می‌شنوند، ولی ما از شمر بدتر کردیم، شمر در مقابله با امام حسین یک نیروی نابرابر بودند ولی ایستادند روبروی هم، اما در ساواک چه کار کردند؟! دست و پا را بستند، چشم را بستند و بعد کشتند. شما نمی‌توانید درک کنید، هیچ کس نمی‌تواند درک کند، مگر آنکه کسی آنجا بوده باشد ببیند و بفهمد چه کرده. من دلم می‌خواهد مردم به من و امثال من نه اینکه فرصت بدهند، فرصتی را بدهند که حقایق را بگویم. من خودم را نفروختم، من در حدی نیستم که خودم را بفروشم، من با کسی قرار و مدار نگذاشتم، با هیچ کس.

ولی واقعیت‌ها را گفتم. واقعیت‌ها را باید بگویم، وظیفه من است. این برادرها، این خواهرها، مادرها، زن‌ها و بچه‌ها از جگرگوشه‌هایشان خبر نداشتند. حتی نمی‌دانستند چگونه شهید شدند، چه جوری. این ملت را فقط اسلام نجات داده.

تمام گروه‌ها را شما در نظر بگیرید. از سال ۴۹ که اوج مبارزه مسلحانه شروع شد سازمان‌های مختلفی که در این راه فعالیت کردند، شهید زیاد دادند ولی ساواک و رژیم آنها را کوبید و با آنها مبارزه کرد.

ولی رژیم در مقابل الله اکبر ناکام ماند. در جواب الله اکبر چه می‌توانست بگوید. جوابش فقط الله اکبر و لاله الاالله بود یا جملاتی شبیه به این. با خدا نمی‌شود جنگید، با نیروی ایمان مردم نمی‌شود جنگید. عده‌ای ممکن است بگویند آن ژنرال آمریکایی آمده مقدمات کار را فراهم کرده، ممکن است عده‌ای بگویند در کنفرانس‌های خارجی، ولی اگر همه این کارها شده باشد به خاطر وحشتی است که تمام این دستگاه‌ها و ابرقدرت‌ها و کارتل‌های

خون‌آشام به علت همین مسأله داشتند. آنها می‌ترسیدند که ارتباط منطقی را از دست بدهند، به همین علت است که مردم ما باید آماده‌باش همیشگی خودشان را حفظ کنند. به همین علت است که ایرانی، باید باقی بمانیم. من فکر می‌کنم ایدئولوژی‌های مختلف در ایران تجربه شده. سال ۳۲ را به یاد بیاوریم، باید به یادمان بیاید که رهبران‌شان چه کردند و آن موقع چگونه به نیروی ملی پشت کردند، به یک دولت و حکومت ملی. ما باید بدانیم این ایدئولوژی که در سایر کشورها بوجود آمده، عملاً نتوانسته آنچه را که تئوریشان گفته در عمل پیاده بکند. ما باید هرآنچه را که روشنفکران آن سازمان و آن کشورها دارند ببینیم، منتهاش آنها هم به علت وجود همین حکومت‌های یک حزبی خفقان، عدم آزادی‌ها و عدم احترام به انسان و انسانیت همین وضعی را دارند که خودمان داشتیم.

من تصور می‌کنم جوان‌های ما که به این ایدئولوژی گرایش پیدا کرده‌اند، فقط به علت خفقان و استبدادی بوده که در این مملکت وجود داشته. ناامیدی بود که از سایر کارها به دست آورده بودند و به این علت تنها راه چاره را در مبارزه مسلحانه و گرایش به این ایدئولوژی پیدا کردند. وضع گذشته را باید کنار بگذاریم، الان باید به خود بیاییم. اکنون که ملت خودش را پیدا کرده و خواست خودش را به دست آورده، بیاییم تمام گروه‌ها، تمام سازمان‌ها با هر ایدئولوژی، بنشینند فکر کنند. اگر واقعاً هدفشان این مردم و این ملت است بنشینند بررسی واقعی بکنند که این مردم چه می‌خواهند. مردم نشان دادند که ایمانشان فقط و فقط خداشناسی است. مردم نشان دادند که اسلام را می‌خواهند، جمهوری اسلامی را می‌خواهند، رهبری امام خمینی را می‌خواهند. من اطاعت محض را به هیچ‌وجه قبول ندارم، بیایند ببینند خواسته‌های واقعی مردم چیست و بر اساس آن خواسته‌ها فعالیت بکنند و هدفشان خدمت به این مردم باشد نه تزاها و مسائل دیگر.

تهرانی در پایان گفت؛ پیامی دارم و آن اینکه من خیانت کردم به این ملت، ولی شجاعت آن را داشتم بگویم. من به تمام آنهایی که زمانی غرق

گناه بودند و خیانت کردند به نام انسانیت، به نام انسانیتی که پیدا کردند
 اخطار می‌کنم، خواهش می‌کنم، تقاضا می‌کنم بیایند و خودشان را در
 اختیار ملت بگذارند. اینقدر مرد باشند که بگویند ما اشتباه کردیم. ما خیانت
 کردیم. حال این افراد می‌خواهد از ساواک باشند یا از گروهها و دستجات
 مختلف، فرقی نمی‌کند. هر کسی در هر زمانی، در هر لباسی به این ملت رنج
 دیده خیانت کرده بگوید. اگر واقعاً از جانش می‌ترسد، بنویسد. بخصوص
 کسانی که از وضع شهدا، شهدایی که من نمی‌دانم به چه صورت شهید
 شدند، اطلاع دارد، بگوید. حداقل یک ارمغانی باشد برای پدر و مادرهایی که
 محل دفن بچه‌هایشان را بدانند. تهرانی در دنباله سخنانش گفت ما را چنان
 خام کردند که هرچیز را در رابطه با خودشان گفتند، تزریق یک طرفه،
 همان کاری که اغلب در گروههای مخفی، کار می‌کنند و با آرزوی روشن
 شدن واقعیت‌ها.

گفتار کوتاهی با آرش ترتیب می‌دهیم که خلاصه‌ای از آن را
 می‌خوانید.

درمورد شروع کارش در ساواک آرش گفت: من سرباز بودم که برای
 من دعوت‌نامه آمد. چون جائی برای استخدام نداشتم، فکر کردم اگر در این
 دستگاه بیایم می‌توانم خدمت بکنم. سال ۵۲ وارد ساواک شدم. نمی‌دانستم
 کسی که داخل این دستگاه می‌شود قربانی می‌شود و به چه صورت از او
 استفاده می‌کنند.

س - سمت شما در ساواک چه بود؟

ج - یک مدت بررسی کننده بودم بعد بازجو شدم و در کمیته بودم.
 در این مدت که بازداشت شدم فهمیدم چه فجایعی در ساواک انجام
 شده و چه جوانهایی را در مقابل ما، خائن جلوه داده بودند و می‌گفتند اینها
 خائن به وطنند و شما باید با اینها مبارزه کنید. در اینجا متوجه شدم که چه
 اشتباهی کردم و چگونه از ما استفاده کردند و خودشان بهره‌برداری کردند و
 رفتند.

س - چند نفر زیر دست شما شهید شدند؟

ج - هیچکس.

س - چند نفر از اشخاصی را که در رده‌های بالا بودند و شما بازجویی کردید اسم ببرید.

ج - آنهایی را که در رده‌های بالا بودند، سربازجوها بازجویی می‌کردند. من از ملت ایران و رهبری می‌خواهم که عفو کنند، ولی می‌دانم که ملت ایران ظلم و ستم خیلی دیده‌اند. با این حال فکر می‌کنم بتوانم جبران گذشته را بکنم.

س - شما که سال ۵۲ وارد ساواک شدید، آیا اطلاعاتی از ساواک داشتید؟
ج - من ساواک را نمی‌شناختم و ساواک را از طریق رادیو که می‌گفت توفیق در راه دستگیری خرابکاران به دست آورده می‌شناختم.

س - وقتی شما در ساواک بازجو بودید اطلاعی نداشتید کسانی که زیر دست شما بازجویی و شکنجه می‌شوند و حتی اجازه صحبت کردن به آنها داده نمی‌شد به چه دلیل این همه عذاب را تحمل می‌کنند و هدفشان چه است، آیا در این مورد هیچ فکر کرده بودید؟

ج - این افراد را به ما خائن معرفی می‌کردند، ما را در ساواک مسخ کرده بودند و شستشوی مغزی داده بودند.

وقتی این انقلاب پیروز شد، من به فجایع ساواک پی بردم و حقایق را که تکه تکه فهمیدم و در اینجا سر هم کردم و متوجه شدم که چه جنایتی ساواک می‌کرده.

س - شما خودتان را معرفی کردید یا دستگیرتان کردند؟

ج - من در آن زمان اعدام‌ها بود، ترسیدم خودم را معرفی کنم، ولی اینکه متوجه شدم که خیلی کارها اشتباه بود و این دستگاه صرفاً به خاطر سرپوش گذاشتن روی کار مسئولان مملکتی بوده.

اولین جلسه دادگاه

من جلاد خوبی برای ساواک بودم^۱

شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران جهت رسیدگی به کیفرخواست دو تن از متهمین و عوامل رژیم ساواک معروف به تهرانی و آرش برای اولین بار در مسجد زندان قصر صبح روز پنجشنبه تشکیل جلسه داد. قبل از اعلام رسمیت جلسه آیاتی از کلام الله مجید تلاوت و ترجمه شد و آنگاه متهم ردیف اول خود را چنین معرفی کرد:

بهمن نادری پور معروف به تهرانی متولد ۱۳۲۴ فرزند عباس کارمند سازمان منحله اطلاعات و امنیت کشور، دارای همسر و فرزند - دارای مدرک لیسانس که موقع اشتغال در ساواک گرفته‌ام. تخصص خاصی ندارم. اما متأسفانه در طول مدت کارم در ساواک دست به جنایاتی زدم به اسم شکنجه، قتل، گناهان کبیره و این چیزهایی است که برای تک تک آنها در این شرایط متأسفم.

و آنگاه متن کیفرخواست تهرانی توسط رئیس دادگاه خوانده شد.

بسم الله المنتقم الجبارین

ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی در پرونده حاضر بهمن نادری پور معروف به تهرانی فرزند عباس متهم است به :

^۱ - روزنامه کیهان، شنبه ۲۶ خردادماه ۱۳۵۸، ص ۸.

- ۱ - شرکت مستقیم در چندین فقره قتل.
- ۲ - شرکت مستقیم در شکنجه کردن عده‌ای از مبارزان و مجاهدان راه حق و آزادی
- ۳ - معاونت در چندین فقره قتل.
- ۴ - صدور دستور به شکنجه کردن مبارزان راه حق و آزادی.
- ۵ - فعالیت خستگی ناپذیر در ساواک منفور، علیه مردم بی دفاع با آگاهی کامل.
- ۶ - سرسپردگی بی شائبه به رژیم منفور سابق با قبول اعمال هر نوع جنایت علیه مردم.
- ۷ - تحت تعقیب قرار دادن و تشکیل پرونده و جمع آوری اطلاعات علیه مردم.
- ۸ - محاربه با خدا و رسول خدا و امام و نایب امام.

دلایل اتهام

- ۱ - اقرار صریح متهم به داشتن سمت بازجوئی از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ که متهم به طور مثال بازجوی یوسف زرکاری، جمشید سپهری بوده است.
- ۲ - اقرار متهم به شرکت در به شهادت رساندن ناجوانمردانه ۹ نفر از مجاهدان و مبارزان راه حق و آزادی به نام‌های؛ بیژن جزنی، عباس سورکی، محمد چوپان زاده، عزیز سرمدی، مشعوف کلانتری، حسن ضیاء ظریفی، مصطفی جوان خوشدل، کاظم ذوالانوار و احمد جلیل افشار.
- ۳ - اقرار متهم در دستگیری و شرکت در به شهادت رسانیدن مبارز حق شناس سید علی اندرزگو معروف به شیخ عباس تهرانی.
- ۴ - شرکت در شکنجه و قتل سه تن از مبارزان به نام‌های سعید قراچورلو، محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری.
- ۵ - شرکت در کمیته‌های به اصطلاح انتقام و ماهان، در لحظات اوج گیری انقلاب.
- ۶ - شرکت در دستگیری و شکنجه منجر به شهادت ابراهیم پوررضا خلیق

- ۷ - اقرار در صفحات مختلف پرونده به شکنجه بی‌گناهان به وسیله کابل، قفس آهنی، آپولو، بی‌خوابی دادن، شوک الکتریکی و غیره.
- ۸ - شرکت در شکنجه و به شهادت رساندن بهمن روحی آهنگران
- ۹ - تلاش و کوشش برای جلب جوانان به سازمان جهنمی ساواک
- ۱۰ - بازجویی توأم با شکنجه از دکتر مهدی سلیمانی، علی سلیمانی، دکتر ایرج واحدی‌پور، یداله حیدری، سید حمید حسینی، داداش غفاری، میرعلی قضائی و دیگران
- ۱۱ - شرکت در سرکوبی جنبش سیاهکل که منجر به دستگیری و شهادت عده‌ای از مبارزان گردید
- ۱۲ - معاونت در قتل محمد بلوریان
- ۱۳ - اقرار صریح متهم در پرونده طی صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۲ به عنوان معاونت در شهادت حمید اشرف.
- ۱۴ - شکایت شکات و اولیاء شهدا که ضمیمه پرونده است. توضیح اینکه جنایات مزبور صرفاً به عنوان نمونه‌ای از جنایات متهم ذکر گردیده است. بر اساس آیات صریحه قرآن از پیشگاه دادگاه عدل اسلامی درخواست اشد کیفر می‌شود.

قسمت اول از متن دفاعیه بهمن نادری پور معروف به تهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

همان طور که ریاست محترم دادگاه استحضار دارند، من شخصاً به اعمال و جنایات و خیانت‌هایی که به ملت ستمدیده ایران کرده بودم اعتراف کردم و تمام مسائلی را که از طرف دادسرا به من گفته شده قبول دارم. احتیاجی به این نیست که مادران داغدیده، خواهران داغدیده، برادران داغدیده، همسران و فرزندان داغدیده خودشان را اذیت بکنند و با خاطره مرگ و شهادت جانگداز این افراد مجدداً تألمات روحی ما را بیشتر کنند. من بلندگوی افشاگری جنایات ساواک هستم. من هیچ وقت خودم را به

خاطر جنایاتی که انجام داده‌ام چه آگاهانه و چه ناآگاهانه نمی‌بخشم. من وصله تن این مردم بودم ولی مرا جدا کردند. حالا که تصمیم قاطع گرفته‌ام و به سوی هموطنان رنج دیده آمده‌ام، فقط فرصت می‌خواهم اجازه بدهند تمام مسائل را بازگو کنم.

من از سال ۱۳۴۶ به سازمان ضد مردمی و منحل ساواک رفتم. قبل از آن روحم از سوابق و کارهایی که ساواک انجام می‌داد اطلاع نداشت.

من از اعمال خودم دفاع نمی‌کنم، چون جنایت قابل دفاع نیست. من خودم را به عنوان یک انسان که دستش بخون بهترین برادران این مملکت آلوده شده نمی‌بخشم. من نمی‌توانستم روی همسر، پدر، مادر، خواهر و برادرم نگاه کنم و یاد آن شهدا نیفتم. من وظیفه خودم می‌دانستم که حداقل گوشه‌ای از این تاریخ ننگین رژیم منحوس شاهنشاهی را برای ملت روشن کنم. اعمالی که خودم در آن دخالت داشتم و اعمالی که همکارانم در آن دخالت داشتند. فقط فرصت می‌خواهم. ۲۴ ساعت فرصت بدهند، همه حقیقت را خواهم گفت، جز حقیقت و صداقت چیزی از من نخواهید شنید. من با هیچ گروهی دشمن نیستم، تنها چیزی که می‌دانم و می‌توانم بگویم حقیقت است. رئیس دادگاه در این موقع گفت: دادگاه به شما فرصت کافی خواهد داد تا در طی جلساتی که تشکیل می‌شود از خودتان دفاع و حقیقت را بازگو کنید

و آنگاه متهم سخنانش را چنین ادامه داد: حتماً این کار را خواهم کرد. من شرح وقایع و زندگی خودم را می‌گویم، شرح مسائلی را که از یک انسان دیو ساخت و این ملت را [است] که باید تصمیم بگیرد. من می‌توانم تمام این مسائل را به همان صورت که اتفاق افتاده بازگو کنم. من در بازجویی همه جنایات را گفتم، من هیچ دفاعی ندارم، من به عنوان انسان حق نداشتم این کارها را بکنم.

ورود به ساواک

در سال ۱۳۴۵ پس از این که خدمت سپاهیم را در یکی از دهات

مشهد انجام دادم، به تهران آمدم. روزی نامه‌ای به منزلمان آمد که در آن از من خواسته بودند جهت مذاکره و استخدام در یک سازمان دولتی به خیابان ایرانشهر مراجعه کنم. در تاریخ تعیین شده به این ساختمان رفتم و مردی با خوش‌زبانی به من گفت؛ با تحقیقاتی که درمورد من انجام داده‌اند مرا شایسته استخدام در ساواک تشخیص داده‌اند و به من گفت کار شما دفتری است. من چیزی از ساواک نمی‌دانستم فقط مسأله تیمور بختیار در ذهنم بود و می‌دانستم رابطه جنسی با بعضی از هنرپیشه‌ها و خواننده‌ها داشت. من برای کسب درآمد خانواده‌ام که مقروض بود و به انگیزه خدمت که چیزی جز خیانت نبود، به خدمت ساواک درآمدم.

روزی که به اداره کل سوم وارد شدم مدتی در ادارات بایگانی و فیش کار کردم، بعداً مرا به بخش ۳۱۱ که وظیفه‌اش جمع‌آوری خبر در مورد احزاب و گروه‌های کمونیستی بود و به اصطلاح فعالیت‌های ضد کمونیستی می‌کرد، منتقل کردند. در کلاسهای توجیهی برای ما مطالب یک طرفه می‌گفتند، کودتای ۲۸ مرداد را قیام ملی می‌خواندند. کودتایی که به وسیله عمال سیا در ایران گردانندگی شده بود و رژیم منحوس شاهنشاهی را رژیمی بر حق می‌دانستند و می‌گفتند سلطنت موهبتی است الهی که از جانب ملت به خاندان پهلوی و شخص شاه تفویض شده. شخص شاه هدفش این نیست که مردم را ناراضی بکند، بلکه هدف اصلی جلب رضایت مردم است، بعد این سلطنت از پدر به پسر ادامه خواهد داشت اما حالا می‌دانم که چیزی که برای این خاندان مطرح نبوده، خواسته مردم بوده و هر مسأله را از دیدگاه خودشان بیان می‌کردند. هیچکس نمی‌تواند محیط ساواک را مجسم بکند جز کسی که در ساواک بوده باشد. من خودم را دقیقاً برای شما مجسم می‌کنم آنچه که بودم، آنچه که از من ساختند و آنچه که هستم.

تهرانی در قسمتی دیگر از دفاعیاتش گفت : جوانان ما مسأله فردی را نباید در نظر بگیرند، هدفشان باید جامعه‌اشان باشد و ادامه داد، در سال‌های

اول که در بخش ۳۱۱ بودم کارهای دفتری می‌کردم. خط مشی سازمان را رهبران مملکت با سوء استفاده از قوانین موجود تنظیم کرده بودند.

نفوذ در حزب توده

کار ما در ۳۱۱ بررسی گزارشات بود، در آن زمان تشکیلات حزب توده^۱ در تهران فعالیت می‌کرد که گردانندگی آن با کمیته مرکزی حزب توده مستقر در لایپ زیگ بود. اعضای تشکیلات تحت نمودار سازمانی که

۱ - حزب توده در مهرماه ۱۳۲۰ یک ماه پس از ورود ارتش‌های بیگانه به خاک ایران توسط بقایای کمونیست‌های سابق از جمله: سلیمان محسن اسکندری، دکتر محمد بهرامی، مرتضی یزدی، جعفر پیشه‌وری، تقی مکی‌نژاد و احسان طبری، با اشاره شوروی موجودیت خود را اعلام کرد. اولین جلسه هیأت مؤسسان حزب در مهرماه ۱۳۲۰ در منزل محسن اسکندری با حضور ۳۷ نفر از دسته ۵۳ نفر و کمونیست‌های دیگر و «علی‌اف» که ایرانی‌الاصل و کاردار سفارت شوروی در ایران بود، تشکیل گردید. حزب خود را یک سازمان علنی و ملی جلوه داده بود ولی از همان آغاز راه با طرح موضوع اعطای نفت شمال به شوروی، نشان داد که وابسته به امپریالیسم شرق است. بعد از پیدایش فرقه دمکرات، حزب توده با وارد نمودن سه وزیر به کابینه قوام به اوج خود می‌رسد. به دنبال تیراندازی به شاه، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، حزب توده غیر قانونی اعلام می‌گردد و اعضای آن دستگیر و یا متواری گردیده و در خارج از کشور گرد می‌آیند و مجدداً حزب را ساماندهی می‌کنند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سازمان نظامی حزب کشف می‌شود و دوران ورشکستگی آن در داخل فرا می‌رسد و مجدداً در خارج از کشور کار خود را ادامه داده که تا سال ۱۳۵۷ به همین منوال می‌گذرد. از آن پس در داخل کشور به سازماندهی حزب می‌پردازد. آخرین مرحله حزب توده از سال ۱۳۵۷ می‌باشد که بعضی از آنها معتقد بودند که با استقرار عناصر لیبرال می‌توانند در بازی‌های دیپلماسی شرکت کنند و بر این باور بودند که نهضت روحانیت و حکومت اسلامی دوامی ندارند و شکننده بودن نظام اسلامی را حتمی می‌دانستند و لذا گرچه در ظاهر موافق نظام اسلامی بودند و از آن حمایت می‌کردند ولی به طور مخفی به سازماندهی مشغول بودند و با نفوذ دادن افراد خائنی چون ناخدا افضلی، سرهنگ عطاران، سرهنگ کبیری و آذرفر، جاسوسی به سود شوروی را رهبری می‌کردند. سرانجام در سال ۱۳۶۱ به جرم جاسوسی و توطئه، حزب توده منحل و رهبران آن دستگیر شدند و اعضای کمیته مرکزی فعالیت‌های جاسوسی خود را افشاء کردند و به این ترتیب پایان زندگی این حزب فرا رسید. ر. ک: ۱ - سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ۲ - خاطرات ایرج اسکندری ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۵ ۳ - خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه دیدگاه، ۱۳۷۸.

داشتند در حوزه‌های مختلف مثل حوزه‌های روشنفکری، حوزه‌های کارگری و قسمتی در چاپ و انتشارات فعالیت می‌کردند. قبل از ورود من همکاران قبلی داخل این گروه شده بودند.

عباسعلی شهریاری^۱ که به مرد هزار چهره معروف بود از ماموران ساواک بود، او رأس کار قرار داشت و از طریق همین شخص سایر مامورین وارد تشکیلات شدند.

حزب توده به این دلخوش بود که سازمانی در ایران دارد و علیه رژیم

۱ - عباسعلی شهریاری از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از مسئولین درجه ۳ حزب توده و یکی از فعالین امور سندیکایی بود. او در سالهای ۱۳۳۰ نمایندگی کارگران نفت جنوب را به عهده داشت و پس از کودتا و دستگیری اعضای حزب توده به خارج از کشور رفته و با حزب توده ارتباط خود را ادامه داد. وی در خارج از کشور توسط ساواک به همکاری دعوت شد و به عنوان منبع فعال به استخدام ساواک درآمد.

حزب تصمیم داشت تعدادی از اعضای خود را جهت فعالیت و راه‌اندازی تشکیلات به داخل کشور اعزام کند، از همین رو شهریاری به همراه تعدادی دیگر از اعضای حزب به داخل کشور اعزام شدند. از آنجا که شهریاری عامل بود، همراهان وی در مراحل مختلف دستگیر شدند و شهریاری به عنوان مرد شماره ۱ تشکیلات داخل (تهران) مطرح شد. او اطلاعات مورد نیاز ساواک را جمع‌آوری کرده گزارش می‌داد. شهریاری با مشاورت و هماهنگی ساواک اقدام به راه‌اندازی تشکیلات جنوب و آذربایجان کرد و از این طریق کلیه فعالیت‌های حزب توده و سایر احزاب چپ در ایران را کنترل [نموده] و به اطلاع می‌رسانید. وی هدایت تشکیل حزب توده در داخل را عهده‌دار بود و با رادمنش دبیر اول حزب توده نیز ملاقات نوبه‌ای داشت. شهریاری کاملاً مورد اعتماد رادمنش بود و از زمان همکاری وی با ساواک بسیاری از تشکیلاتها و سازمان‌های چپ منهدم و عناصر آن دستگیر شدند. شهریاری به عراق تردد داشت و با بختیار ملاقاتهایی نیز انجام می‌داد که مشروح گزارش این ملاقاتها به ساواک ارسال می‌شد.

پس از مدتی چاپخانه حزب نیز توسط ساواک کشف شد. سرانجام ساواک تصمیم گرفت در یک اقدام از پیش طراحی شده به اصطلاح شهریاری را دستگیر کند و او نیز مصاحبه‌هایی تلویزیونی انجام دهد که در این خصوص نیز اقدام شد. شهریاری پس از چندی به اصطلاح از زندان آزاد شده و در کویت اقامت گزید و در بخش فارسی روزنامه الطلیعه مشغول به کار شد. پس از مدتی به ایران آمد و در تشریفات کشتیرانی آپاپ شاغل گردید ولی به جهت اینکه مردم او را شناسایی کردند به تهران آمد و در اسفند ماه ۱۳۵۳ توسط چریکهای فدایی خلق ترور شد. روزنامه کیهان، مورخ ۵۳/۱۲/۱۷ مجلس ختم وی را اعلام کرد.

شهریاری با نام مستعار اسلامی و ... فعالیت می‌نمود و به مرد هزار چهره شهرت داشت.

در فعالیت است و ما هم دلخوش بودیم هر فعالیتی در تهران حداقل انجام می‌شود اطلاع پیدا می‌کنیم. تشکیلات تهران یک سازمان اطلاعاتی باصطلاح خودی است و به موقع از تمام جریان‌ها می‌تواند اطلاع کسب کند و به دلخواه مهره‌ها را عوض کند. تقریباً هر حوزه‌ای یک یا چند همکار افتخاری داشت که من این افراد را معرفی کردم.

تشکیلات تهران فعالیت می‌کرد، تشکیلات جنوب و تشکیلات آذربایجان، تشکیلات نیم‌بندی به نام کرمانشاه. تعدادی از مأمورین ما همه ساله یا هرچند وقت به کمیته مرکزی می‌رفتند و با اعضای کمیته مرکزی تماس و آدرس واسطه‌ها را می‌گرفتند.

کانال‌های ارتباطی می‌گرفتند و ما با استفاده از آنان فعالیت این گروه‌ها را بررسی می‌کردیم. بخش ۳۱۶ آن زمان بخش مذهبی بود، صحبتی که راجع به کمونیست‌ها می‌کنم مسأله‌ای نیست فقط بیان واقعیت‌هاست و آن چیز است که اتفاق افتاده و ما مجبور بودیم کاری که به ما محول شده بود انجام بدهیم و غرض اتهام و کوچک کردن کسی نیست، هدفم عبث شمردن فعالیت هیچ سازمانی نیست.

من در رده نهم در ساواک بودم، ممکن است من بعنوان کارمند ساواک خیلی جنایت انجام داده باشم که رؤسای ساواک نکرده باشند، ولی از نظر مراتب اداری من در رده نهم بودم.

درمورد پاسداران و گارد، تهرانی گفت؛ اصولاً در ساواک دو نوع کارمند وجود داشت، یکی آنهایی که در رده‌های بالا بودند و با مقام بودند و یک سری کارمندانی که از دیپلم به پایین بودند. پاسداران جزو کارمندان دون مقام محسوب می‌شدند و وظیفه اصلی آنها محافظت از ساختمانها، و احتمالاً شرکت در بعضی از دستگیری‌ها و در این اواخر تعدادی از آنها مأمور کمیته شده بودند. بعضی از افراد در ساواک، دیپلم گرفتند از آن جمله

جهانگیر طارِق [تارخ] بود که اعدام شده بود.

دستگیری بیژن جزنی

در مورد چگونگی دستگیری بیژن جزنی تهرانی گفت: در سال ۴۶ روزهای تاجگذاری برای اینکه این مراسم نامیمون، خوب برگزار شود، ساواک تصمیم گرفته بود تعدادی از افرادی را که مظنون به فعالیت بودند به طور محترمانه احضار بکند و این افراد را معطل کند تا مراسم تمام شود. تمام مأموران اطلاعاتی و امنیتی را بسیج کرده بودند یا با لباس فرم یا با لباس سویل در طول راه حضور یافته و افراد را کنترل بکنند و اکثر افرادی که در طول مسیر بودند مأمورین و عوامل خودشان بودند. از جمله حوادثی که در آن روز اتفاق افتاد احضار بیژن جزنی بود، جزنی را به ساواک تهران احضار کرده بودند و فرمی را جلویش گذاشته بودند که آن فرم را پر کند، ایشان فرم را پر کرد و خواست برود که مسئول مربوطه خواست مجدداً فرم دیگری را پر کند، و گویا برخورد لفظی پیش می‌آید و جزنی می‌گوید من یک فرم را پر کرده‌ام و این وظیفه شماست که از روی آن فرم را رونویسی کنید. بر اثر این جدال لفظی و گزارش کارمند که این شخص در محیط ساواک این چنین حرفهای مثلاً جسارت‌آمیز زده، موجب شد که شک و تردید در مورد سر به زیر بودن جزنی پیش می‌آید. در نتیجه مدتی از ایشان مراقبت شد. شخص پرویز ثابتی که رئیس اداره یکم بررسی بود، نمی‌دانم روی چه دلیلی خیلی زیاد به شرکت تبلی فیلم که بیژن جزنی در آن زمان کار می‌کرد فشار می‌آورد که از کارشان جلوگیری کند و بالاخره مجبور کردند با نام شرکت پخش ایران کار تبلیغاتی خودش را ادامه دهد.

^۱ - جهانگیر تارخ معروف به جهانگیری شکنجه‌گر ساواک. او از شکنجه دادن زندانیان لذت می‌برد و ضمن آن به اعمال شنیع نیز دست می‌زد و شرح آن را در محافل شبانه با آب و تاب نقل می‌کرد. او در کشتار مردم عادی نیز نقش داشت. تاریخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و محکوم به اعدام گردید و حکم صادره در چهاردهم اسفند ماه ۱۳۵۸ به اجرا درآمد.

اولین گزارشی که در مورد فعالیت بیژن جزنی و عباس سورکی به ساواک رسید بوسیله ناصر آقایان بود، همان فردی که بعداً در روزنامه‌ها خواندم که انکار کرده، حداقل این جسارت و شجاعت را نداشت که بگوید بله، من بودم. در آن موقع من در جریان عملیات نبودم.

گزارش ناصر آقایان در این مورد چیزی تعجب‌آور بود، چون در آن موقع ۲۰۰ تومان حق عضویت خواسته بود و این خیلی زیاد بود، آن موقع حق عضویت‌ها در حد ۵۰ - ۱۰ تومان بود و فروش تمبرهای حزبی که اغلب هم عباسعلی شهریاری خودش برمی‌داشت یا سرگروه‌ها و سرپرست‌ها خودشان برمی‌داشتند. مسأله عضویت نشان داد که این سازمان می‌خواهد مسأله حادثری را دنبال کند. به همین علت از تیم تعقیب و مراقبت برای مراقبت از بیژن و عباس سورکی استفاده می‌کرد. کار اطلاعاتی را یک نفر تنها انجام نمی‌داد. خبرچین خبر را می‌دهد، رهبر عملیات خبر را می‌گیرد، مسئول بررسی خبر را بررسی می‌کند، بهره‌برداری می‌کند، تقویم می‌کند، سلسله مراتب اداری دستور می‌دهد، بر اساس دستور آنها تیم‌های تعقیب و مراقبت از آن سوژه یا اشخاص مورد نظر مراقبت می‌کنند و تماس‌ها و استراق سمع تلفنی، مکالمات تلفنی افراد مختلف را گوش می‌دهند که تمام این مسائل باعث می‌شود اطلاعاتی به دست بیاورند و بر اساس این اطلاعات مجدداً دستور می‌گیرند تا کادرهای اجرایی آن دستور را اجرا کنند. اگر هیچ کدام از دستگاه‌های خبرگیری و اطلاعاتی نتوانست نتیجه بدهد، زهی به سعادت آن مبارز.

بهرحال بیژن جزنی مراقبت شد. در جریان کارهای مراقبتی ارتباطش را با عباس سورکی نمی‌دانم مشخص شد بعد از مدتی معلوم شد که دو قبضه اسلحه به وسیله عباس سورکی به ناصر آقایان داده شده و از او خواسته‌اند که اسلحه‌ها را در جایی مخفی بکند. پیدا شدن اسلحه در آن زمان، مجدداً حساسیت مسئولین امر را زیادتر کرد، بخصوص اینکه بیژن جزنی سالها در جبهه ملی فعالیت داشت و دارای سوابق زندان بود و به

عنوان یک فرد با تجربه می‌توانست دست به اعمالی بزند، مراقبت بیشتر شد. در طول جریان مراقبت تعداد دیگری افراد و نیز تعدادی از خانه‌هایی که آنها برای فعالیت گروهی خودشان در نظر گرفته بودند شناسایی شده بود.

دستگیری جزنی و سورکی^۱

بالاخره من فکر می‌کنم در نوزدهم اردیبهشت سال ۴۷ بود که ولیعهد کویت می‌خواست به ایران مسافرت بکند که عباس سورکی اسلحه‌ها را از ناصر آقایان خواسته بود، در نتیجه چون این افراد حدس می‌زدند که ممکن است مسئله تروری در کار باشد، مثلاً ولیعهد کویت را بخواهند ترور بکنند که اصلاً هیچ منطقی نبود که چرا آدم بخواهد یک ولیعهدی را ترور بکند و منظورش از این کار چی است و یا فرضاً اختلافی که ممکن بود آدم با کویت پیش بیاورد، چه ضرری به ما می‌زد یا به ایران می‌زد. حداقل عباس سورکی و بیژن جزنی را در موقعی که مشغول رد و بدل کردن دو اسلحه بودند به وسیله ساواک تهران دستگیر کردند، آنها را به قزل قلعه بردند. من اصولاً در کار بازجویی از بیژن جزنی و سایر افراد به هیچ وجه دخالتی نداشتم. اطلاعاتی را که دارم خدمتان عرض می‌کنم. فقط خاطره است، به خاطر این که حقایقی روشن بشود.

بیژن جزنی و عباس سورکی را اینها بازجویی کرده بودند و افراد دیگر را دستگیر کرده بودند و بر اساس دلایل و مدارکی که وجود داشت. بهر حال آنها هم صحبت‌هایی کرده بودند. از کل این گروه پنج نفر که شناخته شده بودند محل‌های اولیه خودشان را ترک کردند و تقریباً زندگی نیمه مخفی پیدا کردند. این افراد علی‌اکبر صفائی فراهانی، محمد صفاری آشتیانی، محمد چوپان زاده و شاید مشعوف یا یکی دیگر. بهر حال این افراد از طریق تشکیلات تهران در صدد برآمدند که از ایران خارج شوند. فکر می‌کنم که با

^۱ - لازم به توضیح است در متن روزنامه عباس «سورچی» آمده است که صحیح آن عباس «سورکی» می‌باشد.

دکتر واحدی پور تماس گرفته بودند و چون دکتر واحدی پور در آن موقع در تشکیلات تهران فعالیت می‌کرد، لذا مسئله را با عباسعلی شهریاری مطرح کرده بود و قرار گذاشته بودند که گذرنامه‌های جعلی در اختیار اینها بگذارد، ولی برای اینکه به هر حال راه خروجی اینها مشخص بشود یا تاریخ خروجشان از کشور مشخص بشود مدارک اینها گرفته شد. گذرنامه‌های جعلی برایشان درست کردند ولی به آنها توصیه کردند که این گذرنامه‌ها یک احتمال وجود دارد که مثلاً مأموران اداره گذرنامه بفهمند، ما می‌توانیم شما را با استفاده از همین گذرنامه‌ها به طریق غیر مجاز از مرز خارج کنیم و آنها موافقت کرده بودند.

طرحی تهیه کرده برای این کارها به این صورت که مأمورین ساواک، لباس ژاندارم پوشیدند و در منطقه‌ای که اینها می‌خواستند از کشور خارج بشوند، آمدند و جلوی آنها را گرفتند. البته برای اینکه مأموران ساواک عباسعلی شهریاری هم لو نرود، آمدند گفتند اجازه می‌دهیم دو یا سه نفر اینها یعنی اکیپی که اول می‌رود از مرز خارج بشود برود، قرعه به نام علی اکبر صفائی فراهانی و محمدعلی صفاری آشتیانی افتاد، دو نفر اول از مرز خارج شدند و به عراق رفتند و علامت سلامتی دادند.

سه نفر بعد که خواستند از مرز خارج شوند به وسیله موتور لنج‌هایی که مأمورین ساواک در آن مستقر بودند جلوگیری و تحت عنوان قاچاقچی دستگیرشان کردند و بعد از بازجویی مقدماتی به تهران آوردند. بهر حال این افراد به بیدادگاه‌های نظامی رفتند و به ۸ تا ۱۰ سال زندان محکوم شدند و یکبار هم طرح فرار را پیاده کردند، در همین زندان قصر که یکی را روی دیوار زندان قصر زدند.

تهرانی در قسمتی از دفاعیاتش چنین گفت:

طبعاً گروه‌های دیگر هم وجود داشتند، تقریباً همه می‌دانستند که تشکیلات تهران، آن تشکیلاتی نیست که بتواند به خواسته‌هایشان جامعه عمل بپوشاند، در صدد برآمدند کار دیگری بکنند. از آنجایی که فکر

می‌کردند این ایدئولوژی درست است، به یک شیوه حادثری چسبیدند در حالی که اگر عمیق‌تر فکر می‌کردند و به خواسته‌های مردمی فکر می‌کردند و یا اگر می‌دانستند چرا مردم زیاد جذب این تشکیلات نمی‌شوند، شاید راهشان را تغییر می‌دادند و این انقلاب زودتر به ثمر می‌رسید. همان ترس و وحشتی که رژیم همیشه داشت. رژیم همیشه گروه‌های کمونیستی را کوبید، حتی گروه‌های مذهبی را هم به این [ترتیب] نام برد.

۱۵ خرداد را نتوانسته بود رژیم فراموش کند. تا سال ۴۸ چندان مسئله شکنجه رایج نبود و من هم پایم به قزل‌قلعه باز نشده بود. تعداد زیادی از اعضاء تشکیلات تهران - تشکیلات جنوب - تشکیلات آذربایجان دستگیر شدند. شاید در سراسر ایران ۳۰ نفر از کل مجموع تشکیلات به علت فعالیت در این سازمان‌ها روی درجه‌بندی که شده بودند دستگیر شدند.

تهرانی گفت؛ در کیفرخواست نوشته شده که من آقایان دکتر سلیمانی - علی سلیمانی و سایرین را شکنجه کردم. ممکن است، من یادم نمی‌آید ولی فکر نمی‌کنم شکنجه به آن صورتی بوده باشد که بعدها اعمال می‌شد، شاید به یک یا دو نفرشان چند ضربه‌ای شلاق زده باشم. اگر آقایان هستند یا صدای مرا می‌شنوند، خودشان واقعیت را بگویند. چون من معتقدم ملت ایران را شکنجه کردم. برای من یک یا دو نفر مطرح نیست، اینجا که نوشته من یوسف زرکاری و یا سپهری را شکنجه کردم تأیید می‌کنم، خیلی از کسانی که وارد تشکیلات تهران شده بودند به خاطر محروم بودن بود. مثلاً در کودکی شاهد فرقه دموکرات آذربایجان بودند یا پدرانشان فعالیت داشتند یا تحت تأثیر جوّ خانوادگی به هر حال افکاری پیدا کردند.

نفوذ در هسته مرکزی

همه افرادی که در تشکیلات تهران و جنوب [حزب توده] دستگیر شده بودند، آزاد شدند. روش دستگیری کار ساواک در آن موقع این بود که

خودش به وسیله یک یا چند نفر یک گروه را بوجود می‌آورد و یک تعدادی را وارد این گروهها می‌کرد و بعداً ضربه می‌زد. روش خنده‌داری که من فکر می‌کنم از سال ۴۷ به بعد تقریباً دیگر تمام شده بود. مبتکر این اعمال علی‌اصغر زمانی بود که اکنون فوت کرده. همان علی‌اصغر زمانی که در جریان خسرو روزبه و پرونده‌های نظامی سال ۳۲ فعالیت داشت.

در طی این مدت یک تعدادی از اعضاء سازمان انقلابی حزب توده نیز به تهران آمده بودند و بعنوان کادرهای حزبی فعالیت می‌کردند. هسته‌ای وجود داشت به نام هسته پنج نفری سازمان انقلابی که ساواک توانسته بود در این هسته هم نفوذ کند در همان پنج نفر.

این افراد اصولاً کادرهای سازمان‌های انقلابی یک دوره‌هایی را دیده بودند؛ در چین کمونیست، در کوبا و بعضی آلبانی - و در این دوره‌ها مسائل چریکی و در کوهستان‌ها مسائل پارتیزانی را به آنها آموزش داده بودند، که البته خود سازمان انقلابی تحت تأثیر مسائلی که در کوبا وجود داشت یا اختلافی که بین چین و شوروی در آن زمان بود، خود بخود دچار یک انشعابات شده بود. مثلاً اول به چین رفتند، بعد به کوبا. عده‌ای راه چین را می‌پسندیدند و مثلاً چین می‌خواست مناطق آزاد شده سرخ در مناطق روستایی بوجود بیاورد، بعداً این فعالیتها را در [سایر] مناطق کشور تأمین [تعمیم] بدهد. کوبا دلش می‌خواست با زدن ضربه‌های برق‌آسا به پاسگاه‌ها و مراکز همان‌طور که عمل کرده بود مردم را آگاه بکند و توده‌های دفاعی را به سوی خودش بکشد.

خواسته‌ها و تمایلات مردم ایران همانطور که همه می‌دانیم چیزهای دیگری بود. مذهب ما با مذهب آن زمان چین و کوبا فرق داشت. بنابراین گروه‌هایی که باید علیه این رژیم مبارزه می‌کردند حداقل به بررسی واقعی خواسته‌های مردم و بررسی آن چه که در ایران گذشته می‌پرداختند.

از طریق هسته پنج نفری سیاوش پارسانژاد^۱ را شناختیم و دستگیر شد.

شما از من می‌پرسید چرا آن اعمال را انجام دادید! دکتر سیاوش پارسانژاد در خارج کشور بود، جنایات رژیم شاه را می‌دانست به ایدئولوژی که خودش به آن معتقد بود، مجهز شده بود. ۱۴ سال خارج از کشور بود، برای مبارزه علیه این رژیم به ایران آمده بود. این فرد اجازه نداشت که بیاید، مصاحبه رادیو تلویزیونی بکند و اقدامات رژیم را تأیید بکند. من به عنوان یک فرد دیپلمه وقتی می‌دیدم یک دکتر این چنین به به و چهچه می‌کند در مصاحبه رادیو تلویزیونی، مسلماً برداشتم این می‌شد که حتماً کار رژیم درست است. در این‌گونه مواقع می‌خواستند با کسی مصاحبه رادیو تلویزیونی بکنند ۱۵ روز قبل به شهرستانهای مختلف می‌بردند و می‌خواستند ترقیات رژیم را ببینند و این افراد با دیدن آن مسائل که همه می‌دانند یک مسائل ظاهری بود، می‌آمدند و بعداً یا تحت تأثیر ضعف‌های نفسانی یا تحت شاید نادرست بودن ایدئولوژی‌شان یا سایر مسائل که کاری به آنها ندارم، می‌آمدند و در رادیو تلویزیون مصاحبه می‌کردند. این کار چقدر مردم را مأیوس

۱ - دکتر سیاوش (سیانوش) پارسانژاد فرزند علی محمد در سال ۱۳۱۶ متولد شد. وی پس از اتمام تحصیلات متوسطه در ایران برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی عازم آلمان شد. در پرونده ساواک پارسانژاد چنین آمده است: پارسانژاد در سال ۱۹۶۱ به عضویت حزب توده درآمد و در سال ۱۹۶۵ در پی انشعاب به عضویت سازمان انقلابی حزب توده درآمد. او در اکثر جلسات و کنفرانس‌های این سازمان (متشکله در مونیخ و بروکسل) شرکت داشته و اقدام به درج مقالات مختلف می‌نمود. پارسانژاد به اتفاق چند تن دیگر از اعضای سازمان به منظور طی دوره تعلیمات پارتیزانی از طریق پاکستان به چین مسافرت و پس از گذراندن دوره سه ماهه به اروپا مراجعت می‌کند. در سال ۱۳۴۵ به منظور بررسی شرایط آغاز فعالیت در داخل کشور از طریق سازمان مذکور به عراق و کویت عزیمت می‌نماید و پس از یک سال اقامت در کردستان عراق، از طریق دوبی و بندرعباس با شناسنامه جعلی به کشور وارد و در تاریخ ۴۸/۱۲/۱۹ مورد شناسایی قرار گرفته و دستگیر می‌گردد. وی پس از دستگیری، از گذشته خود اظهار ندامت نموده و آن را طی یک مصاحبه تلویزیونی اعلام می‌دارد و به دنبال آن مورد عفو ملوکانه قرار می‌گیرد. در ادامه در سازمان بیمه‌های اجتماعی روستائیان استخدام و به عنوان منبع با ساواک همکاری می‌نماید.

می‌کرد، جای خود دارد و چقدر عده‌ای را که می‌خواستند به صفوف مجاهدین و مبارزین بپیوندند دلسرد می‌کرد؟ من نمی‌دانم ولی بهر حال این عمل انجام شد. خب پارساانژاد اشتباه کرد، نیکخواه^۱ اشتباه کرد، کورش لاشائی^۲ چرا؟ آن هم که دکتر بود. آن هم که سال‌ها در خارج از کشور بود. او که مدت‌ها در عراق می‌جنگید، او که در رأس یک کادر مخفی

۱ - پرویز نیکخواه عضو کنفدراسیون دانشجویان و کمونیست‌های هوادار چین (مائوئیست) بود. وی در سال ۱۳۴۴ به اتهام دروغ و خلاف، واقع همدستی با شهید رضا شمس آبادی مأمور ترور محمدرضا پهلوی، بازداشت شد و در دادگاه نظامی فرمایشی به ۱۰ سال زندان محکوم گردید. او در آغاز سال ۱۳۴۹ پس از دو سال زندان انفرادی در بروجرد، یک باره تغییر موضع داد و به قول خودش، دریافت که شاه انقلاب کرده است! از این رو ندامتنامه‌ای به شاه نوشت و تقاضای عفو کرده و شاه نیز او را بخشید.

پرویز نیکخواه، سپس به عنوان یکی از ایدئولوگ‌های رژیم در کنار قطبی و جعفریان (دو کمونیست سابق و اکنون مهره‌های سرسپرده شاه) در رادیو و تلویزیون به نوشتن تفسیر و مقاله در توجیه اقدامات شاه پرداخت. او آنچنان خوش‌رقصی از خود نشان داد که محمد رضا از او تجلیل کرد و با مصاحبه با امیر طاهری سردبیر خودفروخته کیهان، در سال ۵۶ از پرویز نیکخواه به عنوان «جوانکی که تفسیرهایش خوب است!» یاد نمود. نیکخواه پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر شد و دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست حبیب‌الاسلام و المسلمین خلخالی او را به جرم خیانت به ملت ایران و اقدام در جهت تثبیت رژیم طاغوت به اعدام محکوم کرد.

۲ - کورش لاشایی فرزند فتح‌الله، بیوگراف ساواک وی را چنین معرفی می‌کند: «یاد شده یکی از رهبران سابق کنفدراسیون بوده که بیش از ده سال در خارج از کشور فعالیت‌های حزبی علیه دولت ایران داشته و پس از شرکت در دوره‌های کارآموزی جنگ‌های پارتیزانی در کوبا و چین و تشکیل سازمان انقلابی حزب توده، مأمور گردید به ایران مراجعت تا اوضاع را از نزدیک بررسی و عناصری از کارگران و کشاورزان را جهت شرکت در جنگ‌های پارتیزانی علیه دولت ایران برگزیده و فعالیت خود را در داخل کشور دنبال نماید، لیکن مشار الیه مورد شناسایی واقع و در تاریخ ۵۰/۱۱/۹ دستگیر و بازداشت گردید. نامبرده در تحقیقات معموله اطلاعات خود را در اختیار ساواک گذارده و آمادگی همکاری خویش را با دستگاه اطلاعاتی رژیم اعلام نمود. رژیم پهلوی به منظور بهره‌برداری تبلیغاتی از وی در همان سال مصاحبه رادیو - تلویزیونی را ترتیب می‌دهد. سرانجام بر مبنای درخواست ساواک، نیکخواه مورد عفو ملوکانه قرار گرفته و از زندان آزاد گردید. متعاقب آن مشار الیه با تقدیم یک فقره گزارش، اطلاعاتی در مورد تشکیلات کنفدراسیون در ایران و دبی و اروپا در اختیار گذارده و سپس مقاله‌ای تحت عنوان «چرا ایران به ارتشی نیرومند نیازمند است» به رشته تحریر درآورد که در جراید کشور درج و مورد بهره‌برداری واقع گردیده است. (پرونده شماره ۲۴۶۱۴ ج ۲، ص ۹۹).

بود و به ایران آمده بود، او دیگر چرا؟ همین‌طور به محض اینکه دستگیر شد باز همان به‌به‌ها و چه‌چه‌ها ...

آن پنج نفر چرا؟ در این پنج نفر موسی رادمنش،^۱ دکتر بیژن قدیمی،^۲ عباس اردیبهشت - محمود صادقین، اردشیر و وحید مجتهدی هرکدام با خارج از کشور رابطه داشتند، یک یا دونفرشان در خارج دوره دیده بودند. واقعاً کار رژیم در آن موقع قابل تأیید بود، که اینها قبول کرده بودند، رژیم راست می‌گوید؟ یا اینکه ساواک نقش خودش را خوب بازی کرده بود. آنهایی که داخل اجتماع بودند، آنهایی که درد مردم را خیلی بهتر از من و امثال من ممکن بود بفهمند، اینها هم مصاحبه کردند و آزاد شدند.

بازهم افراد دیگر مثل ابراهیم نوشیروان‌پور، بهر حال اسامی مطرح نیست گفتند، تعریف و تمجید کردند من و امثال مرا به ادامه کارمان

^۱ - موسی رادمنش و عباس اردیبهشت از طرفداران سازمان انقلابی حزب توده ایران وابسته به کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان ایرانی مقیم اروپا که از «اشتوتگارت» در جلسات کنفدراسیون شرکت می‌کردند.

^۲ - بیژن قدیمی (نوایی) فرزند علی، متولد ۱۳۱۵ تهران. برابر با سوابق موجود در اسناد ساواک، نامبرده که در رشته پزشکی در آلمان تحصیل می‌کرده از دانشجویان فعال و جزو گردانندگان فعالیت‌های دانشجویی در آن کشور بوده است.

مشارالیه عضو هیئت تحریریه «روزنامه باختر امروز» ارگان جبهه ملی در خارج از کشور بوده و ضمن شرکت در کنگره‌های دانشجویی در اکثر تظاهرات و برنامه‌های دانشجویی مشارکت داشته است. او پس از انشعاب درحزب توده با گروه طرفداران چینی شروع به همکاری نموده و بعدها از اعضای فعال سازمان انقلابی حزب توده محسوب می‌شده است. در یکی دیگر از گزارشات ساواک در خصوص بیژن قدیمی آمده است: «به طور کلی جریان بیژن قدیمی از این قرار است که سابقاً خیلی درمورد عقاید چپی افراطی و حرارتی بود، در نتیجه نمی‌توانست که به تحصیل خود ادامه دهد و اغلب عقب می‌افتاد تا اینکه پس از آمدن عموییش (سرکنسول وقت ایران در مونیخ) در نتیجه رفت و آمد با سر کنسول کم کم از دوستان چپی خود دوری و امتحانات خود را داده و پس از قبولی از مونیخ به شمال آلمان رفت و دیگر علاقه‌ای به فعالیت‌های سیاسی نشان نداد. این بود که رفقاییش از قبیل تهرانی و فولادی شروع به بدگویی از او نمودند. حتی اغلب موقعی که بیژن قدیمی در مونیخ بود و اغلب با سرکنسول قدیمی ملاقات می‌کرد به طور شوخی و خنده در حضور خودش و سایر رفقاییشان او را جاسوس کنسولگری می‌نامیدند. لذا تصور می‌نمود یکی از علل عدم اعتماد به بیژن قدیمی جریان ارتباط او با سرکنسول باشد. (اسناد ساواک، پرونده‌های انفرادی)

سمح‌تر کردند. من در تمام زندگیم آدم صادقی بودم. تلاش خستگی‌ناپذیر و صادقانه در ساواک علیه مردم داشتم. این حقیقتی است. من برای دوستان بهترین دوست بودم، برای خانواده‌ام خوب بودم و متأسفانه برای ساواک هم جلاذ خوبی بودم و این برای من باعث تأسف است.

صداقت من باعث شد که همه چیز را عریان بگویم برای اینکه تحمل زندگی و دیدن هرکس برای من مشکل بود، انسان یا می‌فهمد یا نمی‌فهمد، اگر نمی‌فهمد چیزی بر او وارد نیست، ولی وقتی فهمید اگر بخواهد نگوید خیانت عمدی و آگاهانه کرده و هیچکس نباید ببخشد.

سازمان‌های دیگری در ایران بوجود آمد. مثلاً سازمان انقلابی که گرداننده آن سیروس نهایوندی^۱ بود، فردی که قبلاً در یک سازمان مارکسیستی وابسته به سازمان انقلابی در خارج از کشور، در ایران فعالیت می‌کرد. سازمانی که در مصادره کردن بانک ایران و انگلیس شعبه تخت جمشید دخالت داشت، سازمانی که در حمله نافرجام به سفیر امریکا دخالت داشت، سازمانی که معتقد بود باید با ایجاد پایگاه‌ها در روستاها، مبارزه را از روستاها شروع بکند، سازمانی که با به دست آوردن سلاح مجاز یا غیر مجاز از طریق کانال‌هایی که داشت خودش را آماده می‌ساخت.

سیروس نهایوندی و اعضای سازمان او دستگیر شدند اما سیروس

^۱ - سیروس نهایوندی از اعضای سازمان جوانان حزب توده که برای ادامه تحصیل به اروپا (آلمان) رفت و در هامبورگ مستقر شد. در آنجا به سازمان انقلابی حزب توده پیوست و از طرف این سازمان برای طی دوره‌های آموزشی نظامی مدتی به چین و کوبا اعزام شد. سپس به دنبال اجرای «طرح انتقال اعضا و کادرها و رهبران اصلی سازمان انقلابی به داخل کشور» داوطلبانه به ایران بازگشت و جریانی مستقل به نام «سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران» ایجاد کرد. نهایوندی و گروهش در ۱۱ آذر ۱۳۵۰ دستگیر و زندانی شدند. او در بازجویی حاضر به همکاری با ساواک گردید و سپس با فرار ساختگی از زندان «سازمان رهایی‌بخش خلق ایران» ساماندهی کرد و سپس همه آنها را لو داد که منجر به دستگیری و کشته شدن بسیاری از آنها گردید. ر. ک: کاظمی محسن، خاطرات عزت شاهی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۲۶۷.

برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به اعترافات بهمن نادری‌پور (تهرانی). درباره سیروس نهایوندی، همین کتاب، ص ۱۹۹

معامله کرد ولی من معامله نمی‌کنم.

من شما را به قرآن مجید قسم می‌دهم در مورد من، حرفهای من، فقط نسبت به خود من قضاوت کنید و اگر مقصر بودم مرگ را به من ارزانی دارید.

سیروس نهاوندی از داخل زندان به خود من پیغام داد و گفت: من حرفهایی دارم و می‌خواهم صحبت کنم، به دیدنش رفتم، گفت مطالب و اطلاعاتی دارم که با گفتن آن اطلاعات تخفیفاتی می‌خواهم. زندانیانی که مرا می‌شناسند می‌دانند، من اگر به کسی قول دادم سر قول خودم بودم. حداقل خدا شاهد است که سر قول خود بودم. من به خیلی‌ها قول دادم، همین آقای جمشید سپهری را قول دادم، گفتم فرشاد سپهری را نمی‌گیرم و نگرفتم. دستگیری بعدی فرشاد سپهری به این علت بود که یک واحد دیگر گزارش به او رسیده بود.

«اداره دادرسی چیزی نبود که خودش تصمیم بگیرد، همه چیز به او تزریق می‌شد. فلانی ۱۰ سال، فلانی ۵ سال یا ابد، از بازجو نظر می‌خواستند اما بازجوها اغلب زیر بار نظر نمی‌رفتند» ولی اگر هم بر فرض یک سالی را می‌گفتند ناصری بلافاصله دو برابر می‌کرد. هیچ‌کدام حرف همدیگر را قبول نداشتند. بهر حال به سیروس گفتم در حد من نیست که به تو قول بدهم، تو حرفهات را می‌زنی، من می‌روم و این مساله را بیان می‌کنم آن وقت اگر آنها عمل نکنند، خارج از کارم دور از شرافتم می‌دانم به تو قول بدهم و عمل نکنم.

گزارش کردم، وقتی با گزارشم موافقت شد، دیگر نگذاشتند سیروس را ببینم. سیروس را به یک محل خاصی بردند و گفتند غیر از ناصری کس دیگری نمی‌تواند با او تماس بگیرد، نتیجه معامله‌ای که سیروس نهاوندی کرد این بود که هیچ‌کدام از اعضای سازمانشان با توجه به آن فعالیت‌هایی که کرده بودند اعدام نشدند.

بهر حال سیروس نهاوندی را طی یک طرح بچه‌گانه از بیمارستان ۵۰۱

خودشان فراری دادند و برای اینکه ظاهرسازی کرده باشند، چندروزی نگهبانان را هم زندانی کردند و سیروس بعداً با سازمان انقلابی تماس گرفت و مجدداً سازمانی را بوجود آورد که باز هم همان سازمان به اصطلاح ساختگی که دستگاه اطلاعاتی برای کسب خبر از آن استفاده می‌کرد و این سازمان در سال ۵۵ ضربت خورد و افرادش دستگیر شدند.

در ساعت ۱،۵۲ دقیقه دادگاه اعلام تنفس نمود و جلسه بعد به بعد از ظهر

امروز موکول شد.

دومین جلسه دادگاه

اعترافات تکاندهنده تهرانی در دادگاه انقلاب^۱

جزئیات اعدام گروه ۹ نفری تشریح شد

دومین جلسه دادگاه انقلاب اسلامی تهران جهت رسیدگی به کیفرخواست دو نفر از متهمین ساواک به نامهای تهرانی و آرش در ساعت ۶ بعد از ظهر دیروز در مسجد زندان قصر تشکیل گردید. ابتدا رئیس دادگاه قبل از رسمیت یافتن جلسه دادگاه طی سخنانی درمورد مسجد گفت:

در نظام‌های ضد مردمی اموی - سلجوقی و پهلوی منفور حتی در سلطه قدرت‌های ضد اسلامی برای ریشه کن کردن اسلام یورش آورده بودند، نتوانستند چهره مسجد را مسخ کنند، چرا که مسجد خانه خداست. نه خانه مردم و ما. اکنون مسجد را که روح اولیه اسلام راستین است، دوباره زنده می‌کنیم و این مردمی‌ترین پایگاه، یعنی خانه خدا و خلق را مرکز امور اجتماعی خویش قرار می‌دهیم و به عنوان نمونه در آن به مسند قضاوت می‌نشینیم.

سپس رسمیت جلسه دادگاه با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید اعلام شد و آنگاه متهمین یکبار دیگر به معرفی خود پرداختند.

^۱ - روزنامه کیهان، یکشنبه ۲۷ خردادماه ۱۳۵۸

سخنان تهرانی

پس از آن تهرانی به دنبال سخنان جلسه اول شروع به صحبت کرده چنین گفت: من به شرح یک سلسله وقایع می‌پردازم و قضاوتش با شماست. اعمال من قابل دفاع نیست و چیزی را که می‌گویم دفاع نیست!

بسم الله الرحمن الرحيم

ماجرای کشف گروه یا سازمان آزادیبخش خلق ایران که بعدها به گروه سیاهکل معروف و در حال حاضر به نام سازمان چریکهای فدایی خلق،^۱ مورد شناسایی می‌باشد و نقش من در آن به این شرح است:

تشکیل کمیته چند نفری اوین در مهر ماه سال ۴۹ در ابتدا به خاطر شناختن دانشجویانی بود که در محیطهای آموزشی به مناسبت رسیدن ۱۶ آذر دست به تظاهرات می‌زنند و چون در سالهای ۴۷ - ۴۸ اعتصابات و

^۱ - سازمان کمونیستی چریکهای فدایی خلق در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی توسط جوانانی که از سیاستهای حزب توده وابسته به شوروی ناراضی بودند تشکیل گردید و سلسله جبال البرز بخصوص جنگل سیاهکل را به عنوان مرکز عملیات انتخاب و دست به تحریک روستائیان منطقه علیه رژیم زدند که با تلاش رژیم شاه این سازمان در اوایل سال ۱۳۵۴ و ماههای اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۵ شکست سختی را متحمل شده و از هم پاشید. پس از این شکست به جز چند ترور و درگیری با نیروهای پلیس فعالیتی از آنان دیده نشد.

با آغاز انقلاب اسلامی و ایجاد فضای مناسب، سازمان دست به تجدید تشکیلات زد. از اوایل ۱۳۵۷ مبارزاتش را علیه ارتش و نیروهای انقلابی افزایش داد که در مقایسه با امواج توفنده خروشان مردم که در سایه رهنمودها و رهبریهای امام خمینی، پایه‌های ستم را به لرزه درآورده بود، به حساب نمی‌آمدند. پس از پیروزی انقلاب، این سازمان با وجود نداشتن پایگاه مردمی، بر اصول و مرام وارداتی خود پای می‌فشرد لذا همگام با استکبار جهانی به ضدیت با انقلاب اسلام پرداخت و دست به ترور افراد و نیروهای مذهبی زد و با سلاح گرم به مبارزه علیه منطق، ایمان و اراده مردم پرداخت. عملکرد سازمان در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، سیستان و ... نشان از سرگشتگی و شاید بی‌ارادگی رهبری سازمان می‌نمود. با کشف پایگاهها و خانه‌های تیمی مخفی آنان، سازمان به دو شاخه اقلیت و اکثریت تقسیم شد که اکثریت هماهنگ با مواضع حزب توده ایران، اصل را بر مذاکره سیاسی به جهت کسب وجهه قرار دادند و اقلیت بر مبارزه مسلحانه پای فشرده و در کردستان جهت تداوم عملیات و بقای خود تلاش‌هایی نمودند.

سرانجام با کوشش، تلاش و رشد اجتماعی سیاسی پیشمرگان مسلمان کرد و نیروهای مدافع انقلاب، آنان منطقه را ترک و به عراق پناهنده شدند.

تظاهرات گسترده‌ای در دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های سراسر کشور بوقوع پیوسته بود، سپهبد ناصر مقدم^۱ مدیر کل وقت اداره کل سوم برای پیشگیری، دستور تشکیل آن کمیته را داده ولی من هنوز جزو اعضای آن نبودم، کمیته موصوف تعدادی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را که مورد سوء ظن بودند دستگیر و در بازرسی از منزل چند نفر از آنها تعدادی نشریات مارکسیستی، کتب مختلف، چند نسخه نشریه طوفان ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی طوفان و یک نوشته بسیار ریز که از زندان به بیرون داده شده بود کشف نموده بودند.

در جریان بازجویی از من متهمی که نشریه طوفان و آن نوشته ریز مربوط به وی بود، یاد شده ابتدا روابط خود را با فردی که نشریه طوفان را از او گرفته بود عنوان و همین امر و دستگیری‌های بعدی منجر به کشف یک شاخه از سازمان مارکسیستی لنینیستی طوفان که در تهران، مشهد، بجنورد فعالیت داشتند، شد و من از همین جا و به علت اطلاعاتی که از خارج از کشور داشتم، بر اثر گزارش رضا عطاریپور معروف به دکتر حسین زاده و دستور پرویز ثابتی معروف به مقام امنیتی به این کمیته مأمور شدم و

^۱ - سپهبد ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک، فرزند یعقوب، در سال ۱۳۰۰ ش در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات نظامی خود را در دانشکده افسری و دانشگاه جنگ و فرماندهی عالی ستاد مشترک به پایان رسانید و علاوه بر تحصیلات نظامی در رشته حقوق از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او مشاغلی چون فرماندهی یگانهای مختلف رزمی و پشتیبانی رزمی در نیروی زمینی و ریاست اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران را به عهده داشت و خانه‌های امن ساواک در زمان وی طرح‌ریزی شد. مقدم تا قبل از ریاست اداره دوم ارتش فردی درویش مسلک بود ولی به تدریج روحیات او تغییر کرده و به فردی بسیار تحمل‌پرست تبدیل شد. وی تا درجه سپهبدی رسید. وی از گردانندگان عمده ساواک بود و شاه به علت حوادث انقلاب، او را رئیس ساواک کرد در تماسهایی با سران جبهه ملی سعی در مهار انقلاب داشت که به نتیجه‌ای نرسید. او در دوران خدمت موفق به اخذ نشان‌های؛ افتخار درجه ۳، لیاقت ۳، لیاقت ۳ از نوع یکم، خدمت درجه ۳، نشان درجه ۴ تاج، مدال یادبود بیست و پنجمین سال شاهنشاهی و... نائل آمد.

سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب محاکمه و به اعدام محکوم گردید. حکم صادره در ساعت ۲/۳۰ دقیقه بامداد روز ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ درباره وی به اجرا درآمد. (ر. ک: مرکز بررسی اسناد تاریخی، یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب سی و ششم، آیت‌الله محمدصادق خلخالی، ص ۱۰۱).

حسین زاده در آن موقع رئیس بخش ۳۱۶ بود و بخش ۳۱۶ مربوط به مسائل مذهبی و جبهه ملی می شد.

بعد از چندی همان متهمی که اعترافش منجر به دستگیری افراد سازمان فوق الذکر شده بود، از داخل زندان پیغام داده بود که می خواهد بقیه اطلاعات خود را بدهد. رضا عطارپور و محمد حسن ناصری معروف به دکتر عضدی یک روز جمعه به اوین رفته و آن متهم نیز در مورد سازمان آزادی بخش یا رهایی بخش خلق ایران که ادامه دهندگان و اعضای گروه شهید بیژن جزنی بودند، به طور مفصل اطلاعات خود را داده بود.

او گفته بود که این سازمان از تیم های مختلفی مثل تیم شهر، تیم کوه، تیم علمی، تیم رابطین و تیم اسلحه تشکیل شده بود و هریک از این تیم ها وظایف مشخصی را دنبال می کرد. مثلاً تیم شهر اماکن و محلات حساس را شناسایی و چند بانک را برای مصادره کردن در نظر گرفته و بانک وزراء و ونک را نیز به فرماندهی علی اکبر صفایی فراهانی مصادره کرده بود. تیم کوه به شناسایی مناطق کوهستانی اطراف تهران مبادرت و از شهریور ۴۹ آماده برای عملیات پارتیزانی، از دره درکه حرکت و کوهها و جنگل های مازندران را شناسایی و به طرف کوههای استان گیلان در حرکت بودند.

تیم رابطین وظیفه ارتباطی با سایرین بویژه تیم کوه و تیم شهر را عهده دار بود و اعضای این تیم در مناطق مختلف که از قبل تعیین می کردند، با تیم کوه رابطه و نیازمندیهای غذایی و پوشاکی و سایر موارد مورد لزوم آنها را برای تعبیه انبارهای مختلف در جنگلها تدارک می دیدند. تیم علمی موفق به ساختن ماده منفجره فولمینات جیوه شده و دست اندرکار ساختن ماده منفجره تی ان تی بود. تیم اسلحه تعدادی سلاح و مهمات از طریق قاچاقچیان محلی در ارومیه و کردستان تهیه و در تجهیز سازمان به سلاح گرم فعالیت می کردند. ضمناً مقداری اسلحه و مهمات و نارنجک جنگی نیز بوسیله علی اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی از خارج از کشور که توسط جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جناح جرح حبش که معتقدات مارکسیستی دارد و مورد حمایت شوروی است، از راه

عراق به کشور وارد و در اختیار سازمان قرار داده شده بود و اعضای تیم کوه نیز مسلح بودند. بر اساس اعتراف متهم مورد بحث بلافاصله گزارشی بوسیله عطارپور معروف به دکتر حسین زاده تهیه و ثابتی و مقدم نیز دستور دستگیری اعضای شناخته شده را دادند که اعضای تیم شهر در تهران به وسیله قسمت اجرایی که از چند نفر کارمند ساواک تهران و گارد تشکیل می‌شد، آن افراد و منجمله محمدهادی فاضلی، ماشاءالله مشیدی،^۱ اسماعیل معینی عراقی و دیگران را دستگیر و چون من در آن زمان مجرد و جوان‌ترین عضو کمیته بودم، به من و ناصری مأموریت دادند تحت نظر محمد حسن ناصری معروف به دکتر عضدی که در آن زمان بازجوی متخصص و یکی از اعضای کمیته بود برای دستگیری چند نفر به رشت برویم و اسامی را در اختیار ساواک رشت بگذاریم. نتیجه این مأموریت دستگیری ایرج نیری یکی از اعضای تیم رابط در قریه شب خسلات یکی از توابع بخش سیاهکل و همچنین دستگیری محمود رحیمی مسچی آموزگار از قراء اطراف فومن و یکی دیگر از اعضای تیم رابطین بود، البته وظیفه رابطین این بود که غذا و پوشاک را می‌گرفتند و در دبه می‌گذاشتند و به بالای کوه می‌بردند و کوه کاکو که در نزدیکی قریه قرار داشت و اینها قرار تماسی داشتند با تیم کوه، تیم کوه یادداشتی می‌نوشت و روی درختی که در آنجا مشخص شده بود می‌گذاشتند و ایرج نیری می‌رفت و یادداشت را برمی‌داشت و مواد مورد احتیاج را تأمین می‌کرد و بلافاصله با محمود رحیمی مسچی برمی‌گشت و آن بالا می‌گذاشت. در جریان تحقیقات از این دو نفر معلوم شد اعضای تیم کوه در مناطق و جنگل‌های سیاهکل در جاده سیاهکل، دیلمان بوده و در نظر دارند به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل و گارد جنگل حمله و ضمناً پاسگاه دیگری به نام شویل را نیز برای حمله بعدی در نظر گرفته بودند. از آنجایی که مسأله اهمیت داشت، خود رضا عطارپور به رشت آمد و جریان حمله به پاسگاه مورد نظر را به فرمانده ژاندارمری هنگ گیلان و فرمانده گروههای ژاندارمری لاهیجان که پاسگاه سیاهکل تحت نظر

^۱ - شعاع‌الدین مشیدی.

گروهان مذکور اداره می‌شد توسط عطارپور، با حضور من و با حضور رئیس ساواک وقت رشت، سرهنگ شیخ‌الاسلامی اطلاع داده شد. ما همه به تهران آمدیم و ۳ یا ۴ روز بعد در ساعت ۷،۳۰ یا ۸ شب تلفنی از رشت خبر دادند که پاسگاه ژاندارمری سیاهکل مورد حمله واقع و معاون رئیس پاسگاه و رئیس خانه انصاف قریه شب خسبلات به نام وحدتی کشته شده‌اند و مهاجمین به داخل جنگل عقب‌نشینی کرده، ولی شخصی به نام هادی بنده خدا لنگرودی که قبل از حمله به پاسگاه ژاندارمری برای کمک گرفتن از ایرج نیری برای بردن او به قریه رفته بود، با دو قبضه اسلحه گرم به‌وسیله مردم قریه دستگیر و به پاسگاه ژاندارمری تحویل و فعلاً در اختیار ساواک رشت است.

عطار پور دستور داد بلافاصله هادی بنده خدا لنگرودی را به تهران منتقل کنند. در ساعت حدود ۲ بعد از نیمه شب به محض رسیدن هادی بازجویی از او شروع و وی معترف گردید، اعضای تیم کوه و اسامی علی‌اکبر صفائی فراهانی و علی نیری که پسرعموی ایرج نیری بود، محدث قندچی، عباس دانش بهزادی، محمد رحیم سماعی، مهدی اسحاقی، احمد فرهودی مارکسیست و طرفدار جنگ مسلحانه در شهرها است، همان گروهی که شهید امیر پرویز پویان او را رهبری می‌کرد و پیرو تز کاکوس ماریگلا و احمد فرهودی در اداره ثبت ساری مشغول کار بوده که اتومبیلش شناسایی شده بود.

وی همچنین اضافه کرد تیم کوه دارای انبارک‌های غذایی، خوراکی و دارویی و اسلحه و مهمات جنگی در برخی از استان‌های مازندران و گیلان بوده و حاضر است آن محل‌ها را نشان دهد. او درمورد نحوه دستگیری خود عنوان کرد که اعضای تیم کوه از طریق حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد که در تیم رابطین بودند، در جریان دستگیری اعضای تیم شهر قرار گرفته و تصمیم گرفتند که عملیات حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل را زودتر از موقع آغاز نمایند.

در روز موعود هادی بنده خدا لنگرودی را با یک قبضه سلاح اضافی به قریه شب خسبلات می‌فرستند تا ایرج نیری را با آن اسلحه تجهیز کرده و

به اتفاق به تیم کوه ملحق تا در حمله به پاسگاه شرکت کنند. وی پس از ورود به قریه، سراغ خانه ایرج نیری را می‌گیرد ولی چون نیری قبلاً دستگیر و مردم قریه نیز توسط ژاندارمری و ساواک رشت توجیه شده و گفته بودند کمونیست هستند، او را در میان گرفته و در صدد دستگیری وی برمی‌آیند. هادی بنده خدا لنگرودی با تیراندازی هوایی به سوی رودخانه فرار کرده ولی مردم با سنگ به او حمله و با زدن سنگ به سرش وی را بی‌حال و دستگیر کرده و به پاسگاه سیاهکل تحویل می‌دهند. مأمورین پاسگاه بلافاصله جهت تحویل وی به پاسگاه گروهان لاهیجان، حرکت می‌نمایند. در این فاصله که اعضای تیم کوه از دیر کردن هادی بنده خدا لنگرودی نگران شده بودند، به جاده دیلمان سیاهکل آمده و متوجه می‌شوند که هادی دستگیر و به پاسگاه برده شده است، به همین مناسبت برای آزادی هادی ساعت حمله را جلو انداخته و با تصاحب مینی‌بوس مسافرکش محلی به سیاهکل آمده و به پاسگاه حمله می‌کنند.

پاسگاه ژاندارمری سیاهکل هم با رفتن چند تن از مأمورین و رئیس پاسگاه، برای تحویل هادی بنده خدا لنگرودی به گروهان لاهیجان تضعیف شده بود، با مقاومت نه‌چندانی تسلیم و همان‌طور که گفتم رئیس پاسگاه و رئیس خانه انصاف شب خسبلات که به حمایت از مأمورین بلند شده بودند کشته و علی نیری به علت تیراندازی اشتباهی علی اکبر صفائی فراهانی از ناحیه دست به شدت مجروح و سرانجام اعضای تیم کوه با برداشتن ۹ قبضه از سلاح‌های موجود در پاسگاه که فاقد فشنگ بودند و پخش اعلامیه توضیحی و احتمالاً سخنرانی در محل به طرف جنگل عقب‌نشینی می‌نمایند و به من مأموریت دادند که با هادی بنده خدا لنگرودی که حاضر شده بود انبارهای غذایی، پوشاکی و دارویی و اسلحه و مهمات تیم کوه را در محل‌های مختلف نشان بدهد و تخلیه این انبارها که در استان‌های مازندران و گیلان بود به آن مناطق برویم.

روز بعد یعنی در ۲۰ بهمن ۴۹، به اتفاق یک افسر ضد اطلاعات ژاندارمری و هادی، ابتدا با هلیکوپتر به سوی ساری پرواز کردیم ولی در بین راه هلیکوپتر به علت اشکالات فنی به تهران مراجعت و در بعد از ظهر همان

روز با یک اتومبیل شورلت ژاندارمری با چند نفر دژبان در ساعت ۱۰ شب به ساری رسیدیم و صبح روز بعد کار تخلیه انبارک‌ها را به راهنمایی هادی بنده خدا لنگرودی شروع نمودیم. در این انبارک‌ها که علامت‌گذاری شده بود برنج، نمک، دارو، عسل، پول خرد، نارنجک، اسلحه و مهمات وجود داشت. من در تخلیه ۳ - ۴ انبار شرکت داشتم و دو انبارک واقع در خرس‌دره و زیارتچال نیز به علت غیر قابل دسترس بودن در زمستان، تخلیه نشد.

بعد از یک هفته با هادی به رشت عزیمت نمودیم. بعد از جریان حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، هنگ ژاندارمری سیاهکل با اعزام نیروهای کمکی از تهران و نقاط دیگر تقویت و آنها مرکز ستاد عملیات خود را در بهداری سیاهکل مستقر کردند. هلیکوپترهای ارتشی بر فراز جنگل به دنبال رد پای اعضای تیم کوه بودند. وقتی ما به رشت رسیدیم معلوم شد آنها نمی‌دانند دنبال چه کسانی هستند و همچنین تعداد اعضای تیم کوه را و قدرت آتش آنها را نمی‌دانستند. در کمیسیونی که از سران نظامی و غیر نظامی استان گیلان تشکیل شده بود، به من دستور دادند که اطلاعاتی از تیم کوه در اختیار کمیسیون موصوف بگذارم و بطور کلی متهم هادی بنده خدا لنگرودی را به مأمورین ژاندارمری تحویل دهم که من هم این کار را کردم. چند روز بعد علی اکبر صفایی فراهانی فرمانده تیم کوه، جلیل انفرادی و نیری که به قریه‌ای به نام بیستون وارد شده و قصد داشتند علی نیری را برای معالجه به شهر ببرند، به وسیله مردم روستای مذکور دستگیر و به مأمورین ژاندارمری تحویل دادند. در جریان دستگیری این سه نفر چشم علی اکبر صفایی به شدت مجروح و یک میله آهنی به شش جلیل انفرادی فرو کرده بودند و اینها را با طناب‌های پشمی بسته بودند. بازجویی از علی اکبر صفایی شروع و آن دو نفر به بهداری منتقل شدند. در موقع بازجویی که در طبقه دوم بهداری انجام شد دیواری گوشتی از افسران بوجود آمد و صفایی سه محل مورد ملاقات با اعضای تیم کوه را روی نقشه مشخص کرد. محمد حسن ناصری معروف به دکتر عضدی به رشت آمد و بازجویی از آنها را به کمک منوچهر وظیفه خواه معروف به منوچهری که در

آن موقع در ساواک رشت خدمت می‌کرد و بعد به کمیته آمد و رئیس بازجویی به اصطلاح فعالیت‌های مذهبی و سازمان مجاهدین و غیره شد آغاز کردند. بعد از دو یا سه روز خبر دادند که درگیری بین تیم کوه و مأمورین ژاندارمری به وقوع پیوسته و در نتیجه منجر به شهادت مهدی اسحاقی و محمد رحیم سماعی شده و سایرین دستگیر شده‌اند. قضاوت در مورد سیاهکل به عهده تاریخ است ولی برای اینکه آیندگان بتوانند تجسمی از این حماسه داشته باشند، وظیفه این نسل است که همه اطلاعات آن را با امانت‌داری تجزیه و تحلیل نماید.

شکنجه گروه سیاهکل

تهرانی در دنباله صحبت‌هایش در مورد شکنجه گروه سیاهکل^۱ گفت:

^۱ - گروه سیاهکل (جنبش مسلحانه انقلابی ایران) را شمار دیگری از مارکسیست - لنینیست‌ها که به مائوئیسم گرایش داشتند مانند حمید اشرف، غفور حسن‌پور و علی‌اکبر صفائی فراهانی بنیاد نهادند. این گروه برای به دست آوردن سلاح نمایندگانی را به عراق فرستادند تا از کمک‌های رژیم بعث که به ظاهر اندیشه براندازی رژیم در سر داشت برخوردار گردد. از این رو دو تن از اعضای گروه رهسپار عراق شدند و با مقامات امنیتی رژیم بعث ملاقات و با همکاری آنان با دکتر محمود پناهیان نماینده «کا.گ.ب» در بغداد ارتباط برقرار کردند و در این رابطه مقداری سلاح و مهمات و مواد انفجاری دریافت داشتند. این گروه در تابستان سال ۱۳۴۹ به دو بانک در تهران حمله و موجودی آنها را به سرقت بردند. هم‌چنین در شهریور سال ۴۹ یک تیم از گروه به مازندران و گیلان اعزام شدند تا در زمینه شناسایی نقطه‌های استراتژیک اقدام نمایند و در میان جنگلهای شمال پناهگاه‌ها و جایگاههایی برای نگهداری سلاح‌ها، مواد غذایی، دارو و پوشاک بسازند و روی عناصر بومی برای کشاندن آنان به سوی گروه کار کنند. به دنبال دستگیری برخی اعضای گروه توسط ساواک، تعدادی از اعضا به ارتفاعات رفتند و رژیم در پی دستگیری آنان فعالیت گسترده‌ای را آغاز نمود. اعضای گروه در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله کردند و پس از کشتن و زخمی کردن مأموران پاسگاه و ربودن سلاحهای آنها به ارتفاعات فرار کردند. اعضای گروه در تاریخ ۲۹ بهمن توسط روستاییان که شنیده بودند «باغی‌ها به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله کرده‌اند» مورد حمله قرار گرفتند و پس از کتک سختی که به آنان زدند، تحویل ژاندرمها دادند. بدینگونه از ۹ تن افرادی که در تیم کوه فعالیت داشتند، دو تن کشته شدند و هفت تن دستگیر گردیدند.

رژیم شاه در پی بازجویی‌های گسترده از دستگیر شدگان و گرفتن اطلاعات آنان، بی‌درنگ نامبردگان را با دیگر افراد گروه سیاهکل به محاکمه کشیدند. دادگاه آنان را به مرگ محکوم کرد که با اعتراض و درخواست «تجدید نظر» از سوی دستگیر شدگان، بی‌درنگ دادگاه تجدید نظر آنان

فقط آن موقع با شلاق بود و در این پرونده هم بازجو بودم و هم شکنجه‌گر و امور اجرایی کمیته به دستور عطارپور بود که دستور از ثابتی می‌گرفت و خود سپهبد ناصر مقدم که باعث و بانی شکنجه‌ها بود.

درمورد ماده ۷ پرونده اتهامی، تهرانی گفت: در خرداد ۵۱ به کمیته مشترک ضد خرابکاری انتقال داده شدم و دستور می‌دادند که فلان جا بازرسی و یا فلان کس دستگیر شود. گزارش بازجویان که بر اساس اعتراف متهمان دستگیر شده بود، گزارشی به اداره می‌دادیم.

تهرانی درمورد بازجویی از ابراهیم پوررضا خلیق گفت: به دستور عطارپور به مشهد رفتم تا با ساواک مشهد در بازجویی از متهم فوق همکاری

تشکیل و رأی دادگاه قبلی را تأیید کرد. محکومان تقاضای رسیدگی فرجامخواهی کردند لیکن این فرجامخواهی از سوی شاه پذیرفته نشد. از این رو حکم صادره درباره آنان در سپیده دم روز ۴۹/۱۲/۲۶ در میدان «چیتگر» به اجرا درآمد و بدینگونه گروه سیاهکل از هم پاشید و از میان رفت. رژیم شاه نیز در پایان اسفند اسامی ۱۳ نفر از تیرباران شدگان را در جراید منتشر ساخت.

در مورد این گروه دو نکته قابل تأمل و بررسی است: ابتدا اینکه نیروهای نظامی و انتظامی رژیم پهلوی با آن همه ساز و برگ در مقابل چند جوان بی‌تجربه و بی‌برنامه، نتوانستند کاری از پیش ببرند و مسلماً اگر آنها توسط روستائیان دستگیر نشده بودند نیروهای نظامی می‌بایست ماهها در جنگل به سر می‌بردند و سرانجام هم مشخص نبود که موفقیتی به دست آورند.

و اما نکته دیگر؛ از آنجا که گروه سیاهکل در بین مردم پایگاهی نداشت و حساب خود را از مردم جدا کرده بود، در هر نقطه که با مردم روبرو می‌شد چند عضو خود را از دست می‌داد زیرا مردم به آنها حمله کرده و آنان را دستگیر و پس از ضرب و شتم به نیروهای انتظامی تحویل می‌دادند. از طرفی اعضای این گروه به علت نداشتن یک برنامه منسجم و عدم آمادگی لازم برای یک مبارزه چریکی، تعدادی از اعضای آن در برخورد با اولین موانع از گروه بریده و در موقعیت مناسب فرار را برقرار ترجیح می‌دادند و آن عده که ماندند با اولین برخوردها خود را تسلیم نیروی رژیم نموده و هرآنچه را که در باره گروه و اعضای آن می‌دانستند به مأمورین منتقل کردند و تعدادی هم پس از دستگیری منفعل گردیده و با اعلام انزجار از گروه و اعلام وفاداری به سلطنت و شخص شاه، با تنظیم ندامتنامه و قول همکاری با ساواک مورد عفو ملوکانه قرار گرفتند!

و در خاتمه باید گفت مسئله کمونیست بودن با در نظر گرفتن روحیه مذهبی مردم و خاطرات تلخ خیانت‌ها و اعمال کمونیست‌ها در نهضت جنگل به میرزا کوچک خان و مردم آن نواحی و سایر

علل، گروه سیاهکل را با شکست مواجه ساخت.

(به منظور آگاهی و شناخت دقیق این گروه و چگونگی سازماندهی و فعالیت آنان و اطلاع از جزئیات محاکمه واقعه سیاهکل ر. ک: «نهضت امام خمینی» سید حمید روحانی، جلد ۳، ص ۴۰۹

نمایم.

روز بعد به مشهد رفته و خودم را به ساواک معرفی کردم و یکی دو ساعت بعد [پور]رضا خلیق را آوردند. او قبلاً به شدت شکنجه شده بود و علاوه بر من حسین ناهیدی و چند نفر دیگر در اطاق بودند. دست و پای او را بسته و با کابل او را زدیم و بعد من و ناهیدی بیرون آمده تا درمورد ادامه کار صحبت کنیم.

در این موقع افراد گارد ساواک شاید برای خوش خدمتی دست‌های رضا خلیق را با دستبند به پنجره اطاق بسته و آویزان کرده بودند، وقتی وارد اطاق شدم وضع را بحرانی دیدم، وقتی دستبندها را باز کردم بیهوش شده بود و تلاش‌های بعدی بی‌اثر ماند و او شهید شد.

چون سگی روسیاه به زیارت امام رضا رفته‌ام، من همیشه به زیارت امام رضا می‌رفتم و می‌خواستم که مرا به راه راست هدایت کند. (تهرانی در بیان این جملات متأثر شده بود و اشک می‌ریخت)^۱ تلفنی جریان را به عطارپور خبر دادم و او گفت از شرش راحت شدیم.

س - شما میزان عمل خودتان را در شهادت ایشان چه اندازه می‌دانید، بیان کنید

تهرانی در پاسخ به سؤال رئیس دادگاه گفت: چه کسی می‌تواند شاهد اعمال مرگ کسی باشد و متأثر نشود، این مسأله شهید پوررضا خلیق حتی در پرونده‌اش در ساواک هیچ چیز وجود نداشت. ناهیدی را هم اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ترور کرده بودند. من، چرا باید این مسأله را بگویم؟ گفتم که مادر داغ‌دیده‌اش بداند که حداقل بداند چگونه شهید شده است.

وقتی آدم داخل مرداب و لجن‌زار است نمی‌تواند هوای چند قدم آن طرف‌تر را حس بکند. من اگر زودتر به سوی جنبش می‌آمدم شاید اینک جایم اینجا نبود. من ذاتاً یک آدم مذهبی بودم ولی ترس و دلیل‌هایی که

^۱ - هر بار جلادان از «دیانت»، «انسانیت» و «مسلمانی» صحبت می‌کردند، با اعتراض و تمسخر تماشاگران روبرو می‌شدند. (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۵، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، ص ۹).

آدم برای خود می‌تراشد، مجبور است ادامه بدهد. من شاهد چقدر جنایت بودم، همه را گفتم.

دانشگاه صنعتی

تهرانی در مورد یکی دیگر از جنایات ساواک گفت: در اوایل سال ۵۳ یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به نام محمود نمازی، به طور اتفاقی مورد شناسایی واقع شد و در ادامه پیگیری مأمورین یک باب خانه امن آنها در خیابان نواب و یک باب خانه در شهرستان قزوین مورد شناسایی قرار گرفت و در جریان عملیات به تدریج انوشیروان لطفی، محمود نمازی، منصور فرشیدی دستگیر ولی هنگامی که نفر چهارم خشایار سنجری از منزل خارج می‌شد، با مأمورین برخورد و پس از کشیدن سلاح کمربندش با مأمورین درگیر شده و به شهادت می‌رسد.

حدود ساعت ۱۱ صبح سه نفر دستگیر شده را به کمیته آوردند و عطارپور دستور داد که اسامی آنها را در دفتر زندان بنویسند و یا با مشخصات جعلی بنویسند.

و چون [من] قبلاً از انوشیروان لطفی بازجویی کرده بودم بازجویی از او به من محول شد و عطارپور طی نوشته‌ای که به روزنامه‌ها داد اعلام کرد که در برخورد مأمورین با سه نفر، دو نفر به اسامی انوشیروان لطفی و منصور فرشیدی به قتل رسیده و حال سومین نفر که در بیمارستان است رضایت‌بخش نیست، در حالی که محمود نمازی در زندان بود و عطارپور خواست که فرشید نمازی^۱ تمام مطالب را بگوید.^۲

بعد از دو سه روز عطارپور گفت هر سه باید بمیرند و هر کس باید متهم خود را بکشد. محمود نمازی و منصور فرشیدی به درجه شهادت رسیدند و یک روز صبح که آمدم حسینی به من گفت کار طرف تمام شد.

^۱ - منظور منصور فرشیدی است.

^۲ - الف (تهرانی در اعترافات کتبی خود می‌گوید: بعد از اینکه روزنامه منتشر شد، عطارپور آن را به فرشیدی نشان داد که من هم و سایر بازجویان بودند و گفت که اگر حرفهایت را نزنم کشته می‌شوی و اگر همکاری کنی به روزنامه‌ها می‌گوییم اشتباه شده است. (سند شماره ۳۹ (روزنامه‌های وقت))

من فکر می‌کنم بر اثر شکنجه و یا خوردن ضربه شهید شدند و وقتی به پزشک قانونی می‌بردند می‌گفت خودکشی کرده. سیستم طوری بوده که همه ادارات در خدمت ساواک بودند، حرفی را که اینجا می‌زنم علیه هیچ سازمان و گروه و دسته‌ای نیست و هیچ خصومتی با هیچ کس ندارم.

تهرانی در دنباله سخنانش، درمورد تعیین قرار بازداشت و دادرسی ارتش گفت، قرار بازداشت باید ظرف ۲۴ ساعت اخذ و به متهم ابلاغ می‌شد و طریقه آن به این صورت بود که از متهم راجع به مشخصاتش سئوالاتی می‌کردند و طبق فرم مخصوصی که داشت نامه‌ای تهیه می‌کردند که این شخص به دلیل اقدام علیه مملکت بازداشت می‌شود و بعد به دایره جمع‌آوری که من سرپرست آن دایره بودم صادر می‌شد و به اداره دادرسی می‌رفت. معمولاً تمام کارهای مربوط به اداره دادرسی را دو شعبه ۱۲ و ۱ اداره دادرسی انجام می‌داد که یکی سرهنگ کویر و دیگری سرگرد علی بهداد بود، که بعداً کویر دادستان ارتش شد.

دو راه وجود داشت، یا قبول می‌کرد یا اعتراض. در مواقعی که اعتراض داشت به رأی صادره، بازجوها می‌گفتند اعتراض بی‌فایده است که همین‌طور هم بود و طرف ممکن بود امضاء کند یا امضایش را جعل می‌کردند و یا نامه‌ای به دادرسی می‌دادند و کمیسیونی تشکیل می‌دادند و آنها می‌گفتند اعتراض بی‌خود است که به متهم گفته می‌شد.

درمورد انوشیروان لطفی گفت: در بیدادگاه اول به اعدام و با یک درجه تخفیف به حبس ابد که اکنون به وسیله مردم ایران از زندان آزاد شده است.

و امیدوارم انوش مرا ببخشد و سعی می‌کردم که با او دوستی ایجاد کنم. من فکر می‌کنم انوش مدت‌ها نمی‌توانست راه برود و با تهی‌گاه روی راه می‌رفت، مرا به طور شخصی ببخشد.

مردم درد شکنجه را نمی‌فهمند و نمی‌دانند چگونه بوده و کسی که آنجا بوده می‌داند. تهرانی در بیان این جملات اشک می‌ریخت.

تهرانی درمورد شهادت گروه ۹ نفری^۱ بیژن جزنی چنین گفت:
 جنایات [درمورد] گروه ۹ نفری کابوس وحشتناکی است. حقیقت باید
 گفته شود حتی اگر بسوزاند.

بعد از ترور رضا زندی‌پور رئیس کمیته مرکز شهربانی و راننده‌اش در
 اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری، یک روز در ۷ فروردین ۵۴
 محمد حسن ناصری معروف به عضدی مرا به اطاق خود خواست و گفت قرار
 است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات
 باشید. پرسیدم چیست گفت فضولی نکنید، من به اطاق خود رفتم و موضوع
 را فراموش کردم.

در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که
 کاظم ذوالانوار^۲ را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم، در آن موقع سرهنگ

^۱ - این ۹ نفر از مؤثرترین افراد گروه‌های مختلف بوده‌اند که به اشتباه از آنها به گروه بیژن جزنی
 یاد شده است.

^۲ - مهندس سید کاظم ذوالانوار، فرزند حجت‌الاسلام و المسلمین سید جعفر ذوالانوار، در اسفند
 ماه سال ۱۳۲۶ همزمان با دهم محرم و روز عاشورا در یک خانواده متدین و مذهبی، در شهر شیراز
 دیده به جهان گشود. او دوران اقامت در شیراز را به دور از هیاهوی رایج زمانه در اهتمام به تحصیل
 و شرکت در مراسم و جلسات دینی و قرآن گذراند و از جمله در جلسات قرآن و تفسیر، در مسجد
 شمشیرگرا حضور فعال داشت. ذوالانوار در سال ۱۳۴۶ در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران
 پذیرفته شد. در دوران دانشجویی نیز در کنار تحصیل از مطالعات دینی و فعالیتهای سیاسی غافل
 نبود. وی در سال ۱۳۴۷ با سازمان مجاهدین و بنیانگذاران آن آشنا شد و تا قبل از تغییر
 ایدئولوژیک منافقین و انحراف بعضی از اعضاء، از آرمان‌های اسلامی مخلصانه و شجاعانه دفاع نمود.
 نامبرده در مهرماه ۱۳۵۰ در اداره کشاورزی مشهد دستگیر و در راه انتقال به ساواک، ضمن
 درگیری با پلیس امنیتی موفق به فرار شده و به زندگی مخفی روی آورد. کاظم تا قبل از دستگیری
 به عملیات چریکی متعددی اقدام کرد و ساواک که از دست او به ستوه آمده بود، بارها برای
 دستگیری او تلاش نمود ولی کاظم هر بار با هشیاری از دام آنها فرار می‌کرد. بالاخره در روز ۱۱
 مهر ۱۳۵۱ بر سر یک فرار سوخته، با ساواک درگیر شد و در حالی که گلوله‌ای آوارهاش را شکافته
 و گلوله‌ای در رانش نشسته بود، دستگیر و مستقیماً به شکنجه‌گاه برده شد. زندگی کاظم در
 زندان، خود حماسه دیگری است. دوستان و هم‌زمانش که بیش از ۲/۵ سال در زندان قصر و
 کمیته مشترک در بند عمومی و یا سلول انفرادی با او زندگی کرده‌اند همگی معتقدند که ایمان او
 به خداوند رحمان و تعهد او به آرمان‌های اسلامی و عشق و علاقه‌اش به مردم بود. با وجود خفقان

وزیری رئیس زندان اوین بود و تأکید کرد که این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت که ناهار را در رستوران هتل امریکا واقع در خیابان تخت جمشید حاضر شوم. کاظم ذوالانوار به بازداشتگاه با یک نامه فرستاده شد، ساعت ۲/۵ به رستوران رسیدم. رضا عطارپور، محمد حسن ناصری، پرویز بهمن‌فرزاد معروف به دکتر جوان، سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک،^۱ ناصر نوذری معروف به رسولی و محمدعلی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند. ترکیب افراد برای صرف غذا با هم جور در نمی‌آمد. مشغول کوفت کردن ناهار بودیم که عطارپور گفت آن عملیاتی را که قرار بود، الآن موقع آن است و جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته و باید همانطور که آنها در دادگاههای انقلابی خود وقت و بی وقت تصمیم به ترور می‌گیرند ما هم چند نفر از اعضای این سازمانها را بکشیم و من، ماتم برده بود. عطارپور ادامه داد که حسینی و رسولی زندانیان را از زندان اوین تحویل می‌گیرند و ما در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه اوین منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم.

رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیم‌ساعت به سوی

حاکم بر جو زندان، او در فرصت‌های به دست آمده به برگزاری جلسات اعتقادی و مذهبی همت گماشت و سنتی را در زندان رایج کرد که همه در طول روز نیم ساعت به خواندن قرآن پردازند. این برنامه تا مدتها بعد از شهادت وی همچنان در میان زندانیان اجرا می‌شد. کاظم در بازجویی‌هایش تحت هیچ شرایطی اطلاعاتی از خود و فعالیت‌هایش بروز نداد و بالاخره مأمورین امنیتی رژیم، روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ او را به همراه هم‌رزم خداجویش شهید مصطفی جوان خوشدل و هفت تن از اعضای گروههای مبارز غیر اسلامی، با دست و چشم بسته روی تپه‌های اوین به جوخه اعدام سپردند و بدین ترتیب دعای همیشگی او در قنوت‌های نمازش، تحقق یافت.

«اللّٰهُمَّ اجْعَلْ وِفاتِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِيِّكَ مَعَ اولِيائِكَ و...»

حسیناالله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

برای اطلاعات بیشتر ر. ک: تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، نامی که می‌ماند، جواد کامور

بخشایش، سال ۱۳۸۵

^۱ - بازجوی متخصص ساواک.

قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم. رسولی و حسینی زندانیان را تحویل گرفته و سرهنگ وزیری در حالیکه لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان با راهنمایی او و به دنبال مینی‌بوس حامل زندانیان به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرهنگ وزیری با بی‌سیم گفت هیچ کس اجازه ندارد تا دستور ندادم بالا بیاید. زندانیان را پیاده کرده به ردیف روی زمین نشانند در حالی که دستها و چشمانشان بسته بود، سپس رضا عطاریور فاتحانه پا پیش گذاشته و گفت همان طور که شما و رفقای شما در دادگاههای انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می‌کنید ما هم شما را محکوم کرده و می‌خواهیم حکم را اجراء کنیم. بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند.

اولین کسی که رگبار مسلسل را به سوی آنها بست سرهنگ وزیری بود و از آنجایی که گفتند همه باید شلیک کنند همه شلیک کردند، من نفر چهارم یا پنجم بودم که شلیک کردم.^۱

دادگاه چندبار دچار تشنج شدید شد که با اخطار رئیس دادگاه، حضار به سکوت دعوت شدند. تهرانی گفت شهدا دستهایشان و چشمانشان بسته شده بود و روی زمین نشسته بودند. اگر شما به ما و سایرین فرصت می‌دهید، آنها هیچ فرصتی به آنها ندادند، هیچ فرصت. و همینطور رگبار بستند و بعد سعدی جلیل اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد و او یکی از کسانی بود که متخصص منفجر نمودن بمب در دنیا بود. متهم در میان صحبت به پرسش‌های رئیس دادگاه پاسخ می‌داد و تهرانی در قسمتی از صحبتش گفت؛ این دادگاه نمی‌تواند بیشتر از آنچه که خودم حس می‌کنم مرا زجر بدهد، امکان ندارد.

رئیس دادگاه پرسید شما در شلیک تیر خلاص شرکت نکردید؟

^۱ - روزنامه‌های آن زمان بر اساس گفته ساواک، موضوع را کشته شدن افراد در حال فرار از زندان درج نمودند. بخش ضمیمه، سند شماره ۴۰

تهرانی پاسخ داد نمی‌دانم، متهم اسامی گروه ۹ نفری را به این شرح بیان کرد:

بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، مصطفی [جوان] خوشدل،^۱ کاظم ذوالانوار، عزیز سرمدی، چوپان زاده، مشعوف کلانتری، جلیل افشار و عباس سورکی.

تهرانی درمورد ناصری گفت که او از جبهه ملی خبرچینی می‌کرد و گروهی هم درست کرده بود برای اینکه مقابله بکند با نیروهای ملی و در تظاهرات هم شرکت می‌کرد. وقتی دانشجویان حقوق که او هم دانشجوی حقوق بود موضوع را فهمیده او را کتک زده و دستش را شکسته بودند، او هم به خاطر عقده‌ای که از این بابت داشت هر وقت در بازجویی می‌آمد دست متهم را می‌گرفت و می‌چلاند و فشار می‌داد.

درمورد سلسله مراتب اداری ساواک، تهرانی گفت:

کارمند وظیفه‌اش اجرای دستورات است و همانطور که همه از ساواک می‌ترسیدند در خود ساواک هم افرادی بودند که در این ماجرا شرکت داشته باشند و در طول کار کشیده شدند به کارهای کثیف. مثلاً به زن زندانی چشم داشته باشند. رئیس دادگاه سؤال کرد در این موضوع می‌توانید کسی را نام ببرید که در این موقع یکی از حضار از ته سالن گفت آرش. تهرانی گفت من اسم آرش را شنیدم ولی من آرش را ندیده‌ام ولی فکر

^۱ - مصطفی جوان خوشدل از اعضای مذهبی سازمان مجاهدین خلق و از مخالفان تغییر ایدئولوژی بود. او را در اخلاق و رفتار و منش تالی کاظم ذوالانوار می‌دانند. این دو، دوستی دیرینه‌ای با هم داشتند. در دوران زندان اغلب باهم بودند و به مسائل مذهبی از مطالعه نهج‌البلاغه و قرآن و نیز تفسیر سوره‌های قرآنی و حفظ آن مشغول می‌شدند. خوشدل متولد ۱۳۲۵ شمسی بود. در دوران جوانی به مساجد و جلسات مذهبی متعدد رفت و آمد داشت و قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ در زندگی او تأثیر زیادی گذاشته بود. چون پس از آن قیام بود که به دنبال راهکاری برای مبارزه با رژیم می‌گشت. او ابتدا به نهضت آزادی پیوست و بعدها با تأسیس سازمان مجاهدین خلق به عضویت آن درآمد. او یک ماه پس از دستگیری کاظم ذوالانوار دستگیر شد و زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت. در دادگاه ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد و سرانجام همراه کاظم ذوالانوار هفت تن دیگر در فروردین ۱۳۵۴ تیرباران شد.

❖ ۱۸۴ شکنجه‌گران می‌گویند

می‌کنم منوچهر وظیفه خواه بود که زن یک زندانی علیه او شکایت کرده بود.

در ساعت ۷/۵۱ دقیقه دادگاه به عنوان تنفس تعطیل و ادامه دادرسی به روز بعد موکول گردید.

سومین و چهارمین جلسه دادگاه

تهرانی در سومین جلسه دادگاه فاش کرد:^۱

سازمان چریکی بعنوان تصفیه اعضای خود را نابود می‌کرد

سومین جلسه علنی شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران جهت رسیدگی به کیفرخواست بهمن نادری پور معروف به تهرانی شکنجه‌گر معروف در ساعت ۱۱/۳۰ صبح دیروز (۵۸/۳/۲۷) تشکیل گردید. در ابتدا رئیس دادگاه در یک قسمت از گفتار خود گفت این جلسات در داخل مسجد زندان قصر به صورت علنی برگزار می‌شود. سپس رسمیت جلسه دادگاه با تلاوت و ترجمه آیاتی از کلام‌الله مجید اعلام و پس از آن تهرانی متهم ردیف اول در دنبال سخنان دیروز خود چنین گفت:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

... و اجساد آنها را داخل مینی‌بوس گذاشته و به بیمارستان ۵۰۱ ارتش تحویل دادیم. ضمناً چشم‌بند و پابندها بوسیله من و رسولی انجام شده بود. [لباس‌های خون‌آلود و چشم‌بندهای مقتولین به دستور عطارپور، توسط من و رسولی سوزانده شد تا مدرکی باقی نماند]^۲ من تا دو ساعت قبل از انجام

^۱ - روزنامه کیهان، دو شنبه ۱۳۵۸/۳/۲۸، ص ۱۲.

^۲ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۵، ۱۳۵۸/۳/۳۱، ص ۹.

طرح اطلاعاتی از آن نداشتیم، من تا آن زمان با مسلسل تیراندازی نکرده بودم و نمی‌دانم که گلوله‌های من به شهدا اصابت کرده است یا خیر. ساواک چرا چنین عملیات انجام می‌داد؟ آیا برای نابودی ۹ نفر انسان، انسان چشم و دست‌بسته. آیا لازم بود ۸ نفر، مأمور انجام این کار بشوند. طراح این نقشه کی بود و چه کسی این ۹ نفر را انتخاب کرده بود، چرا پای من را به این ماجرا کشیده بودند، بعضی از این سئوالات جواب ندارد و برخی دیگر را خود شما جواب بدهید.

وقتی گروه‌های مختلف و مبارز مسلحانه دست به ترور می‌زنند و در فاصله سالهای ۵۲ - ۵۶ تحت انگیزه‌های مختلف، علی نقی، محمد صادق فاتح یزدی، عباسعلی شهریاری مأمور ساواک، ابراهیم نوشیروان پور - زندانی سیاسی -، یدالله نوروزی افسر گارد و مستشاران انقلابی امریکا در ایران را ترور می‌کنند، عده‌ای هم در ساواک در مقام مقابله کردن و زهر چشم گرفتن برمی‌آیند. این طرح به‌طور مسلم به دستور شاه سابق انجام می‌شد و طراح آن عطاردپور یا ثابتی و احتمالاً ناصری و غیره بودند. هدف از این کار اصولاً گرفتن اطلاعات و یا رعایت پاره‌ای از مسائل نبود که مثلاً کسی متوجه اعمال آنها نشود. چون انتقال زندانی سیاسی تابع شرایطی بود که حتی اگر اتومبیل حامل زندانیان واژگون شد و همه مأموران و محافظین و راننده اتوبوس بمیرد، زندانی به علت بسته بودن دستش نمی‌تواند فرار کند و کسی که در حال فرار است گلوله نباید سینه فراخ و مردانه‌اش را سوراخ کند.

مثلاً زندانی‌ای چون شهید کاظم ذوالانوار که قصد فرار دارد و به محض انتقال از زندان کمپته به بازداشتگاه اوین که معمولاً آن را چند روز در قرنطینه یعنی سلول انفرادی نگهداری می‌کنند که نمی‌تواند با سایرین تماس بگیرد و یا طرح فرار درست کند و دلایل زیاد دیگری که همه حاکی از ارتکاب جنایت داشت. بعد از فوت سرتیپ وزیری گل از گل چند نفر از جنایتکاران شکفت و گفتند که جنایت بی‌شرمانه شهادت ۹ نفر از مبارزان و

مجاهدان توسط وزیری انجام گرفت و چون مدارک مربوط به آن را قبلاً از بین برده بودند، بنابراین باید خیال همه راحت شده باشد. در روز ۱۹ بهمن ۵۷ بر اثر صحبت‌هایی که من در چند جا کرده بودم، دکتر جوان و سعدی جلیل اصفهانی هر کدام به تنهایی با من مذاکره و تأکید داشتند که مبادا صحبت کنم، اما من به خاطر اینکه عذاب وجدان را حتم نگذاشته بود و گم شدن تمام مدارک و جنایات وجدان مرا راحت نکرده بود، بلکه با شنیدن صدای الله‌اکبر در جریان جنبش اسلامی، سیاهی‌ها به تدریج از جلوی چشمانم کنار رفته و یا نور ایمان به قلبم تافته بود، چطور می‌توانستم به فکر خودم باشم. زندگی ننگین یک‌ثانیه‌اش هم زیاد بود و زندگی صادقانه و شرافتمندانه اگر انسان عمر نوح پیغمبر را داشته باشد کم است. به همان علت من به افشاگری پرداختم و در این جریان به تنها چیزی که فکر نمی‌کنم خودم هستم.

قتل بلوریان

در مورد معاونت در قتل بلوریان، تهرانی گفت: باید به استحضار برسانم که چون من اعتراف داوطلبانه نموده‌ام، بنابراین از خیلی از عملیات منجر به شهادت مجاهدین و مبارزین بعنوان مطلع اطلاعات خود را تقدیم داشته‌ام. شهادت محمود عزیزی بلوریان در خانه‌ای واقع در دولت‌آباد کرج نیز از جمله این اطلاعات بوده است که چگونگی آن را به اطلاع اعضاء محترم دادگاه می‌رسانم.

در اوائل سال ۵۴ یکی از منابع یا خبرچین‌های ساواک کرج موتورسواری را در حال پخش اعلامیه سازمان چریک‌های فدایی خلق دیده و یا اینکه هنگام عبور موتورسوار مذکور مقداری اعلامیه از موتور او به زمین ریخته شده. به هر حال این خبرچین موتورسوار را تعقیب و منزل وی را در دولت‌آباد نزدیک راه‌آهن شناسائی و مراتب را به ساواک کرج، و ساواک کرج به ساواک تهران و سپس به اداره کل سوم و سرانجام به کمیته مشترک ضد

خرابکاری به صورت تلگرام ابلاغ و دستور داده شده بود. چند اکیپ برای شناسایی و انجام عملیات به کرج رفته و خود را به ساواک کرج معرفی و با سایر کارمندان ساواک اقدامات لازم را بعمل بیاورند. چهار اکیپ منظم از واحد اجرائی کمیته مشترک به سوی کرج حرکت کرد و بعداً چند اکیپ دیگر نیز برای کمک به آنها فرستاده شد.

واحد اجرایی کمیته که به وسیله بی‌سیم در تماس بود خبرداد خانه مورد نظر در محاصره و در جریان درگیری مسلحانه بین افراد اکیپ و ساکنین منزل که یک دختر یا زن که مسلح و مشغول آوردن آب به منزل بود دستگیر و سه نفر از آنها کشته و یکی از مأمورین [نیز] کشته شده‌اند. درباره این دختر بگویم که این دختر، اعظم‌السادات روحی آهنگران، رفته بود آب بیاورد. مأمورین که رفته بودند تحقیق کنند خود مردم این دختر را نشان داده و گفته بودند این خانمی هست که اینجا رفت و آمد می‌کند، آنگاه همه اجساد به ساواک کرج برده شد و متهم دستگیر شده در ساواک کرج نگهداری شد. ضمناً گزارش دادند که در داخل منزل مدارک زیادی وجود دارد. سرتیپ وحیدی سرپرست کمیته مشترک به من دستور داد برای بررسی مدارک و شناسایی هویت اجساد به کرج بروم. من به اتفاق یک اکیپ به کرج رفتم و معلوم شد، زن دستگیر شده اعظم‌السادات روحی آهنگران بوده و هویت یکی از اجساد به نام مارتیک غازیان شناسایی شد، اما دو جسد دیگر را نتوانستیم شناسایی کنیم. دفترچه‌ای در کمیته مشترک وجود داشت که مشخصات تمام افرادی که در سازمانهای مخفی فعالیت می‌کردند و شناخته یا متواری شده بودند در همین دفترچه با عکس و مشخصات و مرامهای ایدئولوژیکی نقل شده بود و چندتایی در اختیار بازپرسان بود. در حدود ساعت ۴ - ۵ بعد از ظهر در منزل تیمی واقع در قریه دولت‌آباد رفته و مشغول بررسی مدارک شدیم. در داخل خانه‌های فدایی خلق تمام مدارک طبقه‌بندی شده بود و دستور [سازمانی آنها] چنین بود که به محض اینکه منزل در محاصره قرار می‌گرفت مدارک باید از بین می‌رفت و این مدارک

شامل شناسنامه و تحقیقات و نشریات ایدئولوژی بود و معمولاً داخل پیتهایی می گذاشتند و بنزین یا نفتی در کنار آن می گذاشتند و به محض اینکه منزل در محاصره قرار می گرفت با آتش زدن، مدارک را از بین می بردند. خیلی از افرادی که در حال حاضر ممکن است ناشناس مرده باشند از این قبیل بوده و خود ساواک هم نتوانسته است هویتشان را به دست بیاورد.

تهرانی در قسمتی دیگر از سخنانش گفت: من به پدر و مادرها می گویم تنها ساواک نبوده که افراد را می گرفته و از بین می برده. در داخل همین گروهها هم اختلافاتی بوجود آمده. مثلاً یکی خواسته خارج شود او را کشتند و در بیابان دفن کردند. تهرانی در بیان این مطالب هیجان زده و دچار احساسات شده بود که رئیس دادگاه او را به آرامش دعوت کرد. در حدود ساعت ۴ یا ۵ به خانه تیمی واقع در قریه دولت آباد جهت بررسی مدارک رفتم. در داخل خانه تیمی مقداری شناسنامه و اوراق سوخته شده جمع آوری و در این موقع صدای انفجاری از خارج منزل مرا متوجه خود کرد. از منزل بیرون آمده و زنی را که در حال پرتاب نارنجک به سوی مأمورین بود مشاهده کردم که توسط یک پاسبان، مورد اصابت گلوله واقع و نارنجک از دست او رها و منفجر شد که منجر به شهادت وی گردید. جنازه این شهید را نیز که بعداً معلوم شد نزهت السادات روحی آهنگران بوده با سایر جنازه ها به سردخانه بیمارستان شهربانی بردند و ما هم به تهران آمدم. در بررسی مدارک معلوم شد که هویت اجساد محمد عزیزی بلوریان، دانشجوی دانشگاه صنعتی و یدالله زارع که قبلاً سابقه زندانی داشت، می باشند. من تصور می کنم خانواده شهید محمود بلوریان خصوصاً پدر و مادرشان از عضویت وی در سازمان چریکی اطلاعی نداشته و فکر می کردند که فرزندشان مشغول کار می باشد واقعاً برایشان قابل قبول نبود که او به این صورت به شهادت برسد.

اجازه می خواهم توضیح بیشتری اینجا بدهم. این سازمان های چریکی

به طور کلی وقتی به یکی نزدیک می‌شدند و عضوگیری می‌کردند، بالطبع اگر خانواده این فرد اطلاع پیدا می‌کرد که جوانش، فرزندش بزرگ شده و می‌فهمند که دنبال چه راهی می‌خواهد برود، سعی می‌کردند که او را منصرف سازند. این افراد سعی می‌کردند خانواده‌هایشان از کارشان سردر نیاورند. یعنی کسی که فارغ‌التحصیل شده و باید برود کار کند و بعنوان کار فرض بفرمایید رفت بابل، در بابل مدتی تلفنی صحبت می‌کرد حرف می‌زد و پدر و مادر هم خیالشان راحت بود که جوانشان دارد کار می‌کند و اگر می‌خواست احياناً او را ببیند او معمولاً حاضر می‌شود چون معمولاً زندگی محقر وقتی شروع می‌شد که افراد حس می‌کردند که مورد شناسائی ساواک قرار گرفته‌اند. بنابراین از همان لحظه می‌رفتند و زندگی محقری را شروع می‌کردند. خیلی از دخترها و پسرها ازدواجهای تاکتیکی می‌کردند. یعنی آنها از قبل همدیگر را می‌شناختند، بعداً قرار و مدار می‌گذاشتند، برای اینکه اعمالشان موجه جلوه کند پسر به خواستگاری دختر می‌رفت و از پدر و مادر دختر تقاضای ازدواج می‌کرد، دو حالت پیش می‌آمد یا پدر و مادر دختر راضی می‌شدند که دخترشان را به جوان بدهند یا اینکه مخالفت می‌کردند. اگر راضی می‌شدند مقداری جهیزیه تهیه می‌کردند و دختر و پسر بلند می‌شدند و تحت عنوان این که مثلاً ما در شهرستان کار پیدا کردیم جهیزیه را برمی‌داشتند و می‌بردند در خانه‌های گروهی و از آنها استفاده می‌کردند، چون در خانه‌های گروهی وجود زن یکی از پوشش‌هایی است که آنها باید داشته باشند. و به این ترتیب که اگر یک زن در آن خانه باشد کمتر مورد توجه و مورد سوء ظن اهالی محل قرار می‌گیرند تا این که سه یا چهار جوان وجود داشته باشند و چون همه مردم مسلمان هستند بیشتر مراقبت می‌کنند، ولی وقتی یک زن در آن خانه باشد کمتر مورد سوء ظن قرار می‌گیرد و اگر مخالفت می‌کردند دختر و پسر به پدر و مادرشان می‌گویند ما همدیگر را دوست داریم و می‌خواهیم با هم ازدواج کنیم و در تماس‌های بعدی با خانواده، می‌گفتند قبول کردیم برگردید، چون ازدواج

آنان یک ازدواج واقعی نبود، عشق و علاقه‌ای هم در آن وجود نداشت و ازدواج آنان فقط به خاطر پیشبرد هدفهای گروهی بوده و بعد اگر این افراد در حادثه‌ای به شهادت می‌رسیدند و یا به وسیله‌ای به دست گروه‌هایی از بین می‌رفتند، خانواده‌ها به هیچ وجه قبول نمی‌کردند و می‌گفتند آنان زن و شوهر بودند و هیچ گناهی هم نداشتند (آنها گناهی نداشتند چون با رژیم مبارزه می‌کردند) ولی در آن زمان به آنها تهمت دزد و خرابکار می‌زدند.

سازمان چریکهای فدایی خلق هم بعدها اعلامیه‌ای داد که در جریان محاصره خانه قریه دولت‌آباد و شهادت اعضای تیم، از هلی‌کوپتر استفاده شده و عده زیادی از افراد رژیم کشته شدند. هیچ‌کدام از این مسائل صحیح نبوده و فقط در عملیات مذکور یکی از کارمندان ساواک به نام داود افشار کشته شد که بعداً مشخص شد که گلوله‌ای که به وی اصابت شده، از ناحیه مأمور پلیس و بر اثر اشتباه بوده چون بررسی می‌کنند کارمندی که در درگیری کشته شده مشخص شد که گلوله از پشت اصابت کرده. اعظم روحی آهنگران به وسیله منوچهر وظیفه‌خواه معروف به منوچهری بازجوئی و پرونده وی به بیدادگاه نظامی ارسال و با توجه به اینکه در یک یا دو ترور شرکت داشت به اعدام محکوم گردید.

فعالیت سازمان‌ها

متهم ادامه می‌دهد اگر اجازه بدهید مسائلی است که بیان کنم. از آنجایی که این انقلاب ریشه‌های اسلامی دارد و با قیام یکپارچه ملت مسلمان ایران و به رهبری امام خمینی به ثمر رسیده، بنابراین معتقدم همه افرادی که در گذشته چه در سازمان‌های ضد مردمی مثل ساواک بوده‌اند و یا در گروه‌ها و احزاب و سازمان‌های سیاسی فعالیت داشتند، باید به طور واضح و عریان برای مردم شناسانده شوند. مثلاً سازمان‌هایی که در خارج از کشور فعالیت داشته و اعضای آنها با چین کمونیست، کوبا، آلبانی، آمریکا، شوروی، آلمان شرقی و غیره در ارتباط بوده و یا دوره‌هایی را در آنجا

دیده و یا ساکن بوده‌اند و یا از کمک‌های مالی این کشورها استفاده می‌کرده‌اند. با انتشار نشریات آنها و به طور نمونه اعضای کمیته مرکزی حزب توده وضع خود را در مورد علت عدم همکاری با حکومت قانونی و ملی دکتر محمد مصدق، تعلل‌ها و کارشکنی‌ها، علت عدم استفاده از اعضای حزب و سازمان نظامی حزب که در آن زمانها مدعی بودند قدرت قابل ملاحظه‌ای دارند برای مقابله با کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد، دلایل متواری شدنشان به خارج از کشور، نحوه زندگی و امرار معاششان از زمان خروج از کشور تا کنون، تعیین کمک‌هایی که از حزب کمونیست شوروی و آلمان شرقی و یا سایر احزاب دیگر دریافت می‌کرده‌اند و علت اخذ این کمک‌ها و توقعاتی که این احزاب و کشورهای مذکور بابت دادن این کمک‌ها از آنها داشته‌اند و غیره را به استحضار ملت ایران برسانم. نظر به اینکه در برخی از سازمان‌ها تصفیه گروهی انجام شده و تعدادی از اعضای گروه به علت اختلاف ایدئولوژیک و یا سایر مسائل به شهادت رسیده‌اند و خانواده‌های آنان از چگونگی شهادت و محل دفن عزیزان خود اطلاع ندارند و در حقیقت عمل این گروه‌ها، در تحت جنایات ساواک است. بنابراین بویژه سازمان منافقین یعنی همان افرادی که باعث تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران شده و سپس به گروه پیکار برای آزادی یا ایجاد حزب طبقه کارگر شده‌اند و در حال حاضر نیز در این گروه فعالیت دارند اگر نظرشان خدمت به مردم است باید موارد زیر را مشخص نمایند:

۱ - امیرحسین [حسین] احمدیان^۱ افسر شهربانی زندان ساری که موجبات فرار محمدتقی شهرام و یک نفر دیگر از زندان ساری را فراهم کرد، در حال حاضر چه وضعی دارد. لازم به توضیح است که عرض نمایم فرار آنها از زندان ساری تا آنجا که من می‌دانم طرح ساواک یا شهربانی نبوده و بعد از فرار از

^۱ - امیرحسین احمدیان افسر شهربانی شهرستان ساری بود. هنگامی که تقی شهرام و حسین عزتی کمره‌ای در زندان این شهرستان بازداشت بودند، وی با توجه به موقعیت خود، شرایط فرار این دو نفر را فراهم نموده و خود او نیز با آنان متواری گردید.

زندان نیز هیچ‌گونه خبری از وی به ساواک نرسیده است. بنابراین حدس زده می‌شد که وی کشته شده و یا به خارج از کشور فرستاده شده باشد. به همین مناسبت تشریح وضعیت وی که زنده است یا مرده و اگر زنده است چرا حالا که انقلاب اسلامی پیروز شده به خانه بازنگشته و اگر شهید شده محل دفن او کجاست و علت و عامل یا عاملین به شهادت رساندن او چه افرادی می‌باشند حداقل برای خانواده او بگویند.

ببینید، عملی که امیر حسین احمدیان انجام داده در ارتش، در شهربانی نمونه بود. این شخص دو نفر زندانی را از زندان فرار داده، ۲۰ قبضه اسلحه از شهربانی برداشته و مقداری وسایل در اختیار آنها قرار داده، چون فکر کرده هدف آنها درست است و رژیم بی‌خود می‌گوید. آن وقت اعضای گروه در قبال خدمتی که این فرد به آنها می‌کرده چه کار کرده. ما همان لحظه اول فکر کردیم که ممکن است او را بکشند، فکر کردیم که ممکن است آنها تصور کنند این یک طرح است و این شخص ممکن است به وسیله شهربانی یا ساواک این عمل را انجام داده باشد و لیکن سوابق زندگی او امیر حسین احمدیان که رفتیم و بررسی کردیم، دیدیم که او یک فرد مذهبی بوده. کسی بوده که در تمام زندگیش بیشتر با مذهب و مسائل مذهبی ارتباط داشته و بعداً شهربانی را به خاطر مسائل مالی و یا اینکه مسیر زندگیش در این راه افتاده بوده انتخاب کرده و بعداً با این افراد که صحبت کرده و یا با زندانیان دیگر معمولاً صحبت می‌کنند افسران با سایر زندانیان، متوجه شده که حرف اینها راست است ولی آنها بیشتر از همان پدیده مذهبی وارد شدند.^۱

* ۲ - به استثنای مجید شریف واقفی، علی جعفری الاف که به علت اعتقادات مذهبی و مخالفت با جریانات انحرافی که درسازمانشان بوجود آمده

^۱ - به علت اینکه دنباله مطالب در روزنامه چاپ نشده بود، از محل درج * (به استثنای مجید...) را

بود، مورد تصفیه واقع و حتی جسد شریف واقفی را نیز سوزاندند.^۱ چه، افراد دیگری به این ترتیب ناجوانمردانه به شهادت رسیده و در چه محلی مدفون شده‌اند و اسامی آنها چیست، مثلاً روشن است نمایند فردی که در خانه امن حوالی حشمت‌الدوله به وسیله بهرام آرام و چند نفر دیگر به شهادت رسیده و سپس جسد او را به جاده آبدلی برده و در کنار زباله‌ها سوزانده‌اند چه کسی می‌باشد؟

۳ - افرادی که در اینگونه اعمال دخالت داشته‌اند و مسلماً آگاهانه عمل می‌کرده‌اند. باید توضیح دهند اعمالشان چه تفاوتی با کار ساواک داشته و چرا وقتی ایدئولوژی جدیدی را پذیرفته‌اند، خود سازمان مستقلاً را تشکیل نداده و یا به گروه‌هایی که مارکسیست بوده‌اند ملحق نشده و دست به کشتار در داخل سازمان مجاهدین زده و اعضای سازمان را به جرم اعتقاد به اسلام و زیربنای توحیدی به شهادت رسانده‌اند. مگر آنها در مبارزه با رژیم طاغوتی از مال و جان خود نگذشته بودند؟

من که آگاهی و آزادی را پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست آورده‌ام، با این که می‌دانستم گفتن حقایق حاصلی جز مرگ ندارد، ولی با صداقت به جنایاتی که به انجام آنها کشیده شده بودم اعتراف کرده‌ام. حالا ببینیم اعضای این سازمان و گروه که به خاطر ملت ایران با رژیم مبارزه می‌کرده‌اند، آن صداقت انقلابی را دارند که موارد بالا را روشن [کنند] یا

^۱ - [پس از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق]... مجید شریف واقفی تنها فرد در کادر رهبری بود که به پاسخ‌گویی و انتقاد مواضع تقی شهرام پرداخت.

... بدین ترتیب رهبری سازمان، به جز مجید شریف واقفی از اواخر سال ۵۳ مارکسیسم لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی سازمان پذیرا شدند.

... مجید شریف واقفی به عنوان سمبل مقاومت در برابر جریان [التقاطی] شروع به مقابله با تهدیدات تقی شهرام و جذب افراد دو شاخه دیگر نمود که حاضر به تغییر ایدئولوژی نشده بودند. به خاطر این تلاش‌ها مجید چندین بار از سوی تقی شهرام تهدید به مرگ شد اما در جواب شهرام گفت: «من از امپریالیسم با همه قدرتش نمی‌ترسم، می‌خواهید از شما با چند اسلحه‌قراضه‌تان بترسم. مرگ را به ننگ مارکسیست شدن ترجیح می‌دهم و همیشه اعتقادم این است که تنها راه نجات و رستگاری مردم در سایه ایدئولوژی توحیدی فراهم می‌شود». ر. ک: امجدی، جلیل. تاریخ شفاهی سازمان مهدویون، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴. صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

خیر؟

۴ - بعد از ترور مستشاران نظامی آمریکا در ایران، مقداری مدارک مستشاری از آنها به دست آمده بود که قرار بود این مدارک از طریق یکی از کشورهای اروپایی به احتمال قوی فرانسه به سفارت شوروی داده شود، به این ترتیب باب رابطه اطلاعاتی و سایر موارد مورد نظر با شوروی باز شود. منصفانه بگویید چرا می‌خواستید با اجنبی تماس بگیرید و حاصل این کارتان چقدر ملی بوده و به نفع ملت ایران تمام شده و آیا اصولاً ملت ایران این کارها را می‌پسندد یا خیر؟ و آیا خیانت من بیشتر بوده یا شما که آگاهانه دست به اینگونه اعمال زده‌اید؟

درمورد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران باید بگویم من شخصاً آشتی‌ناپذیری اعضای این سازمان را با رژیم گذشته و فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های آنها را شاهد بوده‌ام و به همه آنها احترام می‌گذارم. اما مواردی وجود دارد که به نظر من این انقلابیون پاک باخته باید در رابطه با اصالت و صداقت‌های انقلابی برای ملت ایران روشن نماید.

۱ - سازمان چریکهای فدائی خلق با لیبی، یمن جنوبی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جناح جرج حبش که مورد حمایت شوروی است)، جبهه خلق برای آزادی عمان که در ظفار می‌جنگند ارتباط داشته است و امکاناتی از طریق این کشورها و جبهه‌های مذکور برای سازمان چریک‌های فدائی خلق اعم از سلاح و مهمات، تعلیم و تربیت کادرها و اعضا، کمک مالی، تسهیلات گذرنامه‌ای و غیره فراهم می‌شده است که باید این سازمان در صورتی که ملت ایران را مجاز به داشتن این روابط می‌داند نسبت به تعیین ارتباط خود با هر یک از آنان و سایر مسائل اشاره کند.

۲ - تعداد زیادی از اعضای سازمان در جریان جنگ‌های ظفار، فلسطین و همچنین انفجارات خانه‌های تیمی که به علت اشتباهات تاکتیکی خود اعضا روی می‌داده و یا شلیک اشتباهی اعضا به یکدیگر در خانه‌های امن به شهادت رسیده‌اند، اگر وضع این گونه افراد تا کنون به خانواده‌هایشان

اطلاع داده نشده، بهتر است هرچه زودتر در این مورد اقدام کنند.
 ۳- در نامه‌ای که در سال ۵۴ از طریق کادر رهبری گروه از داخل کشور، برای کادرهای خارج از کشور فرستاده شده و این نامه در سوابق ساواک موجود می‌باشد، صرف نظر از مسائل مختلف درون گروهی دو نکته حائز اهمیت دارد.

الف - تعدادی از اعضای سازمان در ارتباط با ترک کردن خانه‌های امن و یا به اتهام خیانت به سازمان، مورد تصفیه گروهی واقع و کشته شده‌اند، منجمله دو نفر که به وسیله یکی از اعضای سازمان به نام مستعار خسرو از بین رفته و یک نفر هم که سازمان را ترک و در شهرستانی به کار عادی پرداخته بود ولی به همین علت کشته شده است. علاوه بر این، تصفیه‌های دیگری نیز به دنبال ضربت سال ۵۵ در سازمان به عمل آمده که از نظر احترام به خانواده‌های این افراد که هم اکنون نیز چشم به راه فرزندان‌شان هستند، انسانیت حکم می‌کند که وضع و مشخصات این افراد اعلام شود.

ب - کشوری که در نامه به نام مستعار (کشتی) از او اسم برده شده، در ارتباط با کادرهای خارج از کشور از آنها خواسته بوده که اطلاعاتی در مورد نیروی هوایی ایران به وسیله اعضای سازمان داخل کشور برای آنان تهیه شود. تا آنجا که به خاطر دارم جوابی که به وسیله شورای سازمان و یا افرادی که در این زمینه اتخاذ تصمیم می‌کردند در رابطه با این خواسته چنین بوده است:

«به دوستان کشتی بگویید که ما افسری در نیروی هوایی نداریم، ولی عده‌ای از درجه‌داران و به طور کلی پرسنل این نیرو با سازمان در ارتباط می‌باشند که این افراد جاسوس نیستند، ولی حاضرند در رابطه با سازمان این کار را انجام دهند، شما موارد مورد نیاز آنها را به ما اطلاع دهید تا اقدام نماییم.

صرف نظر از اینکه اصولاً میهن مقدم است یا سازمانی که انسان عضو

آن است و یا اینکه اعضای سازمان جاسوس نیستند ولی حاضرند به خاطر سازمان جاسوسی کنند، چه فرقی بین جاسوسی و خیانت به کشور دارد و همه شاید بازی با لغات باشد. من فکر می‌کنم ملت ایران نیز علاقمند باشند که بفهمند (کشتی) چیست؟ و چه ارتباطی با سازمان چریکهای فدائی خلق داشته و این ارتباط اطلاعاتی درمورد دادن خبر از وضع نیروی هوائی و سایر مسائل مورد نظر اکنون در چه مرحله‌ای است؟ البته من خودم با توجه به تجربیات کاری، می‌توانم حدس بزنم کشتی کدام کشور است ولی بهتر می‌دانم که سازمان چریکهای فدائی خلق که معتقد به انتقاد از خود نیز می‌باشند این موضوع را روشن نمایند. گو اینکه مهم نیست این کشور چه نامی دارد، نفس عمل در رابطه با مسائل ملی قبیح است؟

۴ - سازمان چریکهای فدائی خلق برای حفاظت از منبع خارجی که از او اسلحه و مهمات دریافت می‌کرد، کلیه شماره‌های روی سلاحهای موجود در سازمان را به کلی حذف می‌نمود تا اگر این سلاح‌ها به دست ساواک و یا سایر دستگاه‌های انتظامی رسید، راه عملی برای شناسایی کشوری که این سلاح‌ها را به آنها داده وجود نداشته باشد. حالا که انقلاب اسلامی به ثمر رسیده و دولت جمهوری اسلامی اداره امور کشور را در دست دارد و هیچ فردی را نیز به علت مبارزه با رژیم فاسد گذشته تحت تعقیب قرار نمی‌دهد، و باید گذشته‌ها را فراموش کرد و در ساختن آینده کوشش کرد، آیا بهتر نیست سخنگوی سازمان چریکهای فدائی خلق به جای اینکه در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی اعلام نموده بود، جمع آوری سلاح از نظر سازمان آنها مسئله‌ای نیست و این سازمان قادر است همانطور که در شرایط خفقان رژیم گذشته سلاح تهیه می‌نموده، در صورت لزوم بازهم این کار را بکند و یا جملاتی شبیه این عبارت که خواندم. سازمان چریکها که خود را با دولتی ملی متکی بر اکثریت آراء مردم روبرو می‌بیند، بگوید ما قبلاً برای مبارزه با رژیم منحوس شاهنشاهی از فلان محل اسلحه تهیه می‌کردیم و حالا هم اسلحه و مهمات خود را تحویل و در صورتی که ضرورت پیدا کرد از میهن و

دست‌آوردهای انقلاب در قبال تعرض بیگانگان دفاع می‌کنیم. خود دولت ما را مسلح و اگر دولت این کار را نکرد ما باز هم به منابع قبلی روی می‌آوریم.

پنجمین جلسه دادگاه

اسرار دخالت و نظارت مستقیم شاه در ساواک^۱

پنجمین جلسه شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران جهت رسیدگی به کیفرخواست دو نفر از متهمین ساواک به نام‌های تهرانی و آرش بطور علنی در مسجد زندان قصر تشکیل شد.

پس از آیاتی از کلام‌الله مجید و ترجمه آن، دادگاه سئوالاتی را از متهم ردیف اول تهرانی عنوان نمود و همچنین درمورد وضعیت سیروس نهاوندی چندین سؤال مطرح شد و آنگاه رئیس دادگاه به پرسش یک سری سئالات دیگر پرداخت که متهم ردیف اول به ترتیب به آنها پاسخ گفت. رئیس دادگاه در اولین سؤال خود از متهم ردیف اول تهرانی پرسید:

س - گروه سازمان رهایی بخش در سال ۱۳۵۰ که توسط ساواک دستگیر شدند چگونه و توسط چه کسی بود؟

تهرانی در جواب گفت: در سال ۵۰ یک گزارش رسید که خانه‌ای در حدود کوی گلستان وجود دارد که این گزارش را یکی از کارمندان ساواک داده بود و گفته بودند که دو نفر جوان به این خانه رفت و آمد می‌کنند و اغلب به کوه‌نوردی می‌روند. با استفاده از تیم تعقیب و مراقبت اعمال و رفتارشان

^۱ - روزنامه کیهان، سه شنبه ۲۹ خردادماه ۱۳۵۸، ص ۸

تحت مراقبت قرار گرفت. بعداً چند خانه دیگر منجمله خانه‌ای در کوی گلستان و خانه‌ای دیگر در جمشید آباد که گویا خود سیروس نهایندی و خواهرش و دختر عمه‌اش زندگی می‌کردند کشف شد. خانه دیگری بود که آقای اکبر ایزدپناه در آنجا بودند، آن خانه هم مشخص شده بود. بعد از آن که معلوم شد که این سازمان فعالیت دارد ضربه زدند، یعنی کشف آن به وسیله یک گزارش که دو نفر جوان اعمال و حرکات مشکوکی دارند صورت گرفت.

رئیس دادگاه سؤال کرد آیا سیروس نهایندی بعد از سال ۱۳۵۰ کارش را با ساواک شروع کرد و اگر جواب مثبت است نوع همکاری و معامله‌ای را که کرد توضیح بیشتری بدهید.

تهرانی پاسخ داد، هم در جلسه اول و هم در جلسه دیروز باستحضار اعضای محترم دادگاه رساندم. سیروس نهایندی در داخل زندان که بود پیغام داده بود که من می‌خواهم صحبت کنم. (یا با من می‌خواست صحبت کند یا با مصطفوی) در نتیجه من رفتم آنجا و ایشان گفتند من اطلاعاتی دارم. می‌خواهم این اطلاعات را بدهم و در قبال این اطلاعات توقعاتی هم دارم. چون اعضای این گروه در مصادره کردن بانک ایران و انگلیس شعبه تخت جمشید دخالت داشتند، در حمله به سفیر امریکا دخالت داشتند، بنابراین در مقابل اعمالی که انجام شده یک تخفیفاتی می‌خواست و چون سیروس رهبر و گرداننده سازمان بود، شاید به این نتیجه رسیده بود که با دادن اطلاعات بتواند جلب ارفاق بکند.

ایشان گفت من می‌خواهم این اطلاعات را بدهم من گفتم در آن سطحی نیستم که بتوانم به شما قول بدهم و شما اگر این اطلاعات را به من بدهید و من بروم گزارش کنم رئیس اول من چون عضدی است ممکن است او بگوید نه و آن وقت من کاری نمی‌توانم بکنم.

گفتم اجازه بدهید من می‌روم گزارش می‌کنم و گفتم حتی نمی‌خواهد

چیزی را به من بگویی، وقتی که تصویب شد آن وقت خیلی بهتر می‌توانی صحبت بکنی و گزارش کردم و تصویب شد، موافقت کردند در قبال اطلاعاتی که می‌دهد به او کمک بشود. در نتیجه دیگر او را ندیدم حتی گفتند که من هم نباید با او تماس بگیرم. سیروس را که در زندان اوین بود آوردندش در زندان قزل‌قلعه، در قزل‌قلعه اطاقی بود بغل اطاق سالن که تازه ساخته بودند، ایشان آنجا نگهداری می‌شد و خود ناصری معروف به عضدی به دیدارش می‌رفت. بعد به من گفت قرار است که ایشان از بیمارستان فرار کند تو بیا طرحی بده، گفتم من اهل اینکده یک گروه مجدد ساخته بشود نیستم چون تشکیلات تهران را من دیده بودم، با اینکه من در بوجود آوردن تشکیلات تهران نقشی نداشتم، تشکیلات تهران از سال ۳۹ - ۴۰ شروع به فعالیت کرده بود و دیده بودم مأمورین یک عده از افراد را به خاطر ناراحتی‌هایی که داشتند داخل این گروه کرده بودند، حالا یک گروه دیگر مجدداً داخل این دسته بشوند، ضمناً سر این مسأله با ناصری اختلاف نظر پیدا کردیم و همین اختلاف نظر باعث شد که مرا به کمیته مشترک بفرستند - حدود سال ۵۱ بود و ما داشتیم پرونده افراد را تنظیم می‌کردیم. بعداً فهمیدم که سیروس نه‌اوندی از بیمارستان ۵۰۱ فرار کرده و بعد شخصی به نام میانچی که گارد ناصری بود، بازداشتش کرده بودند، در حالی که اصلاً ربطی به او نداشت. خواسته بودند همه افراد خودی باشند که وقتی کار انجام می‌شود مسأله‌ای پیش نیاید. مدت‌ها بود که سیروس نه‌اوندی که اسم مستعارش کریم‌پور بود تلفن می‌کرد البته تعدادی از مأمورین هم از طریق همین سیروس نه‌اوندی به داخل سازمان رفته بودند، من فکر می‌کنم آقایی هم به نام مهندس بهبهانی که آن موقع در نوسازی شهر تهران فعالیت می‌کرد بر اساس اطلاعات بعدی ایشان دستگیر شدند و گروهی هم بودند که طرفدار یمن شمالی یا یمن جنوبی اینجوری، شاید ویدا حاجبی، اینها هم نمی‌توانم بگویم، شاید بعد از دستگیری که صورت گرفت ممکن است بر

اساس روابطی بوده که با اینها داشته است.

شهادت ۱۲ نفر

رئیس دادگاه بعد سؤال نمود: تشکیل گروه مجددی که توسط سیروس نهبانندی درست شد آیا توسط شورا و با اطلاع این سازمان بود و اگر جواب شما مثبت است چرا ۱۲ نفر در سال ۱۳۵۵ در یک برخورد با ساواک شهید شده بودند.

تهرانی جواب داد: اعضای گروه نمی‌دانستند که وضعیت چیست. اعضای گروه بر اساس اعتقادی که داشتند آمده بودند در یک سازمان انقلابی فعالیت می‌کردند و ضمناً مسأله صد در صد با توافق ساواک و طرحی که به طور مشترک کشیده شده بود انجام شده بود. یعنی ساواک قصد داشت که یک سازمانی با افکاری معتقد به مبارزه مسلحانه بوجود بیاورد تا از طریق آن بتواند در داخل سایر سازمان‌ها نفوذ بکند. بعنوان نمونه فاطمه اخترنیا را دستگیر کردند، وقتی دستگیر شد علت دستگیری‌اش گزارشی بود که از طریق همین سازمان آمده بود، منتهی وقتی دیدند که اگر بخواهد این حرفش را بزند ممکن است به یک افراد دیگری برخورد بکند، آزادش کردند، فاطمه بعد رفت مخفی شد و به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوست. بعد مثل اینکه در خانه تیمی در تبریز شهید شد. این سازمان جدید یعنی سازمان انقلابی به خاطر این بود که یک تعداد از کادرهای سازمان در ایران بودند و سیروس هم وضع خود را طوری عنوان کرده بود که نشان بدهد من از زندان فرار کردم. یک جزوه به نام هشیاری انقلابی نوشته شده بود که چه طور آگاه باشیم تا انقلاب را به ثمر برسانیم و تمام این مسائل و کارها به خاطر این بود که گروهها و کادرهای سازمان انقلابی اعتمادشان بیشتر شود. ایشان که می‌گویند چرا ۱۲ نفر شهید شد. ایشان در رأس سازمان انقلابی بودند، آنهایی که در سال ۵۵ دستگیر شدند می‌دانند ایشان در یک موقعیتی

قرار داشتند که هر کدام از اعضای گروه که اطلاع و گزارشی از سایر افراد گروه پیدا می‌کردند به سیروس می‌دادند و سیروس هم مستقیماً اینها را یا به ناصری می‌داد یا به رسولی و تمام اینها فتوکپی شده روی پرونده افراد بود و حالا هم در ساواک است. شما که اول فرمودید ادعای من است، ادعای من نیست اطلاعات ساواک است. تمامش در ساواک وجود دارد. هر کس معترض است می‌تواند به مقامات مسئول مراجعه کرده پرونده‌اش را از ساواک بکشند بیرون. تمام سازمان‌هایی که در ایران فعالیت می‌کردند، در ساواک دارای پرونده بودند. هر فرد که فعالیت می‌کرد و فعالیتش مورد شناسایی بوده در ساواک دارای پرونده بود. برای نمونه سازمان چریک‌های فدایی خلق دارای پرونده‌ای بوده در داخل ایران، دارای پرونده‌ای بوده در خارج ایران و تازه من یک نامه‌اش را می‌دانم از کجا معلوم که ده‌ها نامه دیگر به دست آمده باشد و من اطلاع نداشته باشم. حال یا سازمان انقلابی یا سایر مسائل دیگر.

مثلاً سازمان انقلابی می‌رود به کوبا با اسامی مستعار. من همینجا آقای گودرز برومند را دیدم، ایشان به اسم مستعار سیلیو یا خیلو در کوبا به اتفاق برادرشان دوره دیده بودند و در همان زمان که برادرش دستگیر شد ایشان پزشک بودند در گرگان و رفتند و من خوب یادم است روزی که می‌خواست از ایران خارج شود من به طور اتفاقی در فرودگاه بودم، اطلاعات من به خاطر حافظه قوی است که همه در خاطرمان مانده ولی سوابق ساواک موجود است، من با هیچ گروه و دسته‌ای هیچ خصومت و دشمنی ندارم. آن موقع هم نداشتم، ولی این واقعیتی است که وجود دارد و اطلاعاتی است که در ساواک است. من مطالعه کردم و خواندم و اگر لازم نباشد نمی‌گویم خودشان سؤال می‌کنند من مجبورم پاسخ دهم.

پرسش بعدی رئیس دادگاه از متهم این بود:

س - قضیه اینکه آیا معامله‌ای که سیروس با شما انجام داد و با اعمالی که

بعداً انجام داد چی بوده و اگر می‌شود توضیح بدهید.

ج - چه عملی سیروس انجام داد؟ چرا عملش را روشن نمی‌کنید، سیروس نقش یک آدم به ظاهر انقلابی را بازی می‌کرده و در داخل او دروغ بوده به خاطر اینکه اگر می‌خواست آنجا هم نقشی بازی نکند کسی به او اعتماد نمی‌کرد چه اعمالی سیروس انجام داد، غیر از آنکه او در رأس کار قرار داشت و کلیه اطلاعاتی که افراد سازمان به او می‌دادند عیناً می‌داد. ایشان را در همان زمانی که دستگیر کردند، سایر اعضای گروه را هم دستگیر کردند. ایشان را آوردند در داخل کمیته مشترک در بغل اطاق رسولی فرش انداختند یخچال گذاشتند، تلویزیون گذاشتند، ایشان را نگه می‌داشتند. اسم مستعارش را هم یک عده به نام کریم یا کریمی می‌شناختند و یک عده‌ای هم به نام بیژن افشار و همه می‌گفتند این بیژن افشار و کریمی چیه حتی بچه‌ها و بازجوها که این عمل را انجام می‌دادند نمی‌دانستند کی هست و کی نیست و می‌گفتند یک عدد اسلحه از طرف ناصری به او داده شده بود و اسلحه را داده بودند برای حفاظت شخص خودش. چند بار تلفن کرده بود من اتفاقی توی اتاق ناصری بودم، تلفن را برداشتم گفت من با دکتر کار دارم. گفتم ایشان نیستند منظور دکتر عضدی بود که دکتر نبود (توی ساواک از این دکتر مهندس‌ها فراوان بودند)، گفتم نیست، صدای مرا شناخت گفت اگر آمد بگو به من تلفن بزند، پس جایی بوده که ارتباط دو جانبه بوده و می‌توانستند تماس بگیرند. من بارها شاهد بودم چون رسولی امور تماس را به عهده داشت ناصری می‌گفت برو عباس آباد ببینش. چون یک روز رسولی را اتفاقی طرف فرح شمالی دیدم، حدس زدم باید خانه‌ی امنی در همین حوالی باشد که رسولی میاد و اینجا را می‌بیند و مسأله دیگر اینکه چرا باید به رسولی یک کار مجزا بدهند؟ رسولی یک کارمند عادی بود فقط شاید بیشتر از دیگران سرسپردگی داشت، نسبت به ناصری حرف شنوی داشت حتی خبرچینی می‌کرد. بین خود ما خبرچینی می‌کرد. فرض

کنید می‌گفت امروز مثلاً آرش دیرآمد، آرش فلانی را درست نزد. از این صحبت‌ها می‌کردند و مرتب می‌خواستند و می‌گفتند نکند تو با زندانی وابستگی داری یا سفارشی شده یا پولی گرفتی یا نظر خاصی دارد. جو حاکم بر کمیته اینطور بود، رسولی را به [این‌گونه] کارها تخصیص داده بودند. خیلی افراد که به طور مظنون در خیابان‌ها دستگیر می‌شدند بعداً به این سازمان انقلابی خورده می‌شد آزاد شدند. اسامی‌شان الآن در خاطر نیست. سیروس نقش یک فرد را بازی می‌کرد. در جریان خانه در سی متری دوازده نفر را گرفتند که من فکر نمی‌کنم ۱۲ نفر باشد ۸ نفر شاید باشد یا ۹ نفر بعداً اضافه شدند و قسمت‌های دیگر که ارتباط داشتند، اینها که از ماجرا اطلاعی نداشتند، اینها فکر می‌کردند در یک سازمانی بر اساس ایده و عقیده خودشان دارند فعالیت می‌کنند و بنابراین وقتی خانه محاصره شد گفتند گویا دست به خودکشی زده‌اند.

حرفهای آرش

در این موقع آرش متهم ردیف دوم که تا جلسه چهارم هیچ‌گونه صحبتی نکرده بود درمورد سؤال فوق توضیحی داد:

آرش گفت زمانی که صلیب سرخ شروع کرده بود به بازدید از زندان‌ها، شاه خائن برای اینکه بگوید در ساواک شکنجه وجود ندارد و ما از زندانیان بر اساس مدارک بازجویی می‌کنیم به سلسله مراتب گفت که این گروه دستگیر بشوند و مدارکشان را جلویشان بگذارید و بازجویی کنند و همانطور که آقای نادری‌پور گفتند، سیروس در رأس این گروه قرار داشت و همه به او اعتماد داشتند و تمام بچه‌ها که از خودشان گزارش می‌دادند که در طی روز چه کار کردند و چه کار نکردند به دست سیروس می‌رسید و سیروس هم مستقیماً به دست رسولی می‌رساند و اینها همه در پرونده‌ها ضبط بود و زمانی که به گروه ضربت زده شده همه می‌گفتند ما کاری نگردیم ولی

همانطور که گفتم طی نقشه قبلی پرونده را جلوی‌شان گذاشتیم و دست خطشان بود و مشخص می‌شد از کجا لو رفته‌اند.

رئیس دادگاه خطاب به تهرانی: به موجب محتویات پرونده از طرف ساواک به شما مأموریت‌های متعددی به خارج از کشور داده شده بود، تا به حال به چند کشور مسافرت کرده‌اید و بخصوص در مورد مسافرت به کشورهای امریکا - اسرائیل - انگلستان و امریکای لاتین توضیح دهید.

تهرانی در پاسخ گفت: من فقط دوبار به مأموریت رفتم. یک‌بار به اسرائیل برای دیدن یک دوره کوتاه مدت، یک بار به امریکا رفتم برای یک دوره یک ماه و نیمه. در اواخر ۵۴ بود که ما ۶ نفر از کارمندان بدون اینکه بدانیم به چه علت انتخاب شده‌ایم، من بودم، هوشنگ ازغندی معروف به منوچهری بود، سرگرد امین عشقی بود که در آن زمان سرپرست هیئت بود. یک مترجم و دو نفر از کارمندان اداره هشتم که اسامی شان را در آنجا معرفی کردم. من با اسم مستعار بهمن تهرانی و گذرنامه خدمت به اسرائیل رفتم. البته قبل از رفتن به ما گفتند شما می‌توانید در آنجا یک چکاپ بکنید. با هواپیمایی ال‌عال به اسرائیل رفتیم و در تل‌آویو مورد استقبال کارمندان اطلاعات موساد قرار گرفتیم. ما را به هتلی در آنجا بردند، فکر می‌کنم هتل پلازا بود، بعد از مراسم آشنایی و معرفی گفتند یک دوره پنج روزه برای شما گذاشتیم و هر روز صبح در یک محل با هم صحبت می‌کنیم و به ما گفتند صبح‌ها زودتر در سرسرای هتل حاضر باشید تا رابط با مینی‌بوس ما را به محل ببرد، ما را می‌بردند در یک ساختمانی در اطراف تل‌آویو [که] روی یک تپه قرار داشت. در آنجا در یک اتاق ۴ در ۵ متری دور یک میز به حالت سمینار می‌نشستیم و اینها صحبت می‌کردند راجع به سازمان‌هایی که با آنها مقابله می‌کردند، مثل سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر سازمان‌ها که در این سازمان بودند وضعیت سازمان‌ها را تشریح می‌کردند. می‌گفتند فرض اینکه جناحی است که به وسیله عراق بوجود آمده جناحی است که به وسیله مصر بوجود آمده، جناحی هست حتی اردن در آن نفوذ کرده و

کشورهای غربی سعی کردند که در داخل این جناحها نفوذ بکنند و به موقع بتوانند تغییری در داخل این سازمان‌ها بوجود بیاورند، یعنی آنها به ما این‌طور می‌گفتند، بعداً درمورد یک شیوه جمع‌آوری اطلاعاتی صحبت کردند. به این صورت که آنها در یک مناطق عرب نشین مثل نوار غزه، نواحی رود اردن یک سیستم جدیدی را پیاده کرده بودند و می‌خواستند ما را با این کار جدید آشنا کنند، می‌گفتند برای بیست هزار نفر جمعیت دو نفر رهبر عملیات برایش اختصاص بدهیم. محل استقرار این عملیات را داخل کلانتری‌ها و پادگانها می‌گذاریم به خاطر اینکه حفاظت شده باشد. البته در آنجا سازمان اطلاعاتیشان بطور آشکار عمل می‌کرد ولی نحوه ارتباطشان با خبرچین‌هایشان پنهانی است. کارمندان اطلاعاتیشان را همه می‌شناسند و می‌دانند که در موساد کار می‌کند، این افراد می‌گفتند وقتی محل مورد نظر مشخص شد، کروکی محل را روی نقشه تعیین می‌کنیم که مثلاً منطقه ما در چند خیابان است، چند کوچه است و چند خانواده در آنجا زندگی می‌کنند و این خانواده‌ها از نظر وابستگی چه ارتباطی می‌توانند با خارج داشته باشند بعد ما از داخل این افراد خبرچین انتخاب می‌کنیم. با توجه به اینکه کدامشان با خارج ارتباط دارند یا با سازمان‌های آزادیبخش فلسطین ارتباط دارند انتخاب کرده و بعد درمورد همکاری با آنها صحبت می‌کردیم و همکاری هم به این صورت بود یا از طریق تهدید، زور و یا پول. به هر صورت آنها را راضی می‌کردند به همکاری و به ما پیشنهاد می‌کردند شما هم می‌توانید این کار را در ایران بکنید، بروید فکر کنید و انجام بدهید. که البته سرپرست هیئت گزارش تهیه کرد ولی چون با سیستم کار ساواک جور در نمی‌آمد قبول نشد. البته قبل از اینکه این طرح را به ما بدهند با خود رئیس ساواک، مشاورین یا با مقامات بالای ساواک که به طور مرتب با افراد اطلاعاتی اسرائیل در ایران ارتباط داشتند مطرح کردند. ما شش روز بیشتر نماندیم و روز آخر هم ما را بردند به بیت المقدس و مسجد الاقصی که در آنجا نماز خواندیم. اینها سر میز شراب می‌گذاشتند ولی ما با اینکه ایمان

مذهبی ما آنچنان قوی نبود فقط بخاطر اینکه ملیت خودمان را نشان بدهیم به هیچ وجه سر میز غذا به شراب دست نمی‌زدیم ولی آنها این کار را می‌کردند، آنها یک حالتی داشتند که من خیلی بدم آمد و آن اینکه به حالت تحقیر نگاه می‌کردند و یک حالت برتری‌طلبی داشتند.^۱

ارتشبد بدره‌ای روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله گفته بود:^۱

تا ساعت ۱۰ صبح نباید کسی زنده باقی باشد

دیروز به علت تراکم مطالب جریان پنجمین جلسه محاکمه تهرانی چاپ نشد اینک بقیه محاکمه را در زیر می‌خوانید

سفر به امریکا

درمورد سفر به امریکا تهرانی گفت:

تقریباً حدود اسفند سال ۵۵ که من به کمیته اوین منتقل شده بودم بنا به تقاضای شخص خودم به کمیته اوین آمدم به اتفاق ۱۳ نفر از کارمندان ساواک به سرپرستی تیمسار علی رخشا که آن موقع معاون کل اداره چهارم بود، بعداً رئیس ساواک استان مازندران ساری شد و سعدی جلیل اصفهانی - همایون کاویانی و تعدادی دیگر که معرفی کردم به امریکا رفتیم. روز ۱۴ اسفند به لندن رفتیم. بعد از یک توقف کوتاه با هواپیمایی پان امریکن به واشنگتن رفتیم. در آنجا مأموران امنیتی سیا از ما استقبال کردند و ما را بردند در هتلی که در اطراف فرودگاه دالاس بود و فردا صبح ما را داخل هواپیما نشاندهند. هواپیما وقتی پرواز کرد، بلافاصله تمام پرده‌ها را

^۱ - روزنامه کیهان، چهارشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۸، صص ۴ و ۵

کشیدند تا بیرون را نبینیم و از ما خواستند که اگر نقشه یا قطب نما داریم به آنها بدهیم. در حقیقت ما را چشم بسته به محل بردند. موارد دیگری که وجود داشت بررسی مسائل انقلابی در تمام دنیا بوده از گروه بادرماینهاوف گرفته تا گروه ارتش سرخ ژاپن، بریگادهای سرخ و کارلوس بحث می‌کردند و ما هم سعی نمی‌کردیم اطلاعاتی بدهیم و آنها همه چیز را درباره ساواک ایران می‌دانستند و افراد را دقیقاً می‌شناختند، آنها در مورد تجارب خودشان در ویتنام صحبت می‌کردند و ستونهای نظامی وقتی می‌رفت به چه صورت بمبها منفجر می‌شد و ستونها را از بین می‌برد. ابرقدرتها وقتی جنگ بوجود می‌آید یا بوجود می‌آورند سعی می‌کنند سلاح‌های ساخته شده خودشان را آزمایش بکنند.

آنها نمی‌خواستند ما بفهمیم در کدام منطقه هستیم و موقعیت خودمان را بشناسیم. چند روزی در نیویورک بودیم بعد به واشنگتن آمدیم، بعد در آخر از ما تعریف کردند. تهرانی در قسمتی دیگر از جریان مسافرت به امریکا گفت؛ امریکایی‌ها معمولاً به خاطر آزادی‌هایی که دارند و یا سرخوردگی‌های جنسی می‌رفتند یک اعمال انجام می‌دادند. مثلاً برای ما تعریف کردند که یک بمبی را داخل هواپیمایی گذاشته بودند و وقتی روی اقیانوس اطلس پرواز می‌کرده منفجر می‌شود و ۸۰ نفر کشته می‌شوند. گفتند وقتی پی‌گیری کردیم معلوم شد که داماد یکی از سرنشینان هواپیما این بمب را به داخل چمدان مادرزنش گذاشته بوده به خاطر اینکه ارتش به او برسد. ما دیدیم دیدگاه آنها با ما فرق می‌کند. بعد من با خانمم یک مسافرت خصوصی به امریکا و ایتالیا داشتیم.

رئیس دادگاه پرسید: سازمان‌های جاسوسی آمریکا، اسرائیل، انگلستان و احیاناً سازمان‌های آلمان غربی در هدایت ساواک منحل تا چه حدودی و به چه نحوی دخالت داشته‌اند؟

تهرانی در پاسخ گفت: آنچه که مسلم است تشکیل ساواک، سازمان دهی ساواک با «سی آی ا» و همکاری کارشناسان یا استادان اسرائیلی بود چون

یک سازمان اطلاعاتی نوپائی که هر جا بخواهد بوجود بیاید بالطبع باید از یک سری متخصص استفاده بکند و چون کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد به وسیله سیا انجام شده بود، بنابراین سازمان اطلاعاتی که در سال ۳۵ با تصویب سیا و اسرائیل که یکی از اقمار امریکا در خاورمیانه بوده انجام می‌گرفته. من به طور دقیق نمی‌دانم ولی این مسائل را می‌دانم و تیم تعقیب و مراقبت ساواک به وسیله استادان اسرائیلی و سیا تعلیم و تربیت داده شده بود و کارمندان قدیمی تیم‌های تعقیب و مراقبت ضمن تعریف می‌گفتند استاد اسرائیلی این‌طور می‌گفت، استاد آمریکایی آن‌طور، دستگاه‌های تلفنی با کمک متخصصان اسرائیلی و آمریکایی نصب شده بود و تعلیم داده بودند به چه صورت و به چه حالتی باید تلفن‌ها کنترل شود. دوره‌های مختلفی می‌گذاشتند که کارمندان ساواک به اسرائیل، آمریکا، آلمان غربی می‌رفتند. رهبران ساواک آمریکا و اسرائیل به ایران آمده و دوره‌هایی برای کارمندان ساواک در باشگاهها می‌گذاشتند، عوامل اطلاعاتی امریکا در مورد ترور مستشاران آمریکایی زیاد به ایران می‌آمدند و بیشتر با ثابتی و تیمسار بدیعی تماس می‌گرفتند.^۱

تماس با خارج

بخشی بود در ساواک به نام بخش پیمانها و این بخشی بود که مربوط می‌شد به رابطه ساواک با سازمان‌های اطلاعاتی که در خارج وجود دارد. مثلاً دستگاه اطلاعاتی اسرائیل را می‌گفتند کمیته زیتون، و امریکا را می‌گفتند کمیته الف، انگلستان را می‌گفتند کمیته ب. خوب یادم است که اطلاعاتی را که کمیته امریکا داده بود، راجع به خانم ویدا حاجبی بود که گفته شده بود ایشان به اتفاق همسرشان به نام باریتو میلیانی که از انقلابیون ونزوئلا بوده و از دوستان چگوارا و رژی دوبره بوده در کوبا نقش مترجم را داشته. این اطلاعات را سیا داده بود. یک سری

اطلاعات از اسرائیل آمده بود که چند نفر از ایرانیان در پایگاه الفتح دیده شدند، بدون اینکه اسم و مشخصاتی بگویند.

در آلمان غربی یک عده دوره می‌دیدند بخصوص برای عکاسی، تعقیب و مراقبت نمایندگی‌هایی که ساواک در خارج از کشور داشت. مگر می‌توانست بدون اطلاع دستگاه‌هایی اطلاعاتی آن کشور باشد، اینها اغلب با دستگاه ارتباطی آنجا ارتباط داشتند. مثلاً نمایندگی ساواک در امریکا که شامل سه شعبه می‌شد، یکی در نیویورک، شیکاگو و شعبه سوم در کانادا و اینها بطور مستقل عمل می‌کردند. همه‌شان با سیا در ارتباط بودند و تماس داشتند و حدود فعالیتشان مشخص بود که فقط در مورد ایرانی‌های آنجا فعالیت کنند. در انگلستان، آلمان غربی و ایتالیا به همین صورت ولی روی امریکا کسی توجهی نداشت و بیشتر متوجه شوروی و کشورهای شرقی بودند.

رئیس دادگاه سپس خطاب به متهم گفت:

س - کیفیت ورود مأمورین ساواک به دانشگاه‌ها که آیا در امتحانات ورودی شرکت می‌کردند یا نه توضیح و روشن نمایید.

تهرانی گفت: من در مورد شخص خودم شما باید قضاوت کنید، اغلب امتحانات خودم را در فاصله تهران با قزوین می‌آموختم، نمی‌گویم به من کمک نکردند، کردند ولی نه به آن حد و تنها کمکی که بود، غیبت‌های مرا در نظر نمی‌گرفتند. آنجا نمی‌دانستند که من در ساواک هستم - عطار پور را می‌دانستم که ثابتی توصیه کرده بود، مثل اینکه خیلی از کارمندان ساواک را در دانشگاه ملی قبول کرده بودند.

سئوال شد: جلیل چطور وارد دانشکده حقوق شد؟

تهرانی گفت: جلیل بسیار آدم خوش فکری بود - جلیل زبان انگلیسی و عربی را به خوبی می‌دانست و قدرت فراگیری‌اش خوب بود.

نقش شاه

رئیس دادگاه سئوال کرد: نقش شاه در تصمیم‌گیری ساواک را چگونه

می‌دیدید و میزان دخالتش چقدر بوده؟

تهرانی در جواب گفت: بطور کلی شاه خائن تمام اعمال ساواک را زیر نظر داشت و یک نفری را می‌خواست که هرچه می‌گوید گوش بدهد و کسی بهتر از نصیری که خانه‌زاد و سرسپرده‌اش بود نمی‌توانست به دست بیاورد.

در بولتن‌هایی که نوشته می‌شد مثلاً اشاره می‌کردیم که فلان فرد پس از مقاومت‌های فراوان اعتراف نمود. منظور از این مساله این بود که این شخص شکنجه شده. این جلاد بزرگ بداند که دستوراتش دارد اجرا می‌شود و یا کمیته شهربانی که در سال ۵۰ بوجود آمده بود بعد از حمله به کلانتری قلعهک و ترور فرسیو، اینها کمیته مستقل تشکیل داده بودند. در بولتن‌هایشان می‌نوشتند متهم مورد بازجویی فنی واقع و اعتراف کرد و وقتی که می‌گفتند فنی، شاه خائن بداند که آنها هم دستوراتش را اجرا می‌کنند. و همین سپهبد صدری که اولین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری بود که می‌گفت من دخالتی نداشتم بدانند که او هم آدم چاکر و نوکری بوده و دستوراتش را اجرا می‌کرده کما اینکه یکبار صدری خود مرا خواست و گفت چرا در بولتن‌هایت چیزی نیست. گفتم در بولتن باید مساله‌ای باشد که نوشته شود. حداقل دروغ نباید نوشته شود و گفتم که شما اگر فکر می‌کنید مطالب من خوب نیست و من بر اساس وقایعی که اتفاق افتاده می‌نویسم، اگر شما فکر می‌کنید مسائل دیگری باید نوشته شود بگوئید تا بنویسم.

اغلب از این کارها انجام می‌شد یعنی یک مساله را بزرگ می‌کردند. برمی‌گردم به جریان سیروس، یک تعدادی آدرس خانه‌هایشان را جمع‌آوری کرده بودند که برایشان نشریه بفرستند شاید حدود ۶۰ نفر را به خاطر اینکه آدرس خانه‌ات چرا در مدارک بوده گرفته بودند و می‌گفتند شما حتماً آدم‌هایی بودید که می‌دانستند شما اهل فعالیت هستید که می‌خواستند برای شما نشریه بفرستند.

سؤال شد: شما به نقش ساواک در سیا و موساد اشاره نکردید.

پس - آیا سازمان ساواک ایران برای اسرائیل یا سازمان‌های جاسوسی دیگر

ساواک نقش جمع‌آوری دلائل را داشت یا نه چگونه بود؟
 تهرانی در جواب گفت: منصور قدر که یک زمانی در اردن بوده، آن موقع نمایندگی ساواک را در اردن به عهده داشت. بعداً سفیر ایران در لبنان شد. کار این شخص همین بوده اگر اطلاعاتی به دست می‌آورده که به درد اسرائیل می‌خورده، مسلماً می‌داده. تازه دو سازمان اطلاعاتی که با هم اطلاعات برقرار می‌کنند، بیشتر به خاطر این است که خبر بدهند و خبر بگیرند. البته در این اواخر با مصر هم رابطه اطلاعاتی داشتیم، اما بیشتر این اطلاعات از طریق اداره کل دوم و [اداره] کل هفتم که بررسی اطلاعات خارجی و جمع‌آوری بوده انجام شده، سوابق ساواک است، کاملاً مشخص است.

رئیس دادگاه پرسید: آیا این سازمانهای اطلاعاتی بیگانه که شما اشاره کردید مثلاً سیا و سازمان‌های دیگر که کمک‌های مختلفی به ساواک می‌کردند از حقوق و مزایایی در ایران برخوردار بودند.

تهرانی در جواب گفت: مسلماً آنهایی که به عنوان مشاور در اختیار ساواک ایران بودند، باید مزایایی می‌گرفتند. اغلب مستشاران نظامی که در ایران کار می‌کردند از یک حقوق و مزایای خیلی بالا برخوردار بودند و معمولاً افرادی که می‌آیند در کار اطلاعاتی، مأمورین از طریق سازمان‌های اطلاعاتی خودشان توجیه می‌شوند و سعی می‌کنند که بیشتر از همین دستگاه‌های اطلاعاتی شوند کما این که افرادی که می‌خواستند به کربلا بروند دو تا ساواکی می‌رفتند. حتی با گروه حجاج، آنها هم متقابلاً این کارها را می‌کردند.

سؤال شد: آیا از وابستگان سازمان‌های جاسوسی جهانی افرادی بودند که در سازمان امنیت سابق پست سازمانی داشته باشند.

تهرانی در جواب گفت: من خبر ندارم.

رئیس دادگاه پرسید: فعالیت‌هایی که گروه‌هایی مثل سپاه صلح، از جریان جاسوسی‌شان اطلاعی دارید؟

تهرانی گفت: من اطلاعی ندارم. ولی معمولاً دستگاه اطلاعاتی، آنچه را که عرض می‌کنم همه بر اساس روش‌ها و شگردهای کار سازمان اطلاعاتی است. معمولاً حتی در این کمیسیون‌های مذهبی به افریقا یا جاهای مختلف که آخوندها را اعزام می‌کردند، بازهم کارمند اطلاعاتی باید وجود داشته باشند. سپاه صلح، اصل چهار در این کوشش‌ها مناطق مختلف ایران را شناسایی می‌کند- اطراف مرزها، حالا اگر کشور خودمان مورد نظر نباشد، آنها در سطح جهانی با شوروی رقابت داشتند که گو اینکه من بعد از انقلاب فهمیدم دو تا دستگاه جاسوسی در ایران داشتند. آنها جاسوسی را برای ما نمی‌خواستند که برای کسب خبر از همسایه شمالی ما می‌خواستند و به این‌ها می‌گفتند مأمورین تحت پوشش. مأمورینی که غیر از پاسپورت دیپلماتیک دارند، بعنوان تاجر و متخصص وارد کشور می‌شوند.

سؤال شد: اصولاً ساواک چه تبلیغاتی برای بیشتر قدرتمند بودن خودش نشان می‌داد و به چه کیفیت عنوان می‌کرد.

تهرانی گفت: فرض بفرمایید تروری در محلی انجام می‌شد، اگر فردا یا پس فردا کسی را می‌گرفت، بلافاصله آن ترور را به آن شخص نسبت می‌داد، که مثلاً من فکر می‌کنم بعد از ترور یدالله نوروزی شخصی را به نام محمد معصومی دستگیر کردند و دادند به همایون کاویانی بازجویی بکند و بلافاصله گفتند این شخص عامل ترور یدالله نوروزی بود و این شخص زیر شکنجه بوسیله همایون کاویانی شهید شد.

رئیس دادگاه سؤال کرد: اصولاً در دانشگاه‌ها و تیم‌های دانشجویی ساواک چه آشوب‌هایی و تحریکاتی را طرح‌ریزی می‌کرد و به چه کیفیتی به نفع خود بهره‌برداری می‌نمود؟

تهرانی گفت: من شخصاً چیز خاصی از این مسائل ندارم ولی مأمورینی که مأمور بودند در دانشگاه‌ها، همیشه توجیه می‌شدند که یک اختلافاتی فرض بفرمایید که چپی بودند یا نقش افراد چپ‌گرا را بازی می‌کردند، می‌گفتند در مورد افراد مذهبی مقابله‌هایی داشته باشید و تشکل بدهید و مثلاً من

یادم می‌آید در سال ۴۹ همین ناصری دسته‌ای تشکیل داده بود جلوی جبهه ملی. ناصری آن موقع خبرچین بود، خودش که نمی‌توانست این کار را بکند، چون منابع و افراد خبرچین افتخاری که این کار را نمی‌کنند از افراد سازمان دستور می‌گرفتند که افراد را مقابل هم بگذارند. سؤال شد: شما راجع به شهادت مصطفی خمینی که در نجف واقع شد و نقش ساواک اگر اطلاعاتی دارید توضیح دهید. تهرانی پاسخ داد: من هیچ اطلاعی ندارم. اصولاً ما از این ماجراها دور بودیم.

دکتر شریعتی

سؤال شد: میزان حساسیت ساواک به شخص دکتر علی شریعتی و کتابهایش اگر اطلاعی دارید در اختیار دادگاه قرار دهید. تهرانی گفت: من یک بار دکتر را در زندان به طور کاملاً اتفاقی دیدم. من رفته بودم لیست کسانی را که شش ماه بازجویی نشده بودند [او] در زندان بودند رسیدگی بکنم، دکتر را در اطاق دیدم که تنها در یک جایی مثلاً ۲ در ۳ نشسته بودند. من می‌دانستم که ایشان در زندان هستند و دستگیر شده‌اند. تا یک مدت پدرشان را بعنوان گروگان گرفته بودند. اجازه بدهید از قبلش شروع کنم. در سال ۵۲ بود مرتباً ثابتی و عطاریپور هیأت رئیسه حسینییه ارشاد را می‌خواستند و مزاحمت‌هایی برای حسینییه ارشاد فراهم می‌کردند. یادم می‌آید آقای میناچی را می‌خواستند، آقای باهنر^۱ را

^۱ - شهید حجت‌الاسلام دکتر محمد جواد باهنر در سال ۱۳۱۲ ش در شهر کرمان به دنیا آمد. در سن پنج سالگی قرآن را در مکتب فراگرفت. از سن یازده سالگی به مدرسه معصومیه کرمان وارد و فراگیری علوم اسلامی را آغاز نمود. جهت ادامه تحصیل و فراگیری مراحل عالییه در سال ۱۳۳۲ ش عازم حوزه علمیه قم شد. و از محضر اساتید بزرگ و همچنین از دروس امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی نیز بهره گرفت و بر معلومات خود افزود. وی همزمان تحصیلات کلاسیک را هم پی گرفت و وارد دانشگاه شده و موفق به اخذ مدرک دکتری در رشته الهیات شد. شهید باهنر در سال ۱۳۳۷ جهت انجام سفر تبلیغی به آبادان عزیمت کرده و به مناسبت تقارن به رسمیت شناخته

می خواستند و می گفتند باید این محل را ببندید و بالاخره هم بستند. بعداً که دکتر را دستگیر کردند، فقط عطارپور از ایشان بازجویی می کرد. برای اینکه ماها در سطحی نبودیم که بتوانیم با دکتر صحبت کنیم و ای کاش صحبت می کردیم و اگر صحبت می کردیم شاید الان جزو این جمعیت بودم. ایشان فقط شنیدم یک صحبتی کرد و گفت من وظیفه‌ای داشتم و می خواستم یک رنسانس مذهبی در ایران بوجود بیاورم و من فکر می کنم در کار خودشان موفق شدند.

تهرانی گفت: ای کاش من با یک چنین اندیشمندانی از طریق کتاب‌هایشان آشنا می شدم ولی گذشته گذشت و ما غیر از سرافکنندگی و شرمندگی چیزی برایمان باقی نمانده.

در مورد نحوه شهادت ایشان در خارج از کشور تهرانی گفت: من اطلاعی ندارم ولی می دانم بدون نظر ساواک خارج شدند. یعنی اگر ساواک می دانست که ایشان می خواهند به خارج بروند، شاید اجازه نمی داد و احتمالاً ممنوع‌الخروج بود. چون ایشان به نام دکتر علی شریعتی مزینانی بودند فکر می کنم به نام یکی از این اسم‌ها رفتند.

سؤال شد: بعد از شهادت ایشان طرح ساواک برای جنازه استاد شهید که به ایران بیاورند و موضوع را بزرگ کنند اگر اطلاعاتی دارید توضیح بدهید.

تهرانی در جواب گفت: عطارپور یک حرفه‌ایی می زد و برنامه‌هایی هم برای این کار گذاشته بود ولی مثل اینکه چند نفر از دکتر بدون نظر ساواک

شدن دولت اسرائیل توسط دولت ایران، حمله شدید و سختی به این موضوع نمود که پس از پایان سخنرانی توسط شهربانی دستگیر شد و این اولین برخورد رژیم با وی بود. وی به علت فعالیت‌های جدی و پیگیری که علیه رژیم پهلوی داشت بارها توسط ساواک دستگیر و بازداشت گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت شورای انقلاب درآمد و مدتی هم وزیر آموزش و پرورش شد و پس از مدتی در سال ۱۳۶۰ ش نخست‌وزیر گردید. سرانجام در تاریخ هشتم شهریور سال ۱۳۶۰، با انفجار دفتر ریاست جمهوری توسط منافقین، در کنار شهید رجایی رئیس‌جمهور به شهادت رسیدند.

تعریف و تمجید کرده بودند و آنها را گرفته بودند. یعنی خودش می‌خواست از این کار بهره‌برداری بکند، و چون عطاریپور [ناخوانا] با ازغندی صحبت می‌کرد، شنیده بودند و می‌خواستند بهره‌برداری بکنند و می‌خواستند نشان بدهند که دستگاه به مذهب و معتقدات مذهبی اعتقادات قلبی مردم احترام می‌گذارد چون آن موقع جنبش شروع شده و در اوج خودش بود، می‌خواست استفاده بکند، ولی از کارهای گذشته‌اش یادش نبود که اگر کسی یک کتاب دکتر شریعتی در خانه‌اش پیدا می‌شد دستگیر می‌شد.

این که کتاب دکتر بود، یک نفر روحانی را به خاطر اعلامیه گوشت یخی در کاشان دستگیر کرده بودند که می‌خواست اعلامیه تحریم گوشت یخی را پخش کند.

خیلی از زندانیان را فقط به خاطر مطالعه کتاب دکتر دستگیر کردند حتی به خاطر قرآن و نهج‌البلاغه، ساواک افراد را دستگیر و بازجویی می‌کرد. سؤال شد: منبعی که مرحوم اندرزگو از آن طریق لو رفت روشن کنید کی بود؟

تهرانی گفت: عرض کردم منبع نداشت. ایشان از طریق تلفن لو رفتند. بر اثر کنترل تلفنی. من در شهادت ایشان سخت متأثر شدم در همان حال که خون از او می‌رفت، با کمال وقار و اطمینان دفترچه را درآورد و چند برگش را کند و جوید تا در اسید معده حل شود و مدارک از بین برود. سؤال شد: اصولاً ساواک در ایجاد مؤسسات کاخهای جوانان و مؤسسات مشابه چه نقشی داشت و هدف چه بود اگر توضیحی دارید بگویید.

تهرانی گفت: هدفش الآن مشخص شده چه بود. بعد از انقلاب همه مشخص شد. هویدا شاید همه اعمال و فعل و انفعالش برای همه مشخص شده بود. شنیده بودم خواهر ثابتی یکی از رؤسای کاخ جوانان بوده. تمام سرسپرده‌های خودشان را در این کاخهای جوانان گذاشته بودند، هدفشان این بود که جوانان را به یک سری مسائل بی‌اهمیت جلب بکنند و نروند شناخت واقعیت را پی‌گیری نمایند. کشیدن و انحراف نسل جوان به اعمال

زشت.

سؤال شد : آیا توسعه فحشا، معتاد کردن جوانان، توسعه فحشا در شکل هنر، ایجاد عشرتکده‌ها و کلوپها که نتیجه آن مسموم کردن افکار مردم و به انحطاط کشیدن نسل جوانان بخشی از وظایف این سازمان منفور بود؟ اگر جواب شما مثبت است چه افرادی نقش داشتند؟ توضیح بدهید.

تهرانی گفت : بخشی در اداره کل سوم وجود داشت که کار این بخش همین مسائل مطبوعات، و رسانه‌های گروهی بود. مسلماً در یک کمیسیون که در وزارت فرهنگ و هنر آن موقع بود و کمیسیون دیگری که در کتابخانه ملی وجود داشت، نمایندگان ساواک هم حضور داشتند که در کتابخانه ملی «شعب صمیمی» بود که در اسرائیل است. در نتیجه نظر ساواک نمی‌توانسته در چاپ کتابها بی‌تأثیر باشد. همچنین در نمایش فیلمها. درمورد توسعه قاچاق که فرمودید، واقعاً نمی‌دانستم اشرف خودش قاچاقچی است. ما دنبال این خبرها نمی‌رفتیم که ما را با چیزهای دیگری مشغول کرده بودند.

آن حمله‌ای که شده بود به اشرف در فرانسه و خانمی به نام خواجه نوری با او بود، به ما گفتند این‌ها مورد هجوم تروریست‌ها یا انقلابیون آنجا قرار گرفتند. بعداً ما فهمیدیم که دعواش با مافیا بوده و قاچاقچی بین‌المللی واقعاً تأسف‌آور و شرم‌آور است و ما برای چه کسانی خدمت کردیم که خدمت به آنها خیانت به این ملت تلقی می‌شود، یا مثلاً بنیاد پهلوی گرداننده قمارخانه‌ها بود که مثلاً برای رفتن به جزیره کیش باید گذرنامه می‌گرفتند مگر همه کارها را باید ساواک انجام بدهد خود بنیاد پهلوی انجام می‌داد.

سؤال شد : نقش سازمان امنیت و منحل ساواک روی رادیو تلویزیون به چه کیفیت بود و تا چه اندازه دخالت در کار این سازمان می‌کرد؟

تهرانی گفت : خوب جعفریان را که اعدام شد همه می‌شناسند. ایشان از اعضای حزب توده بود. بعداً که دستگیر شد یک مدتی سرمأمور ساواک بود و یک سری منابع را در سواحل خلیج فارس و خوزستان اداره می‌کرد.

ترقیات بعدی جعفری را هم من فکر می کنم از همین طریق ها شده باشد، و یا آزمون، خودش کارمند اداره آموزش ساواک بوده و مدتی در اداره هفتم بود و بعد رئیس خبرگزاری پارس شد و نیکخواه اینها وقتی رفتند خبرگزاری پارس نمی توانستند توسعه اش بدهند.

سئوال شد: ساواک برای عضوگیری و جلب افراد جدید چه تکلیف و برنامه ای داشت؟ آیا به عهده شما که اعضاء بودید می گذاشت یا اینکه گروه خاصی دخالت داشت؟

تهرانی گفت: در مورد کارمند، اصولاً کارگزینی ساواک یعنی اداره یکم این عمل را انجام می داد و سعی می کرد در جوامع مختلف، برابر روش های استخدامی که داشت عمل کند. یک عده به خاطر انحرافات ایدئولوژی، یک عده به خاطر ضعف نفسانی، یک عده به خاطر پول با ساواک، تحت منگنه همکاری می کردند. وقتی ساواک منحل شد خوشحال شدند و بهتر است که اینک حقایق را بگویند.

سئوال شد: بهتر است شما نقش دون پایه ها (راننده، ماشین نویس، باغبان، پاسبان) را در ارتباط با خبرچینی برای گرفتن اخبار بیان کنید.

تهرانی گفت: اصولاً در یک سازمان اطلاعاتی، تمام کارمندان یک سازمان وظیفه دارند که اگر اطلاعاتی در محیط خودشان به دست می آورند این اطلاعات را گزارش کنند. یک سازمان اطلاعاتی در کلیه زمینه ها کار می کند حتی در اداره سوم اداره ای بود که به نارضایی های عموم مردم رسیدگی می کرد ولی چه کسی حرف شنوا داشت ولی اینها خودشان را بالاتر از آنچه که بود [ند] نشان می دادند. مثلاً آشپز گفته بود من سرهنگ فلانی هستم، در حد تصمیم گیری نبودند.

سئوال شد: آیا کسانی که در کمیته های تعقیب و مراقبت بودند در شمال و اوین آیا در عملیات و درگیری ها شرکت نمی کردند یا نقش داشتند؟

تهرانی گفت: تمام افراد کمیته تعقیب و مراقبت مسلح بودند ولی وقتی درگیری ایجاد می شد، چه کار باید می کرد. وظیفه ای که به او محول کرده

بودند این است که برو در خیابان اگر افراد مشکوکی را دیدی دستگیر کن، می‌رفتند جلو وقتی کار به تیراندازی می‌کشیده تیراندازی هم می‌کردند. سؤال شد: یکی از کارهای ساواک در موقع حساس نقش شایعه پراکنی بود، مثلاً فرض روحانیت را بد جلوه بدهد و انقلابیون را علیه مردم، به شایعه پراکنی، اسیدپاشی روی خانمها، پرداخت و یا پخش خواب‌نامه‌ها. افرادی که در ساختن این شایعات در ساواک نقش داشتند توضیح بدهید.

ج - معمولاً سازمان‌های اطلاعاتی دارای یک واحد جنگ روانی هستند و آن به این علت است که بررسی می‌کنند در سطح جامعه تا ببینند با گفتن چه مسائلی می‌توانند احساسات عمومی را تهییج بکنند و متخصص هم می‌خواهد. در داخل زندان اوین هم شایعه پراکنی می‌کردند و روحانیت را سوا می‌کردند و به آنها ملاقات حضوری می‌دادند. مثلاً بند یک زندان اوین را طوری جلوه داده بودند که تافته جدا بافته‌اند و اذهان را خراب بکنند و من متخصصین را نمی‌شناسم، ولی عطاریور و ثابتی کار می‌کردند.

در اواخر بر جریان بخشنامه‌ای قرار گرفتم به کلی سری و گفته بودند ببرید بدهید به رؤسای ساواک‌ها بخوانند و برگردانند. بعد فهمیدم که گفته بودند یک عده چاقوکش‌ها، قوادها و شرورهای محل را تطمیع بکنند و بیایند علیه انقلاب دست به انقلاب بزنند و طبق معمول از رفقای همیشگی‌شان خواستند کمک بگیرند.

سؤال - مردم ما در یک شکل خاص وحشت عجیبی از این سازمان داشتند و حتی این شایع بود همه افراد از کوچک و بزرگ عضو ساواک [می‌باشند]، چه حد صحت داشت آیا تبلیغی بود که خود ساواک می‌کرد یا شایعات بود.

ج - ملاحظه بفرمایید. ثابتی به عنوان مقام امنیتی یک جریان خیلی ساده و کوچک را آنچنان بزرگ می‌کند و در تلویزیون سخنرانی می‌کند. مردمی که از کارهای اطلاعاتی خبر ندارند، خود به خود دچار وحشت می‌شوند. دچار خودسانسوری می‌شوند. حداکثر کارمندان رسمی ساواک فکر می‌کنم ۷ هزار نفر بودند و حداکثر خبرچین‌های ساواک در داخل کشور ۲۰ هزار نفر. مردم

دچار خودسانسوری شده بودند. همان خودسانسوری که خودمان در ساواک داشتیم و من به رفیق بغل دستم جرئت نداشتم دردم را بگویم.

ما از خودمان می‌ترسیدیم، مردم از همه ما.

سؤال - دقیقاً یا بطور تقریبی اعضاء ساواک [که] در خارج از کشور علیه

دانشجویان عمل می‌کردند تعدادشان چند نفر و سرپرستان چه کسی بود؟

ج - اعمالی که در پوشش دیپلماتیک انجام می‌شد، مسؤلش اداره کل سوم و مدیر کل اداره سوم بود، آخرین آن سرتیپ طباطبایی بود. کلیه کارهای خارج از کشور در اداره عملیات بررسی و انجام می‌شد. در هر کشور حداکثر ۳ - ۴ نفر بیشتر نبودند.

سؤال - شنیده بودیم که دفتری در اروپا یا سوئیس به نام دفتر نمایندگی ایران در سازمان بین‌المللی کار بود که کار این دفتر سرپرستی افراد ساواک در اروپا بود اگر اطلاعاتی دارید توضیح دهید و نام سرپرست را بگویید.

سؤال [جواب] - اگر منظورتان دکتر مالک است، ایشان قبلاً در اداره کل یکم کار می‌کردند و امور استخدای را به عهده داشتند و بعد رئیس نمایندگی ساواک در سوئیس شدند، و لیکن یک جلساتی تشکیل می‌شد از نمایندگی ساواک در اروپا که در همانجا انجام می‌شد.

سؤال - فاجعه بسیار دلخراشی که در اوج انقلاب در آبادان اتفاق افتاد، مسئله سینما رکس آبادان بود، شما در خصوص نقش ساواک در جریان این مساله اگر می‌دانید توضیح بدهید.

جواب - متأسفانه در این خصوص خبری نمی‌دانم. من در مرگ آن خانواده‌ای که ۹ نفر از یک خانواده را از دست داده گریه کردم.

هر که کرد عملش از چنگیز بدتر بود که یک عده آدم بی‌گناه را

بسوزانند و فردی را هم که دستگیر کرده بودند معلوم شد دروغ می‌گوید.

سؤال - دقیقاً روشن کنید چه روزنامه‌ها و مجلاتی در اختیار ساواک بودند و سرسپردگی ساواک را داشتند.

جواب - خوب، روزنامه‌ها هرچی بهشان می‌دادیم می‌نوشتند. ما اگر خیلی

بیکار بودیم، روزنامه را می خواندیم. روزنامه چی بود، همان چیزهایی که ساواک داده بود و آن هم مردم شایع کرده بودند. تنها چیزی که صحیح است و درست است آگهی های تسلیت و نقل و انتقالات است. بهر حال ساواک اعمال نفوذ می کرد و بخش سانسور ساواک وظیفه اش این بود تماس می گرفت با سردبیر، نمی خواهم توهین کرده باشم. بهر حال انقلاب کردند اعتراض و اعتصاب کردند، ستونهایی برای انقلاب بودند ولی آنها آگاه بودند اگر خیلی زودتر مقاومت می کردند، شاید خیلی زودتر انقلاب به ثمر می رسید. چون سیستم فاسد باشد این فساد را باید توسط عوامل خودش اشاعه بدهد. فقط ساواک نبوده مجموعه ای بوده در کل سازمان ها، ادارات، وزارت خانه ها، افرادی که هر عملی را انجام می دادند توی روزنامه ها بوده می نوشتند ولی مثل اینکه در این میان ساواک فقط بیشتر از همه گناهکار تشخیص داده شد.

سئوال - شما آیا کسانی را می شناسید که به ساواک آمده و استخدام و کار کرده باشند بعد به وظیفه ضد مردمی بودن ساواک پی برده و خواسته باشند به طرف مردم بروند، آیا اطلاعاتی دارید؟

جواب - سوابق ساواک گویاتر از این مسأله است. خیلی از افراد ساواک در این اواخر استعفا داده بودند که جواب رد شنیده بودند، همه را نگه داشتند، جز چند نفر که اوایل یکی دو ماه کار کردند و رفتند. من خودم استخاره کرده بودم، جواب استخاره این بود کاری عبث و بیهوده که پشیمانی به بار می آورد. رفتم استعفا بدهم دیدم مرا گذاشتند جزء باز خریدی ها می گفتند این بهداری یا فلان اداره نیست که بخواهید به همین سادگی خارج شوید شما اگر از اینجا خارج شوید هیچ اداره دولتی و سازمانی به شما کار نمی دهد، از ایران نمی توانید خارج شوید.

سئوال - شما چه اطلاعاتی راجع به نقش ساواک در روز جمعه سیاه ۱۷ شهریور که منجر به شهادت گلگون کفنان شد دارید توضیح بدهید.

جواب - در آن روز بخصوص در منزل بوم بعداً فهمیدم تعداد افرادی را که

در آنجا بودند زیاد عنوان کرده بودند ولی همین ارتشبد بدره‌ای که کشته شد این گویا با هلیکوپتر از آنجا رد شده بود و گفته بود تا ساعت ده نباید کسی آنجا باشد. من این را شنیدم و بعداً مأمورین عمل کرده بودند، ما خودمان از طریق تلفنی و گروه‌های فعال بودند آمر زیاد می‌شد و من فکر می‌کنم ۳ یا ۴ هزار نفر در این ماجرا شهید شده بودند. من نقش ساواک را نمی‌دانم ولی اکیپهای کمیته در این اواخر فقط در مورد دستگیری افراد در اختیار فرماندار نظامی بود.

پس از سخنان حاکم شرع دادگاه در ساعت ۱۴ به عنوان تنفس تعطیل و بقیه

جلسه دادگاه به روز بعد موکول گشت.

ششمین و هفتمین جلسه دادگاه

سیانور را به جای قرص مسکن به خورد مبارزان دادم!!^۱

زمانی که در سال ۵۵ به کمیته اوین منتقل شدم، آنها روی سعید کرد قراچورلو، دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران که از مدتها قبل تحت تعقیبشان قرار داشت کار می‌کردند. مثلاً مدتها شعبه یکی از بانکها در ابتدای خیابان امیرآباد را که سعیدگرد برای دریافت هزینه تحصیلی به آنجا مراجعه می‌کرد مراقبت ولی نتیجه‌ای نگرفته بودند. در مرداد سال ۵۶ در جریان کنترل تلفن منزل والدین سعید، معلوم شد که او بعضاً با خانواده‌اش تماس و پدر و مادر وی تصور می‌کنند او از دانشگاه فارغ‌التحصیل و مشغول طی خدمت وظیفه در یکی از شهرستانها، احتمالاً شهرستان بزم می‌باشد، در حالی که او در تهران زندگی و هنوز فارغ‌التحصیل نشده و از دانشگاه اخراج شده بود.

در آخرین مکالمه تلفنی سعید با پدرش، معلوم شد که او برای عید به خانه خواهد آمد. به همین مناسبت از چند روز قبل از عید به وسیله تیم تعقیب و مراقبت، از منزل والدین او مراقبت و در نتیجه سعید مشاهده و تحت تعقیب قرار گرفت. او با یکی دیگر از دختران همکلاشش به نام خانم افخم احمدی امیری رابطه گروهی داشت و مأمورین تیم گزارش دادند که سعید در خانه‌ای واقع در خیابان ۱۶ متری امیری مقابل سینما جی تردد و

^۱ - برگرفته از اعترافات کتبی تهرانی و همچنین روزنامه اطلاعات، شنبه ۲ تیرماه ۱۳۵۸، ص ۵.

احتمالاً این منزل خانه امن او می‌باشد. در ادامه مراقبت‌های معموله یک خانه نیز در یکی از کوچه‌های ۱۳ متری حاجیان و خانه دیگری در کوچه نوبهار در میدان رباط کریم و خانه دیگری در خیابان پروفیسور براون که محل تردد سعید و دو نفر از مرتب‌ترین او بود شناسایی و باز هم در ادامه مراقبت خانه‌ای در مهرآباد جنوبی که با دادن مبلغ ده هزار تومان قصد اجاره‌اش را داشتند شناسایی و از مجموع اطلاعات مذکور گزارشی تهیه و از طریق هوشنگ ازغندی معروف به دکتر منوچهری به پرویز ثابتی مدیر کل وقت اداره سوم داده شد که دستور دادند دستگیر شوند.

فکر می‌کنم در تاریخ ۱۵ یا ۱۷ اردیبهشت سال ۵۷ بود که سعید کرد قراچورلو، محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری دستگیر و من و سعید مؤدب میرفخرائی معروف به سعیدی خود را آماده بازجویی کردیم. با توجه به اینکه تقریباً از اوائل سال ۵۶ نیز دستور داده بودند کسی شکنجه نشود ما مشغول بازجویی اولیه مثل اخذ مشخصات بودیم که ازغندی گفت دستور داده‌اند این افراد تحت فشار واقع تا اطلاعاتشان را بدهند و خودش هم به محل بازجویی آمده بازجویی با زدن کابل بر کف پای آنها با شرکت هر سه نفر ما انجام و آنها اعتراف نمودند در یک گروه کمونیست فعالیت دارند. سعید گفت که مدتی در یکی از کانونهای کارآموزی وزارت کار مشغول طی دوره تخصصی شده و مدتی در شهرک اکباتان به کارگری می‌پرداخته و برای اینکه خانواده‌اش در جریان فعالیت‌های او قرار نگیرند به آنها گفته از دانشگاه فارغ‌التحصیل و در یکی از شهرهای جنوبی احتمالاً بم با درجه ستواندومی مشغول طی خدمت وظیفه می‌باشد. وی افزود قصد داشته‌اند در منزلی واقع در مهرآباد جنوبی ساکن و تیمی با شرکت خودش، افخم احمدی امیری و محمود وحیدی تشکیل و به صاحبخانه نیز گفته‌اند که وی و افخم زن و شوهر بوده و محمود وحیدی هم دائی یکی از آنها است.

محمدرضا کلانتری که آموزگار در کرمانشاه بوده به وسیله رباط گروه به تهران فراخوانده شده و پس از طی کارآموزی در یکی از کانون‌های وزارت کار احتمالاً در کرج، مدتی در کارخانه جنرال استیل یا کارخانجات دیگر به کارگری مشغول و محمود وحیدی هم مطالبی در همین زمینه عنوان و

اضافه نمود ه در کارخانه زامیاد به کار اشتغال داشته و هدف آنها دادن آگاهی‌های مارکسیستی به کارگران و در نهایت سرنگونی رژیم و تشکیل حکومتی کمونیستی بوده است.

بعد از دو روز، ازغندی گفت چون قرار است هیئتی از طریق صلیب سرخ به اوین بیاید، دستور داده‌اند این سه نفر کشته شوند. من و سعید میرفخرائی با این کار مخالفت و اعتراض نمودیم که آنها را به محل دیگری منتقل کنیم و یا این عمل ننگین توسط کمیته مشترک صورت گیرد و خلاصه خیلی حرف زدیم اما ازغندی گفت همه این مسائل را من با ثابتی مطرح کرده‌ام و تازه خود من با شما هستم. پس از آنکه لباس‌های این سه نفر را نشان کردیم، سوار آمبولانسی که از ساواک تهران با اطلاع فرنژاد معروف به دکتر جوان آورده شده بود، نمودیم. ماشین را پشت زندان اوین، جایی که برای تمرین تیراندازی از آن استفاده می‌شد، نگهداشتیم. ازغندی هم برای کنترل اوضاع حوالی کمی آن طرف‌تر رفته بود و مراقب عبور و مرور بود که کسی متوجه ما نشود. پس ما سه نفر به کثیف‌ترین جنایت دست زدیم و قرص‌های سیانور را که توسط سجده‌ای از کمیته مشترک داده شده بود به آنها دادیم و گفتیم قرص مسکن است بخورید!! آنها هم بدون اینکه سئوالی کنند یا اعتراضی داشته باشند، قرص‌ها را خوردند. وقتی قرص‌ها را دادیم درب عقب ماشین را بستیم و دیگر جرأت نگاه کردن به آنها را نداشتیم. و بعد از این کار من رانندگی آمبولانس را به عهده گرفتم. ازغندی هم دنبال من می‌آمد، با هم رفتیم بیمارستان شهربانی، و جنازه‌هایشان را تحویل سردخانه دادیم. دو نفر از بهشت زهرا آمدند و من خودم دیدم اینها را گذاشتند توی آمبولانس و بردند. به احتمال قوی باید در بهشت زهرا مدفون شده باشند. نمی‌دانم به نام حقیقی دفن شدند یا نه. فکر نمی‌کنم به نام حقیقی باشد چون جواز دفن و این چیزها را هم خود کمیته باید می‌گرفت.

حقیقت تلخ است، اما باید گفت، حقیقت شرم‌آور است ولی با صداقت باید گفت، حقیقت می‌سوزاند و آتش می‌زند ولی باید سوخت و گفت. من

آنچه را که می‌دانستم گفتم و امیدوارم که حداقل محل دفن آنها با راهنمایی‌هایی که قبلاً کرده‌ام پیدا شده باشد، تا مادرانشان حداقل بر سر قبرشان اشک بریزند.

[کمیته ماهان]^۱

من از وجود کمیته ماهان بر اساس نامه‌ای که به واحد کمیته مستقر در اوین آمده بود مطلع شدم. این کمیته در اول ماه محرم در خانه امنی واقع در خیابان سلطنت‌آباد که مربوط به اداره کل هشتم بود و اصولاً محل آن را نمی‌دانم و به آنجا هم نرفته‌ام، به دستور سپهبد ناصر مقدم تشکیل شد و پرویز - بهمن فرزند معروف به دکتر جوان سرپرست این کمیته بود. در این نامه از کمیته مشترک خواسته شده بود که اگر اطلاعاتی در مورد اجتماعات، راهپیمائی‌ها و توزیع اعلامیه‌های مذهبی و غیر مذهبی به دست می‌آید برای هماهنگی به وسیله تلفن به کمیته ماهان بدهد. ضمناً این نامه به کمیته مشترک [ضد] خرابکاری ساواک شهربانی نیز فرستاده شده بود که من شخصاً هیچگونه ارتباطی با این کمیته نگرفته و از غندی هم بیشتر برای احوالپرسی با فرزند، تلفنی با او تماس می‌گرفتم.

ایجاد شکاف در جنبش اسلامی

وظیفه کمیته ماهان تماس با روحانیون مختلف برای اخلاص و شکاف در جنبش اسلامی، تهیه و توزیع اعلامیه‌های جعلی برای انحراف مسیر انقلاب اسلامی و مسائلی از این قبیل بود. پس از خاتمه ماه محرم و تعطیل کار این کمیته، تعداد زیادی از اعلامیه‌های تهیه شده به وسیله کمیته ماهان که هنوز توزیع نکرده بودند و یا زیادی بود به اوین آوردند که ما هم آنها را در انبار گذاشتیم زیرا جایی نداشتند بگذارند. گفتند بیاورید اوین اینجا بگذارید و مسلماً پس از تصرف اوین به دست ملت مسلمان ایران افتاده

^۱ - روزنامه اطلاعات، مورخ یکشنبه سوم تیرماه ۱۳۵۸، ص ۵.

است.

یک مقدار زیادی اعلامیه‌های جعلی بود که من نخوانده بودم، همه‌اش را بسته بودند، کاغذهای زردرنگی داشت و در قسمت انبار بود که تقریباً نزدیک زندان زنان قرار داشت.

س - چه چیزهایی در این اعلامیه‌ها نوشته شده بود؟

ج - عرض کردم، من نخواندم. یک سری اعلامیه‌های دیگر هم می‌آوردند و هدفشان این بود که به اصطلاح بین گروه‌های مذهبی و و سایر گروه‌هایی که ایدئولوژی‌های دیگر داشتند، اختلاف بوجود آید و می‌گفتند که باید اینها پخش شود که کارمندان ما، یعنی راننده‌ها و گاردی‌ها می‌بردند و اینها را پخش می‌کردند ولی خود من در پخش اصلاً پخش نکردم.

رییس دادگاه در اینجا از تهرانی خواست که به اظهاراتش ادامه دهد.

تهرانی ادامه داد: یکی دیگر از موارد اتهام که بر اساس اعتراف خود من بر من وارد آمده، شرکت در شهادت پر شکوه مجاهد راستین و حق شناس سید علی اندرزگو معروف به شیخ عباس تهرانی^۱ می‌باشد. اطلاعات و نقش

^۱ - در شامگاه هجدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۱۶ هـ. ش در یکی از محلات جنوبی شهر تهران، در خانواده‌ای از سلاله سادات - که شهرتشان اندرزگو بود - فرزندی به دنیا آمد که نام او را «سیدعلی» نهادند.

سید علی که پس از تحصیلات ابتدائی، برای کمک به معیشت خانواده، وارد بازار کار شده بود، از فرصت شب‌ها بهره گرفت و در مسجد محل، به فراگیری مقدمات دروس حوزوی مشغول شد. این فرصت، موجب آشنایی او با کسانی شد که با هیئت‌های مؤتلفه اسلامی همراه بودند و سید علی را نیز با خود همراه کردند.

اعدام انقلابی حسنعلی منصور - ۱۳۴۳/۱۱/۱ - که سید علی نیز در آن نقش داشت، زندگی او را دگرگون کرد و او را در نقش مبارزی خستگی‌ناپذیر در صحنه مبارزات دینی، جلوه‌گر ساخت. این نقش به گونه‌ای بود که او را مجبور کرد تا در طی سال‌های متمادی - که مأموران امنیتی رژیم پهلوی در تعقیب او بودند - در مکان‌های متعدد، با نام‌های مختلف و در پوشش متفاوت، ظاهر شود و به فراخور زمان و مکان به مبارزات خویش ادامه دهد.

این مکان‌ها، علاوه بر شهرهای مختلف ایران، کشورهای چوچون افغانستان، پاکستان، عراق، لبنان و... را نیز در برداشت و نام او به فراخور موقعیت، گاهی شیخ عباس تهرانی و گاهی دکتر حسینی، بوالقاسم واسعی، ابولحسین نحوی، دکتر جوادی و... بود که در کسوت‌هایی چون: امامت جماعت،

من در آن حادثه جانگداز به این شرح بوده است:

شناسایی شیخ عباس تهرانی [سید علی اندرزگو]

در سال به احتمال قوی ۵۲ بود که من با نام شیخ عباس تهرانی آشنا شدم. او از جمله سربازان راستین اسلام و حق و حقیقت بود که قبلاً در هیئت مؤتلفه اسلامی فعالیت داشت و در به درک فرستادن حسنعلی منصور نخست‌وزیری که کاپیتولاسیون را در ایران احیاء کرد نقش داشت و از همان زمان یعنی سال ۴۲ متواری بود. ولی همچنان به ادامه راه توحیدی و مبارزه علیه رژیم و تحصیل علوم دینی می‌پرداخت. در سال ۵۲ وی به عنوان پیشنماز یکی از مساجد فکر می‌کنم مسجد چیدر به آگاهی دادن جوانان مشغول بود و خود را برای مبارزه مسلحانه آماده می‌کرد.

دقیقاً نمی‌دانم به چه نحو فعالیت‌های ایشان و مرتبطین او مورد شناسایی ساواک قرار گرفت ولی به‌رحال تعدادی از افراد مرتبط با این شهید دستگیر و بوسیله بازجویان کمیته همراه با شکنجه‌های متداوله بازجوئی شدند. در سال ۵۲ هنگامی که اکیپ‌های کمیته برای دستگیری شیخ عباس تهرانی به منزل او مراجعه کردند وی متواری شد و گویا همه وسایل موجود در منزل را که جهیزیه همسرش بود بعنوان اموال گروه ضبط و به انبار کمیته منتقل گردید.

سخنرانی مذهبی، بساز و بفروش، انگشتر فروشی و... بروز می‌یافت. سید علی اندرزگو که سال‌ها با این ترفند از حلقه تنگ محاصره نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی گریخته بود، در سال ۱۳۵۷ ش - در حالی که انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به پیروزی نهایی نزدیک می‌شد - فعالیت‌های خود را گسترده‌تر و تا حدی نیز علنی کرد و همین امر باعث شناسایی او گردید.

ساواک که سال‌ها در آرزوی دستگیری او، روزشماری می‌کرد، با کنترل چند ماهه او، تصمیم به بازداشت او گرفت که بنابر تقدیر الهی، این روز مصادف با غروب روز نوزدهم ماه مبارک رمضان بود. ساواکی‌ها برای دستگیری او تمهیدات فراوان اندیشیدند ولی سید علی که بارها گفته بود که: «من زنده به دست ساواک نخواهم افتاد.» وقتی از محاصره خود مطلع شد، با حرکتی نمایشی، آنان را وادار به تیراندازی به سوی خود کرد تا سنگفرش خیابان سقاباشی از خون شهیدی از تبار عشق، رنگین گردد و شاهد افطاری خونین بر سفره گسترده شهادت باشد.

من به هیچ وجه در کار بازجویی و این کارها نبودم و در سال ۵۲ فقط در جریان کارشان بودم. آن هم از طریق نوشته‌های بولتن که نوشته می‌شد. من تا بهمن ماه سال ۵۵ که به کمیته اوین منتقل شدم هیچ خبری از وضع و عمل سید علی اندرزگو نداشته و وقتی به اوین آمدم متوجه شدم قبلاً سه نفر را به اتهام ارتباط با او دستگیر و مورد تحقیق قرار داده‌اند. در اوین زمستان سال ۵۶ به دستور هوشنگ ازغندی معروف به دکتر منوچهری به من مأموریت داد شد که تا به اتفاق تعدادی از مأمورین تیم تعقیب و مراقبت به شهرستان قم رفته و یکی از طلاب علوم دینی را به نام دیانت را که از سال ۵۴ بعد از حوادث مدرسه فیضیه متواری و آدرسی از او در قم به دست آمده بود، شناسایی نمایم.

من با کارمندان تیم تعقیب و مراقبت به قم عزیمت کردم و خود را به سازمان اطلاعات و امنیت قم که در آن زمان محمود معینی رئیسش بود معرفی نمودم و بعد از چند روز محل سکونت آقای دیانت در جاده قم - کاشان بود شناسائی شد ولی چون او ظاهراً به طور عادی زندگی می‌کرد و همچنان به تحصیل علوم دینی می‌پرداخت، لذا با مذاکره با ازغندی قرار شد هیچ اقدامی روی او انجام نشده و اطلاعات خودمان را به ساواک قم بدهیم. تقریباً قصد مراجعه به تهران را داشتیم که تلفنگرام یا تلگرافی از تهران از ناحیه ازغندی داده شد مبنی بر اینکه سید علی اندرزگو در قم می‌باشد و احتمالاً در منزل آقای اشراقی و آیت‌الله ربانی شیرازی بسر می‌برد و از یک موتور سیکلت گازی آبی‌رنگ استفاده می‌کند و لباسش نیز کت و شلوار خاکستری است. با این مشخصات به ما نیز دستور دادند که با استفاده از وجود افراد تیم تعقیب و مراقبت سعی نماییم او را پیدا کنیم. چند روزی بدون نتیجه در شهرستان قم برای شناسایی سید علی اندرزگو اقدام کردیم و سرانجام به تهران آمدیم. ازغندی گفت سید علی اندرزگو در شهرستان مشهد در حوالی هتل اطلس در میدان دقیقی مشاهده شده که مشغول فروش تسبیح و انگشتری عقیق بوده و احتمالاً نیز منزل او در کوچه «چهنو»

در خیابان تهران می‌باشد و مجدداً به من مأموریت داد با کارمندان تیم تعقیب و مراقبت به مشهد بروم. من به اتفاق ۲۲ نفر از کارمندان تیم و کمیته اوین با اتومبیل به مشهد رفتیم و چون به ساواک مشهد نیز تلگرافی اطلاع داده بودند تا تسهیلات لازم را برای ما فراهم کنند، در زائرسرای کارگران در حومه مشهد مستقر و آماده کار شدیم.

اما قبلاً بهتر است توضیح دهم که چطور معلوم شد که شیخ عباس تهرانی در مشهد است. چندی پیش «ازغندی» شماره تلفن یک لبنیات فروشی را که در حوالی میدان خراسان بود به من داد تا فرم شنود تلفنی درست کنم. این اقدام انجام شد و بعداً نوارهای شنود تلفنی آمد. چند روزی خود ازغندی نوارها را گوش کرد و بعد از گوش کردن نوارها را به من محول نمود. در طول سه یا چهارماهی که نوارها را گوش می‌کردم و به تدریج بر اساس ضرورت، تلفن منازل تعدادی افراد معتبر و حاج علی‌اکبر که یکی از شرکاء لبنیات فروشی بود با تصمیم مقامات بالاتر کنترل شد که نوارهای آن را سعید میرفخرایی معروف به سعیدی و خود ازغندی گوش می‌دادند. تلفن‌های منازل و افراد که کنترل می‌شد حاکی از آن بود که این افراد فعالیت بسیار وسیعی در تهیه و پخش اعلامیه‌های امام خمینی دارند و شخصی به نام استوار جوادی هم تقریباً گرداننده این عملیات است و وی هرچند وقت یکبار نیز به منزل حاج علی‌اکبر حسینی معروف به حاج علی‌اکبر حسینی صالح می‌رفت.

در اواخر مردادماه در جریان گوش دادن نوار مکالمات تلفنی جوادی و بهره‌برداری از نوار شماره‌گیر تلفن معلوم شد جوادی با منزلی در شهرستان مشهد تماس دارد و ازغندی هم پس از گوش دادن نوار تأیید کرد که جوادی باید سید علی اندرزگو باشد و منزلی هم که در مشهد با آن تماس گرفته محل سکونت او می‌باشد، جریان واقعه بوسیله ازغندی به پرویز ثابتی مدیر کل وقت اداره سوم اعلام شد و در نتیجه قرار شد بلافاصله تیم به مشهد عزیمت کند و نسبت به شناسائی و سایر اقدامات مورد لزوم مثل دستگیری

و ضربت اقدام نماید که روز بعد من به اتفاق اعضای تیم تعقیب و مراقبت و چند نفر کارمندان گارد کمیته به سرپرستی هوشنگ ازغندی معروف به دکتر منوچهری با اتومبیل به مشهد رفتیم.

کنترل تلفن منزل شیخ عباس تهرانی

در مشهد به ساواک محل مراجعه کردیم و نسبت به کنترل تلفن منزل اقدام شد، سپس منزل در یکی از کوچه‌های همان محله کهرو شناسایی شد و جریان کار نیز بوسیله ازغندی هم [ادامه] داشت چون که در زمینه این عملیات حساسیت نشان می‌داد اطلاع داده می‌شد.

البته این حساسیت را خود ازغندی هم داشت، چون یک روز ازغندی گفت که سید علی اندرزگو برای من پیغام فرستاده که به ازغندی بگویید پایش را از گلیم من بکشد بیرون و الا بد می‌بیند. ضمناً ازغندی از سال ۴۲ دنبال این قضیه بود. چون در سال ۴۲ در بخش ۲۱۶ که مربوط به مسائل مذهبی و این قبیل بود کار می‌کرد و وی حساسیت به قضیه داشت و فکر کنم شهید سید علی اندرزگو یکی از قدیمی‌ترین مبارزین بوده است که به طور مخفی بر علیه این رژیم فاسد فعالیت می‌کرد. از سال ۴۲ در حدود ۱۵ یا ۱۶ سال فعالیتش طول کشید ضمناً قرار بود سعید میرفخرائی معروف به سعیدی هم با گوش دادن نوارهای تلفنی هرگونه اطلاع جدیدی را به موقع به ازغندی بگوید.

دو روز گذشت و از شنود مکالمات تلفنی نتیجه‌ای حاصل نشد تا اینکه روزی خودم در اداره بودم که نوار مکالمات را گوش کنم که ناگهان سعیدی ساعت ۶ بعد از ظهر خبر داد که سید علی اندرزگو در تهران است. در نتیجه ازغندی جریان را تلفنی از مشهد به ثابتی که در تهران بود خبر داد اعلام و در ساعت ۱۰ شب همان روز همگی به طرف تهران حرکت کردیم.

س - شیخ عباس تهرانی چگونه شهید شد؟

ج - روز بعد در حدود ساعت ۱۰ یا ۱۱ صبح به تهران وارد شدیم و سعیدی

گفت قرار است جوادی یا سید علی اندرزگو برای صرف افطار به منزل حاج اکبر برود. از غندی به من دستور داد که به مرکز شنود تلفنی واقع در خیابان ابوریحان بروم اما کارمندان غیر مجاز را در آن محل راه نمی‌دادند. در اینجا باید توضیح بدهم که ساواک دو مرکز تلفنی داشت، یکی در خیابان ابوریحان [بود] اما [دیگری] در خیابان ثریا که هر دو در جریان جنبش نهضت اسلامی تخلیه گردید و بعداً مردم دو مکان را اشغال کردند. این دو مرکز، تلفن‌ها را بین خودشان تقسیم کرده بودند. به این صورت که یکی از شماره ۲ تا ۵ و دیگری از شماره ۵ تا ۹ را کنترل می‌کردند.

ساواک تقریباً در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ هزار شماره تلفن را کنترل می‌کرد و چون کارمندان غیر مجاز را به محل راه نمی‌دادند نتیجتاً با مدیر کل اداره پنجم تیمسار ساعدی تماس گرفته شد و موافقت او را در این زمینه جلب کردند. من به محل مذکور رفتم و هوشنگ از غندی هم که از اعضای تیم تعقیب و مراقبت بود، به کمیته مشترک ساواک و شهربانی رفت تا در مورد طرح مربوط به دستگیری سید علی اندرزگو اکیپ ضربت لازم مذاکره نماید. حدود ساعت پنج بعد از ظهر سعیدی تلفنی خبر داد که در حوالی خیابان ایران، نزدیک منزل حاج اکبر، سید علی اندرزگو معروف به شیخ عباس تهرانی مشاهده و بوسیله مأمورین به شهادت رسیده است.

قبل از شهادت مدارک را خورد

در مکالمه تلفنی که دختر حاج اکبر با او انجام داد معلوم شد در سر کوچه منزل آنها درگیری روی داده و تیراندازی شده و یک یا دو نفر کشته شده‌اند. من با واحد اجرایی کمیته مشترک تلفنی تماس گرفتم و معلوم شد که هوشنگ از غندی خودش در صحنه عملیات بوده و جریان درگیری به این صورت بوده است که مأمورین تیم، شهید سید علی اندرزگو را مشاهده و به مأمورین اکیپ ضربت نشان می‌دهند، مأمورین هم در سر کوچه به سید علی اندرزگو شهید دستور ایست می‌دهند ولی او با انجام حرکاتی خود را

مسلح نشان می‌داد به رگبار مسلسل بسته می‌شود و هنگامی که به زمین می‌افتد دفترچه یادداشت بغلی خود را از جیب بیرون می‌آورد و در همان حالت شدت خونریزی شدید دفترچه را ورق می‌زند و چند برگ آن را که مطالبی روی آن نوشته بود پاره می‌کند و در دهان خود می‌گذارد و می‌خورد، یعنی با این برگ کاغذ افطار می‌کند. جریان جزئیات دقیق ترش به این صورت بوده است که اول خود کمیته گارد اوین در دستگیری وی دخالت داشتند و به سید علی اندرزگو ایست می‌دهند و سید علی اندرزگو دستش را بالا می‌برد و افراد گارد کمیته یک رگبار مسلسل به بغل سید علی اندرزگو به دیوار می‌بندند ولی سید علی اندرزگو دستش را پایین می‌آورد و خودش را مسلح نشان می‌دهد، که یکی از مأموران هول می‌شود و رگبار مسلسل به پای سید علی اندرزگو می‌بیند [می‌بندد] و باز سید علی اندرزگو ول نمی‌کند دوباره دستش را به طرف جیبش می‌برد و خودش را مسلح نشان می‌دهد که این بار رگبار را به طرف وی شلیک می‌کنند که به زمین می‌افتد و شهید می‌گردد و بعد در حدود ۲۰ نفر که با سید علی اندرزگو در ارتباط بودند دستگیر شدند و تحت بازجویی قرار گرفتند.^۱ اینها که دستگیر شدند همگی خانوادگی بودند، مثل پنج برادر و یا با همدیگر فامیل بودند و هر خانه اینها مقداری اعلامیه و یا دستورات امام خمینی بود که پس از **طبی** به تدریج آزاد شدند و رفتند.

در منزل شهید اندرزگو در شهرستان مشهد که به وسیله ساواک **مشهد** مورد بازرسی واقع شد، مقداری نوارهای مذهبی و یک مقدار اسلحه **کشف** شد و مأمورین این لوازمات را همراه با خانم و بچه‌هایش به تهران **آوردند**. پس از بازجویی از خانمش مأموران خانم سید علی اندرزگو را آزاد **گردند** و ایشان به خانه پدرشان رفتند. و خانم سید علی اندرزگو دو بار با من **تماس** گرفتند و گفتند چه کنم و کجا بروم و بار دومی که با من تماس **گرفت** و گفت بچه‌ام مریض است موضوع را به ازغندی گفتم، ازغندی گفت

که برود مشهد. من هم با ماموران ساواک مشهد تماس گرفتم و گفتم که با خانم سید علی اندرزگو کاری نداشته باشند، ایشان آزاد شده‌اند و بی‌گناهند. همچنین در بازرسی از خانه‌اش ۵۹ هزار تومان پول نقد به دست آمده بود که من گفتم این پول را باید به خانواده‌اش بدهیم و پول را به دادرسی ارتش فرستادیم که فکر کنم به شعبه ۱۲ دادرسی ارتش فرستاده شده که از آن طریق به خانواده‌اش برگردانند.^۱

^۱ - اظهارات تهرانی همه حقایق مربوط به سید علی اندرزگو نیست. برای اطلاعات بیشتر در مورد شهید اندرزگو ر. ک: تهران - مرکز بررسی اسناد تاریخی، یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب هشتم، شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی اندرزگو.

اعترافات آرش در دادگاه انقلاب^۱

زندانیان تا سر حد مرگ شکنجه می‌شدند

شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران در ششمین و هفتمین جلسه دادرسی خود علیه متهم ردیف دوم به نام فریدون توانگری معروف به آرش صبح و بعد از ظهر دیروز [۵۸/۳/۲۹] تشکیل جلسه داد و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید رسمیت جلسه اعلام و آنگاه متن کیفرخواست آرش به شرح زیر خوانده شد:

در پرونده صادره از طرف دادسرای انقلاب اسلامی تهران آقای فریدون توانگری معروف به آرش متهم است به :

۱ - شرکت مستقیم در شکنجه کردن عده کثیری از مبارزان و مجاهدان راه حق و آزادی.

۲ - معاونت در چندین فقره قتل، ضرب و جرح و هتک حرمت.

۳ - فرمان به شکنجه کردن مبارزان و مجاهدان.

۴ - فعالیت خستگی ناپذیر و صادقانه در ساواک منحل علیه مردم با آگاهی کامل.

۵ - سرسپردگی و خدمت بی‌شائبه به رژیم سابق با قبول اعمال هر نوع جنایت علیه مردم.

۶ - تحت تعقیب قرار دادن و تشکیل پرونده، جمع‌آوری اطلاعات علیه مردم.

دلایل اتهامات:

اول - اقدام علیه مبارزان و انقلابیون.

دوم - متهم در صفحه ۱۰۸ پرونده انواع شکنجه را نام برده و اعتراف نموده است که برای بازجویی و برای گرفتن اقرار از شلاق استفاده می‌کرده است.

سوم - بازجویی افراد مبارز و شکنجه وحشیانه آنها و اقرار صریح.

چهارم - اعتراف صریح متهم مبنی بر این که در بازجوئی‌ها از کابل، آپولو، شوک الکتریکی استفاده می‌کرده.

پنجم - اقرار صریح متهم بر اینکه در صورت عدم اعتراف مبارزان، آنها را به حسینی شکنجه‌گر معروف، معرفی و برای شکنجه تحویل می‌داده.

ششم - اعترافات متهم مبنی بر اینکه خانواده متهمین در بروجرد با کابل و معاونت در شکنجه به وسیله اعمال بطری با عضدی و هدایت.

هفتم - اعتراف گرفتن توسط کابل از دختران مبارز

[هشتم] - بازجوئی و شکنجه آقای مهدی [غیوران]

قسمت دوم - شهادت شهود و اظهارات افراد مبنی بر شکنجه، ضرب و جرح و هتک حرمت :

۱ - خانم خاموشی شهادت داده‌اند متهم در برابر شوهرش بچه شیرخوار را از بغل من کشید و مرتکب اعمال وحشیانه و ضد انسانی شد که ایشان شرم به نوشتن این اعمال دارند.

- متهم فقط میل داشت که از دختران بازجوئی نماید و با مشت و لگد به جان دختران بی‌گناه می‌افتاد و ناصر پویا در شهادتنامه خود ذکر کرده که شاهد بوده است دختری را برای بازجویی آوردند و در نتیجه شکنجه و اعمال طاقت‌فرسا به خون‌ریزی افتاد.

- متهم طبق اظهار شاهدان، حسین هادی‌پور - جعفرقربان‌زاده را شکنجه

کرده است و همچنین محمد مرادی نژاد - سید باقر محمدیان در سال ۵۳ در کمیته توسط آرش شکنجه شده‌اند و جواد صدیق را آن چنان شکنجه با کابل داده‌اند که مدتی بی‌هوش بوده و گاهی شکنجه‌ها منجر به نقص عضو می‌شده و افرادی را به طرز بسیار وحشتناکی شکنجه می‌کرده به این نحو که با کابل روی آلت تناسلی آنها می‌زده. اینک تمام شکنجه‌شده‌ها خواستار مجازات او می‌باشند.

رئیس دادگاه در این قسمت اسامی عده‌ای را که علیه متهم ردیف دوم آرش شکایت کرده بودند خواند و گفت طبق نامه‌ای که رسیده، متهم یک زندانی را مدت‌ها زیر شلاق برده و بعد آویزان کرده است و زیر ناخن‌هایش را با میله داغ سوراخ می‌کرده و روی ناخن کشیده شده او الکل می‌ریخته و کبریت می‌زده است. آنگاه رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تهران از پیشگاه دادگاه عدل اسلامی برای متهم، درخواست شدیدترین مجازات را نمود تا با اجرای قصاص حیات اجتماعی ملت ایران تأمین گردد.

دفاعیه آرش

بسم الله الرحمن الرحيم

من در اینجا قصد دفاع از خودم را ندارم. من اینک متوجه اشتباه خود شده‌ام که خیلی دیر است ولی شرح حقیقت را باید گفت. در مورد بند یک کیفرخواست، متهم گفت: من خود را محکوم می‌دانم ولی من در ابتدای جوانی که ۲۳ سالم بود وارد ساواک شدم و در اداره سوم فعالیت می‌کردم و رئیس من ناصری و عطارپور بودند، و چون کار مرا دیدند به من گفتند برو خودت را به کمیته معرفی کن. روز بعد خود را به کمیته معرفی کردم و متأسفانه سر بازجو شدم. و جو حاکم در آن زمان مرا آلوده ساخت و در منجلاب کشید. مبارزان را توسط واحدهای ذینفع دستگیر و سپس جهت بازجوئی به ما می‌دادند و ما با حسینی دست به شکنجه می‌زدیم و با کمال شرم اعتراف می‌کنم، ولی در آنجا وظیفه کار [ی] ما

محسوب می شد. این شکنجه در اکثر موارد بر اثر برخورد کابل به کف پا، پا ورم می کرد و ما دوباره آنها را پانسمان کرده و مجبور می کردیم راه بروند و گاهی اوقات مجبور بودند روی باسن راه بروند.

بودند کسانی که ماهها تحت شکنجه بودند و هرروز شکنجه می شدند اما اطلاعات خود را ندادند از جمله: عزت شاهی مدت ۶ ماه شکنجه شد ولی هرگز لب به سخن ننگشود و ماهها در سلول انفرادی بود، و من از ایشان تقاضای عفو دارم.

درمورد بند دو کیفرخواست متهم گفت:

من در هیچ قتل و کشتاری شرکت نداشتم و زیر شکنجه هیچ کس را نکشتم و دستم به خون هیچکس آلوده نیست.

درمورد مبارز و مجاهد شهید کرمانشاهی اصل متهم گفت:

وقتی دستگیر شد توسط منوچهر وظیفه خواه معروف به منوچهری تحت بازجوئی قرار گرفت و ایشان فشار را به حد اعلا رسانده بودند که آن شهید حاضر به گفتن اسم خود نشد و در پایان شهید شد و ساواک پرونده برایش درست کرد که بر اثر خودکشی و یا بیماری از بین رفته است.

درمورد بند ۳ کیفرخواست آرش گفت: من در ساواک مقامی نداشتم و کارمندی زیر دست من نبود که دستور بدهم. اگر منظور حسینی است، حسینی مسئول اتاق شکنجه بود ولی من به شکنجه کردن اعتراف می کنم، سلسله مراتب و مقامها میزان شکنجه های افراد را تعیین می کردند.

درمورد بند ۴ کیفرخواست متهم گفت: زمانی که وارد ساواک شدم ۲۳ سال بیشتر نداشتم و تحت تأثیر شستشوی مغزی واقع شدم و به طور یک طرفه تغذیه می شدیم و سخنرانی هائی که توسط عطاریپور تشکیل می شد خواهران و برادران مبارز ما را خرابکار می دانستند در حالی که الآن متوجه شدم که اشتباه می کنم. در هر حال معترف به اعمال خود هستم.

استعمال بطری

درمورد بند شش اتهامی، متهم چنین گفت :

در تابستان ۵۳ بود که عضدی مرا خواست و گفت کارهایت را انجام بده تا به یک مأموریت برویم. گفتم : چرا من، من که تازه کار هستم؟ گفت : امکان دارد طولانی باشد. قبول کردم با ناصری به بروجرد رفتیم. در راه مرا توجیه نمودند که دکتر هوشنگ اعظمی دوباره فعالیت می کند و وقتی به مقصد رسیدیم افراد را دستگیر کردند و تحت شکنجه قرار دادیم. روز دوم بود که یک مردی را دستگیر کردند و آوردند و به تخت بستند و یک بطری آوردند که قصد اعمال آن را داشتند. زمانی که متوجه هدفشان شدم تعجب کردم، خواستم از اطاق بیرون روم، ناصری مرا مسخره کرد و با حالت تمسخر آمیز موضوع را فیصله داد.

ولی در هر حال من حضور داشتم، این موضوع را اضافه کنم که خواهران و برادران مبارزی که بر اثر خوردن کابل به کف پاهایشان گوشت اضافه می آورد و بعد منجر به عمل جراحی می شد به دستور ناصری و عطاریپور تحت عمل جراحی قرار می گرفتند. درمورد نقص عضو، متهم خواست که موضوع را روشن کند تا چه کسانی بوده اند که دچار نقص عضو شده اند.

در اینجا رئیس دادگاه سؤال کرد : چند فقره بازجوئی در بروجرد کردید آیا بازجوئی ها توأم با شکنجه بود یا نه؟

آرش در پاسخ گفت: بازجوئی در بروجرد با شکنجه توأم بود.

و سپس رئیس دادگاه، یکسری سئوالات از متهم نمود که متهم به آنها پاسخ داد.

درمورد بازجوئی و شکنجه مهدی غیوران و فلج شدن قسمت راست بدنش، آرش گفت: در سال ۵۴ بعد از دستگیری وی و افراد او، ضمن تحقیقی که به عمل آمد مشخص شد که یکسری ترور توسط این گروه انجام

شده و از جمله افراد بازداشتی آقای غیوران بودند که فردی مسلمان و متدین بوده و با این سازمان ارتباط داشتند و افراد این گروه که با تغییر ایدئولوژی تغییر سازمان داده بودند، از احساسات مذهبی ایشان استفاده و حتی از منزل او به عنوان مخفیگاه استفاده می‌کردند.

غیوران، بهمن آرام، حسین سیاه کلاه (شهرام) فکر می‌کنم اطاقی داشتند که مهمانخانه بود و در انتهای اطاق جاسازی کرده بودند و آقای غیوران خالصاً و مخلصاً برای خدا کار می‌کردند و سازمان منافقین به چه صورت از ایشان استفاده کردند و عملی که موجب نقص عضو ایشان شد توسط رسولی انجام گرفت و من این کار را نکرده‌ام. متهم در قسمتی دیگر گفت، وقتی ایشان در سلول به دیدن من آمدند به من گفتند :

من با تو کاری ندارم. تقصیر رژیم بود که تو آن طوری عمل بکنی و من از تو دلگیر نیستم. بعد از رفتن ایشان زار زار گریه کردم و گفتم آنها انسانند یا ما؟! و من واقعاً شرمنده ایشان هستم.

آرش درمورد کشیدن ناخن و یا [با] میله زیر ناخن را سوراخ کردن گفت: این مسئله به این صورت نبوده. این یک روشی بوده که منوچهری ابداع کرده بود و آن به این صورت بود که سوزن ته گرد را زیر ناخن می‌کرد و با کبریت می‌سوزاند داغ می‌شد و زجر می‌داد. من در این مورد استفاده کردم ولی نه به آن صورت که گفته شده من با گفتن حقیقت ندامت خود را عنوان می‌کنم.^۱

درمورد محمد صادق نوروزی که مدعی هستند در دهانشان ادرار شده، متهم گفت من منکر اعمال خود نیستم، اما قسم می‌خورم که مرتکب این اعمال زشت نگردیده‌ام و اگر ایشان حاضر باشند به کلام الله مجید قسم یاد نمایند که دیده‌اند من آن عمل کثیف را درباره‌شان انجام داده‌ام، صرف نظر

^۱ - بنا به نقل زندانیان سیاسی قبل از انقلاب: «نوک سوزن ته‌گرد را زیر ناخن‌های انگشتان زندانی فرو کرده و سپس به وسیله فندک یا... ته سوزن را حرارت می‌دادند و این گرما و داغی به تدریج زیر ناخن‌ها منتقل می‌شد که در نهایت پس از زجر فراوان منجر به افتادن ناخن‌ها می‌شد».

از اعمال انجام شده درخواست اشد مجازات برای خود می‌نمایم. بازجوی این شخص فرد دیگری بوده است.

درمورد خانم خاموشی توتونچی که بچه‌شان را گرفته‌ام، من ایشان را بازجویی کردم و کارم هم خشن بوده ولی اگر گرفتم عذر می‌خواهم از ایشان و اینکه گفتند من میل داشتم از دخترها بازجویی کنم، نمی‌دانم روی چه دلیلی این حرف را می‌زنند. من دیگر مطلبی برای گفتن ندارم اما هر سؤال باشد بدون پرده‌پوشی پاسخ می‌دهم.

رئیس دادگاه سؤال کرد: چندبار به خارج رفتید به چه منظور و به چه کشورهایی؟

ج - من هیچ مسافرتی به خارج از کشور نرفتم و هیچ دوره‌ای هم ندیدم.

رئیس دادگاه: در ارتباط با سه نفر که آقای تهرانی گفت: محمود وحیدی، سعید کرد قراچورلو و محمد رضا کلانتری، شما دخالتی در بازجویی اینها داشتید؟

آرش جواب داد: من روحم اطلاع نداشت و هیچی نمی‌دانم.

پس از دفاعیات متهمین، نماینده دادرسی انقلاب اسلامی تهران مطالبی را در دفاع از کیفرخواست به عرض دادگاه رساند که در اینجا به چند قسمت آن اشاره می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند در کمین ستمگران است و به نام خداوند بخشاینده مهربان، و مهربان و رحیم نسبت به بندگان صدیق، سپاس پروردگار بزرگ را که مقتدر و کیفردهنده ستمگران است.

نماینده دادرسی انقلاب سپس ضمن اشاره به قسمتی از اظهارات بهمن نادری پور درمورد شهادت ۹ نفر گروه بیژن جزنی گفت: حضار محترم

چگونگی طرز شهادت این ۹ نفر توسط متهم بیان شد، اما مجسم کنید آن لحظه را که شهدای بی‌گناه داشتند جان می‌کنند، به این سادگی نمی‌شود گذشت. در بیان این مطالب دادگاه سخت متاثر و چند نفر از خانمها شدیداً می‌گریستند.

نماینده دادسرا سپس درمورد کیفرخواست آرش به چند مورد اشاره کرد و از جمله گفت: آن‌چنان که از حرفهایشان برمی‌آید که اگر حرفی گفته‌اند، تمام حقیقت نبوده اما بازگو کننده تمام حقایق شما، شواهد و شهود است. من دعوت می‌کنم که به قسمتی از دلایل پرونده توجه کنید. برگ ۱ پرونده شکایت آقای عبدالعلی براتی که از سال ۵۳ تا ۵۶ به مدت سه سال در زندان بسر برده و سه ماه زیر شکنجه مداوم آرش بوده اعلام جرم نموده می‌گوید آرش به قدری مرا کتک زد که به بیمارستان ۵۰۲ ارتش منتقلم کردند و اضافه کرد که در اطاق بازجویی می‌خواستند یک روحانی را مجبور کنند که بدترین فحش‌ها را به رهبری انقلاب بدهد و سیروس نجفی را هرشب به شکنجه‌گاه می‌بردند و می‌خواستند صدای خروس دریاورد.

این متهمین که می‌گویند حالا توبه کرده و پشیمان و نادم هستیم، آن وقت را باید به یاد بیاورند که عده‌ای از شکنجه‌گرها دور هم جمع می‌شدند و قهقهه می‌زدند و مشروب می‌خوردند، آن لحظه را مجسم کنند، درمورد شکنجه دختران، آرش با مشت و لگد به جان دختران بیچاره می‌افتاد و در حالت عادت ماهانه دختران را بازجویی کرده و بر اثر فشار شکنجه دچار خونریزی می‌شدند.

نماینده دادستان گفت: آرش به خیالش حقیقت‌ها را بیان کرده است، درحالی‌که خود دادگاه و همه می‌دانند که حتی آرش در گفتن حقایق طفره رفته است.

متهمین در بازجویی از بطری و بطری شکسته استفاده می‌کردند و با شوک‌های برقی، قفس آهنی، آپولو و اویزان کردن، زندانیان مبارز را شکنجه

می‌دادند و با وصل کردن سیم‌های برق به نقاط حساس بدن از جمله گوش، لب، پستانها و آلات تناسلی، بدترین عمل و شکنجه را نسبت به دستگیرشدگان انجام می‌دادند.

جلسه هفتم دادگاه در ساعت ۹ بعد از ظهر اعلام تنفس نمود و دنباله محاکمه از

متهمین ساواک به روزی دیگر موکول شد.

اظهارات تهرانی درباره فریدون توانگری (آرش)

او از کارمندان بخش ۳۱۱ بود که در سال ۵۲ یا ۵۳ به کمیته منتقل و در تیم بازجویی به سرپرستی ناصر نوذری (رسولی) به بازجویی پرداخته است. اهم مطالبی که من درمورد او می‌دانم به شرح زیر است:

۱- در بازجویی از محسن خاموشی و خانواده وی شرکت داشته و تقریباً در جریان بازجویی و اعترافات شاخه نظامی سازمان منافقین منجمله وحید افراخته قرار دارد.

۲- از وضعیت سازمان انقلابی حزب توده که سیروس نهبانندی به عنوان منبع ساواک آن را تشکیل داده اطلاع دارد و در بازجویی از آنها شرکت داشته است. ضمناً یکی از منابع ساواک در جریان محاصره خانه تیمی این سازمان در سی‌متری وثوق حضور داشته که او هم رگ خود را زد و کشته شد. که این جریان را آرش بهتر می‌داند.

۳- درمورد قتل‌هایی که رسولی در آن شرکت داشته او جریان معصومه طوافچیان و مهوش جاسمی را می‌داند و درمورد سایرین خودش به من گفت اسامی را نمی‌داند و من تأکید کردم که بیشتر فکر کند.

۴- او در جریان مسافرت بروجرده و دستگیری‌های بروجرده به اتفاق ربیع‌زاده و ناصری بوده است.

۵- به او گفتم منابعش را معرفی نماید که گفت تعدادی از آنها را معرفی کرده و اسامی تعدادی از آنها هم از خاطرش رفته است که سفارش کردم فکر کن و جریانات را کلاسه‌بندی کن تا یادت بیاید.

- ۶- او سفر خارجی از طرف اداره نداشته ولی یک سفر برای تفریح به اروپا رفته است.
- ۷- احتمالاً تعدادی از منابع زندان را می‌شناسد. چون گروه رسولی معمولاً با منابع زندانی تماس می‌گرفته است.
- ۸- پول بنزین عملیاتی رهبران عملیات و بازجویان را این اواخر او پرداخت می‌کرد. من جمله به خود من.
- ۹- به عنوان یک بازجو باید وقایعی را که در زندان می‌گذشته و یا سایر بازجویان انجام می‌دادند، بدانند.^۱

^۱ - از اعترافات تهرانی، سند شماره ۴۵

هشتمین و نهمین جلسه دادگاه تهرانی در آخرین دفاع خود گفت

شاه مخلوع دستور سر به نیست کردن گروههای مبارز را داده بود^۱

دیروز (۳۰ خرداد ماه ۱۳۵۸) آخرین جلسات (هشتم و نهم) شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران در مسجد زندان قصر بطور علنی جهت رسیدگی به کیفرخواست دو نفر از متهمین و شکنجه‌گران ساواک تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید رسمیت جلسه اعلام شد و آنگاه نماینده دادرسی انقلاب اسلامی در دفاع از کیفرخواست مطالبی به عرض دادگاه رساند و سپس از چند شهود عینی دعوت بعمل آمد تا درمورد متهمین شهادت دهند.

شاهد اول پس از ادای سوگند شکایت خود را مطرح و اعلام کرد که برادرش در شامگاه ۲۴ خرداد بر اثر استعمال بطری و شکنجه به شهادت رسیده‌اند.

شاکی دوم خانمی بود که درمورد شهادت مهوش جاسمی مطالبی به اطلاع دادگاه رساند و گفت مرا به جرم دوست بودن با مهوش جاسمی گرفته و زندانی و شکنجه کردند و آرش بدترین فحش‌ها را به ما می‌داد و شوهرم را به خاطر داشتن نوار گنج‌های و کتاب دکتر علی شریعتی گرفته و زندانی

^۱ - کیهان، پنجشنبه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۵۸، ص ۸

کرده بودند و ادعا کرد که مهوش جاسمی را به گفته نگهبانان، آرش با لگد به سر او زده و بر اثر خونریزی مغزی جان سپرده است. سومین شاهد آقای محمد زنگنه بود و گفت شخصاً دیده است که آرش یک زندانی را شکنجه می کرده و محمود شبستری را شلاق زده و تنش را سوزانده است.

و آنگاه آقای مهدی غیوران در مقابل میز شهادت قرار گرفت و گفت این آرش را به من بدهید تا بازجویی کنم و آنگاه می بینید که همه چیز را راست خواهد گفت و اضافه کرد بر اثر شکنجه ای که آرش نسبت به او نموده و آب کولر را به سر او ریخت و بر اثر شوک الکتریکی نیمی از بدنش فلج شده بود که با مداوای زیاد هنوز هم کاملاً خوب نشده است. هنگامی که مهدی غیوران این مطالب را عنوان می کرد آرش سرافکننده سکوت کرده بود.

بعد چند شاهد دیگر علیه متهمین شهادت دادند. سپس رئیس دادگاه خلاصه ای از اتهامات متهم ردیف اول بهمن نادری پور معروف به تهرانی را اعلام کرد و از وی خواست به عنوان آخرین دفاع اگر مطلبی دارد بیان کند. در مورد متهم ردیف دوم فریدون توانگری معروف به آرش، رئیس دادگاه گفت شما با توجه به مدارک دادسرا و اظهارات شهود و اقرار صریح خودتان در شکنجه های فراوان عامل و ناظر بوده اید که منجر به نقص عضو و قتل بوده است و متهم به گزارش های غیر واقعی که منجر به دستگیری و شهادت بوده است. کلیه دلایل و اقرار و شواهد موجود در پرونده به شما عنوان مفسد فی الارض می دهد. شما با انجام این اعمال سد راه ملت مبارزی شدید که برای احیای ایمان راستینشان حرکتی راستین انجام می دادند. بعنوان آخرین دفاع اگر مطالبی دارید بگویید.

آخرین دفاع تهرانی

پس از سخنان رئیس دادگاه جلسه به عنوان تنفس تعطیل و جلسه نهم بعد از ظهر دیروز تشکیل شد و پس از رسمیت جلسه، تهرانی در آخرین دفاع از خود گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

ریاست و اعضای محترم دادگاه، من که در اول جلسات دادگاه گفتم من معترف به خیانت و جنایت هستم و به هیچوجه قصد دفاع از خود را ندارم برای اینکه نقش من در آنها روشن شود به شرح جزئیات آن می‌پردازم. «در این جلسه دادگاه همسر تهرانی هم در بین تماشاچیان حضور داشت».

تهرانی در آخرین دفاع از خود گفت وقتی نماینده محترم دادسرا مطالبی را علیه من عنوان کردند فکر کردند مواردی است که من منکر آن هستم در حالی که من قبلاً همه آنها را به طور مفصل گفته بودم و اینک فقط به خاطر روشن شدن حقیقت مطالبی را به عرض دادگاه می‌رسانم. تهرانی در دنباله مطالبش گفت اگر اعضای محترم دادگاه در اعتراف صادقانه من شکی دارند بهتر است از آقایان سیروس نجفی شیرسری - محمد کچوری [کچویی] و احمد مصطفوی کاشانی سؤال فرمایند که چه کسی چند روز تمام پیغام می‌داد بیایید من می‌خواهم خود را از عذاب روحی راحت کنم و هم اکنون هم مگر مدارک دیگری غیر از جنایت و خیانت من در پرونده من وجود دارد. من از دست خودم شاکی هستم و به اعمال خودم معترضم و درمورد توبه من، بستگی به رابطه فرد گناهکار با خداوند دارد. تهرانی در قسمتی دیگر از گفتارش گفت؛ من فکر می‌کنم نماینده محترم دادسرا تصور می‌فرمایند روزی که ما را جهت استخدام به ساواک بردند پرسیده‌اند آیا حاضری آدم بکشی آیا حاضری برای یک رژیم فاسد و سرسپرده بیگانه جانفشانی کنی و ما هم با علاقه قبول کرده‌ایم؟! در حالی که با یک بررسی مشخص می‌شود اکثر جوانانی که به ساواک آمده‌اند قصد خدمت به مملکت را داشته و بر اثر شستشوی مغزی و تحت تأثیر جو حاکم بر ساواک بویژه کمیته‌ها و فشار سلسله اداری آنچنان غرق می‌شوند که راه بازگشت ندارند. مگر هدف از دادرسی غیر از این است که حقیقت کشف گردد. من از روز اول دستگیری‌ام تمام مطالبم را در ۶۰۰ صفحه نوشته و تقدیم کرده‌ام. شما این عمل را به غیر از ندامت و صداقت به چه چیز تعبیر

می کنید؟ من نمی دانم.

وقتی بتها می شکنند و ماهیت حقیقی آنها آشکار می گردد، سیاهی از جلوی دیدگان گمراهان کنار می رود و خورشید حقیقت نمایان می شود. زمان تصمیم گیری ها فرا می رسد و به همین دلیل با خدای خود پیمان بسته ام جز حقیقت چیزی نگویم.

من دیگر نمی توانستم به روی همسر و دو فرزند خردسالم نگاه کنم، چون نگاه کردن به آنها مرا به یاد همسر و فرزندان شهدا می انداخت. من مثل همه ایرانیان به کشور و میهنم علاقه داشتم ولی بیایید ببینید از من چه موجودی ساختند. آنها به یک دستم شلاق دادند و به دست دیگرم سیانور و وقتی شلاق و یا سیانور را پایین می گذاشتم، مسلسل را به من می دادند که قلب برادران مبارز و مجاهد را نشانه بگیرم.

این است واقعیت رژیم پوسیده ای که آن مردک احمق و خودکامه که لقب بزرگ فاسدان برازنده تر از هر چیز دیگری برای اوست، در ایران به وجود آورده بود. مردی که بعد از سرنگونی رژیم همه سر فاسدش - بعد از دستگیری در زندان از یکی از زندانیان شنیدم، که از نوجوانی مغبون بود و فکر و ذکرش مسائل جنسی، اهل جوک گفتن و دلچک بازی بوده است و به همین علت نیز اطرافش را آدم های بی مایه و نوکرصفت گرفته بودند. من سوگند می خورم که از اعمال این خاندان که از ریز و درشتش سعی در رقابت با یکدیگر جهت چپاول هرچه بیشتر مردم ستم دیده و اشاعه فساد داشتند اطلاعی نداشتم.

همه سازمانها تسلیم بودند

من تصور نمی کنم این دادگاه شخص مرا یعنی بهمن نادری پور را محاکمه می کند، در این دادگاه یک قربانی سیستم ظلم و فساد و یک عمله امنیتی را محاکمه می کند که نمونه آن خیلی از کسان هستند. عوامل و سیستم این رژیم پوسیده چه سازمان هایی بودند؟

مجلس قانونگذاری یا مجلسین قانونگذاری، وسایل ارتباط جمعی، دادگستری، کل وزارتخانه ها، چه کسی در خدمت این سیستم نبوده، چه

کسی تاب مقاومت در مقابل این فشارها را داشته است. مگر این همه قوانین ضد مردمی را مجلسین و نمایندگانش تصویب نکردند، کاپیتولاسیون را چه کسانی مجدداً صحنه گذاشتند؟! و به دولت شریف امامی و ازهاری چه کسانی رأی دادند؟!

فرمانداری نظامی در شهرهای مختلف را چه کسانی تعیین کردند و برادران سرباز و ارتشی را چه کسی در مقابل برادران مشت‌گره کرده و گل به دست قرار داد؟

مگر شما از مجازات‌های ترمرد در سازمان‌های امنیتی خبر ندارید؟ مگر دادگستری در طول برقراری رژیم فاسد سرنگون شده در اکثر مواقع مطیع بی‌چون و چرای اعمال خلاف و غیر قانونی زعمای قوم نبوده‌اند. چه جنایتکارانی که با توصیه‌ها، شاد و خندان دادگستری را ترک کرده و همچنان به ادامه جنایت و اشاعه فساد در جامعه پرداخته‌اند.

همه شما جریان تیراندازی به یک جوان در کفاشی شارل جردن بوسیله راننده ثابتی که همراه همسر ثابتی بود به یاد دارید و می‌دانید که اکنون او آزاد شده و شاید در ایران نباشد؟ فشار دستگاه و توصیه‌ها بود که او آزاد شد.^۱

سایر وزارتخانه‌ها مثل وزارت فرهنگ و هنر با برپایی جشنهای مختلف در شیراز و شهرهای دیگر به اشاعه فساد و تشویق جوانان به سوی ابتذال و

^۱ - زوج جوانی برای خرید عروسی به یک فروشگاه کفش واقع در خیابان شارل جردن آمده بودند. عروس و مادرش وارد مغازه شده و داماد بیرون از مغازه منتظر ماند. همسر پرویز ثابتی که با محافظش به نام جعفری داخل مغازه بود، چند کفش را انتخاب کرده و وقتی قصد داشت مبلغ آن را پرداخت کند متوجه می‌شود کیف پولش نیست، لذا سر و صدا راه می‌اندازد. نگهبان می‌گوید تمام درها را ببندید می‌خواهیم همه را بگردیم. مادر عروس می‌گوید: ما کارمان تمام شده، چیزی هم ندزیده‌ایم، آدم‌های محترمی هستیم، می‌خواهیم بیرون برویم. نگهبان می‌گوید نه، شما نمی‌توانید بیرون بروید و جلو آنها را می‌گیرد. داماد که صحنه را از داخل اتومبیلش نظاره‌گر بوده است بیرون می‌پرد تا نامزدش را نجات دهد. نگهبان اسلحه‌اش را کشیده و شلیک می‌کند که در نتیجه داماد جوان در خون خود غوطه‌ور و کشته می‌شود. (برگرفته از خاطرات فاطمه پاکروان - همسر سرلشکر حسن پاکروان، دومین رئیس ساواک - انتشارات مهراندیش، تهران ۱۳۷۸ صص

حتی فحشاء کمک می‌کرد. رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات غیر از آنچه که به آنها دیکته می‌شد یا اجازه داده می‌شد چیز دیگری را می‌نوشتند؟ کو، این شیران غره در آن روزهای خفقان خواب بودند؟ چرا زیر بار درج مقالات رفتند؟ از چه می‌ترسیدند؟ آیا آن ترس برای من و امثال من نمی‌توانست وجود داشته باشد؟

دشمن زخم خورده و منافع به خطر افتاده امپریالیسم خونخوار جهانی و استعمار گران سرخ و سیاه در نبود یک چنین سازمانی از فرصت‌ها استفاده و به اندازه کافی از مغزهای پوسیده و علیل ضد ملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که منافعشان به خطر افتاده استفاده می‌کنند و مجدداً صاحب قدرت می‌شوند برای اعمال ضد انقلابی. شما فقط اعمال جنایتکارانه ساواک را و جنایت کارانش را محکوم کنید. به نظر من کسانی با تشکیل سازمان جمع‌آوری اطلاعاتی مخالفند که یا تصورشان از چنین سازمانی مثل ساواک یا سازمانی مثل خفقان و سانسور است؟ و یا قصدشان خیانت به ملت و مملکت است، در قسمتی دیگر تهرانی گفت اداره امنیت کشور با اداره سوم بود که از ادارات مختلفی تشکیل می‌شد. درمورد نصیری گفت: نعمت‌الله نصیری را اکثر کارمندان ساواک به طور در گوشی نعمت خره صدا می‌کردند. او حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت. اکثر نوشته‌ها و گزارشاتی که برای بولتن می‌نوشت بدون نقطه بود و به همین علت هم به آقای بدون نقطه اشتها داشت! و آنقدر وقیح بود که وقتی بیژن چهارازی را با یک نفر در سال ۵۰ با یک مقدار مواد منفجره و مدارک دیگر دستگیر و گزارشی از وضع آنها به نصیری داده شده بود از قول خودش یا شاه خائن نوشته بود نفله شود یعنی به این واضحی دستور کشتن و سربه نیست کردن کسی را داده بود که حداقل از نظر احترام و قوانین دارای حکم بازداشت قانونی بود. البته بیژن چهارازی به بیدادگاه نظامی رفت و به ۱۰ سال زندان محکوم و اینک به دست مردم آزاد شده است.

متهم اشاره به زندگی خود کرده و چگونگی آغاز فعالیت خود را برای دادگاه شرح داد (که این مطالب قبلاً گفته و چاپ شده بود) در قسمتی از این مطالب آمده است در ۱۳ اردیبهشت سال ۴۶ پس از آنکه به من تکلیف

کردند در مقابل پرچم ایران زانو زده و به قرآن مجید قسم بخورم که به رژیم منفور شاهنشاهی و پرچم ایران وفادار باشم، به اداره کل سوم منتقل شدم و بعد از دو ماه به بخش ۳۱۱ که وظیفه‌اش جمع‌آوری اطلاعات درمورد کمونیست‌ها بود، منتقل شدم. وی اضافه کرد وقتی کسی کارمند ساواک می‌شود خود به خود دوستان و فامیل از او فاصله می‌گیرند. درمورد آغاز شکنجه تهرانی گفت؛ پس از ورود به زندان قزل‌قلعه و بازجویی از گروه‌های کمونیست از طریق سرعمله‌جات امنیتی به عمله دیگر منتقل شد. ترورهای نمونه‌ای که در فاصله ۵۲ و ۵۳ به وسیله اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق انجام شد و همچنین ترور مستشاران نظامی آمریکا که توسط سایر سازمان‌ها بعمل می‌آید [می‌آمد] همه و همه باعث شدت خشونت و دیوانه‌تر شدن شاه خائن شد و اعمال فشار بیشتر از طریق سلسله مراتب ساواک به همین کارمندان رده هشتم و نهم می‌شد که نصیری معدوم می‌گفت، که غیر از دستور چاره‌ای نداشتند.

همه را نابود کنید

از اواسط سال ۵۴ شاه خائن برای اینکه از شدت تبلیغات علیه رژیم او به مناسبت گام‌های انقلابیون در ایران بلند شده بود کاسته شود، دستور داده بود که کادرهای همان سازمان‌ها را در خیابان به رگبار ببندند. دیگر حتی دستگیری و اطلاعات از آنها مطرح نبود. با اعلام باز شدن فضای سیاسی به اصطلاح در کشور، دستور جدید دیگری از ناحیه ابلیس آدم نما صادر شد:

کادرهای مخفی را دستگیر و بدون اینکه کسی متوجه شود سرب‌نیست کنید. خدا می‌داند چند نفر به آن ترتیب شربت شهادت نوشیده‌اند.

ارمغان‌های دیگر سیاسی پیاده کردن کماندو در اطراف کوهستان‌های تهران و کتک زدن جوان‌هایی بود که هنگام صعود، الله اکبر می‌گفتند و یا همب گذاشتن در مقابل منازل و یا محل کار روشنفکران مبارزی که قلمشان

بسان سلاحی مرگبار قلب رژیم را نشانه گرفته بود. تهرانی در قسمتی دیگر از سخنان خود در مورد رهبری و انقلاب اسلامی گفت: دیگر حتی کشت و کشتارهای عظیم هم نمی‌توانست جلوی رهبر و ملتی را بگیرد که شعارشان به جمهوری اسلامی تبدیل شده بود. همه دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی عاجز بودند. ساواک با برپا کردن کمیته‌ای به نام کمیته ماهان کوشش‌هایی به عمل آورد تا با پخش اعلامیه‌های مختلف جعلی جنبش را متوقف و مبارزین و مجاهدین را به جان هم بیاندازد. از یکی از کارمندان ساواک شنیدم که با زدن تلگراف به شهرستان‌ها خواسته بودند از طریق اشرار و چاقوکشان و با تطمیع آنها برای زهرچشم‌گیری از مجاهدین و جنبش اسلامی استفاده شود. یعنی بازهم متوسل به یاران همیشگی شده بودند، مگر غیر از این است که حادثه ۱۵ خرداد سال ۴۲ درس عبرتی برای شاه خائن شده و تشکل و وحدت مردم را در تجلی ایمان آنها در تعالیم عالیّه اسلام می‌دانست و به همین مناسبت هم ضمن احترام ظاهری به مذهب، سایر ایدئولوژی‌ها و به ویژه گروه‌های کمونیست را که با مبانی اعتقادی مردم مطابقت نداشت و مورد قبول اکثریت عظیم جامعه نبود خیلی راحت خنثی می‌کرد و در عمل هم معلوم شد که این تعالیم اسلام نجاتبخش بود که همه طبقات مردم را متحد کرده است. تهرانی در جایی دیگر از متن دفاعیه‌اش گفت دستی که سیانور را به دهان مبارزین گذاشت، دست من بود، نبود. دست او نیمی بود که خود من و امثال مرا نیز مدت‌ها پیش گرفته بود، من شخصاً خود را به خاطر اعمالی که انجام داده‌ام هرگز نمی‌بخشم.

مدافعات آرش

پس از قرائت متن آخرین دفاعیه متهم ردیف اول تهرانی، فریدون توانگری معروف به آرش آخرین دفاع خود را آغاز کرده و چنین گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

ریاست و اعضای محترم دادگاه. من در ابتدا به تمامی اعمال و رفتار

ننگین خود که [در] رابطه با کیفرخواست از طرف دادسرای انقلاب اسلامی تهران عنوان شده با کمال شرمندگی قبول نمودم ولی خدا را شاهد می‌گیرم در قتلی شرکت نداشتم. چند صفحه‌ای نوشته‌ام البته نه به عنوان دفاع بلکه شرح و حال است.

ریاست و اعضای محترم دادگاه انقلاب اسلامی، همانطور که ملاحظه می‌کنید من جوانی هستم که تحت عنوان شکنجه‌گر ساواک به دادگاه انقلاب اسلامی کشیده شده‌ام و از اعمالی که کرده‌ام شرمگین هستم، موقع استخدام در ساواک به ما می‌گفتند کارش رسیدگی به دردهای ملت است، هیچ‌کس از ماهیت ساواک اطلاعی نداشت. تبلیغ وسایل ارتباط جمعی در رژیم منفور گذشته مبنی بر کار ساواک منحل در امر مبارزه با بیگانه چنین وانمود می‌کرد سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور تنها سازمانی باشد که بتواند به رژیم خدمت کند، ای کاش آن نامه سیاه هیچ وقت به دستم نمی‌رسید. از زمان ورودم به ساواک تا زمان دستگیری ایده و هدفم خدمت بوده و این سازمان مخوف با شستشوی مغزی کامل و تشویق‌های کاذب از من و امثال من قربانیانی پرورش داده و تعدادی از جوانان بیگانه را در مقابل، مشتی خائن و وطن‌فروش معرفی نماید و ما را در مقابل آنها قرار دهد. من مانند همه خدمتگزاران کشور به امید خدمت به وطن و هموطنان خود می‌باشم و پیوسته از قادر توانا خواستار پیروزی کامل و شکل گرفتن انقلاب می‌باشم و این آرزوی قلبی من است حال چه مرده و چه زنده. من در پایان از حضور برادران و خواهران زجرکشیده و ظلم‌دیده که واقعاً شرمنده هستم و از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی طلب عفو دارم و این طلب بخشش را از این جهت می‌نمایم که واقعاً متنبه شده و می‌خواهم آسوده باشم. طلب عفو برای گذشتن از مجازات خود نیستم فقط به خاطر اینکه آسوده بخوابم، اکنون که در مقابل این دادگاه عدل اسلامی قرار گرفته‌ام و معترف به جنایات و گناهان خود هستم در صورت ممکن فرصتی به من داده شود تا در پناه اسلام به جبران روزگار سیاه پردازم و افتخار خدمت انقلاب اسلامی را به این بنده ناچیز خداوند که به حد کمال متنبه شده‌ام داده شود.

پس از آخرین دفاع متهمین دادگاه در ساعت ۸ وارد شور شد. درمورد اعلان نتیجه رئیس دادگاه گفت بعد اعلام می‌شود و چنانچه لازم باشد در حضور رسانه‌های گروهی نتیجه شور اعلام خواهد شد.

تهرانی و آرش تیرباران شدند

حکم اعدام صبح امروز در مورد آنان به اجرا گذاشته شد.^۱
شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران پس از ۹ جلسه رسیدگی^۲ و سه روز مشاوره [در مورد تهرانی و آرش]، دیشب رأی خود را درباره دو نفر از مأموران شکنجه ساواک به اسامی مستعار تهرانی و آرش به شرح زیر اعلام کرد:

متهم ردیف اول بهمن نادری پور فرزند عباس معروف به تهرانی به جرم:

۱ - مباشرت، مشارکت و معاونت در چندین فقره قتل مجاهدین و مبارزین راه حق و آزادی از جمله گروه ۹ نفری، گروه سه نفری و همچنین مجاهد شهید سید علی اندرزگو.

۲ - مباشرت و مشارکت و همچنین صدور دستور چند فقره شکنجه منجر به نقص عضو و ایراد ضرب و جرح نسبت به حق طلبانی که با مقاومت دلیرانه حاضر به اقرار و اعتراف در زیر شکنجه نبودند.

همچنین شرکت فعالانه در تحکیم مبانی حکومت استبدادی سرسپرده بیگانه از طریق همکاری‌های آگاهانه بی‌شائبه و صادقانه با ساواک منفور و

^۱ - روزنامه کیهان، یکشنبه سوم تیرماه ۱۳۵۸، ص ۲.

^۲ - از سخنان تهرانی - انتخاب توسط مؤلف.

شرکت مستقیم در ایجاد اختناق و سرکوبی مبارزات نجات‌بخش انقلابیون حق طلب ایران، محارب با خدا و با خلق خدا و مفسد فی‌الارض شناخته شد و به اعدام محکوم گردید.

متهم ردیف دوم فریدون توانگری فرزند محمد با نام مستعار آرش به

جرم :

۱ - مباشرت و مشارکت و معاونت در چند فقره شکنجه منجر به قتل مجاهدین و مبارزین و جانبازان راه حق و آزادی از جمله مهوش جاسمی، هدایت باخویش و محمود جلیل زاده شبستری.

۲ - مباشرت و مشارکت در اعمال شکنجه‌های منجر به نقص عضو و ایراد ضرب و جرح نسبت به عده کثیری از حق طلبان و مخالفین رژیم سابق از جمله فلج ساختن سمت راست بدن آقای مهدی غیوران به وسیله شوک الکتریکی و باز کردن آب سرد به روی سرش.

۳ - اعمال شدیدترین و فجیح‌ترین شکنجه‌ها نسبت به متهمین باصطلاح ضد امنیتی از قبیل استعمال بطری، ادرار کردن در دهان آنان، دادن شوک الکتریکی، سوزانیدن قسمت‌های مختلف بدن، آویزان کردن افراد ساعتهای متوالی، بی‌خوابی دادن، بست دست و پای افراد به تخت و زدن ضربات کثیری کابل و شلاق بر بدن لخت آنان و همچنین صدور دستور و اعمال این نوع شکنجه‌ها.

۴ - استعمال شکنجه‌های مختلف روحی نسبت به زندانیان سیاسی و به بند کشیده شدگان بی‌گناه از قبیل تهدید به قتل، فحاشی‌های بسیار ناروا و هتک حرمت آنان بخصوص فحاشی نسبت به افراد در حضور بستگان و عزیزانشان.

۵ - تمهید مقدمات بسیار مؤثر در صدور احکام ظالمانه و ضد انسانی، اعدام و حبس‌های طولانی در بیدادگاههای نظامی رژیم سابق از طریق انجام بازجویی‌ها، گرفتن اعترافات و شکنجه، تکمیل پرونده و سرانجام دادن نظریه‌های ظالمانه و خلاف واقع.

۶ - شرکت فعالانه در تحکیم مبانی حکومت استبدادی و سرسپرده بیگانه شاه سابق خائن از طریق همکاری‌های بی‌شائبه و صادقانه با ساواک منفور و

شرکت مستقیم در ایجاد اختناق و سرکوبی مبارزات نجات‌بخش انقلابیون و حق طلبان ایران، مفسد فی‌الارض و قاتل خلق خدا شناخته شده و به اعدام محکوم می‌گردد.

رای اعدام درباره این دو نفر محکوم بامداد امروز به مرحله اجرا درآمد.

آخرین سخنان تهرانی

خبرنگار ما که در مراسم تیرباران تهرانی حضور داشت گزارش می‌دهد، تهرانی در آخرین ساعات زندگیش وقتی با همسرش روبرو شد گفت:
 من جنایت کرده‌ام و باید کشته شوم و تو برای من از خانواده‌ها طلب آمرزش کن. آنچه را که من کرده‌ام شمر نکرده بود، من باید اعدام شوم، در غیر این صورت نمی‌توانم به صورت مردم نگاه کنم و آنگاه خطاب به زنش گفت:

ایمانت را از دست نده، ایمانت را از دست نده، سرت را بالا بگیر و بگو شوهرت هرکاری که کرد، در آخرین لحظات انسان بود، من با کسی معامله نکرده‌ام و اهل معامله نیستم.

تهرانی در وصیتی که کرد گفت:

آنهايي که قبول دارند من آدم سابق نیستم می‌توانند به اعتقاد خود صحنه بگذارند.

چند لحظه بعد از انجام وصیت و مقارن ساعت یک بامداد، حکم دادگاه درمورد تهرانی و آرش به مرحله اجرا درآمد و پرونده دو تن دیگر از دژخیمان ساواک بسته شد.

فرج‌اله سیفی کمانگر (کمالی)

فرج‌الله سیفی کمانگر معروف به کمالی فرزند محمود در سال ۱۳۲۵ در ملایر به دنیا آمد. او پس از بازنشسته شدن در ارتش، در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱ در ساواک مشغول به کار می‌گردد. در سال ۱۳۵۲ به کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقل و با سمت بازجویی از گروه‌های مذهبی به کار مشغول گردید. از سمت‌های وی می‌توان به رهبر اداره امنیت داخلی، مسئول بررسی دایره مسئول بررسی ساواک تهران اشاره کرد. وی که تا انحلال ساواک در کمیته مشترک به شکنجه زندانیان سیاسی مشغول بود، پس از پیروزی انقلاب برای مدتی مخفی شد و پس از گذشت مدتی در تاریخ ۵۸/۹/۲۰ در حالی که برای گرفتن گواهی عدم تعقیب به زندان اوین مراجعه کرده بود، توسط نیروهای انقلابی شناسایی و دستگیر شد.^۱ او ابتدا در چندین جلسه خود را بی‌گناه جلوه می‌داد و وانمود می‌کرد که یک کارمند عادی است و حتی وقتی کسانی را که توسط او شکنجه شده بودند با او روبرو کردند می‌گفت آنها را نمی‌شناسم.

عزت‌الله مطهری (شاهی) درباره نحوه دستگیری کمالی چنین می‌گوید:
در آستانه پیروزی انقلابی اسلامی بسیاری از بازجوها و شکنجه‌گران و افراد مؤثر و عامل در ساواک از کشور گریختند و برخی هم به تصور اینکه

^۱ - (پرونده شخصی)

انقلاب شکست خواهد خورد و آنها دوباره به جایگاه خود بازخواهند گشت در کشور ماندند و با انتخاب زندگی نیمه‌مخفی سعی می‌کردند کمتر بین مردم ظاهر شوند. پس از گذشت مدتی از پیروزی انقلاب این عده به تدریج رفت و آمد خود را در بین مردم بیشتر کردند و همین امر موجب شد که توسط کسانی که آنها را می‌شناختند شناسایی و در نهایت دستگیر شوند. کمالی نیز از کسانی بود که از کشور خارج نشد و با گذشت زمان وقتی دید که برای دستگیری اقدامی صورت نگرفته این تصور برایش پیش آمده بود که تحت تعقیب نیست و لذا جهت اخذ حقوق مراجعه نموده بود.

در آن زمان پرسنل بعضی از ادارات ساواک از جمله اداره سوم جهت اخذ حقوق می‌بایست از دادستانی نامه‌ای مبنی بر اینکه تحت تعقیب نیستند ارائه دهند. کمالی هم بر اثر همان تصور جهت دریافت نامه به دادستانی مراجعه کرده بود که توسط آقای کچویی که آن زمان رئیس زندان‌ها بود، مشاهده و دستگیر شده بود.

خبر دستگیری کمالی را که شنیدم به اوین رفتم و علیرغم اینکه مدت شش ماه مرا بازجویی و شکنجه کرده بود، با او رفتاری اخلاقی و انسانی داشتم.

او اظهار داشت مرا نمی‌شناسد و من هم اصراری نداشتم. ولی بر اثر رفتار محبت‌آمیزی که با او داشتم از جمله امکان تماس با منزل و در اختیار گذاشتن امکانات دیگر.

کمالی شکنجه‌گر بی‌رحمی بود و شکنجه‌هایی همچون؛ شلاق، آویزان کردن صلیبی، گذاشتن آتش سیگار بر روی لب‌ها، سینه‌ها، لاله‌های گوش، و نقاط حساس بدن و... بر من اعمال می‌نمود. بعضی مواقع از حسینی برای شلاق زدن کمک می‌گرفت

به طور مثال مرا حدود ۱۵ الی ۲۰ دقیقه از دست آویزان می‌کرد و بعضی مواقع دو، سه مرتبه این کار را تکرار می‌کرد. آویزان کردن صلیبی بخصوص برای من که وزنم زیاد بود، سخت‌ترین شکنجه بود. کمالی با آپولو نیز شکنجه می‌کرد ولی شلاق شکنجه دم دستی تمامی شکنجه‌گران بود.

محمدحسین طارمی^۱

من در اسفندماه سال ۵۲ در حالی که درحوزه علمیه قم به تحصیل اشتغال داشتم در قم دستگیر شدم و بلافاصله به تهران و به کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقلم کردند. بازجویی من کمالی بود که آنجا به او می‌گفتند دکتر کمالی. به مجرد اینکه به بازجویی رفتم شکنجه‌ها، هتاکی‌ها و کتک زدن را شروع کردند و بعد تحویل کمالی دادند. اولین برخوردی که این شخص با من داشت این بود که مرا برد در اتاقی که کابل، تخت، شلاق و وسایل شکنجه بود و خودش هم با یک تکبری که فکر می‌کرد هیچکس مطابق او نیست. با من صحبت می‌کرد و صحبت‌های او این بود من تو را می‌شناسم تو از کسانی هستی که مدت‌هاست مشغول فعالیت علیه رژیم هستی و بیرون که بودی به وسیله دوستانی که حمایت می‌کردند گرم بودی و الآن آمده‌ای اینجا. مرا بردند اتاق حسینی معروف که از جلادهای رژیم‌های شاه مخلوع بود. در آنجا هم شکنجه‌ها عبارت بود از شوک الکتریکی - شلاق حرارت - سوختن بعد از آن به من دستور داد که با پای ورم کرده راه بروم. بعد می‌گفت بخواب، می‌خوابیدم. کمالی می‌گفت من متخصص هستم در امر شکنجه کردن افراد مذهبی. مذهبی‌ها را به من می‌دهند که شکنجه کنم و ما از هیچ چیز ابا نداریم و خود من تا کنون چندین نفر را کشته‌ام. او می‌گفت شما فکر می‌کنید این انقلاب پیروز می‌شود؟ فرض کن شما نهایتاً بشوید یک میلیون نفر. ما همه‌تان را می‌کشیم تازه اگر بیشتر هم بشوید باز هم مشکل نیست و شما کاری نمی‌توانید بکنید، قدرت دست ماست. من شاهد شکنجه شدن دیگران هم بودم و می‌دیدم که چگونه شکنجه می‌کردند.

^۱ - یکی از زندانیان سیاسی و مبارز مسلمان که در کمیته مشترک ضد خرابکاری شدیدترین شکنجه‌ها را متحمل گردیده است. وی در حال حاضر (سال ۱۳۸۵) رئیس مؤسسه تاریخ معاصر می‌باشد.

محمد کچویی^۱

در رابطه با کمالی شکایت دارم. شکنجه‌هایی که او روی خود من انجام داد و یکی هم گزارش‌های داخل زندانش است. داخل زندان که ایشان از آن اول که آمد به قدری به خودش مطمئن بود و فکر می‌کرد که [انقلاب جدی نیست]. او هیچ کس را نمی‌شناخت و هنوز هم نمی‌شناسد و شاید به این خاطر باشد که وی همیشه مست بود. سه چهار بار که مرا شکنجه داد همیشه مست بود. او هیچ کس را نمی‌شناسد و هر که را با او روبرو کردیم می‌گوید نمی‌شناسم. از سال ۵۱ که من دستگیر شدم یک مدتی در زندان قزل‌قلعه بودم. بازجویی‌هایم را پس داده بودم. در زندان اوین به دست حسینی، عضدی و ازغندی پذیرایی مفصل شده بودم. از اول زیر دست کمالی نبودم در رابطه با محمد مفیدی، باقر عباسی و حسن فرزانه مرا نزد او فرستادند. کمالی همیشه کفشهای نوک تیز می‌پوشید و مست هم

۱ - محمد کچویی فرزند رمضان به سال ۱۳۲۹ در حاجی آباد قم به دنیا آمد. او تحصیلات خود را تا ششم ابتدایی ادامه داد اما به دلیل شرایط بد اقتصادی خانواده به کار در بازار روی آورد. او با شرکت در محافل و جلسات مذهبی و حضور در محافل نظیر جلسات و درس آیت‌الله خامنه‌ای در هیئت‌انصارالحسین و شرکت در کلاسهای درس عربی هیئت مکتب‌القرآن، با عناصر مذهبی و مبارز آشنا شد و به فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی روی آورد. در ۲۴ تیر ۱۳۵۱ به خاطر اعترافات حسین جوانبخت دستگیر شد. ساواک در اقدامی ناموفق کوشید تا از طریق وی ردی از عزت شاهی که شاگرد مغازه‌اش بود بیابد. کچویی در دادگاه به یک سال حبس تأدیبی محکوم شد. او پس از آزادی، ارتباط خود را با گروههای فعال و مبارز حفظ کرد و در آذر ۱۳۵۳ به دلیل همین ارتباطات و پشتیبانی‌ها و نیز نقل و انتقال پیغام‌های عزت شاهی دوباره دستگیر شد، او این بار در دادگاه به دلیل تکرار جرم به حبس ابد محکوم گردید، اما با تغییر شرایط سیاسی سال ۱۳۵۶ و فشار کمیسیون حقوق بشر، در ۲۸ خرداد ۵۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

کچویی از چهره‌های فعال زندان و از زمره اصحاب فتوا بود که به نجاست مارکسیست‌ها اعتقاد داشت و از این رو مخالف مجاهدین و نزدیکی آنها به مارکسیست‌ها بود. او با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل کمیته استقبال از امام خمینی در مدرسه رفاه مسئولیت انتظامات را بر عهده گرفت و پس از تخلیه مدرسه، مسئولیت زندان اوین را پذیرفت. کچویی در هشتم تیرماه ۱۳۶۰ به دست کاظم افجه‌ای که تحت تأثیر محمدرضا سعادت (از رهبران سازمان مجاهدین خلق) بود ترور شد و به شهادت رسید. (انتشارات سوره مهر، محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، ص ۹۱)

بود. با نوک کفشهایش به ساق پای من می‌زد. او از بس که با نو کفشش به ساق پای من زده بود عصب‌های قسمت زانو به پایین من هنوز هم که هنوز است پاهایم درد می‌کند و دکتر هم که رفته‌ام می‌گوید باید مدارا کنی. او با شلاق به همه جای بدن از جمله سر و کله می‌زد. اینها سلول هشت را کرده بودند اتاق شکنجه و این قدر سر و صدای شکنجه شدگان زیاد بود که ما شکنجه خودمان یادمان رفته بود. تا می‌خواستیم یک چرت بخوابیم از سر و صدای شکنجه بیدار می‌شدیم. شب و نصف شب همیشه صدای شکنجه شدگان به گوش می‌رسید. کمالی در رأس گروهی بود که بچه‌های مذهبی را شکنجه می‌کردند. شکنجه‌گران تازه‌کار را که آورده بودند توسط کمالی و امثالهم آموزش می‌دیدند و خبره می‌شدند. من شاهد شکنجه دادن‌های او بوده‌ام. او به قدری شکنجه می‌کرد که در تاریخ نظیر ندارد. همین‌ها بودند که یک نفر زندانی را به مدت پنج ماه روی تخت بسته بودند و فقط برای دستشویی رفتن و غذا خوردن او را باز می‌کردند.

کمالی نمی‌دانست که اراده خدا پشتیبان این انقلاب است و تا زمانی که خدا بخواهد این انقلاب ماندگار است. آقای کمالی که چند وقت مرا شکنجه می‌کرد، الآن بگوید چند وقت است که زندانی ماست به او چه گفته‌ایم. تنها حرفی که من به او زدم این بود یک وقت خیلی دروغ می‌گفت و من به او گفتم خدا لعنتت کند.

ماه رمضان بود و سحری به بچه‌ها نمی‌دادند فقط بعضی مواقع در سلول را باز می‌کردند و تکه نانی داخل آن می‌انداختند. چند روز بود که من سحری نخورده بودم با این حال مرا بردند اتاق کمالی برای بازجویی. او به من گفت حرف‌هایت را می‌گویی یا نه؟ گفتم من سه ماه است که اسیر شما هستم دیگر حرفی برای گفتن ندارم. گفت به من دروغ نگو، من کمالی هستم، پدرت را درمی‌آورم. در حالی که مست بود شروع کرد به شلاق زدن. به او گفتم من روزه هستم یک مقدار ملاحظه کن. وقتی این را شنید پدتر کرد و شدیدتر شکنجه کرد. پس از آن به مأموری که آنجا بود گفت ببر

در اتاق شکنجه و ببندش به تخت. مأمور مذکور مرا برد ولی یک نفر دیگر را به تخت بسته شده بود لذا مرا برگرداند پیش کمالی و او مجدداً با شلاق و لگد به جان من افتاد.

اعترافات کمالی

سر انجام بر اثر رفتار انسانی و اخلاقی که در زمان بازداشت با کمالی شده بود، او اعترافات خود را اینگونه مکتوب نمود:

س - با توجه به این‌که برای ما محرز است که بعد از انقلاب، شما ارتباطات با نیروهای وابسته به رژیم منفور داشته‌اید، کلیه اطلاعات خود را مشروحاً از زمانی که ساواک منحل شد راجع به وابستگان رژیم بنویسید.

ج - بسم‌الله الرحمن الرحیم. من در سال ۵۲ از ساواک تهران به کمیته مشترک ضد خرابکاری که تازه در شهربانی تشکیل شده بود، مأمور شدم. ضمن انجام کارهای دفتری به دستور عضدی که رئیس اداره بود و معاون کمیته سرتیپ سجده‌ای بود، از افراد متفرقه بازجویی می‌کردم و به دستور عضدی هنگامی که حسینی نبود، با سایر بازجویان، دستگیرشدگان را شکنجه می‌کردیم. در سال ۵۳ کمیته به شکل اداره درآمد و از چند بخش تشکیل شده بود که رؤسای بخش‌ها عبارت بودند از متقی، منوچهری (وظیفه‌خواه)، انصاری و رسولی و موسوی معاون اداره، شخصی بود به نام همایون کاویانی با نام مستعار کاوه. این [فرد] مسئول درگیر[ی]ها بود و هر محل که درگیری صورت می‌گرفت، کاوه آن محل را [به] وسیله مأمورین محاصره می‌کرد. کما اینکه در محاصره حمید اشرف با ده نفر دیگر در ساختمانی نزد [یک] مهرآباد تجمع کرده بودند، دست داشت و این عده ده نفری کشته شدند. هنگام انقلاب که هنوز انقلاب صورت نگرفته بود انقلاب، کلیه بازجویان را خواسته و گفتند هرکس مایل است گذرنامه برایش می‌گیریم و مبلغ صد تومان یا هشتاد تومان پول داده می‌شود که به خارج از کشور بروند. در نتیجه ۱۵ نفر یا کمتر گذرنامه گرفته و به انگلستان رفته و

چون انگلستان به آنها راه نداده بود به فرانسه رفته، مدت پانزده روز در آنجا بودند و بعد به ایران مراجعت کردند. ولی وظیفه‌خواه معروف به منوچهری که دو فرزندش در انگلستان بود بدون خداحافظی از سایرین به انگلستان می‌رود و بقیه که عبارت بودند از انصاری، رسولی، احمد نیکخواه، احمد کمالی، ذوالقدر معروف به افشار و عده دیگری که اسامیشان [را] فعلاً فراموش کرده‌ام و چون در آن موقع من با عده دیگری که از اداره سوم آمده بودند در باغشاه بودیم و افرادی که فرمانداری دستگیر می‌کرد اگر افراد متواری شده و یا شناخته شده در میان دستگیرشدگان نبود آنها را آزاد می‌کردیم، فقط به این خاطر بود که افراد وابسته به گروهها شناخته شوند. در همان موقع همایون کاویانی که معاون عضدی بود و عضدی خودش از کشور خارج شده بود و کاویانی به طور موقت کمیته را اداره می‌کرد به من گفت اگر می‌خواهید از کشور خارج شوید عکس خود را بیاورید که گذرنامه برایت بگیرم. من به نظر خودم، خود را گناهکار نمی‌دانستم و زن و بچه داشتم وضع زندگیشان خوب نبود قبول نکردم. در همین موقع کمیته منحل شد و تمام کارمندان و من در مهران جمع شدیم. در آنجا کاویانی اظهار داشت: انقلاب شده و من به اتفاق جلیل و ازغندی و ایرم و آزموده تمام وسایل [را] آماده کرده‌ایم و به کوه خواهیم رفت. هر کس می‌تواند و زن و بچه ندارد با ما بیاید و هنوز کارمندان ساواک که متفرق نشده بودند، رئیس ساواک سخنرانی کرد و گفت ساواک منحل نمی‌شود، قرار است عده‌ای از کارمندان بازنشسته شوند و بقیه یک اداره دیگری به نام سازمان ملی تشکیل شود. در همان موقع در میان کارمندان شایع شده بود که پالیزبان در مرز عراق و ایران عده‌ای را دور خود جمع کرده و سرباز مزدور گرفته و هر کس می‌تواند به آنجا برود هم پول بگیرد و هم علیه این حکومت قیام کند و من به طور حتم می‌دانم همایون کاویانی، جلیل اصفهانی، ازغندی معروف به منوچهری، آزموده، سرهنگ دوم ایرم، میرفخرایی معروف به سعیدی، رسولی و عده دیگری که متواری هستند یا در کردستان و یا نزد

پالیزبان هستند و [اگر] جلیل اصفهانی در تهران باشد صد در صد در انفجارات تهران که اخیراً به وقوع پیوسته دست دارد، زیرا این شخص فردی است که در ساختن بمب و مواد منفجره استاد است و اگر در تهران باشد، عده‌ای را دور خود جمع کرده و مشغول توطئه علیه رژیم می‌باشد و منزل همایون کاویانی که آپارتمان می‌باشد همان طوری که خودش می‌گفت؛ نزدیک خیابان میرداماد در حوالی پمپ بنزین می‌باشد. البته این شخص دو برادر دارد یکی سرهنگ در عباس آباد کار می‌کرد و دیگری در شهربانی کار می‌کند. یکی دیگر از این افراد که همیشه با جلیل اصفهانی و ازغندی و کاوه و سرهنگ آیرم بود به نام فرزند معروف به دکتر جوان بود. این شخص در بیشتر کارها که به دستور ثابتی صورت می‌گرفت دکتر جوان انجام می‌داد. کسی بود [که] هم در ساواک تهران معاون بود و در کمیته مشترک ضد خرابکاری معاون بود. و برادر این شخص در اداره هشتم کار می‌کرد و قبلاً هم در دستگیری گروههای فدائیان خلق و مجاهدین خلق در اوین است [حضور] داشت و اکیپ‌هایی در فرمان او عمل می‌کردند و در کشتار ۹ نفری هم دست داشت. به طور کلی شخصی بود [که] مورد اطمینان پرویز ثابتی بود و هر کار که ثابتی دستور می‌داد اجرا می‌کرد و در آدم‌کشی شرکت می‌کرد و حتی در جریان بختیار دست داشت و زیر نظر او عملیات ترور بختیار^۱ صورت گرفت. یکی دیگر از این افراد شخصی بود به نام شهاب، آجودان مقدم بود و در جریان ۲۱ فروردین که به شاه خائن سوء قصد شد دست داشت. یعنی کلیه دستگیرشدگان توسط این شخص بازجویی شده و بعد همین شخص مدیر کل اداره چهارم ساواک شد و اکنون به طور یقین همراه همایون کاویانی و جلیل اصفهانی و آزموده و فرزند و ازغندی و میرفخرائی و سرهنگ ۲ آیرم می‌باشد و این افراد احتمالاً در تهران هستند و در انفجارات اخیر که در تهران رخ داده، دست دارند و به طور یقین کسانی دیگر همراه این عده هستند.

^۱ - تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک.

شخص دیگری بود به نام شادی که گارد چترباز بود و در بازجویی شرکت می‌کرد و خیلی آدم فعالی بود و حتی یک روز [به] شخصی دست‌بند قپانی می‌زند و یادش می‌رود باز کند و به منزل می‌رود و موقعی که برمی‌گردد آن شخص مرده بوده است.

شخص دیگر به نام رسولی که همه کاره‌ی عضدی بود. فردی را از زندان قصر به کمیته می‌آورد، آن شخص گویا افسر ارتش بوده و به اتهام توده‌ای بودن محکوم شده بود. رسولی او را به کمیته آورده بود برای تحقیقات. وقتی آن شخص که گویا اسمش رزمجو^۱ بوده به هنگام تحقیقات که رسولی خوابیده بود با برق خودکشی می‌کند. دو نفر آمریکایی مرتباً به کمیته می‌آمدند و با رئیس کمیته و عضدی در حضور جلیل اصفهان [ی] ملاقات می‌کردند و به طور حتم درباره شکنجه دستگیرشدگان دستوراتی می‌داد و حتی به طور حتم وسایل شکنجه که جلیل اصفهانی تهیه کرده بود با دستور این دو نفر آمریکایی انجام گرفته است و به طوری که جلیل تعریف می‌کرد، این دو نفر آمریکایی وابسته به سازمان اطلاعات امریکا بوده‌اند. محل این اداره در خیابان جلالی [ناخوانا] روبروی سررشته‌داری ارتش می‌باشد. چند روز قبل از انقلاب که کارمندان ساواک در مهران جمع بودند آن طوری که شنیده می‌شد طرح همایون کاویانی و جلیل اصفهانی و سرهنگ آیرم را که این اواخر رئیس کمیته شده بود، در میان کارمندان جوان تبلیغ می‌کردند که عده‌ای که جوان هستند و زن و بچه ندارند دور خود جمع کرده و دست به خرابکاری بزنند و یقین دارم این طرح را اجرا کرده‌اند و انفجارات اخیر به دست این عده بی‌وطن انجام گرفته است. چند روز قبل انقلاب، سرهنگ آیرم در اتاق خودش رو کرد به کاویانی و جلیل اصفهانی اظهار داشت؛ آیا کمانگر می‌تواند در طرح ما شرکت کند؟ کاویانی جواب داد ایشان دیگر پیر شده و زن و بچه‌دار است، ما کسانی را باید آماده کنیم که جوان باشند و علاقه خانوادگی نداشته باشند. چون برای دستگیری من به

^۱ - بنا به اعترافات تهرانی این فرد پرویز حکمت‌جو بوده است.

منزل آمده بودند لذا از ترس دستگیری از تهران به شمال رفتم و در منزل شخصی به نام دراج در دوجمان رفتم و تا روز ۵۸/۹/۱۹ در آنجا بودم و بعد روز ۵۸/۹/۲۰ در اوین حاضر و خود را معرفی نمودم. برای اینکه من به حکومت اسلامی معتقد بوده و هیچ نوع حکومتی [را] بهتر از حکومت اسلامی نمی‌دانم و باید عرض کنم کلیه بازجویان کمیته از جمله خود من متهمین را شکنجه می‌کردیم. اگر یک بازجو نسبت به متهم محبت می‌کرد عضدی او را شدیداً تنبیه می‌کرد و حتی هر وقت ثابتی به کمیته می‌آمد عضدی داخل حیاط می‌شد و با صدای بلند داد می‌زد؛ بازجوها مگر مرده هستند که صدایشان در نمی‌آید. داد بزنید، فحاشی کنید، آقا خوشش می‌آید و بارها در جمع کلیه کارمندان کمیته اظهار می‌داشت؛ هر وقت آقا یعنی پرویز ثابتی به کمیته می‌آید شما متهم را بیاورید داخل اتاق و بزنید و فحاشی کنید با صدای بلند که آقا بشنود. خلاصه وضعی بوجود آورده بودند که هر کسی بیشتر فحاشی کند و متهم را اذیت کند و به همان اندازه نزد عضدی و سایر مقامات از جمله عطارپور معروف به حسین‌زاده، پرویز ثابتی و رئیس کمیته و عضدی بیشتر قدر و منزلت داشتند و از سال ۵۳ نیز کمیته اداره شده بود و هر بازجو برای اینکه رئیس بخشی شود یا رئیس دایره شود بیشتر متهمین را اذیت می‌کردند و در نتیجه مورد علاقه عضدی بودند، کما اینکه رسولی که یک کارمند مقام دو بود، رئیس دایره شد و وظیفه‌خواه معروف به منوچهری که سوابق بدی در ساواک رشت پیدا کرده بود ولی در اثر خوش‌خدمتی و اذیت کردن بیش از اندازه متهمین و با اینکه مقامش از سایرین کمتر بود، رئیس بخش شد و به کارهای مجاهدین خلق رسیدگی می‌کرد و چند نفر کارمند داشت که از خودش بدتر بودند از جمله محمدی نامی که اسمش گویا عالیخانی بود. یکی دیگر از بازجویان وی به نام رضایی و رئیس دایره یکی بود به نام آقای، درمورد خودم باید به عرض برسانم چون من بدون مقام بودم و درجه‌دار بازنشسته ارتش بودم چه شکنجه می‌کردم و چه شکنجه نمی‌کردم، از نظر عضدی یکسان بود. زیرا شغل من

سازماناً کارمند دفتری بود. رئیس بخش و یا رئیس دایره به من نمی دادند. فقط یک حمالی بودم که برای رژیم طاغوتی کار می کردم و بدون پاداشی و هر چه می توانستند از من بدبخت کار می کشیدند ولی پول، شغل و مقام مال کارمندان خودشان بود. در مورد رفتن من به شیراز، من در اختیار سرتیپ سیاحتگر و کارمند با مقام هوشنگ قبادی بودم و به اتفاق این دو نفر به این مأموریت رفتم ابتدا پرونده دستگیرشدگان بررسی شد و بعد بازجویی کردیم. البته با کمک کارمندان ساواک شیراز و به دستور سیاحتگر دستگیرشدگان آنهایی که ساواک شیراز می گفتند مهم است شکنجه می شدند. یک روز رئیس ساواک شیراز که یک سرهنگ بود که فعلاً فراموش کرده ام، سرتیپ سیاحتگر، قبادی و من [را] به دفتر خود احضار کرد و گفت یک نفر از متهمین به وسیله سیانور خودکشی کرده و جنازه او را [به] وسیله آمبولانس به تهران حمل کرده ایم و اکنون فکر می کنم این شخص همان مرحوم دیباج باشد و بقیه متهمین هر کدام شکنجه شده بودند و باید عرض کنم شاه به ساواک دستور داده بود آنهایی که علیه رژیم فعالیت می کنند باید با شکنجه از آنها اعتراف گرفته شود و این دستور از طریق ساواک مرکز به کلیه ساواک ها به طور سری ابلاغ شده بود. بنابراین خود ساواک ها نیز اجازه شکنجه داشتند کما اینکه در چند شهرستان از جمله شیراز، مشهد، تبریز، اصفهان کمیته تشکیل شده بود و رئیس کمیته هر شهرستان رئیس ساواک آن شهرستان و مسئول اجرای [ی] از اطلاعات شهربانی بود و بیشتر دستگیری ها به وسیله شهربانی انجام می گرفت و رئیس اجرای [ی] شهربانی شیراز یک سرگرد بود و در همدان، کرمانشاه و کرمان و زاهدان مدتی کمیته تشکیل شده بود. مسئله ای که یادم آمد روزی پرویز ثابتی به همایون کاویانی دستور می دهد که به دانشگاه آریامهر صنعتی برود و شخصی را دستگیر کند. در نتیجه کاویانی به دانشگاه رفته و آن شخص را دستگیر می کند ولی در بیرون دانشگاه از دست کاویانی فرار می کند. در نتیجه او را با تیر می زند، بعد او را به بیمارستان می رساند ولی

در بیمارستان آن شخص فوت می کند. جلیل اصفهانی زمانی که در ارتش بوده محافظ وابسته نظامی در کشور اردن و لبنان بوده و به دستور سازمان اطلاعات در اردن در جنگ با فلسطین شرکت داشته، محل اردوگاه فلسطین را با بمب منفجر کرده است و حتی روزنامه‌ای به زبان انگلیسی نشان می داد و می گفت از طریق الفتح محاکمه غیابی شده و محکوم به اعدام شده است. این موضوع را در هر جا که چند نفر کارمند بودند تعریف می کرد. این شخص در ساختن بمب و تیراندازی مهارت فوق العاده دارد و چند نفر از ارتش و شهربانی و ژاندارمری در کلاس تعلیمات مواد منفجره که جلیل در کمیته تشکیل داده بود شرکت می کردند و حتی به ضد اطلاعات ارتش می رفت و تعلیم و آموزش بمب سازی و تیراندازی به پرسنل ضد اطلاعات می داد و من یقین دارم این شخص یعنی جلیل اصفهانی از تهران خارج نشده و این انفجارات از ناحیه او می باشد و به طور حتم عده‌ای از کارمندان جوان ساواک که دور آن عده که قبلاً معرفی کردم جمع شده‌اند و این خرابکاری‌ها از ناحیه آنان است. جلیل اصفهانی آن طوری که خودش می گفت خانه‌اش در شمیران می باشد و گویا این اواخر ازدواج کرده بود. این عده که معرفی کردم عبارتند از همایون کاویانی معروف به کاوه، جلیل اصفهانی معروف به مهندس، سرهنگ ۲ آیرم (هرمز)، فرزند معروف به دکتر جوان، شهاب، میرفخرایی معروف به سعیدی، رسولی و به احتمال قوی شخصی به نام انصاری. باید به عرض برسانم این عده به طور حتم عده دیگر از کارمندان جوان را دور خود جمع کرده و از طریق تبریز و مهاباد با حزب دموکرات کردستان ارتباط دارند. زیرا فرزند و شهاب هر دو تبریزی [هستند] و به آن منطقه آشنایی کامل دارند. شخص دیگری به نام آزموده، پسر سرلشکر آزموده با این عده می باشد. زیر [۱] چند روز قبل از انقلاب همیشه در دفتر سرهنگ آیرم بود که جلیل اصفهانی و همایون کاویانی نیز در آن دفتر بودند و درباره طرح صحبت می کردند و باز هم عرض می کنم افراد واحد اجرائیه که از افسران شهربانی تشکیل شده بود و اکنون متواری

هستند، به احتمال زیاد با افراد فوق‌الذکر در ارتباط هستند و این افراد دست از فعالیت نخواهند کشید زیرا درجه، مقام، شغل و ثروت خود را از دست داده‌اند و قصد دارند به نحوی عقده خود را از راه خرابکاری و خیانت به وطن خالی کنند. با اینکه می‌دانند مشقت به سندان کوبیدن است و هیچ نوع حکومتی مثل حکومت اسلامی در دنیا نیست و اگر خدای ناکرده حکومت کمونیستی در کشور برقرار می‌گردید، یک نفر زنده باقی نمی‌ماند و در مدت زمانی که در سلول بوده‌ام با افراد کمونیست هم اتاق بوده‌ام و یا شنیده‌ام، مرامشان آدمکشی است و علناً در شعارها شنیده می‌شد. همان طوری که قبلاً عرض کردم من در سازمان امنیت یعنی ساواک یک حمال بدبخت بودم که در هر شهرستانی که عده‌ای دستگیر می‌شد و کارمند برای کمک می‌خواستند، چون من شغل مهمی نداشتم و فوق‌العاده دریافت نمی‌کردم مرا به آن مأموریت می‌فرستادند که جواب ساواک مربوطه [را] داده باشند. مثلاً کرمان، بروجرد مأموریت رفتم در کرمان عده‌ای را دستگیر کرده بودند به اتهام آتش زدن مشروب فروشی وقتی من رسیدم آنجا عده‌ای شکنجه شده بودند. رئیس ساواک محل آرشام بود و در دستگیری آن عده اطلاعات شهربانی کرمان نیز شرکت داشته بود. در بروجرد عده‌ای به اتهام رفتن به کوه دستگیر شده بودند. من به اتفاق یکی از کارمندان اداره سوم به بروجرد رفتیم. سرگرد شفیعی رئیس ساواک بود. چون فعالیت حاد نداشتم بدون اینکه کسی را شکنجه بکنیم روی هر پرونده گزارشی نوشتیم و تقاضا کردیم این عده از زندان آزاد شوند و بعد به تهران مراجعت کردیم. مأموریت ما دو نفر حدود یک هفته طول کشید ولی بعدها شنیدم ساواک خرم‌آباد اجازه نداده بود که آن عده از زندان آزاد شوند. زیرا گزارشات خلافی در مورد فعالیت آن عده به مرکز داده بودند و مسئله را مهم جلوه داده بودند. روی این اصل جرأت نمی‌کردند به مرکز گزارش کنند که فعالیت خرابکاری در بین نبوده است. روی این اصل آن عده مدت‌ها در زندان بدون گناه باقی ماندند. خلاصه کلیه بازجویان کمیته از جمله من در شکنجه افراد شرکت

می کردیم. البته شکنجه وسیله حسینی انجام می گرفت و بازجو بالای سر متهم می ایستاد و از متهم سؤال می کرد و هر وقت متهم اظهار می داشت می گویم، بازش می کردند و می نوشت. در هر صورت کمیته به دستور شاه خائن وضعی بوجود آورده بودند که هر کس را دستگیر می کردند بدون شکنجه نبود و علناً پرویز ثابتی در کمیسیون ها اظهار می داشت؛ دستور شاه است. باید بزنی و اعتراف بگیرد و ریشه این خرابکاری را پیدا کنید. این دستور [را] ثابتی به عضدی داده بود. در نتیجه هر کس را به کمیته می آوردند حتی اگر یک اعلامیه خوانده بود شکنجه می کردند. بنابراین من نیز از این قاعده مستثنی نبودم منتها کارمندان رسمی ساواک که شکنجه می کردند پاداش می گرفتند، مقام می گرفتند و تمام مزایا مال آنها بود ولی بدبختی غم و اندوه مال من بود. خلاصه طوری در آن سازمان لعنتی گیر کرده بودم نه اجازه می دادند بروم و نه مرا به قسمت اصلی خود ساواک تهران منتقل می کردند و این عضدی بی دین و ضد بشر هر وقت بازجوها کار نداشتند، می گفت بروید توی شهر و درب منازل را بزنی و چریک پیدا کنید و اگر در یک منزل را زدی و چریک بود تیراندازی خواهند کرد. آن وقت ما خواهیم فهمید که در آن منزل چریک هست. این عضدی بی دین و ضد بشر در اثر این خوش خدمتی ها به همه چیز رسید و رئیس اداره شد و در سمنان گاوداری تأسیس کرد و میلیون ها خرج کرده است. این فرد وسیله منابعی که در اختیارش بود و با رسولی مرتباً گروه درست می کردند و یک عده ساده لوح را گول می زدند به نام کمونیست و بعد ضربت می زدند و آنها را دستگیر می کردند و چون هیچ گونه مدارکی از آنها موجود نبود به زور شکنجه اعتراف می کردند که ما عضو گروه کمونیستی هستیم و تمام این گروه ها که تشکیل می شد به دستور عضدی و رسولی و پرویز ثابتی و با همکاری منابعی که در اختیار داشتند بوجود می آمد و وقتی دستگیر می شدند پاداش می گرفتند، و نشان می گرفتند و افتخار هم می کردند و در سال ۵۷ گروهی کمونیستی که به دستور خودشان تشکیل شده بود دستگیر

کردند و چون اغلبشان فامیل یکی از منابع بود آزاد کردند ولی عده‌ای از آنان که پارتی نداشتند و در زندان ماندند ولی این عده چون بعد از آمدن هیئت صلیب سرخ به تهران دستگیر شده بودند، شکنجه نشدند ولی در زندان بودند تا اینکه انقلاب شد و همگی از زندان آزاد شدند. خلاصه هر چه از جنایت رژیم طاغوتی شاه خائن بگوییم کم گفته‌ایم و این خائن پست در سخنرانی‌های خود همیشه به این موضوع اشاره می‌کرد که ایران وابسته به هیچ دولتی نبود و یا ابرقدرتی نیست ولی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به رهبری پیشوای بزرگوار امام خمینی صورت گرفت، پرده‌ها بالا رفت و معلوم گردید شاه خائن سرسپرده و دست‌نشانده آمریکا [ی] جنایت‌کار بوده و بدون اجازه آمریکا حتی اجازه آب خوردن هم نداشته و تمام آن یاهو‌گویی‌ها دروغ محض بوده است و سرانجام مثل موش دمش را گرفتند و از کشور بیرونش کردند و از طرفی قبل از آمدن صلیب سرخی‌ها به ایران آشکارا دستور داده بود که افراد دستگیر شده شدیداً شکنجه شوند و به تمام ساواک‌ها نیز ابلاغ گردید ولی بعد از اینکه کارتر دستور داده باید در ایران آزادی باشد و هیئت صلیب سرخ به ایران آمدند، شاه خائن دستور داده کسی حق ندارد فردی را شکنجه کند و شکنجه کردن در ایران ممنوع است و این موضوع روشن می‌سازد که شاه خائن بدون اجازه کارتر نمی‌توانسته کاری انجام دهد و هرچه کارتر دستور می‌داده همان اجرا می‌شده است. من و امثال من کورکورانه و ندانسته برای استحکام پایه‌های تخت سلطنتش جان‌فشانی می‌کردیم و فکر می‌کردیم یک مشت یاهو‌گویی‌های شاه که در حضور یک مشت افسر وابسته به خود ایراد می‌کرد تمام و کمال حقیقت دارد و ایران وابسته به کشوری نیست. ولی بعد از پیروزی انقلاب همه چیز به خوبی روشن شد و دانستیم در این مدت مقاصد شوم آمریکا را انجام داده‌ایم و پی بردیم خدمت من و امثال من در راه آبادانی کشور و در راه هدف ملت نبوده است. ولی افسوس که دیر از خواب خرگوشی بیدار شدیم. مسئله دیگری که یادم [است] آمدن دو نفر آمریکایی بود که به کمیته

می آمدند و با جلیل اصفهانی در ارتباط بودند. روزی که وحید افراخته را دستگیر کردند مقدار زیادی وسایل انفجاری و مواد منفجره به دست آمده بود. این دو نفر برای بررسی این وسایل به کمیته آمده بودند و من دیدم مقدار زیادی از وسایل مزبور [را] با خود بردند و بعدها از جلیل اصفهانی شنیدم آن دو نفر متخصص درست کردن بمب هستند و آن وسایل را برای ساختن بمب بردند و به احتمال زیاد این دو نفر نحوه شکنجه را رهبری می کردند، زیرا هر روزی که این دو نفر به کمیته می آمدند، جلیل اصفهانی، عضدی و حسینی را احضار می کردند و این را هم عرض کنم؛ در ابتدای تشکیل ساواک تا این اواخر از امریکا و اسرائیل برای بازدید به ساواک می آمدند و حتی در اداره پنجم بعضی از اسرائیلی ها شاغل بودند و قسمت مخابرات را اداره می کردند. موضوع دیگری که به یادم آمد این بود هر وقت افرادی که فعالیت ساده داشتند و جرم آنها پخش اعلامیه و یا خواندن یک جزوه بود، وقتی گزارش آزادی آنها نزد عضدی می رفت ذیل گزارش فحش های رکیک به بازجویان می داد و می گفت این افراد اطلاعاتشان را نداده [اند]، چرا تقاضای آزادی کرده اید و [به] آن فردی هم که بنا بود آزاد شود می گفت بایستی شش ماه در داخل زندان همکاری کند. آن وقت اگر صداقت او ثابت شد گزارش آزادی او را بنویسید و مرتباً این قبیل گزارشات که برای آزادی نوشته می شد موافقت نمی کرد و حتی اهانت هم می کرد و میگفت حتماً پول گرفته اید و یا شما هم مرام و هم عقیده او هستی. خلاصه به نحوی یک وصله به بازجویان می چسباند ولی هر وقت خودش می خواست کسی را آزاد کند بدون اینکه از رئیس کمیته اجازه بگیرد آزادش می کرد و پشت گرمی عضدی به پرویز ثابتی بود. همانطور که قبلاً اشاره کردم به دستور شاه خائن و سرسپرده بیگانه کمیته مشترک ضد خرابکار [ی] به اصطلاح خودشان را تشکیل دادند به منظور مبارزه با مجاهدینی که می خواستند کشور خود را از زیر یوغ استعمار خارج سازند، کمیته را تشکیل دادند به دستور شاه در محیط کمیته طوری خفقان ایجاد کردند و آتش

روشن کردند[د] که خشک و تر با هم سوخت. یعنی وضعی را در کمیته بوجود آوردند که گناهکار و بی‌گناه در امان نبود و هر کس وارد آن خراب شده می‌شد شکنجه می‌گردید و اغلب مشاهده می‌شد بعضی از افراد شکنجه شده بودند بعد معلوم می‌شد که بی‌گناه هستند و چاره نداشتند مگر اینکه مدتی معالجه کنند تا پایشان خوب شود، آنگاه آزاد شود. تمام این کارها به دستور ثابتی و عضدی صورت می‌گرفت. البته سایر بازجویان نیز شکنجه می‌کردند بعد از بازجویی اولیه و باید عرض کنم افرادی که در جلسه دادگاه حاضر شدند و مرا می‌شناختند که اظهار داشتند شکنجه شده‌اند، همگی درست بوده البته وسیله حسینی صورت گرفته و من هم بالای سرشان بوده ولی خدا را شاهد می‌گیرم میثمی شکنجه نشد، برای این که مدت دو ماه در بیمارستان شهربانی بوده وقتی به کمیته آوردند اطلاعاتش کهنه شده بود و قرار نداشت و از طرفی خانه امن تخلیه شده بود و چون چشم نداشت و دست نداشت قابل ترحم بود و به علاوه به بخش وظیفه خواه معروف به منوچهری بود. من به دستور عضدی به عنوان کمک، از میثمی بازجویی کردم ولی در جلسه دادگاه علیه من شکایت کرد ولی بقیه افراد خواه من شلاق زده باشم و خواه شلاق نزده باشم چون بالای سر آنها بوده‌ام و بازجوی آنان بوده‌ام، نمی‌توان خود را بی‌گناه دانست. در هر صورت در شکنجه این افراد دست داشته‌ام و خود را گناهکار میدانم و حاضرم چه در تلویزیون و چه در حضور یک یک آن افراد عذرخواهی کرده و در پیشگاه ملت ایران تقاضای عفو و بخشش نمایم. خلاصه [از] رژیم که پادشاهش غلام حلقه به گوش خارجی باشد و کشوری که به امر و نهی یک کشور خارجی اداره شود، بیش از این نباید توقع داشت؛ منتها وقتی رئیس کشور که همان شاه خائن و سرسپرده بیگانه باشد خودش فرار کند، دیگر وضع بقیه افراد معلوم است چه خواهد بود. ولی افسوس از ماهیت این خائن دیر پی بردیم و این خائن کشور را فروخته بود و من و امثال من بدون جهت و بدون اینکه بدانیم در پشت پرده چه خبر است، صدای جاوید شاه سر می‌دادیم. من و

امثال [من] برای یک لقمه نان که شکم زن و فرزندان خود را سیرکنیم شب و روز کمر بسته یک خائن بودیم. ولی خودش با برادران و خواهرانش هستی ملت را به چپاول برد و اکنون او در سایه رحمت بی‌پایان اربابش کارتر، با پول این ملت در ناز و نعمت است و من و امثال من باید در گوشه زندان باشیم. البته نمی‌شود گفت در ابتدا من و امثال من مقصر بوده‌ایم، بلکه این رژیم طاغوتی بود که با سر و صدای تو خالی ما را شستشوی مغزی داده بودند. جز کلمه شاه چیزی به ما یاد ندادند. جز صدای شاهنشاه آریامهر چیزی نمی‌شنیدیم. روی همین اصل تبلیغات دروغین، من و امثال من کورکورانه به بی‌راهه می‌رفتیم و به خاطر آریامهر یعنی خالی از مهر، دست به هر جنایتی بزنیم که او با اربابش کارتر خوش باشد. اگر به خاطر این خائن نبود و به خاطر تبلیغات تو خالی نبود، چرا باید یک درجه‌دار بازنشسته به این مصیبت گرفتار آید و حال اینکه زن و بچه این درجه‌دار برای نان شب محتاج هستند. خداوند بزرگ را سپاسگزارم که این رژیم طاغوتی از صفحه تاریخ محو و نابود گردید و حکومت اسلامی و عدل و داد اسلامی جایگزین آن رژیم طاغوتی گردید و از درگاه احدیت برقراری حکومت جمهوری اسلامی [را] خواسته و خواهانم.^۱

^۱ - سند شماره ۴۶

سرانجام وی پس از محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی به اعدام محکوم شد و حکم صادره در مورد وی به اجرا درآمد.

جریان اختصاصی محاکمه و اعدام سپهبد صدری، سرگرد قوامی و سروان ژیان پناه

اقدامات ضد مردمی شاه، هویدا و ساواک فاش شد^۱

دادگاه انقلاب اسلامی برای رسیدگی به اتهامات افراد نامبرده در حالی آغاز به کار کرد که گروهی از خبرنگاران داخلی و خانواده شهدا و مجاهدینی که در زندان‌ها شکنجه شده بودند و گروهی از پاسداران انقلاب حضور داشتند.

کیفر خواست دادستان:

دادگاه که از با حضور سه تن از قضات دادگستری و یک روحانی تشکیل شده بود، ابتدا به اتهام سپهبد صدری رسیدگی کرد. پیش از آن که کیفرخواست دادستانی قرائت شود، آیاتی چند از کلام‌الله مجید قرائت شد و سپس رئیس دادگاه کیفر خواست را بدین شرح قرائت کرد.

جعفر قلی صدری،^۲ فرزند فرج‌الله، شماره شناسنامه ۱۴۵۰۶، صادره از

۱ - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۹ اسفندماه ۱۳۵۷، ص ۸.

۲ - جعفر قلی صدری فرزند فرج‌اله در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی در اصفهان به دنیا آمد. او فارغ‌التحصیل دانشگاه جنگ و مسلط به زبان‌های انگلیسی و فرانسه بود. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ فرماندهی منطقه نفت خانه مرزی عراق را بر عهده داشت و در مهرماه سال ۱۳۴۳ به درجه سرلشکری رسیده و به ژنرال آجودانی شاه منتقل شد. او که عضو لژ بزرگ فراماسونری ایران بود و در دوران خدمتش به رژیم پهلوی، نشان‌های لیاقت درجه ۱ و ۲ و ۳ و همچنین نشان‌های افتخار

اصفهان، رئیس شهربانی کل کشور، سپهبد بازنشسته، دستگیری از زمان حکومت از هاری، متهم است به فساد در ارض، محاربه با خدا و نایب امام، اقدام و قیام علیه حکومت ملی، قتل و کشتار مردم بی گناه، صدور دستور قتل آزادیخواهان، تشکیل کمیته ضد خرابکاری، برای سرکوب مجاهدین سیاهکل، متزلزل کردن اساس حکومت ملی و شرعی، صدور اعلامیه‌های مکرر مبنی بر دستگیری و کشتار آنان که جز آزادی چیزی نمی‌خواستند، تعقیب مبارزان و کشتار آنان، ریاست بر شهربانی کشور دو سال (از ۴۹ تا ۵۱) در رژیم استبدادی و کشتار مردم بی‌گناه.

دادستان بر اساس ماده ۶۱ و ۶۲ قانون مجازات عمومی و قتل و شکنجه و ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی و مصادره اموال تقاضای حکم عادلانه را دارد.

پس از قرائت کیفرخواست صدری گفت:

من معنای جمله «مفسد فی الارض» را نفهمیده‌ام.

دادستان توضیح داد و ضمن آن گفت:

مفسدین فی الارض کسانی هستند که در روی زمین فساد برپا می‌دارند.

۱ و ۲ و ۳ و نشان رستاخیز، آذربادگان و پاس را دریافت نمود.

از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ به مدت دو سال ریاست شهربانی را به عهده داشت در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۰ توسط شاه همزمان به ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی منصوب شد. بر اثر اختلافات شدیدش با پرویز ثابتی رئیس ستاد کمیته مشترک که از ساواک بود، در اردیبهشت ۱۳۵۲ از سمت ریاست کمیته مشترک برکنار گردید. وی در اول آذر ۱۳۵۲ پس از سی و هشت سال خدمت به رژیم بازنشسته شد و پس از آن با موافقت شاه یک شرکت حمل و نقل را با مشارکت یکی از کمپانی‌های بزرگ تأسیس نمود. (پرونده شخصی، سند شماره ۴۷)

در آبان ماه سال ۱۳۵۷ رژیم شاه برای فرونشاندن خشم انقلابی مردم و منحرف کردن مبارزات آنان، در یک اقدام نمایشی، وی را به همراه سیزده نفر دیگر از مهره‌های رژیم، از جمله نصیری که در نزد افکار عمومی به چهره‌هایی منفورتر از بقیه تبدیل شده بودند، توسط ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران دستگیر و روانه زندان نمود. او تا پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بود. و پس از آن توسط دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه شد و در یکی از جلسات به همراه دو تن دیگر از عوامل رژیم سابق سرگرد ناصر قوامی (معاون کلانتری ۱۳ تهران (بازار)، سروان ژیان‌پناه، یکی از مدیران زندان قصر - [مدیر] بند سیاسی - و معاون سرهنگ زمانی) محاکمه گردیدند.

لازم نیست که حتماً کسی را کشته باشند. آنها اگر افکار مردم را نیز مسموم کرده باشند و به ترتیبی به کشتار مردم کمک کرده باشند، شامل این جمله می‌شوند.

صدری گفت: من هشت سال در مرز عراق فرمانده پادگان بودم. شاه به آنجا آمد و مرا شناخت و سؤال کرد چند سال است اینجا هستی؟ گفتم: هشت سال. او ناراحت شد و مرا به رضائیه منتقل کردند و پس از یک سال به تهران آمدم. در سال ۴۹ ساعت ۱۲ شب بود که ارتشبد جم به من تلفن کرد که رئیس شهربانی شده‌ای، برو شهربانی را تحویل بگیر. فردای آن روز مرا بعنوان رئیس شهربانی معرفی کردند.

شاه چه دستوری داد؟

صدری افزود: پس از چند روز مأموری جلوی کلانتری قلهک کشته شد و سپهبد فرسیو را ترور کردند و در همین زمان، واقعه سیاهکل اتفاق افتاد. ساواک و ژاندارمری رفتند و آنها را کشتند و بازماندگان گروه سیاهکل متواری شدند. این گروه در تهران شروع به سرقت از بانک‌ها و تخریب کردند. شاه ما را احضار کرد. مقام امنیتی در حضور شاه گفت: ما به تنهایی نمی‌توانیم کاری بکنیم. در این شورا که تشکیل شده بود، از هاری، اویسی، بنده و پالیزبان شرکت داشتیم. پس از مدتی مذاکره، تصمیم گرفته شد یک اجتماع سازمان نظامی تشکیل شود. ثابتی از طرف ساواک، سپهبد جعفری از طرف شهربانی و سپهبد محقق از طرف ژاندارمری، اعضای این تشکیلات شدند.

سرلشکر فرزانه که در آن زمان رئیس آگاهی بود، رئیس اطلاعات شهربانی شد. شاه گفت که باید این اجتماع تشکیل شود و شما هر کس را که گرفتید باید تحویل ساواک بدهید. ولی آقای ثابتی هر کس را می‌گرفت خودش به تنهایی عمل می‌کرد. من ناراحت شدم و با او همکاری نکردم و گفتم که ساواک شش هزار عضو فقط در تهران دارد، خودش به تنهایی عمل کند. شبی در چهار نقطه تهران بمب‌گذاری شد. فردا هویدا تلفن کرد که باید بیایید جلسه. فردوست و هدایتی هم آنجا بودند. جلسه تشکیل شد و

هویدا گفت، که شاه از این بابت ناراحت است، شما چرا همکاری نمی‌کنید. ما می‌دانستیم که بمب‌ها را ساواک منفجر می‌کند تا وانمود نماید که در شهر خرابکاری می‌شود و باید همه نیروهای انتظامی با ساواک همکاری کنند. شخصی به نام جهان شب ژرفی که بمب‌ساز ساواک بود و بمب‌ها را می‌ساخت، خود در حادثه بمب‌گذاری کشته شد و این واقعیت را که ساواک عامل بمب‌گذاری بود، ثابت می‌کند. من حاضر شدم دو افسر و ۳۰ پاسبان در اختیار کمیته بگذارم و همین کار را هم کردم، اما باز متوجه شدیم که ثابتی به تنهایی عمل می‌کند و خودش با افرادش به خانه‌ای در نیروی هوایی حمله کرده و چند نفر را کشته و دستگیر کرده، ما ناچار تصمیم گرفتیم از کارهای او و مکالمات تلفنی‌اش اطلاعاتی حاصل کنیم.

من سرهنگ مخفی، افسر اطلاعاتی را احضار کردم و به کمک تلفنچی شهربانی، از داخل دیوار سیمی به تلفن ثابتی کشیدیم و از مکالماتش نوار برداشتیم. در آن نوار ثابتی از مردم زمین و پول و فرش می‌خواست. من آن نوار را پیاده کردم و به شاه دادم. شاه وقتی ماجرا را فهمید، گفت: او چقدر طمع دارد. نوار را به فردوست داد و گفت: تذکراتی به ساواک داده شود. ما دیگر نفهمیدیم که فردوست تذکر داد یا نه؟

شاه به من گفت: هر که را که تظاهرات می‌کند، بزنید. شاه به من گفت: این بچه‌ها چه می‌گویند؟ منظورش مجاهدین بود که ساواک آنها را مارکسیست اسلامی معرفی می‌کرد. من به شاه گفتم: اینها همه دانشجو و محصل هستند و اصلاً مارکسیست با اسلام زمین تا آسمان تفاوت دارد و این کلمه‌ای است که ساواک اختراع کرده است و من نمی‌توانم به پلیس دستور بدهم که بچه‌ها را بزند، چون پلیس برنامه دیگری دارد. اول باید اخطار کند، بعد هوایی شلیک کند و اگر نشد از کمر به پایین بزند.

به گلوله بستن زندانیان

اخلال دانشگاهها را نپاوندی و ثابتی راه می‌انداختند. نپاوندی حکومت نظامی را در تهران به راه می‌انداخت. شاه گفت که به کمک ساواک زندانیان را به گلوله ببندید. زندان شماره یک، روزی شلوغ

شده بود، وقتی آمدم تا رسیدگی کنم دیدم یکی از مأمورین ساواک به عنوان جاسوس در میان زندانیان بود، شلوغ کرده است. زندانیان نیز که از وجود جاسوس در میان خود، بی اطلاع بودند، به کمک همان فرد با پلیس درگیری شده بودند و من متوجه جریان شدم. دستور دادم که در زندان بچه‌ها را اذیت نکنند، زیرا به کلک ساواک پی برده بودم.

افسران شهربانی هم برای آنکه فوق‌العاده زیادتری بگیرند، داوطلب خدمت در کمیته می‌شدند. البته اکثر افسران اطلاعاتی بودند.

علت بسته شدن حسینیه ارشاد در زمان ریاست شما بر شهربانی چه بود؟

ساواک شبی در حسینیه ارشاد اوراق کمونیستی پخش کرد و به همین جهت دستور داده شد که حسینیه ارشاد را تعطیل کنند، زیرا که زیر پوشش اسلام، فعالیت کمونیستی می‌کند.

خودت را بشناس

رئیس دادگاه، آنگاه ورقه‌ای که مشخصات کامل صدры و فعالیت‌هایش در آن نوشته شده بود، از پرونده خارج و رو به صدры گفت:

آقای سپهبد صدры! برای این که خودت را بهتر بشناسی به این نامه توجه کن. شما در طول خدمت، ابتدا با ایل قشقایی در جنگ بوده‌ای. آنها را کشته‌ای و خودت نیز به وسیله سه گلوله هنگام مبارزه مبارزان فارس زخمی شده‌ای. تو مدت هشت سال آجودان مخصوص شاه بوده‌ای. تو کسی بوده‌ای که مجاهدین ایران را خرابکار معرفی می‌کردی و در روزنامه‌ها اعلامیه می‌دادی که برای دستگیری مجاهدان و مبارزان جایزه تعیین کرده‌ای. مبارزان سیاهکل را در اعلامیه‌هایت خائن، ترسو، خرابکار و آشوب‌طلب معرفی کرده‌ای و از مردم خواسته‌ای که هر جا آنها را دیدند به پلیس معرفی کنند و جایزه بگیرند. در این مورد چه می‌گویی؟

صدری: من نمی‌دانم شما این مدارک را از کجا پیدا کرده‌اید، خودم

نیز از آنها بی‌اطلاع بودم. اگر گناهکارم، گناهانم را در مقابل خدمات
صاقانه‌ای هم که کرده‌ام ببخشید. خواهش می‌کنم مرا ببخشید. در این موقع
رئیس دادگاه دستور داد صدری از جلسه دادگاه به خارج برده شود.

آخرین دفاعیات سرگرد قوامی و سروان ژیان پناه در دادگاه انقلاب اسلامی ایران^۱

شاه دستور داد شورش زندانیان سرکوب شود

[اتهامات سرگرد قوامی]

رئیس دادگاه، سرگرد ناصر قوامی را برای ادای توضیحات اعلام کرد. قبل از آنکه سرگرد قوامی توضیحاتی بدهد، رئیس دادگاه کیفرخواست صادره از سوی دادگاه انقلاب اسلامی را به شرح زیر قرائت کرد:

سرگرد ناصر قوامی، فرزند فرج‌الله به شناسنامه ۱۵۹۰، صادره از بخش ۲ تهران، متولد ۱۳۱۷ معاون سابق کلانتری ۱۳ تهران، [متهم] به قتل، شروع به قتل، فساد در ارض، محاربه با خدا و رسول خدا نایب امام زمان، دلایل اتهام شهود، بیش از ۳۰ شاهد عینی، شکایت شاکیان، شهادت همکاران محترم، محتویات پرونده و تحقیقات انجام شده. به استناد مواد ۱۷۰ و ۲۰ قانون مجازات عمومی و همچنین به اصول قوانین فقهی و الهی درمورد قتل و فساد در ارض تقاضای رسیدگی و تعیین مجازات دارد.

دادستان دادگاه انقلابی اسلامی ایران

سرگرد قوامی : من بیشتر از حدود شش ماه در کلانتری ۱۳ خدمت نکرده‌ام. قبلاً در کلانتری شهر ری خدمت می‌کردم و از اواخر اردیبهشت مرا

^۱ - روزنامه اطلاعات، بیستم اسفند ۱۳۵۷.

به کلانتری ۱۳ منتقل کردند. در آن زمان کلانتری ۱۳ سرهنگ نبی‌پور بود. حدود بیست روز بعد ایشان را منتقل کردند و به جایش قره‌گوزلو رئیس کلانتری شد. من به نبی‌پور گفتم اگر شما رئیس کلانتری شدید، مرا هم اگر امکان داشت پیش خودتان ببرید، چون قبلاً با شما همکاری داشتم مایل هستم باز هم همکاری کنم.

ایشان گفتند: اگر جایی رئیس کلانتری شدم شما را هم خواهیم برد. مدت بیست روز که سرهنگ قره‌گوزلو به کلانتری ۱۳ آمد چون از آشنایان رئیس پلیس تهران بود بدون این که از وضع کلانتری اطلاعی داشته باشد، به دلیل همان دوستی رئیس کلانتری شده بود. به همین دلیل در این مدت نه من و نه رئیس کلانتری، از وضع بازار مطلع نبودیم. ما حق بیرون رفتن از کلانتری را نداشتیم بنا به دستور رئیس کلانتری، گاهی دو روز - یک بار در بخش کلانتری گشت می‌زدم. وقتی خیابان‌ها شلوغ می‌شد و ما از کلانتری بیرون می‌آمدیم با این ترافیک سنگین یک ساعت طول می‌کشید تا به محل حادثه برسیم، وقتی آنجا می‌رسیدیم، دیگر چیزی باقی نمانده بود. قبلاً عرض کردم، مسلمان هستم، همسر مسلمان هست و دو فرزند سه ساله و شش ماهه دارم و وضع مالی رضایتبخشی ندارم. در ماه مبارک رمضان در مدرسه‌ای جنب مسجد آذربایجانی‌ها در بازار، آقای خسروشاهی بالای منبر سخنرانی می‌کرد. رئیس کلانتری دستور داد که بهر نحوی شده، جلوی سخنرانی خسروشاهی را بگیریم. من وقتی به مسجد رسیدم، دیدم که در بازار گاز اشک‌آور منفجر کرده‌اند. من تعادل خود را از دست داده بودم و با زدن ماسک به صورتم به بازار رفتم. وقتی به آنجا رسیدم دیدم عده‌ای از سربازان نیز به در مسجد رسیده‌اند و در مسجد را بسته‌اند. من فقط چند تیر هوایی شلیک کردم. به خدا قسم که هیچ کس را نکشته‌ام. من به برادر زخم ساختن کوکتل مولوتف را آموختم و جریان کشتار مردم را قبلاً به وسیله برادر زخم به اطلاع آیت‌اله طالقانی می‌رساندم.

رئیس دادگاه: شما در موقع تشییع جنازه آیت‌الله غروی کجا بودید؟

در سرچشمه تهران، چه کسی به سوی مردم تیراندازی کرد؟
 سرگرد قوامی : من اصلاً در جریان تشییع جنازه نبودم و فقط به خانه
 مرحوم آیت‌الله غروی رفتم و آنها مرا به داخل خانه بردند و پس از خواندن
 فاتحه و خوردن چای، از آنجا بیرون آمدم و به کلانتری رفتم.
 سرگرد قوامی آنگاه خطاب به دادگاه گفت: دیگر دفاعی ندارم. فقط از
 شما می‌خواهم به بچه شش ماهه من رحم کنید.
 آنگاه رئیس دادگاه دستور داد سرگرد قوامی جلسه را ترک کند و
 سروان ژیان‌پناه جای متهم را گرفت.

اتهامات [سروان ژیان‌پناه]

رئیس دادگاه، بدین ترتیب سخنان خود را آغاز کرد:
 متن کیفرخواست صادره از طرف دادستان انقلاب اسلامی ایران، علیه
 آقای قاسم ژیان‌پناه معروف به قاسم سیاه به شرح زیر قرائت می‌شود: ایشان
 می‌توانند از تمام مفاد کیفرخواست از خودشان دفاع کنند.
 آقای قاسم ژیان‌پناه معروف به قاسم سیاه، فرزند حمزه علی به
 شناسنامه شماره ۷ از شهر ری متولد ۱۳۲۳ تبعه ایران، درجه سروان -
 افسر زندان سیاسی قصر متهم است به: ۱- اعمال سانسور و اختناق در
 زندان ۲- سلب طبیعی‌ترین حقوق انسانی زندانیان مبارز ۳- آزار و اذیت
 و شکنجه وحشیانه زندانیان ۴- [هتک] حرمت و تجاوز به عنف، به وسیله
 باتون به فرزندان خلق مسلمان و مبارزین راه آزادی و خونریزی جوانان در
 اثر این کار ننگین و شرم‌آور ۵- جلوگیری و اشکال‌تراشی برای انجام
 فرائض نماز و روزه و حتی خواندن قرآن، ۶- فحاشی و هتاک به زندانیان و
 اظهار کلمات کفرآمیز و الحادی ۶- لخت کردن زندانیان در حضور هم و
 وادار کردن آنها به تجاوز نسبت به یکدیگر. ۸- ایجاد فساد در زمین و تباه
 کردن نسل مسلمانان .

دلایل اتهام نیز به شرح زیر است:

۱- اقرار صریح متهم ۲- شهادت [ت] شهود زندانی ۲- شکایت کتبی

دو تن از شکنجه شدگان و تجاوز دیدگان ۴ - مواجهه حضوری دو تن از شکنجه دیدگان و مورد تجاوز قرار گرفتگان. علیهذا و با توجه به محتویات پرونده بنا به آیه ۲۰۵ سوره بقره، بنده تقاضای اعدام برای متهم را دارم.

آنگاه رئیس دادگاه از شهود دادگاه درخواست کرد تا اگر مطالبی برای گفتن دارند در دادگاه بیان کنند. در این هنگام یکی از شهود مطالبی به این شرح عنوان کرد: متهم دستور داد شش بار پاسبانان مرا لخت کنند و به ما تجاوز کنند اما پاسبانان این کار را نکردند. و آقای ژیان پناه دستور داد یک پاسبان مجرد بیاورند، یک نفر به نام پاسبان نظری که یک پاسبان پر رو و وقیح است آمد. در این هنگام، شاهد با ناراحتی و شرمساری گفت که دیگر نمی توانم چیزی بیان کنم اما وی به مورد دیگری اشاره کرده و گفت: یکی از زندانیان سیاسی را که به وی سلام نکرده بود به شدت به زمین کوبید و با انگشت به وی تجاوز کرد. ما از این عمل کثیف وی شکایت کردیم ولی نتیجه ای نگرفتیم و در بند سکوت [اعتصاب] کردیم. به دنبال این ماجرا گاردی ها به داخل زندان ریختند و در حضور رؤسای زندان و رئیس کل زندان سرتیپ محرری، به کتک زدن و شکنجه دادن ما پرداختند. بعد از کتک زدن دسته جمعی زندانیان حدود بیست نفر ما را در سلول های انفرادی برای مدت سی و شش ساعت ایستاده نگهداشتند. بعد از این ماجرا یک روز دیگر با نمازخواندن ما مخالفت کردند ولی چون سماجت نمودیم، سرگرد یحیایی و ژیان پناه هر دو با شلاق به جان ما افتادند. ما باز هم اعتراض کردیم و ما را از آن پس به سلول انفرادی منتقل کردند و هر روز به کف پاهای ما که از ضربه های شلاق آماس کرده بود شلاق می زدند.

شاهد دیگر

در اینجا یکی دیگر از شهود اظهار داشت من در زندان شکنجه های زیادی دیده ام ولی در مورد کارهای زشتی که ژیان پناه و استوار دیگری به نام عباسی در مورد من اعمال کرده اند سخن می گویم.

ژیان پناه و عباسی و گروهی دیگر از همکاران وی به نام های یحیایی،

صارمی و زمانی، برای مانع شدن از نماز خواندند ما دستور دادند ما را به سلول‌های انفرادی بردند. در آنجا به بهانه بازجویی و بازرسی بدنی ما را لخت کردند و می‌خواستند به ما تجاوز کنند. ما برای جلوگیری با آنها دعوا کردیم اما آنها ما را زدند و ما را در سلول‌های انفرادی آویزان کردند. بعد از مدتی ما را به دیوانه‌خانه فرستادند و به دیوانه‌ها دستور دادند که ما را اذیت کنند. از دیگر کارهای زشت ژیان‌پناه این بود که زندانیان مبارز و مسلمان را مجبور می‌کرد تا ادرار خود را بخورند.

من وحشی شده بودم

پس از بیانات شهود رئیس دادگاه از ژیان‌پناه خواست تا از خود دفاع کند. قاسم ژیان‌پناه در این هنگام بلند شد و این طور شروع به سخن گفتن کرد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. هر فرد مسلمان با نام خدا حرف خودش را شروع می‌کند و من هم که فکر می‌کنم مسلمان هستم به نام خدا حرف‌هایم را شروع می‌کنم. با این فضایی که در دادگاه ایجاد شده وضع من روشن است. من محکوم به مرگ هستم ولی همانطور که در پرونده صریحاً به گناهان خود اعتراف کرده‌ام، در اینجا هم اعتراف می‌کنم.

قبل از سال ۵۲ همانطور که «صدری» هم اشاره کرد تشنجاتی در داخل زندان سیاسی بود که منجر به خلع درجه افسران گردید.

در اینجا من که تقاضای انتقال داده بودم از زندان عادی به زندان سیاسی منتقل شدم. چهار سال خدمت من در زندان عادی باعث شده بود که روحیه من به کلی عوض شود و به یک آدم وحشی مبدل‌گردم. حتی یک روز در خانه، فرزند دو ماهه‌ام را که در بغل داشتم و گریه می‌کرد خواستم با ناراحتی او را محکم به زمین بکوبم ولی ناگهان به خودم آمدم و بالش را به زمین کوبیدم. من حالت جنون داشتم. رفتارم در خارج از زندان نیز خشونت‌آمیز بود. در زندان قصر از طرف شاه ملعون بخشنامه‌ای شد که

کوچکترین شورش زندانیان باید سرکوب شود.

من شرم دارم

ژیان پناه گفت آنچه را که ما در زندان انجام می دادیم بر اساس مقرراتی بود که سرهنگ زمانی ملعون وضع کرده بود. این مقررات همه نوع کارهای مشترک را حتی نماز خواندن، قرآن خواندن، خوردن میوه و خوراک را منع می کرد. اما بطور انفرادی اشکالی نداشت.

ما مجبور بودیم این دستورات را اجرا کنیم و اگر خلاف می کردیم مورد مؤاخذه قرار می گرفتیم.

من می توانم قسم بخورم که به هیچ یک از زندانیان تجاوز نشده و با باتون عمل زشتی صورت نگرفته است. درمورد شهودی نیز که مطالبی گفته اند درست یادم نیست که آنها برای چه خواسته بودم. چون دو سال از آن گذشته است. با سرهنگ زمانی تماس گرفتم او گفت آنها را بخواه و لختشان بکن و پس از تنبیه به سلول انفرادی بفرست .

در این موقع رئیس دادگاه یکی از شکایت ها را درباره چگونگی تجاوز به یک زندانی سیاسی از قول او شرح داد. ژیان پناه پس از شنیدن اظهارات رئیس دادگاه گفت: جریان این زندانی همانطور که گفتید موقع ملاقات بود و مأمور آمد به من گفت، من با رئیس تلفنی تماس گرفتم، رئیسم به من گفت زندانی را تنبیه کن و بفرست سلول انفرادی و من زندانی را خواستم و تنبیه کردم و اجازه بدهید دیگر صحبت نکنم چون شرم دارم.

ژیان پناه سپس گفت: موقعی که در زندان سیاسی خدمت می کردم زندانیان به من گفتند که به خاطر خواندن یک کتاب به ما شش تا هفت سال یا بلکه بیشتر حبس دادند ولی من باور نمی کردم که برای یک کتاب آنها را زندانی کرده باشند تا اینکه یکی از رفقای نزدیک من کتابی به من داد به نام «ارزیابی ارزش ها» به قلم علی اصغر حاج سید جوادی. من مدتی آن کتاب را خواندم، البته ما را از کتاب خواندن و شرکت در مجالس مذهبی منع

کرده بودند. یک روز وقتی که یک لیست از کتاب‌های منع شده را به من دادند، دیدم نام کتابی را که خوانده‌ام در لیست است و شک من به یقین پیوست.

وی گفت مطبوعات و رادیو تلویزیون در اختناق، اثر مهمی داشتند چون استغفراله امام خمینی را وارونه به مردم نشان می‌دادند و کار ما را بالعکس.

ژیان پناه سپس گفت وقتی که یک واعظ بلندپایه در زندان بود یک خانم با آرایش کامل و چادر توری که دامن بالای زانو پوشیده بود همراه با یک دختر بی‌حجاب برای ملاقات با وی به زندان آمد و رئیس زندان مرا ناظر گفتگوی آنها کردند.

هنگامی که این روحانی با آن دو خانم روبرو شد فهمیدم که خانم همسر وی است و راجع به زمین و املاک صحبت کردند و این واعظ شخصی جز عبدالرضا حجازی نیست. واقعاً من با دیدن این منظره و شنیدن آن حرفها از این شخص واعظ و روحانی بدم آمد. به پرونده‌اش مراجعه کردم و متوجه شدم که وی با ساواک همکاری می‌کرده است. بینش من از روحانیون همین آقای حجازی بود و من از شخصیت روحانیون جز این آقا، هیچگونه اطلاعی نداشتم.

ژیان پناه سپس افزود: از زندانیانی که در زندان از من کتک خورده‌اند استدعا دارم و قسمشان می‌دهم که برای آمرزش روح من، دعا کنند. چون من قبول دارم که اشتباه کرده‌ام و مجازاتم را با جان و دل می‌خرم. من به حق مجازات شده‌ام و دست شما را می‌بوسم و تنها استدعای من این است که این دنیا مرا ببخشند تا آن دنیا را برای خودم بخرم. این فقط آخرین خواهش یک محکوم است.

هکم دادگاه

در پایان توضیحات متهمان که تا ساعت ۵ صبح به طول انجامید،

• دادگاه وارد شور شد و دو ساعت بعد، حکم دادگاه صادر گردید. بر اساس این حکم سپهبد صدری، سرگرد ناصر قوامی و سروان ژیان‌پناه از سوی دادگاه انقلاب اسلامی ایران به اعدام محکوم شدند.

وقتی مجرمان از حکم دادگاه مطلع شدند وصیت‌نامه خود را نوشتند.

ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه (دیروز) این سه تن جلو جوخه آتش ایستادند. ابتدا رأی دادگاه خوانده شد و سپس با جمله «الله اکبر» فرمان تیر داده شد و حکم اجرا گردید.

اعترافات تهرانی و کمالی درباره سایر بازجویان

رضا عطارپور مجرد (حسین زاده)^۱

س. کلیه اطلاعات خود را راجع به رضا عطارپور مجرد نام مستعار (حسین زاده) بنویسید.

ج - او در سال ۴۶ که من در ساواک استخدام شدم رئیس بخش ۳۱۲ بود که در آن زمان بخش ۳۱۲ وظیفه‌اش جمع‌آوری اطلاعات درباره جبهه ملی و احزاب غیر کمونیست مخالف بود. او در کمیته‌های مختلف شرکت و همیشه فعال ما یشاء بوده از جمله گروه فلسطینی (گروهی کمونیست که اعضای آن قصد داشتند برای دیدن دوره به فلسطین بروند و یکی از اعضای معروف آن شکرالله پاک نژاد است) را کشف و در مراحل بازجویی از اعضای

^۱ - رضا عطارپور مجرد معروف به دکتر حسین زاده در سال ۱۳۱۷ در کاشان به دنیا آمد. وی با مدرک دیپلم در تاریخ ۳۸/۳/۱۵ به صورت روزمزد در ساواک استخدام شد و در تاریخ ۳۸/۸/۵ به رسمی تغییر عضویت یافت. تحصیلات خود را تا مقطع فوق لیسانس علوم سیاسی ادامه داد و دوره‌هایی چون توجیه و حفاظت، تخصصی بررسی، نبرد پنهانی و جنگ‌های روانی را در آلمان گذراند. او سمت‌هایی چون مسئول دایره ۲، رئیس بخش ۲ اداره یکم، معاون اداره پنجم عملیات و بررسی را عهده‌دار بود و در تاریخ ۱۳۵۱/۵/۹ رئیس اداره یکم عملیات و بررسی اداره کل سوم، و در تاریخ ۵۷/۵/۱۰ معاون دوم اداره کل سوم گردید. او به خاطر جدیت و تلاش در کار به دریافت نشان درجه ۵ همایونی، نشان درجه ۳ کوشش، نشان درجه ۲ آبادانی و پیشرفت!!!، مدال پهلوی، نشان درجه ۲ همکاری، چهار فقره تقدیر مدیر مربوطه و یک فقره تقدیر تیمسار ریاست ساواک نائل آمد. عطار پور ۳۸ مأموریت اداری و آموزشی داشته که چهارده مورد آن در خارج از کشور از جمله اسرائیل و آلمان غربی و ... بوده است. (پرونده شخصی، سند شماره ۴۸)

آن دخالت داشته از بدو تشکیل کمیته ۵ نفری در مهرماه سال ۴۹ که بعداً من را هم به اصرار و گزارشی که برای ثابتی نوشت و نظر ثابتی را هم جلب کرد تا من به آنها ملحق شوم. در کمیته فعالیت مؤثر داشته و در حقیقت کاشف گروه سیاهکل وی می‌باشد. او یکی از بانیان شکنجه به متهم و از عاملین موثر شدت شکنجه بوده است. از سال ۴۹ به بعد از جمله فعال‌ترین کارمندان و رؤسای ساواک در سرکوبی مبارزین بوده و برای بزرگ کردن خود هم در خیلی از مواقع مسائل کوچک را بزرگ جلوه می‌داده است. او مدتی معاون اداره دوم عملیات بررسی و سپس رئیس اداره یکم عملیات و بررسی، معاون کمیته و رئیس واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری در این اواخر نیز معاون مدیر کل اداره سوم شده بود.

وی در ماجرای شهادت ۹ نفر زندانی که در اوین انجام شد نقش مؤثر داشته و طراح یا پیشنهاد کننده بوده است و احتمالاً زندانیان شهید را هم ممکن است انتخاب کرده باشد. دستور کشتن محمود نمازی و منصور فرشیدی را که از اعضای سازمان چریکهای فدائی بوده‌اند او داد که به وسیله حسینی و بازجویان مربوطه پرویز متقی و محمد مقدم نثاری انجام شد به من هم گفته بود که انوشیروان لطفی را بکشم که من این کار را نکردم. به نظر من در جریان کشتن احمد آرامش و سید محسن سید باقری دخالت داشته است چون در محل ملاقات آنها حاضر شده بوده است.^۱

□□□

محمد حسن ناصری (عضدی)^۲

^۱ - اعترافات مکتوب تهرانی.

^۲ - محمد حسن ناصری معروف به دکتر عضدی در سال ۱۳۱۳ در شاهرود به دنیا آمد. طبق اظهارات سرهنگ مولوی رئیس وقت ساواک تهران، وی از سالهای قبل از سال ۱۳۴۲ زمانی که دانشجوی بوده در دانشگاه برای ساواک جاسوسی می‌کرده و در به هم زدن تظاهرات و اعتراضات دانشجویان نقش فعال و برجسته‌ای داشته است که پس از شناسایی، توسط دانشجویان مورد ضرب و شتم شدید قرار می‌گیرد به حدی که دستش می‌شکند. او فارغ‌التحصیل رشته حقوق از دانشگاه تهران بود و به توصیه سرهنگ مولوی رئیس وقت ساواک تهران در ۱۳۴۳/۴/۲۸ به استخدام ساواک در می‌آید. ابتدا رهبر عملیات دایره اقدام علیه حزب توده بوده و سپس رهبر دایره عملیات

مشروح اطلاعات خود را درباره محمد حسن ناصری (عضدی) رئیس واحد اطلاعاتی کمیته مشترک
ضد خرابکاری بنویسید

او از زمانی که دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تهران بوده با ساواک همکاری می‌کرده و به عنوان منبع از اعضای جبهه ملی در دانشگاه کسب خبر می‌نموده است. بعداً چون آموزگار بوده به ساواک منتقل و مدتی در سوسنگرد و ساواک تهران رهبر عملیات بوده تا اینکه [با] رئیس ساواک سوسنگرد اختلاف و کارش به دادگاه اداری می‌کشد و به تهران منتقل و در بخش مستقل قضائی (۳۰۳) بازجوی متخصص می‌شود.

در بازجویی و شکنجه اعضای گروه فلسطینی در سال ۴۸ (شکرالله پاک نژاد و ناصر رحیم‌خانی و سایرین) گروه ساکا سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و دهها گروه کوچک و بزرگ مبارز دخالت داشته و از سال ۴۹ تا اواسط سال ۵۴ همیشه در کنار عطاریپور (حسین‌زاده) بوده و هر دو نفر در تشدید شکنجه و سخت‌گیری بیشتر کارمندان را در فشار می‌گذاشته‌اند. من بارها خودم شاهد بودم که در اطاق شکنجه یا اطاق بازجو می‌ایستاد و دستور کتک زدن می‌داد و خودش هم می‌زد و هیچ رحمی نداشت. او اصولاً با آزاد ساختن زندانی مخالف بود. هر بازجو که گزارش آزادی تهیه می‌کرد صدا کرده و با خشونت او را متهم به پول گرفتن و یا ارتباط با او می‌نمود بطوری که بازجویان واقعاً از این که گزارش آزادی برای کسی تهیه نمایند می‌ترسیدند. او همیشه نظریه‌های بازجویی را تند می‌کرد و اگر متهمی واقعاً ابراز ندامت کرده و یا عائله‌مند بود و یا گناه کمی داشت

ساواک سوسنگرد می‌شود و پس از آن در اداره کل امنیت داخلی مشاغلی چون کارمند بخش عملیات ویژه، بازجوی مستقل بخش مستقل قضائی، معاون دایره عملیات و بررسی، رئیس بخش دایره عملیات و بررسی داشته و به دنبال آن تا زمان بازنشستگی رئیس واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده است.

وی به خاطر سرسپردگی کامل موفق به دریافت تقدیر نامه، تشویق‌نامه و مدالهای متعددی گردید که عبارت است از: تقدیر کتبی از سوی رئیس ساواک تهران، تشویق‌نامه مقدم، ترفیع از رتبه سه به چهار، یک قطعه نشان درجه پنجم همایونی، مدال درجه سوم کوشش، ترفیع از رتبه ۴ به ۵، مدال جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و ... وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و بنا به مسموع هم‌اکنون در لس‌آنجلس به سر می‌برد. (پرونده شخصی، سند شماره ۴۹)

که می‌شد از آن گذشت او نظریه بازجو را خط زده و می‌گفت این مسائل ربطی به ما ندارد و بنویسید «فعالیت مضره او محرز و مسلم است» و این جمله بود که راه هر گونه کمکی را می‌بست. اگر انتقادی یا ایرادی از دولت یا رژیم گفته می‌شد چشم‌هایش را از حدقه بیرون می‌آورد و می‌گفت خیلی فضولی می‌کنی. «صلاح مملکت خویش خسروان دانند».

حیوانی عقده‌ای بود که چون دستش را در دانشگاه، دانشجویمان شکسته بودند، همیشه وقتی به یک متهم می‌رسید، دست او را می‌گرفت و پیچ و تاب می‌داد و یا کشیده می‌زد. همیشه به فکر منافع شخصی خود بوده در این راه ضمن بزرگ کردن کارهای خود توجهی به دیگران حتی اگر دوست خودش بودند نمی‌کرد و در این راه حتی به رضا عطاری‌پور (حسین زاده) را که باعث ترقی او شده بود تهمت زد و تا این اواخر هم با هم قهر بودند. او حیوانی است که هر عمل جنایتکارانه از دست او و فکر او برمی‌آید و اصولاً خبیث است مشاغلی که داشته عبارتند از رئیس بخش ۳۱۱، معاون اداره یکم عملیات و بررسی، معاون واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری و رئیس این واحد تا آبان سال ۵۷. او همیشه می‌گفت من نوکر رئیس هستم و اگر یک چوب بالای سر من بگذارند، از او اطاعت می‌کنم. سایر اعمال او به شرح زیر است:

۱- شرکت در شکنجه متهمین سیاهکل و اصرار در اعدام آنها. توضیح اینکه او همیشه اصرار داشت که میزان محکومیت و مجازات را هم خودش تعیین کند و این کار را هم می‌کرد و با اداره دادرسی درمورد میزان مجازات متهمین تماس می‌گرفت.

۲- شرکت در محاصره خانه تیمی چنگیز قبادی در شهر ولیعهد و خانه تیمی مهرانوش ابراهیمی روشن در احتمالاً خیابان ابطحی.

۳- عامل مؤثر فشار و شکنجه به متهمین که در بین سال ۵۰ و ۵۱ در اوین دستگیر و خودش و نوذری (رسولی) به کار آنها رسیدگی می‌کردند مثل ویدا حاجبی تبریزی.

۴- دفاع از خشونت و شکنجه در همه مراحل و ارائه پیشنهاد در این زمینه.

۵- شرکت در به شهادت رساندن ۹ نفر از زندانیان در اوین از جمله بیژن

جزنی، مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار. ضمناً او پیشنهاد کننده و یا طراح بوده و از ابتدا می دانسته دارد چکار می کند.

۶- یکی از عاملین تجدید قراربازداشت زندانیانی بوده که پس از پایان محکومیت مجدداً به اتهام واهی فعالیت در زندان مدتها زندانی کشیده و به اصطلاح می گفتند ملی کشی.

۷- از عاملین تشدید مجازات متهمین از سال ۵۴ به بعد بوده است.

۸- بعنوان رئیس واحد اطلاعاتی از کلیه جنایاتی که در کمیته مشترک ضد خرابکاری صورت گرفته اطلاع داشته منجمله شهادت خسرو صفائی، گرسیوز برومند، معصومه طوافچیان، مهوش جاسمی و سایر افرادی که از سال ۵۵ به بعد دستگیر و شهید شده اند.

۹- به نظر من علت مگر بهمن روحی آهنگران فشار و شکنجه هایی بوده است که در شب دستگیری به دستور او و یا به وسیله او به روحی آهنگران وارد آمده زیرا صبح که من از خواب بیدار شدم گفت که بهمن را شکسته است و از همان موقع بهمن روحی آهنگران به تدریج حالش بدتر شد در حالی که بعد از آن دیگر شکنجه نشد و آخر سر هم در بیمارستان شهید شد، البته پس از عمل جراحی و دو سه روز بعد.

۱۰- او همیشه با ماشین ضد گلوله و یک یا دو اسکورت به منزلش می رفت و حتی اکیپ هم او را اسکورت می کرد.

۱۱- دستگاه های شکنجه مثل شوک الکتریکی آپولو، قفس و... با نظر و یا طرح او یا عطاریپور ساخته شده و همان طور که قبلاً گفتم شخصی به نام جعفری که در شهربانی مورد شناسایی می باشد و عباس نظیف کار (زندانی) هم باید او را بشناسد می تواند بگوید که چه کسی دستور ساختن آنها را داده است.

۱۲- در این دو سال گذشته با وامی که از دولت گرفته بود مشغول ساختن سردخانه در اطراف دامغان بود و تعدادی هم چاه آب زده بود که فرزین طباطبایی حدود دو میلیون تومان از او طلبکار است. همچنین شخصی به نام داعی الحق که فرش فروش در بازار است می گفتند که حدود ۷۰۰ هزار تومان از او بابت فرش می خواهد که نداده است. او حتی پول رسولی (۲۰۰)

هزارتومان) که مربوط به وام اداری خرید خانه‌اش بوده برداشته و کلیه وسائل خود را فروخته بود.

۱۳- شایع بود که منزلش را به ساواک اجاره داده است. منزل او در تهران پارس نزدیک منزل سرگرد افشار (زندانی) است.

۱۴- در این اواخر بازنشسته و با گرفتن ۱۰۰ هزار تومان به اسرائیل رفته و به احتمال قوی در تل‌آویو زندگی می‌کند و با شعیب صمیمی آخرین نماینده ساواک در اسرائیل رابطه دارد. چون زبان نمی‌داند.

۱۵- از سایر جنایات او از سال ۵۵ به بعد اطلاعی ندارم ولی او هم باید در جریان سر به نیست کردن مبارزان و مجاهدان که در دو سال گذشته دستگیر می‌شدند و بعد خبری از آنها نمی‌شده است داشته باشد. من از ناصری (عضدی) کثیف تر، لعین تر و خبیث تر ندیده‌ام و امیدوارم که هرچه زودتر به مجازات اعمال جنایتکارانه‌اش برسد. هر کمکی هم که از دستم برآید یا به نظرم برسد با جان و دل حاضرم انجام دهم.^۱

□□□

ناصر نوذری (رسولی)^۲

هویت شما محرز است مشروح اطلاعات خود را درباره ناصر نوذری (رسولی) بنویسید.

ناصر نوذری (رسولی) قبل از اینکه به استخدام ساواک درآید، آموزگار فرهنگ در اهواز بود و به صورت منبع با ساواک خوزستان همکاری می‌کرده

^۱ - از اعترافات تهرانی، سند شماره ۵۰

^۲ - ناصر نوذری معروف به «رسولی» فرزند عبدالخالق در سال ۱۳۱۹ در هفتگل رامهرمز به دنیا آمد. دارای تحصیلات ششم متوسط بود. وی ابتدا به شغل آموزگاری اشتغال داشت و مدت ده سال به صورت منبع با ساواک خوزستان همکاری می‌کرد و خواستار استخدام در ساواک بود تا سرانجام در سال ۱۳۵۰/۴/۲۹ به استخدام ساواک درآمد و با عنوانهای مسئول بررسی دایره سوم اداره یکم، رهبر عملیات دایره ۲ و از سال ۵۲ تا ۵۷ رئیس و بازجو در کمیته مشترک مشغول به کار بود و تا پیروزی انقلاب اسلامی در کسوت بازجو، سربازجو و شکنجه‌گر در کمیته مشترک به خدمت مشغول بود. رسولی به خاطر جدیتی که در کار خود داشت به دریافت نشان درجه ۳ کوشش، تقدیر ریاست ساواک به صورت کتبی، نشان درجه ۳ پاس، نشان درجه ۲ کوشش نائل آمدند. در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ به خارج از کشور فرار کرد. (آرشیو موزه عبرت ایران)

است. در سال ۵۰ به استخدام ساواک درآمد و در بخش ۳۱۱ به کار مشغول شد. از همان ابتدا چون مطیع بود مورد علاقه ناصری (عضدی) واقع شد و ناصری از وجود او برای اطلاع از وضع کارمندان بخش نیز استفاده می‌کرد. یعنی در ساواک هم، از کارمندان خبرچینی می‌کرد و گزارش می‌داد. او در بین سالهای ۵۱ و ۵۲ به کار بازجویی در اوین مشغول بوده و متهمین را شکنجه می‌داده است. بعداً به کمیته منتقل شد و عده‌ای از کارمندان جوان بخش ۳۱۱ مثل فریدون توانگری (آرش)، احمد نیکخو (ریاحی)، علی میثاقی، (سپهر) را زیر [دست] او به کار گماردند و ناصری و عطار پور چون اعتماد زیادی به او داشتند متهمین را به آنها داده تا بازجویی نمایند.

هر متهم که بازجویی برای او گزارش آزادی می‌نوشت و ناصری (عضدی) مخالفت می‌کرد به ناصر نوذری (رسولی) می‌داد که مجدداً بازجویی نماید و در حقیقت او صافی کار سایر بازجویان بود و بدون چون و چرا مطیع محض ناصری بود. اقداماتی که از او می‌دانم به شرح زیر است:

۱- وی حتی شبها هم دست از بازجویی برنمی‌داشت و به همین علت هم مورد علاقه ناصری بود و ناصری از همه می‌خواست مثل او باشند.

۲- یک شب که مشغول بازجویی از پرویز حکمت‌جو بوده، خوابش می‌برد و حکمت‌جو نیز با استفاده از فرصت، چنگالی که روی میز قرار داشته برداشته و به داخل پرز برق فرو می‌کند، در همین حال رسولی از خواب پریده سعی می‌کند مانع کار حکمت‌جو شود که برق خودش را هم می‌گیرد و در نتیجه حکمت‌جو به این ترتیب خودکشی می‌کند.

۳- در شکنجه دادن به خسرو صفاتی و گرسیوز برومند آنقدر پیش می‌رود که آنها به شهادت می‌رسند. البته من فکر می‌کنم قصد اولیه هم کشتن آنها بوده که به دستور ناصری و سجده‌ای و ثابتی و سایر مقامات بالاتر انجام شده است ولی عامل اجرا رسولی بوده است.

۴- معصومه طوافچیان و مهوش جاسمی را هم که دستگیر شده بودند به وسیله او به شهادت رسیده‌اند، نحوه‌اش را نمی‌دانم.

۵- ابوالحسن شایگان شام اسبی که در اوین به نام نصرتی زندانی بود و در

انفرادی به سر می‌برد او سرکشی می‌کرد و اگر این جوان ۱۶ ساله آزاد نشده باشد و خبری از او نباشد به احتمال قوی به وسیله وی به شهادت رسیده است.

۶- او در میان زندانیان مأمورین و منابعی داشت که یا آنها را به کمیته منتقل می‌کرد و یا در زندانها با آنها تماس می‌گرفت ولی من اسامی و مشخصات آنها را نمی‌دانم.

۷- اکثر کارمندان ساواک از او نفرت داشتند زیرا اعمال و رفتار و گفتارش این احساس را بوجود می‌آورد.

۸- با او روابط خانوادگی و غیره نداشته‌ام و منزل او را بلد نیستم فقط شایع بود که در منازل سازمانی نظام آباد یک آپارتمان به او داده‌اند.

۹- در کشتار ۹ نفر زندانی منجمله بیژن جزنی، مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار و سایرین شرکت داشته است.

۱۰- شایع بود که در سربه نیست کردن مبارزین، او بیشتر دخالت داشته ولی اطلاع دقیقی ندارم چون از سال ۵۵ به بعد شاید دو یا سه بار آنهم اتفاقی دیده‌ام و کسانی که در کمیته بوده‌اند بهتر می‌توانند بگویند.^۱

رسولی در اسناد ساواک

درباره نوذری معروف به رسولی

نامبرده کارمند مقام دو می‌باشد و به طوری که خودش می‌گفت قبل از اینکه در ساواک استخدام شود، در اهواز مأمور ساواک اهواز بوده و از وضع منطقه اطلاعاتی در اختیار ساواک می‌گذاشته‌است. وی اهل بختیاری است و در مسجد سلیمان و اهواز اقوامی دارد. بعد وسیله ساواک اهواز استخدام و به مرکز اعزام و در اداره کل سوم مشغول خدمت می‌باشد و با عضدی آشنایی قبلی داشت و رابطه خیلی نزدیکی با هم داشتند. وقتی عضدی به کمیته آمد رسولی را نیز از اداره سوم به کمیته منتقل کرد. وی ضمن بازجویی منابعی هم در اختیار داشت و در کمیته نور چشم عضدی بود.

^۱ - از اعترافات کتبی تهرانی (سند شماره ۵۱)

رسولی با کمک منابعی که در اختیار داشت گروه کمونیستی می‌ساخت و بعد آنها [را] دستگیر می‌کرد. روی این اصل مورد علاقه عضدی بود و با اینکه مقام دو بود و کارمند جدید محسوب می‌شد، برای اینکه مزایای بیشتری بگیرد رئیس دایره شد. رسولی شخصی را به نام رزمجو که گویا افسر ارتش بوده از زندان قصر به کمیته خواسته بود. هنگام بازجویی رسولی روی تخت خوابش می‌برد. متهم از فرصت استفاده کرده و به وسیله برق خودکشی کرد. وقتی جریان را به رئیس کمیته خبر دادند دستور داد رسولی به مهران برود و دادگاهی شود ولی عضدی [او را] نگهداشت و کماکان در کمیته باقی ماند.

برای دستیابی به وی بایستی به شهربانی‌های اهواز و مسجد سلیمان توجه داده شود و یا به ژاندارمری مناطق بختیاری اعلام گردد.^۱

شماره

به

تاریخ ۵۲/۴/۲۶

نخست‌وزیری

از .. بخش ۴۱۱

پیوست

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گزارش

س.ا.و.ا.ک

**درباره آقای ناصر نوذری کارمند رتبه ۱ جمعی اداره کل سوم تاریخ
استخدام در ساواک ۵۰/۹/۲۴**

موضوع - در ساعت ۹ صبح روز ۵۲/۴/۲۰ تیمسار رخشا معاون دوم این اداره کل که برای آموزش دادن مقررات عمومی بازداشتگاه به مسئولان مربوطه به زندان اوین مراجعه نموده هنگام خروج از محوطه مشاهده می‌نماید چهار نفر از افراد گارد زیر بغل یکی از متهمین را که از قوزک هر دو پا توسط کارمند نامبرده بالا مجروح و در اثر شکنجه دادن، بی‌حال و قادر به حرکت نبود، گرفته و از اطافی که به شکنجه دادن متهمین اختصاص داده‌اند خارج می‌نمایند و نامبرده بالا (بازجوی مربوطه) با هتاکی و با صدای بلند به متهم تکلیف می‌نماید که با پای خود راه برود و متهم به افغان و ناله اظهار می‌نموده که قادر نیست و نمی‌تواند حرکت کند ولی بازجو در میان

^۱ - اعترافات کمالی درباره رسولی (سند شماره ۵۲)

همه افرادی که حضور داشتند و تعداد آنها قریب به ۵۰ نفر می‌رسید با وضع بسیار زنده‌ای مجدداً متهم را به باد کتک گرفته و مخصوصاً با نوک پا به قسمت‌های مجروح قوزک پای وی ضربات محکمی وارد می‌کرده است که حاضرین با قیافه‌های خشمگین ناظر جریان بودند و چون علاوه بر افراد حاضر که از مسئولان جمعی بازداشتگاه‌ها، رانندگان و افراد واحد کیهان مأمور به کمپته و سربازان وظیفه و درجه‌داران گروهان مأمور پاسداری در اوین، چند نفر مهندس شرکت نپال حضور داشتند و عمل کارمند یاد شده از لحاظ کلی و حفاظت مغایر بود لذا توسط معاون اداره کل چهارم در دفتر احضار و در حضور رئیس اداره تیم بازداشتگاه و مسئولان داخلی به وی گفته می‌شود عمل وی در حضور حدود پنجاه نفر به مصلحت نیست و به شئونات ساواک لطمه می‌زند زیرا ممکن است ناظران در بیرون از ساواک موضوع را بازگو کنند و موجبات هتک حیثیت ساواک و نجوای بدخواهان فراهم شود. آقای نوذری با وضع بسیار زنده و با پرخاش در جواب اظهار می‌کند که به هیچ‌کس اعتماد ندارد و با اشاره به متهم اضافه می‌نماید که این شخص ماهی ۲۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد. به نامبرده گفته می‌شود پس با توجه به این که به هیچ‌کس اعتماد ندارد چرا در حضور همه مرتکب این اعمال خلاف می‌شود و آیا نمی‌توانست خروج متهم را از اطاق چند لحظه به تأخیر می‌انداخت و یا از مسئولان و کارمندان اوین و کارمند نگهبان می‌خواست که حاضران را از محوطه خارج نموده و سپس مبادرت به شکنجه دادن نماید (توضیح اینکه حدود دو ساعت هنگام بررسی مفاد مقررات بازداشتگاه صدای ناله و زاری متهم شنیده می‌شد و عده‌ای هم در بیرون بودند) مشارالیه در پاسخ جواب بی‌موردی داده و اظهار می‌نماید خود این افراد باید دور می‌شدند و به وی مربوط نیست.

نظریه: با عرض مراتب فوق به استحضار می‌رساند اعمال خلاف و بی‌رویه کارمند یاد شده و تعمد انجام آن در حضور عده‌ای حدود ۵۰ نفر، نشانه‌ای از عقده‌های درونی و روانی مشارالیه بوده و به آن میزان مضر است که نه فقط جنبه انجام وظایف نداشته و اقدامات ساواک را در راه همکاری مردم عقیم می‌گذارد بلکه عده زیادی را احتمالاً با ساواک و اقدامات مربوط

به آن مخالف و حتی دشمن می‌نماید. مشارالیه با اینکه کارمند رتبه یک است آن چنان از سطح خود تجاوز کرده و بی‌راه رفته است که هنگام کارها جلوی یکی از سربازان مأمور در بازداشتگاه را گرفته و از غذای او ایراد گرفته است و همچنین با داشتن دو قبضه اسلحه کمری به بازجوئی از متهمین اقدام می‌نماید.

با مطالعه پرونده نامبرده بالا که قبلاً آموزگار بوده و با اصرار در ساواک استخدام شده است. بعید نیست که ساواک را برای فرونشاندن عقده‌های درونی انتخاب کرده باشد لذا این فرد از لحاظ اداره کل چهارم برای اعتبار و اهمیت و حیثیت ساواک فوق‌العاده خطرناک است.

۱ - در سال ۳۸ تقاضای استخدام در ساواک را نموده و به ساواک خوزستان معرفی شد و چون برگ آماده به خدمت در دست داشته اقدامی برای استخدام وی بعمل نیامده است.

۲ - در سال‌های ۴۷ و ۴۸ چندین بار توسط ساواک خوزستان تقاضای استخدام نموده و چون همکاری وی با ساواک محل واداره کل سوم مؤثر بوده تیمسار سپهبد قائم مقام وقت ساواک مقرر فرمودند طبق نظر اداره کل سوم موافقت و موجبات استخدامش فراهم شود ولی چون معرف نداشت اقدامی نشده است.

۳ - در تاریخ ۴۹/۲/۱۶ توسط رئیس ساواک کردستان معرفی شد و با بررسی پرونده استخدامی وی در اداره کل چهارم به اداره کل یکم اعلام شده که استخدام این فرد در ساواک به مصلحت نمی‌باشد.

۴ - نامبرده مجدداً طی نامه مشروحتی از حضور تیمسار، قائم مقام وقت ساواک استدعا کرده که به استخدام ساواک درآید که مقرر فرمودند مطالب به مدیر کل سوم و یکم گفته شود و آیا حرف‌های او صحیح است و اشکال کار او چیست. در اجرای امر اقدام و گزارشی تهیه و به عرض رسید مقرر فرمودند. مدیر کل چهارم با پرونده توضیح دهند که پس از ادای توضیح مقرر گردید در هر حال چون شخصاً علاقه به آمدن ساواک را مدتهاست دارد و معرف بعدها پیدا شده برای همیشه استخدامش مختومه تلقی شود. اوامر صادره به ساواک خوزستان ابلاغ و در تاریخ ۵۰/۲/۲۵ بر حسب تقاضای

ستاد ویژه خلاصه از وضع استخدامی وی به آن ستاد منعکس که مقرر گردید کمیسیونی از مدیران کل چهارم، سوم و یکم و رئیس کارگزینی ستاد ویژه تشکیل در نتیجه این کمیسیون استخدام وی را تأیید کرده‌اند.

۵ - سوابق این کارمند و افراد خانواده‌اش به شرح زیر به استحضار می‌رسد.

الف. پدر؛ کارمند رفتگر شرکت نفت در نفت سفید بوده است.

ب.

پ. برابر اعلام ساواک خوزستان برادر کارمند نامبرده علی‌یار نوذری منشأ چند فقره گزارش خبری درمورد فعالیت همکاران خودش در منطقه خوزستان (که به وسیله کارمند مزبور تقدیم نموده است) بوده ولی چون مفاد گزارشات تأیید نشده و صحت نداشته علی‌یار نوذری اعتراف کرده که علت تقدیم گزارشات، واهی فقر و بیکاری و نزدیک شدن به ساواک بوده است.

ت. خود کارمند در سال ۳۸ برای استخدامش در ساواک نامه‌ای به شرح پیوست شماره ۱ به تیمور بختیار معدوم نوشته است.

پیشنهاد: با شرح مراتب معروضه و سوابق مشارالیه در صورت تصویب مقرر فرمایند طی نامه‌ای به اداره کل سوم اعلام شود که مشارالیه صلاحیت تحقیق و بازجویی از اشخاص را ندارد و به کار دیگری گمارده شود. موکول به رأی عالیست.

سند شماره ۵۳

□□□

سعدی جلیل اصفهانی (دکتر بابک)

کلیه اطلاعات خود را راجع به سعدی جلیل اصفهانی بنویسید

اسم او سعدی و شهرتش جلیل اصفهانی است و اسم مستعارش مهندس بابک یا سرگرد بابک بود. در سال ۵۰ با کمیته‌ای که در اوین بود شروع به همکاری کرد و مواد منفجره و شیمیایی را جمع‌آوری می‌کرد و درمورد خطرات این مواد و دست زدن به آنها تذکراتی میداد. در محاصره

^۱ - این قسمت از سند مربوط به احوال شخصیه بود و لذا حذف گردیده است.

خانه تیمی چنگیز قبادی در شهر ولیعهد شرکت و فرماندهی عملیات را به عهده گرفت. دست او گلوله خورد که وی نیز متقابلاً به حسین سید نوزادی شلیک و او را از پای درآورد. در محاصره خانه مهنوش ابراهیمی روشن نیز دخالت داشت و از راه پشت بام وارد خانه شد. البته همه ساکنین منزل قبلاً شهید شده و یا فرار کرده و یا دستگیر شده بودند. پس از تشکیل کمیته مشترک مسئول تربیت متخصصین ضد خرابکار و خنثی کننده بمب شد و نمایشگاهی هم از وسائل مکشوفه از خانه‌های تیمی مبارزین در اوین تهیه کرد و بیشتر به امور خنثی سازی بمب و مواد منفجره رسیدگی می‌کرد. مدتی رئیس واحد پشتیبانی شد که امور حسابداری، غذای کارمندان سرویس اتومبیل‌ها و امور خنثی‌سازی بمب زیر نظر این واحد انجام می‌شد. شوک برقی را او با درخواست ناصری یا عطارپور، یا هر دوی آنها ساخته است. در جریان شهادت ۹ نفر زندانی بیژن جزنی، کاظم ذوالانوار، مصطفی خوشدل و سایرین، او دخالت داشته و تیرهای خلاص را او زد. سازنده اتومبیل مخصوص حمل بمب است. در سفر آمریکا در سال ۵۵ - ۵۶ که برای دوره خنثی‌سازی بمب و سایر دروس مربوط به گروههای تروریست جهانی مثل بادر ماینهوف و ارتش سرخ ژاپن و سایر دروس همراه بود. او بهترین متخصص خنثی‌سازی و سازنده بمب است که شاید در دنیا مثل او کم باشند. از نظر ورزیدگی جسمی بسیار خوب و در تیراندازی با مسلسل و اسلحه کمری بسیار مهارت دارد، متخصص اسلحه شناسی است و هرکس اشکالی داشت از او می‌پرسید. به شکار و کوهنوردی علاقمند است و اکثر اوقات بیکاری خود را به شکار می‌رفت. او قبلاً افسر ارتش بوده که مدتی در یمن جنوبی می‌جنگیده و مدتی هم در اردن علیه نیروهای فلسطینی پیکار می‌کرده و منصور قدر سفیر ایران در لبنان خیلی مایل بود که او را به بیروت ببرد. وی زبانهای عربی و انگلیسی را به خوبی تکلم می‌کند.

آخرین باری که او را دیدم روز ۱۹ بهمن در اداره مرکزی در سلطنت آباد بود که وی را بازنشسته کرده بودند و با تیمسار طباطبایی مدیر کل اداره سوم هم دعوی کرده و خیلی ناراحت بود. در دفتر کار آیرم هم صحبت بر سر این بود که اگر اتفاقی بیافتد او با همایون کاویانی، هوشنگ ازغندی،

خسرو آزموده و هژیر آیرم به کوه و جنگل بروند. وی در هنگام شکار از وجود شخصی به نام محرم که در کلاس انگلیسی شکوه است بعنوان راهنما استفاده می‌کرد. در این اواخر هم با سرتیپ سجده‌ای دعوا کرده و حدود دو هفته به اوین می‌آمد و بعد که آیرم رئیس کمیته شد مجدداً پهلوی آیرم رفت.

یکبار چند سال پیش به منزل پدر او که خودش هم در آن زندگی می‌کرد رفته‌ام که کروکی آن به شرح زیر است. ضمناً با خانمی به نام مریم نامزد و یا دوست بود و خانه هم در تهران دارد که پدرش آنها را می‌شناسد. پدرش هم بیمار است و احتمالاً در منزل بستری است و یا اینکه ممکن است او را با خودش به جای دیگری برده باشد. او پروانه کارت وکالت هم داشت و ممکن است در کانون وکلای دادگستری هم، کسانی او را بشناسد و یا از طریق این کانون بتوان اطلاعات جدیدی از او به دست آورد.

وی سازنده دو دستگاه لندرور ضد گلوله و یک دستگاه اتومبیل پژو ضد گلوله بوده و با نیروی هوایی و ضد اطلاعات ارتش هم در این موارد تماس می‌گرفت.

- دستگاه شوک الکتریکی بوسیله سعدی جلیل اصفهانی (بابک) ساخته شده بود و این کار را به اصرار ناصری (عضدی) یا عطارپور (حسین زاده) و یا هردو آنها انجام داده بود.

- سایر وسایل آهنی موجود در شکنجه‌خانه بوسیله شخصی به نام جعفری که امور آهنگری و ساختمانی کمیته را انجام میداد و معمار شهربانی او را میشناسد و شاید در شهربانی هم او را بشناسند درست شده است با سؤال از او میتوان تهیه سایر وسایل بوسیله چه کسی به او گفته شده تا آنها را درست کرده است.^۱

درباره جلیل اصفهانی (مهندس)

نامبرده بالا قبلاً سروان ارتش بوده و در کشورهای اردن و لبنان محافظ وابسته نظامی ایران در کشورهای مزبور بوده و علیه فلسطین

^۱ - از اعترافات تهرانی، سند شماره ۵۴

جنگ کرده و به طوری که خودش می‌گفت از طرف دادگاه فلسطین محکوم به اعدام می‌شود و یک روزنامه که به زبان انگلیسی نوشته بود و عکس جلیل اصفهانی در آن به چاپ رسیده بود اغلب به کارمندان نشان می‌داد. وی پس از مراجعت به تهران مدتی در ضد اطلاعات ارتش خدمت می‌کرده بعد به ساواک مأمور می‌شود. مدتی در ساواک به طور مأمور خدمت می‌کرد. بعد با مقام ۴ به ساواک منتقل ابتدا در اداره کل سوم و بعد در کمیته مشغول خدمت می‌شود. در کمیته مسئول نگهداری اسلحه و مهمات و مواد منفجره بود و کلاس تشکیل داده بود که به عده‌ای از کارمندان ساواک - شهربانی - ژاندارمری آموزش ساختن و از کارانداختن بمب می‌داد. وی در ساختن بمب و تیراندازی مهارت زیادی دارد و با همایون کاویانی خیلی دوست است و قبل از انقلاب همیشه با هم بودند و اکنون هم به طور حتم با هم هستند و گویا در حوالی شمیران خانه خریده است و می‌توان وسیله بنگاهها تحقیق کرده و خانه‌اش را پیدا کرد.

وسيله همایون کاویانی می‌توان به او رسید زیرا هر جا کاویانی باشد جلیل اصفهانی هم در آنجا است. آخرین رتبه او در ساواک مقام ۷ بود و در حدود ۲۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت و در ۱۵ شهریور او را در تهران در نزدیکی‌های حسینیه ارشاد دیدم و دیگر ندیدم.^۱

□□□

همایون کاویانی (کاوه)^۲

^۱ - از اعترافات سیفی کمانگر معروف به کمالی (سند شماره ۵۵)

^۲ - همایون کاویانی دهکردی معروف به کاوه فرزند حسین، در سال ۱۳۱۶ در اصفهان به دنیا آمد. وی با درجه سرگردی در واحد چتربازی ارتش خدمت می‌کرد و در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۹ از ضد اطلاعات ارتش به ساواک منتقل شد. ابتدا در اداره هشتم بازجو بود و بعد از آن به اداره سوم منتقل و در کمیته مشترک مشغول به کار شد. در کمیته ابتدا رئیس بخش بود و سپس معاون اداره می‌گردد. وی سرپرست اکیپ‌ها بود و در عملیات زیادی شرکت و در دستگیری مبارزین نقش برجسته‌ای داشته است. وی برای فراگیری آموزش‌های بازجویی و شکنجه‌گری سفرهایی هم به

س - هویت شما محرز است، اطلاعات خود را درباره همایون کاویانی دهکردی (کاوه) بنویسید

ج - از افسران چترباز ارتش بوده که با درجه سرگردی به ساواک منتقل شد. قبلاً در اداره کل هشتم کار می‌کرده و بعداً در سال ۵۳ یا ۵۴ به کمیته منتقل شد. پست‌های او در کمیته ابتدا رئیس بخش ۳۸۳ (بازجویی از متهمین وابسته به گروه‌های کمونیست و چریک‌های فدائی خلق و مظنونین)، سپس معاون اطلاعاتی و بعداً رئیس واحد اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری شد و تا روز به ثمر رسیدن انقلاب در این سمت بود اقداماتی که از او می‌دانم به شرح زیر است.

۱ - بازجوی محمد معصومی (معصومخانی) دانشجوی دانشکده صنعتی و عضو سازمان چریک‌های فدائی خلق بود که زیر شکنجه شهید شد.

۲ - در عملیات مربوطه به حمیدالله مؤمنی (عضو سازمان چریک‌های فدائی خلق) شرکت و شلیک او باعث شهادت حمیدالله مؤمنی شده است.

۳ - در عملیات ناموفق محاصره خانه تیمی شارق مربوط به سازمان چریک‌های فدائی با جلیل فرماندهی عملیات را به عهده داشته.

۴ - فرماندهی محاصره خانه تیمی کرج سازمان چریک‌های فدائی خلق را به عهده داشته که منجر به شهادت سه نفر گردید.

۵ - در محاصره خانه تیمی حمید اشرف در مهرآباد جنوبی فرمانده مأمورینی بوده که جلوی درب خانه سنگر بندی کرده بودند و چون در کاربرد و استفاده از سلاح‌های جنگی مهارت داشته، با موشک‌انداز و نارنجک انداز او به طرف خانه‌های امن شلیک می‌کرده است. در محاصره خانه امن حمید اشرف هشت نفر از درب منزل بیرون آمدند که همگی شهید شدند و دو نفر هم روی پشت بام شهید شدند که یکی از این دو نفر حمید اشرف

آمریکا، انگلیس، فرانسه و اسرائیل داشته است. وی دارای مشاغلی همچون کارمندی در اداره کل چهارم، سوم و ششم. بازجوی متخصص، کارمند بخش ۴ عملیات ویژه، رئیس بخش ۵ بازجویی، رئیس اداره اطلاعاتی کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده و مفتخر به دریافت نشان‌های: دو تقدیر از مدیر کل اداره و ریاست ساواک، مدال درجه سوم کوشش، نشان پاس از شاه گردیده است. او تا پیروزی انقلاب در ساواک مشغول به کار بود و پس از آن متواری گردید. (پرونده شخصی)

بوده است.

۶- در درگیری با حسین زینالی یا اشجع (مطمئن نیستم اسم درست به خاطرم نیست) دانشجوی دانشگاه صنعتی و عضو گروه مهدویون که منجر به شهادت او شد، شرکت داشته است.

۷- عملیات منجر به شهادت موسوی عضو سازمان مجاهدین را او ردگیری و هدایت می کرده است.

۸- منبعی در سازمان مجاهدین (سازمان منافقین) داشت که برای دیدن دوره ساختن مواد منفجره و بمب الکترونیک به انگلستان و فرانسه رفته و خود او نیز چندبار برای تماس با این منبع به خارج رفت.

۹- در سفر آمریکا در دوره دو ماهه که از ۱۴ اسفند ۵۵ شروع و در ۱۲ اردیبهشت ۵۶ خاتمه یافت شرکت کرده است.

۱۰- در تیراندازی با اسلحه و مسلسل مهارت دارد و طرز ساختن بمب‌ها و خنثی کردن آنها را می‌داند، به زبان انگلیسی مسلط است و در آخرین باری که او را دیدم قصد داشت با جلیل، هرمز آیرم، هوشنگ ازغندی، خسرو آزموده به کوه و جنگل برود.

۱۱- از اهالی دهکرد اصفهان است و فامیل‌هایش نیز در آنجا یا اصفهان ساکن هستند، منجمله خواهرش .

۱۲- با او روابط خانوادگی نداشته و منزل او نیز نرفته‌ام و نمی‌دانم در کجاست. او هر کجا باشد احتمال اینکه به اتفاق جلیل باشند بیشتر محتمل است. ضمناً گذرنامه خود را گرفته و آمادگی برای رفتن به خارج را داشته است.

۱۳- او در بازجویی از متهمین آنها را شکنجه می کرده است.^۱

درباره همایون کاویانی (کاوه)

نامبرده قبلاً در ارتش در واحد چترباز با درجه سرگردی خدمت می کرد بعد به ساواک منتقل شد. ابتدا در اداره هشتم بازجو بوده بعد به اداره سوم

^۱ - از اعترافات تهرانی، سند شماره ۵۶

منتقل و در کمیته مشترک مشغول کار می‌شود. در کمیته ابتدا رئیس بخش و سپس معاون اداری می‌گردد. نامبرده در تمام درگیری‌ها دست داشته و در کشتن حمید اشرف و ۹ نفر دیگر دست داشت زیرا او سرپرست اکیپ‌ها بود و عملیات را رهبری می‌کرد. وی یک نفر را در دانشگاه صنعتی دستگیر ولی در بیرون دانشگاه از دستش فرار می‌کند در نتیجه با تیر او را می‌زند و در بیمارستان فوت می‌کند و از دوستان جلیل اصفهانی و سرهنگ آیرم و ازغندی می‌باشد. وی در ساواک مقام ۷ بود (این شخص دو برادر در تهران دارد یکی سرهنگ و در ارتش خدمت می‌کند و دیگری در شهربانی کارمند و گویا تکنیسین است و با مادرش زندگی می‌کند) کاویانی یک دستگاه آپارتمان در خیابان میرداماد پشت پمپ بنزین خریداری کرده، یک ساختمان سفید رنگ است و در طبقه دوم است. حتماً برادرش در شهربانی آدرس منزل کاویانی را می‌داند. چون مادر همایون کاویانی در منزل برادرش که کارمند شهربانی است، می‌باشد. به طور یقین به این منزل رفت و آمد خواهد کرد و برای دستیابی به او باید مدتی هم منزل و برادرش تحت مراقبت باشند. (وسیله این شخص می‌توان به جلیل اصفهانی و سرهنگ آیرم رسید) وی شکارچی هم هست و قبل از انقلاب مرتباً به شکار می‌رفت.^۱

مصطفی و هوشنگ هیراد

س: درباره مصطفی هیراد^۲ و هوشنگ هیراد هر چه می‌دانید بنویسید؟

ج: هوشنگ هیراد او برادر بزرگتر مصطفی هیراد است که کارمند اداره

^۱ - از اعترافات کمالی، سند شماره ۵۷

^۲ - مصطفی هیراد فرزند عباسعلی در سال ۱۳۳۲ در تهران به دنیا آمد. وی با مدرک دیپلم در ۴۶/۲/۱۷ به استخدام ساواک درآمد. در کمیته مشترک رهبر بخش احزاب و دستجات کمونیستی بود و رهبر عملیات امنیت داخلی نیز بود. نامبرده به زبانهای عربی و انگلیسی تسلط نسبی داشت. وی توانسته بود به نشانهای «تقدیر ۲» و «کوشش» دست یابد. مصطفی هیراد تا پیروزی انقلاب اسلامی همچنان در کمیته مشترک مشغول به کار بود. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب محاکمه و به استرداد حقوق دریافتی از ساواک، محکوم گردید. (پرونده شخصی)

هشتم (ضد جاسوسی) بوده و با او روابط خانوادگی داشته‌ام. او مدتی در زاهدان در بخش ضد جاسوسی خدمت می‌کرد و در همانجا ازدواج کرد. بعد که به تهران آمد مدتی در اداره کل هشتم بود تا اینکه به دره گز در استان خراسان منتقل شد و همان کارهای ضد جاسوسی را انجام می‌داد. (البته من در جریان کارهای او نیستم) بعد از این که ساواک دره گز منحل شد باز مدتی به تهران آمد و به او گفتند رئیس ساواک بجنورد شده ولی او تقاضای بازنشستگی کرد که موافقت شد و شاید چند روز به بجنورد رفته باشد. در این اواخر دنبال این بود که تصفیه [تسویه] حساب گرفته و زودتر از ساواک برود و بعد از انقلاب هم قصد داشت خود را معرفی کند. البته از طریق همسایه که از روحانیون بود.

مصطفی هیراد (مصطفوی) ما با هم در سال ۴۶ استخدام و در بخش ۳۱۱ با هم کار می‌کردیم. او مسئول بررسی شهرستانها بود. بعداً در کمیته‌ای که عطاریپور (حسین زاده) و ناصری (عضدی) و احمد بیگدلی (احمدی) و من در آن عضویت داشتیم آمد و از متهمین مختلف گروهها بازجویی می‌کرد. بعداً به کمیته مشترک منتقل و بازجویی می‌کرد. در سال ۵۲ به دومی منتقل و در تیرماه همین سال ۵۷ به تهران آمد و او را به زور به کمیته فرستاده و بعداً برای بازجویی از متهمین به فرمانداری نظامی منتقل کردند. خودش می‌گفت از شاید ۵ هزار نفر متهم چهار هزار نفر آنها را آزاد کرده و خوشبختانه خشونت‌ها هم در بین نبوده است. بعد از انقلاب یکبار او را در تقاطع چهار راه فرح و عباس آباد دیدم که آدرس منزل برادرم را به او دادم و او هم شماره تلفن منزل باجناقش را که در آنجا بود [به من داد]. او یکبار به منزل برادرم آمد و من هم چند بار به او تلفن کرده و حال و احوال کردیم. اصلاً بحثی راجع به ضد انقلاب و تصمیم به اقدام متقابل چون هیچکدام اهلس نبودیم با هم نکرده‌ایم.^۱

درباره مصطفی هیراد معروف به مصطفوی

این شخص کارمند اداره سوم بود با اینکه تازه استخدام بود ولی بسیار فعال بود. زمانی که در سال ۴۹ گروه چریک‌های فدایی و گروه سیاه‌کل توسط عطاری‌پور کشف شد این شخص در تمام جریان دست داشت و بازجو بود و از دوستان نزدیک تهرانی معروف بود البته خودش هنگامی که به کمیته مشترک در شهربانی آمد تعریف می‌کرد. خلاصه مشارالیه بعنوان بازجو و سربازجو به کمیته آمد و مورد علاقه پرویز ثابتی بود. بعد از مدتی او را به عنوان رهبر عملیات به کویت فرستادند. مدت چند سال در کویت بود وقتی به ایران بازگشت مجدداً به کمیته به عنوان بازجو آمد و تا منحل شدن کمیته در آنجا بود.

وی یک دستگاه آپارتمان به طوری که خودش می‌گفت در خیابان تاج خریداری کرده و برادری دارد که در اداره هشتم خدمت می‌کرد. برای شناسایی بیشتر و نشانی دقیق منزلش به پرونده کارگزینی او مراجعه شود.^۱

^۱ - از اعترافات کمالی، سند شماره ۵۹

سندا

(سال چهارم - شماره ۹۱۵)



روزنامه یومیه عصر



۱۱ آذر ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ هـ ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ شمسی

ساحب: آیت الله میرزا محمد باقر

محل انتشار: لاله زار - شماره تلفن: ۴۴۴

اخبار داخله

تشریف فرمائی اعلیحضرت هدایونی
برای بازدید عمارت جدید مجلس

امروز که طرف اداره محترم تشکیلات
ظرفه مملکتی نسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت
هدایونی و افتاح رسمی مجلس جدید قصر
تاجار حاکمه ساختمان آن اخیرا کئی حاضره
پذیرفته است دعوتی از آقایان وزیران معاونین
وزارتخانهها و نمایندگان مجلس شورای ملی
میل آمد، بود

دو ساعت بعد از ظهر آقایان مدعوین
مدرجا در عمارت قصر تاجار حضور یافتند
چایکه مخصوصی که قیلا تهیه گردیده بود
فرست گردید

اعلیحضرت هدایونی در ساعت سه بعد
از ظهر در عمارت قصر تاجار تشریف فرما
گردیده و پس از اندکی توقف مشغول بازدید
قسمت های مختلفه مجلس ها گردیدند

در هر قسمت توضیحات کافی داده می
شد طرز ساختمان عمارت که از روی بهترین
مجلس مدنی دنیا بنا گردیده و از هر جهت
موافق اصول حفظ الصحة و قواعد علمیه ساختمان
هدیه مورد توجه خاص اعلیحضرت هدایونی
واقع گردید

مجلس جدید قصر تاجار گنجایش ۵۰۰
مرد محوس را دارد و دارای باغ برای
تفریح محوسین - حمام - مریضخانه عمومی
و مریضخانه مخصوص اطفال مسریه و سایر
لوازم دیگر می باشد

مجلس قصر تاجار دارای ۱۹۲ اتاق
برای محوسین است که ۹۶ اتاق آنه نوری
و بقیه بک نوری است علاوه بر قسمت مریضخانه
۶ اتاق ۱ نوری و ۶ اتاق بک نوری برای
محوسین مریض ساخته شده است - محوسین
مجلس قصر تاجار هر یک بر محور حال خود
مدایات بدی از قیول عالی امینی و غیره گذارده
خواهند شد و برای این منظور بک کارخانه
بردی که دارای دستمایه شده است در آجا
مؤسسه شده است

برای نمودن و برای اطفال از مجلس
مخصوصی در آنجا ساخته خواهد شد که
آن مورد تصویب واقع گردید است
مواد مصوبه

از طرف آقای وزیر عدلیه بر حسب
اختیارات حاصله بجزیره اولیاده واحد مصوبه
۲۰ آن دارنده شده بود که ذیل رایج و
صلاحیت و تجدید نظر تصویب و دستورالعملی
آن صادر گردیده است :

ماده ۱ - در موضوع هر امری که
برای تسهیل تکلیف رایج بطیب با عدالت
در محاکم استنباف قیلا مطرح بود و بعد
آن امر داخل در صلاحیت دیوان چرا شد
با می خود محاکم دیوان چرا در تمام محاکم
استنباف گردیده و قرار قضایی صادر خواهند
کرد -

ماده ۲ - در صورت غیاب رئیس
دیوان چرا دوسیه وا بینگی از شعب دیوان
مزبور غیر از هیئت حاکمه اول رجوع بنسبیه
و آن شعبه از من هیئت حاکمه اول دو نفر
را فرقه همین نبود و با هر کس آنها هیئت تجدید
نظر تشکیل خواهد شد

موضوع در موردی که هیئت مختصر خواهد بود
بموضوع یا موضوعی که موجب نامشرد
نیز بود است - محکم این هیئت قائل نیز
نیست -

ماده سوم - این مواد از دهر اول
ماد ۱۳۰۸ بولاج اجرا گردانده خواهند شد



جمهوری ایران - وزارت بازرگانی و صنایع
مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۱۱

شماره ۲ - شماره ۱۳۱۱
تاریخ تصویب: ۱۳۱۱

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۱۱
تاریخ تصویب: ۱۳۱۱

گفته شد. اولی با دفتر حکومتی تسلیم شود. رسید
در وقت دارند آنها پس از دادن صورت در
آخر هر ماه صورت فروش آن را تسلیم کرده
رسید بگیرند تا در آخر سال ۱۳۱۱ هر چه
بقیاد تحت نظارت درجمل می مخصوص
فروش رسد.

برای اجرای مقررات فوق و مراقبت
در حسن جریان امر و تقاضات لازمه خواهشمند
است تا امر اکتفا مستوفی که برای این کار
ممن فرموده. این صادر نماید هر چه صلاح
زیادی اجناس ممنوعه در بازارها و دکان
و انبار های تجاری آن حوزه اعزام شود و
مخصوصی از طرف اداره کل نظارت لازم
است تا گزارش اطلاع جدید تا اقدام گردد.

صورت نظاره های طهران
و نیز از طرف اداره کل تجارت
صورت نظاره های که در طهران دارای اجناس
ممنوعه هستند برداشته شده. بلیغ بر چهارصد باب
پیشود و خلا مشمول بر داشتن صورت دکان
و انبار های بازار هستند.



علاوه بر این که سابقا اعلان منتشر
شده بود که در اول شهریور ۱۳۱۱ صورت
اجناس ممنوعه را بدهند اخطار هائی توسط
مامورین اداره تجارت بنیجار فروخته اجناس
ممنوعه ارسال گردیده که در ارسال صورت
به تسریع کنند و در نظر است که در اول
آبان هر یک از فروشندهگان اجناس ممنوعه که صورت
نداده باشند اجناس ممنوعه آنها را بصداء اداره
قلمه ضبط نماید.

ساختن عمارت جدید

قرار اطلاع حاصله برای ساختن عمارت
جدیدی جهت اداره تشکلات ظنیه کل مملکت
و ساختمان توفیقا، عدلیه بطدار بزده قرار
ذایع از اراضی میدان مشق مقابل باغ مائی
و آگدار شده است و نقشه ساختمان عمارت و
نواهانگه مزبور که توسط آقای میرزا علیخان
مهندس تهیه و تقدیم شده بود مورد تصویب واقع
و دستور اجرای آن صادر گردیده و اینک
مشغول ملامت ساختمان مزبور از قبیل پی ریزی
و غیره نموده اند. از مقدار آبی مذکور هشت

**قرار ذایع جهت ساختمان اداره تشکلات ظنیه
کل و ساختمان توفیقا، عدلیه بطدار بزده
تخصیص داده شده که مطابق نقشه مصوب ساختمان
شود.**

- تمام شعبن سهمیه اجناس
- قرای اطلاع حاصله سهمیه بکلیه اجناس
- ذیل که در گنتران اقتصادی ۱۳۱۱ مطروحات
تمام شده است:
- نوعه گنتران**
- ۸ - بندجوراب و بند هلواری و شطنت آنها
- ۱۰ - پارچه پنبه بافته شده با نخ آلوان
- ۱۱ - پارچه های پشمی
- ۱۲ - پارچه های پیراهنی
- ۱۵ - تزیین ووالو کمرک
- ۱۶ - پشم و اشیاء پشمی
- ۲۰ - چلواری و شطنت
- ۳۴ - رنج و قلم و نیگل
- ۳۸ - کاغذ تحریر و پاکت
- ۴۱ - کاغذ لدف و ملوان
- ۵۴ - کلاههای اروپائی
- ۶۶ - تمام قفل و برقی و درب و نولای.

نظامنامه آبله کوبی
هیئت وزرا در جلسه ششم مهر ماه
۱۳۱۱ بر طبق پیشنهاد وزارت داخله تقاضای
اساسی آبله کوبی بجای دایرش ذیل تصویب
نمودند:

قسمت اول وظایف المراد:
ماده اول - کوبیدن آبله از وقت ولادت
تا بیست و یکسالگی چهار بار لازم است
ولی خاص (پدر - جد پدری - و سایر
ممنوع) با قلم هر طفل مکلف است پس از
ولادت تا مدت شش ماه آبله طفل را در یکی
از بیست و یک سالگی و در مرتبه چهارم از
پنج تا شش سالگی کوبیده و تصدیق کلیج
در وقت نماید.

کوبیدن آبله اطفال در دفعه دوم از
سین شش تا هفت سالگی و در مرتبه سوم از
دوازده تا سیزده سالگی و در مرتبه چهارم از
نوزده تا بیست و یک سالگی جهت خود شخص
است و در تمام این مراحل باید مدارک کلیج
تصدیق در وقت شود.

وزیر کشور - در این باره
مجلس شورای ملی
کمیسیون کشور در باره
سازمان امنیت اجتماعی و

تصویب آن

تایید رئیس - لایحه بودجه اعتبارات
سازمان امنیت و اطلاعات کشور مطرح می-
شود چون مخالف نیست و در مورد آن است
تصویب شده. فراتر است. بماند.

(پارچیز بر فراتر است)

ماده ۱- برای حفاظت از کشور و
جلو گیری از هر گونه تهدید علیه مصالح
عمومی است - سازمان نظام اطلاعات و امنیت
کشور را بر مبنای سازمان نظامی تشکیل می-
دهد و رئیس سازمان معاونت نخست وزیر و
رئیس و بر سران امور کشور و معاونان و کارکنان
تصویب خواهد شد.

تایید رئیس - آقای دکتر مایر نامی
معاذله از کتبی نامی، بنده لطیفانه
توضیحاتی میفرماید. آقای دانش
(دانش بنده) که توضیحاتی میفرماید
بنده (آقای آراب) در باره - بنده هم
توضیحاتی میفرماید و در واقع است
چون مخالف نیست. سازمان را
میفرماید آقای که بنده اولاً میفرماید
بر مبنای (اگر بر مبنای) تصویب شد و
ماده دوم فراتر می-
ماند.

(پارچیز بر فراتر است)

ماده ۲- سازمان اطلاعات و امنیت کشور
دراثر وزارت اطلاعات است.
الف- تشکیل و مجمع آوری اطلاعات
لازم برای حفاظت از کشور

ب- تعیین افرادی که متضمن امنیت از
ایام حاضر می-
باشد و در سازمان
بر مبنای اطلاعات و امنیت کشور و یا اطلاع
تعمیر کنند.

ج- جلو گیری از نفوذ جاسوسان
که تشکیل و اداره کردن آرایش قانونی
اطلاعات و یا نفوذ و جاسوسان است. تشکیل
جاسوسان که در امور و آرایش اطلاعات
ایمانی باشد.

د- جلو گیری از نفوذ اجانب بیگانه
بر مبنای کشور.
ه- سازمان و کتبی و اطلاعات است
بزرگوار.

و- در هر حال منظور در قانون مجازات
معمول بر علیه جاسوسان و اطلاعاتی تصویب
۲۲ فروردین ۱۳۱۰

مجلس و مجازاتی که در فصل اول
باب دوم قانون کتبی عمومی تصویب ۲۲
فروردین ۱۳۰۸ پیش از این است.

۳- بر مبنای ماده ۲۰۰ در ماده ۲۰۰
۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷
و ۲۲۸ قانون داد و ستد کتبی عمومی تصویب
۲۲ فروردین ۱۳۱۰

تایید رئیس - در این باره
تصویب می-
شود.

وزیر کشور - در این باره
مجلس شورای ملی
کمیسیون کشور در باره
سازمان امنیت اجتماعی و

تصویب آن

تایید رئیس - لایحه بودجه اعتبارات
سازمان امنیت و اطلاعات کشور مطرح می-
شود چون مخالف نیست و در مورد آن است
تصویب شده. فراتر است. بماند.

(پارچیز بر فراتر است)

ماده ۱- برای حفاظت از کشور و
جلو گیری از هر گونه تهدید علیه مصالح
عمومی است - سازمان نظام اطلاعات و امنیت
کشور را بر مبنای سازمان نظامی تشکیل می-
دهد و رئیس سازمان معاونت نخست وزیر و
رئیس و بر سران امور کشور و معاونان و کارکنان
تصویب خواهد شد.

تایید رئیس - آقای دکتر مایر نامی
معاذله از کتبی نامی، بنده لطیفانه
توضیحاتی میفرماید. آقای دانش
(دانش بنده) که توضیحاتی میفرماید
بنده (آقای آراب) در باره - بنده هم
توضیحاتی میفرماید و در واقع است
چون مخالف نیست. سازمان را
میفرماید آقای که بنده اولاً میفرماید
بر مبنای (اگر بر مبنای) تصویب شد و
ماده دوم فراتر می-
ماند.

(پارچیز بر فراتر است)

ماده ۲- سازمان اطلاعات و امنیت کشور
دراثر وزارت اطلاعات است.
الف- تشکیل و مجمع آوری اطلاعات
لازم برای حفاظت از کشور

ب- تعیین افرادی که متضمن امنیت از
ایام حاضر می-
باشد و در سازمان
بر مبنای اطلاعات و امنیت کشور و یا اطلاع
تعمیر کنند.

ج- جلو گیری از نفوذ جاسوسان
که تشکیل و اداره کردن آرایش قانونی
اطلاعات و یا نفوذ و جاسوسان است. تشکیل
جاسوسان که در امور و آرایش اطلاعات
ایمانی باشد.

د- جلو گیری از نفوذ اجانب بیگانه
بر مبنای کشور.
ه- سازمان و کتبی و اطلاعات است
بزرگوار.

و- در هر حال منظور در قانون مجازات
معمول بر علیه جاسوسان و اطلاعاتی تصویب
۲۲ فروردین ۱۳۱۰

مجلس و مجازاتی که در فصل اول
باب دوم قانون کتبی عمومی تصویب ۲۲
فروردین ۱۳۰۸ پیش از این است.

۳- بر مبنای ماده ۲۰۰ در ماده ۲۰۰
۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷
و ۲۲۸ قانون داد و ستد کتبی عمومی تصویب
۲۲ فروردین ۱۳۱۰

تایید رئیس - در این باره
تصویب می-
شود.



نمونه کارتهای ویژه که همه را موظف به همکاری با دارندگان می نمود.

رئاست اداره مدارس ارفعی



گیرنده (دادستانی)

تاریخ ۱۳۴۲/۳/۱۵

شماره ۳۱۲/

نخست وزیر

فرستنده

شماره پرونده گیرنده

سازمان آموزش عالی کشور

شماره پرونده

شماره پرونده فرستنده

خیلی مترمانه

موضوع روح اله الموسوی خمینی

نامبرده بالا در تاریخ ۱۵/۳/۴۲ با اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت دستگیر و در حال حاضر در پادگان بسیج بازداشت میباشد. علیهذا خواهشمند است دستور فرمائید نسبت به صدور قرار بازداشت مشارالیه اقدام مقتضی معمول و نتیجه را باین سازمان اعلام نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور. سرلشکر باکروان

۴۲۱۴۱۵

خیلی مترمانه

اقدام کننده ۴۲۱۴۱۵

رئیس بختر ۳۱۲

رئیس اداره یکم

مدیرکل

معاون

۴۲۱۴۱۵
۴۲۱۴۱۵

شماره : ۳۰۹

تاریخ : ۲۰ آوریل ۷۵

راهنمایی درباره ساختمان زندان

پارکیت به یادداشت مورخ ۸ ژانویه ۱۹۷۵

- ۱- اکنون به اطلاع داده شده است که باکمال اطمینان ترتیب بازدید به متخصصین ساختمان زندان شما از انگلستان ممکن است تا :
الف- از یک نمونه زندان بنگلی سری بازدید بعمل آید .
ب- با مقامات انگلیسی مسئول در اداره مربوطه مذاکرات مورد نظر انجام شود .
- ۲- خواهشمند است تاریخی که متخصصین شما میل دارند از انگلستان بازدید نمایند به اطلاع داده شود تا بتوانیم در آن تاریخ مقدمات امر را فراهم سازیم .

SECRET

No. 309

20 April 1975

ADVICE ON PRISON BUILDING

Your unnumbered note of 8 January 1975.

We have now heard that it will certainly be possible to arrange for your experts on prison-construction to visit the UK in order to (a) visit an example of a top-security prison and (b) to have discussions with British officials from the department concerned.

2. Could you please now inform us when your officials would like to visit the UK so that we can make the necessary arrangements.

SECRET

سری



سخت گیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
م. د. ا. ک.

شماره

تاریخ

پوست

گزارش

بازدید بازرسی از زندان

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک وحد بر او امر

پیشینه: ۱- در اوایل بهرماه ۵۳ هجری از ساواک مرکب از آقایان اصغر کنگرانی و
مدرک اداره چهارم - محمد کرد این معان اداره گل پنجم - آصفی
مدرک عامل یک شرکت تجاری و نمایندگی کارخانجات پارکسی انگلستان در
ایران از یک زندان در ۹۰ مایل لندن که مخصوص نگاهداری تریو پستیمسا
و غربیگاران اهل لندن است دیدن نمودند.

۲- در تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۵۳ در اجرای اوامر تیمسار قائم مقام ساواک
با رابط سرویس انگلستان تماس گرفته شد و اعلام گردید که ساواک در حد
است با استفاده از تجارب و وسائل و تکنیکی که در ساختن زندانهای
انگلستان نگارفته است زندان جدیدی بسازد و از سرویس انگلستان
خواسته شد تا احکام بازداشت چند نفر کارشناس ساختن و متحصصین
مربوطه ساواک از زندان مذکور فراهم گردد.

۳- در تاریخ ۲۱ / ۱ / ۵۴ رابط سرویس انگلستان اعلام نمود که سرویس
شروع وی با مسافرت کارشناسان ساواک به انگلستان موافقت نموده است
و خواسته شده است که تاریخ مسافرت این عدد به انگلستان اعلام گسرد
تا تسهیلات لازم فراهم گردد.

مراتب بعرض تیمسار قائم مقام ساواک رسید پیشنها در مورد اقداماتی
مشروحه زیر در نظر گرفتن حقیقتاً بعرض تیمسار ریاست معظم ساواک

سری



شماره
تاریخ
پوست

مختص وزیر
سازمان اوقاف و صنایع مستظرفه
س.د.د.د.د.د.

-۲-

دیدار

برسد تا در صورت تصویب معظم له هیئت مورد نظر همراه با یک نفر مترجم به
انگستان اعزام گردد. «مخاطب» پیشنهاد شد که تاریخ مسافرت این عسکر
بیشترین انجام شود که تا آخر اردیبهشت ماه جاری با ایران مراجعت نمایند :
الف - آقای اصغر کنگرلو مدیرکل اداره چهارم در تقدم ۱

آقای عباس وزیر رئیس اداره پنجم بازرگانی و اشتغال اداره کل چهارم
(توضیح : با استعلام میرساند که آقای وزیر با توجه به شغل سازمانی
خود برای این مأموریت کاملاً متناسب میباشد اما با توجه به
درگیریهای نامبرده انتخاب و اعزام وی منوط با مرتب شدن
ریاست معظم سا باک میباشد .)

- ب - آقای محمد تقی کردانی معاون اداره کل پنجم
- پ - آقای محمود صرت خلق (مهندس صنایع ششایی ساواک)
- ت - یک نفر مترجم انگلیسی (آقای ابراهیم باقریان نیا از اداره هیاتها)

اینک در صورت تصویب مقرر فرمایند :

۱ - احصای تاریخ پیشنهادی همراه با بیوگرافی مختصری از اطفالی هیئت
به رابط سرویس انگستان اطلاع داده شود تا موافقت نهائی سرویس
انگستان با این تاریخ اعلام گردد .

وزیر آزادار کلی چارم پرورد
[Handwritten Signature]



سخت‌گیری
سازمان اطلاعات آینت کشور
تهران

شماره
تاریخ
پوست

-۳-

در بدو

- ۱- مراتب از طریق اداره کل یکم به ادارات کل ذینفع اعلام گردد .
- ۲- به افراد منتدب اعلام گردد که جهت توجیه به دفتر تصدیق نامه مقام ساواک مراجعه نمایند .
- منوط با مرعای است .

حوزه تصدیق نامه ساواک

مقدمه

گوشه‌های کمیته مشترک ضد خرابکاران ساوا و شهرداری کشورنا هشتاد و هفت

خلیج مرسود آمدن کمیته مشترک ضد خرابکاران ساوا و شهرداری ناسی از فعالیت‌های مسلحانه گروه‌های شورشیست و کسوف اذاعات این گروه‌ها بود و مختصری از سیرتاری آن‌سج زیرمیانده :

۱- بد زمان بروز اختلالات و تدا هرات در دانشگاه‌ها براساس دستور و آمانگاه سال ۱۳۲۹ از طرف ساواک مقررگردید کمیته ویژه درمداورشنا ماسی ماطین امسلسی اختلالات تشکیل گردد .

کمیته موصوف با حرکت چند نفر از داخل امنیت داخلی تشکیل و تهیه فعالیتها با مرسون کمیته منجر به گسب گروه حطه کننده به پاسگاه ژاندارمری صبا هگل که بدد هابسا زمان چربشهای با اصلاح فعالیت خلیج مرسود . گروه اشرفا روشکهای برینگی در شهر ماسا به رهبری امیر مریچیان (معدوم) سازمان مارکسیستی- لنینیستی طوفان وده هابسا گروه کمونیست و شورویست در مگرو مسجین در شکرنا ماسی این گروهها وده مستعات گردید .

۲- عمل از برگزاری حضنها وده هزار ریاضت ساله شاشند . کمیته در مگرو مشکل از کار ممدان امنیت داخلی که مرفق به لغو در سازمان با اصلاح ماسهدین خلیج شده بود نیز ماسریت و تلاشی کردن سازمان موصوف در مجرا کمیته اولیه موجود آمد که عمل استقرار این کمیته در اوین بود و هرکده آنها مرسو گیری از ماسعات افراد اده مده ماسیت و برهن از کار ممدان سازمان بطور مرسو ماسام و اابف مرسوله که عبارت از شناساسی در مگرو و تحقیق از امانهای گروههای کمونیست و شورویستهای مخران (و شناساسی) وده مگرو و تحقیق از امانهای آشکا موصوفی سازمان ماسهدین و گروههای وابسته) مرسود . مده ماسی ماسا رگرو بدد .

۳- همزمان با فعالیت این کمیته موصوف در ساواک ، تطو با ینکه گروههای شورویست به چند گلا مخری (گلا مخری ن مرسو و گلا مخری قلبیک) ویا تک حطه و مرسون گسشن چند مامور مرسو ماسی در قلمبه مسلسل مرسو به قیمت گرفت مرسودند ، اداره الملامعات

(۲)

شهریانی کشور به دایره ویژه عطیاتی خود با مرزیت داد تا نسبت به تعقیب و شتاب مائسی
 با ملین امر اقدام نماید که دایره ویژه مذکور نیز با تمهیزا کمیته ای گشتی میا در رت به تشکیل
 و در حال کرد با افراد مشکوک در صلاح شهر شهران نمود که این عمل موجب درگیری با
 و بر سرورد های با کمیته ای گشتی کمیته های موجود در ساواک گردید و در نتیجه به دستور
 جلوگیری از اینگونه برخوردها و ایجاد هماهنگی با لازم آمدند و نهایتا با رضاواک در ملا
 اطلاعات شهریانی کشور مستقر سپس در عهد و اواخر سال ۱۳۵۱ در اجرائی فرمان
 طوکاره کمیته مشترک ضد خرابکاران و شهریانی در محل اداره اطلاعات شد. مائسی
 تشکیل و ضمن انحلال و کمیته ساواک و کلیه سرتاسر اطمینانی در اختیار کمیته مشترک
 جدید التاسیس قرار داد و عهد و کارمندان و کمیته قبلی نیز با مرزیت در کمیته مشترک
 گردیدند.

رئیس اولیه کمیته مشترک ضد خرابکاران در این شهر میانی وقت (تبعاً بر حسب تجدید
صدوری) و در وقت آن را ریاست گروه اطلاعاتی شهریانی (تبعاً رفیق اله جمع قری) بر داشت
 ستاد کمیته به عهد و آتاقی تأسیس قرار داشت. این کمیته از یک واحد اجرائی تشکیل
 از افسران کارمندان میاستنها شهریانی و افراد کمیته ای اداره حفاظت ساواک و دایره
 جمع آوری اطلاعات دایره بازجویی دایره پشتیبانی عملیاتی و دفتر تشکیل می
 و اداره دوم اطلاعات و در اطلاعات ستاد بزرگ ارتش را نیز از آن در امری کشور شامند
 نیز هر یک تعقیب گاشی بعداً در هماهنگی با این کمیته اعزام داشته بودند.

۳- در اواخر خرداد ماه سال ۱۳۵۲ گزارشی حاوی چند پیشنهاد در مورد سازمان
 جدید کمیته مشترک ضد خرابکاران تهیه و مشرف عرض طوکاره رسید که پیشنهادات مذکور
 مورد تصویب ذات اقدس طوکاره قرار گرفت و بر اساس آن سازمان کمیته مشترک مشرف
 تشکیل و گسترش یافت:

الف- کمیته مشترک ضد خرابکاران میانی سه واحد (صراحتاً در عهد پان اداره ساواک) اطلاعاتی و
 اجرائی پشتیبانی گردید.

مستتر

(۳)

- ب - رئیس کمیته میابیشی ازین امرای ساواک انتخاب شود .
- پ - بولتن های ویژه کمیته مشترک از طریق ساواک بشرفرمان طوگانه برسد .
- ت - محل استقرار کمیته در رشت برپا نشود و ادوات رات مالی کمیته از بودجه نخست وزیرینا همین ولگه عطاات نیز مشترکاً انجام میگردد .
- ث - شیما رشید رضائند میور بعنوان اولین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری از طرف ساواک منصوب و تا مورخه ۳۵۳/۱۲/۲۶ که در حدود خیابان فرح شمالی بوسیله اعضای نیرویست سازمان مجاهدین خلق شهید شد . امور کمیته ضد خرابکاری را انجام ویس از ایشان برای مدتی کوتاه شیما رود پس سرمنشی کمیته راهبده و در اثنای یکه بسیار جلال سجد های به ریاست کمیته منصوب گردید .
- ج - در زمان شیما رشید های بهجت کمبود اسلحه و رجهه در آن شهرها فی تعداد در باران فرمان ود رجهه در آن شب نوهسد بمشاورین رشتی و خدمت در اکمپهای گشتی کمیته مشترک ساواک منتقل ود ر کمیته به انجام وظیفه مشغول گردیدند .



شماره ۴۱

کتابخانه ملی ایران - تاریخ ۱۳۰۸

شماره

| تاریخ | موضوع | موضوع | موضوع | موضوع |
|---|-------|-------|-------|-------|
| ۱۳۰۸ | | | | |
| <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> <p>این سند در تاریخ ۱۳۰۸ در جلسه هیئت مدیره تصویب گردید و در تاریخ ۱۳۰۸ در روز پنجشنبه در شماره ۴۱ از مجله رسمی چاپ گردید.</p> | | | | |

اعترافات تهرانی

وزارت کشور
اداره ثبت اسناد و املاک

شماره سند: ۲۰۳۸-۱-۲۷۱۰
تاریخ: ۲۶/۱/۳۰

موضوع: تملک

تلدانی آن کسبه بعد از ۳۰/۶/۲۹ به علت بازماندن گشوی در اسرار
شایسته یوسی به علاوه کوهنگر تمام عسلا به مدت در یک
جوانی بهاریان کوهنگر و در تاریخ ۲۶/۱/۳۰
به علت سند عدم کراهت فروخته نموده است
و بعد از آن به دست آرد به پسرانی که در تاریخ ۲۶/۱/۳۰
از تاریخ ۲۶/۱/۳۰

بر اساس این اطلاعیه برای اطلاع

شماره سند: ۲۰۳۸-۱-۲۷۱۰
تاریخ: ۲۶/۱/۳۰

وزارت کشور
اداره ثبت اسناد و املاک

شماره سند: ۲۰۳۸-۱-۲۷۱۰
تاریخ: ۲۶/۱/۳۰

| ردیف | تاریخ ثبت | موضوع سند | شماره سند | تاریخ سند | نام موجر | نام مستأجر | ملاحظات |
|------|-----------|-----------|-------------|-----------|----------|------------|---------|
| ۱ | ۲۶/۱/۳۰ | تملك | ۲۰۳۸-۱-۲۷۱۰ | ۲۶/۱/۳۰ | ... | ... | ... |

این سند به موجب آن که در تاریخ ۲۶/۱/۳۰ به جهت بازماندن گشوی در اسرار شایسته یوسی به علاوه کوهنگر تمام عسلا به مدت در یک جوانی بهاریان کوهنگر و در تاریخ ۲۶/۱/۳۰ به علت سند عدم کراهت فروخته نموده است و بعد از آن به دست آرد به پسرانی که در تاریخ ۲۶/۱/۳۰ از تاریخ ۲۶/۱/۳۰

دادسرای انقلاب اسلامي استان مرکز
تهران


برگ صورتجلسه

| | | | |
|--------------|-------|----------|-------|
| شماره پرونده | تاریخ | نام متهم | شماره |
|--------------|-------|----------|-------|

درباره: مراد ناقلی

ارغاسی مادر داغدیبه ناقلی در مورد بیادوست زمین فرزندان مست وادار
 ها نظریه که کتباً نیز در دادگاه بازجویی نوشته ام . مراد ناقلی نسبت آنکه
 اظهارات خود در اندازه خود به کینه شرکت منتقل و برابر شکنجه توسط حسین
 و احوالات فریب سزای بیعت به تبلیغ شهید شده است . وی از همه معتقدین
 واقعاً به اسلام و مجاهدان و دفاع جامعه کورجیدی بوده است و از جوانان زمان
 از ادب فنی تقلید نگرفته است .

سید علی



اداره کل زندگن قانون

شماره ۶۶۶۵
 تاریخ ۱۳۵۷ ع ۶ د ۱۳

پروانه دفن

بموجب این برگ اجازه دفن مراد در ده لایز مراد

شماره ناقلی ...

در تاریخ اول شهریور ماه ۱۳۵۷ در گذشت است مادر بیوه





شماره ۷۴۴۳
تاریخ ۱۳۴۹
پست دادر (شماره ۱۰۰)

ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح
شاهنشاهی
سازمان اطلاعات

سخت‌گیری
سازمان اطلاعات

حسین کرمانشاهی اصل فرزند محمد باقر دانشجوی سابق دانشگاه

صنعتی دانشگاه صنعتی آریامهر و مدرسه عالی حسابداری

پانزدهم به ۲-۱۳۲۴۷-۶۶-۱۰۱-۲۰/۱۰/۵۴

بدنیال دستگیری محمد سید محسن دماوندی که در تحقیقات مقدماتی ابتدا خود را حسن فتاری و سپس حمداله مصطفوی طلبه علوم دینی در حوزه علمیه قم معرفی می نمود. مشارالیه معترف گردید بوسیله ابراهیم دایر (از اعضای مسلح گروه بااصطلاح مجاهدین خلق که معدوم شده است) که در داخل زندان با او آشنا شده بوده. به فعالیت در گروه بااصطلاح مجاهدین خلق جلب و پس از چندی از طرف گروه مذکور با و دستگیر داده می شود تا بشهرستان قم سافرت و در مدرسه علمیه فدیری با شخصی بنام مستعار صالح نوری که از اعضای ستواری گروه می باشد. اراضات برقرار و در حیره او زندگی نماید.

با اطمینانیک بعمل آمد. معلوم شد که صالح نوری بعلمت نامعلومی به تهران سافرت و پس حیره خویش در مدرسه فدیری مراجعت ننموده است. بهین مناسبت مراتب های لازم از محل های تردد او در تهران و قم معلوم و در جریان اطمینانیک جهت شناسائی و دستگیری شخص مذکور بعمل می آید. و نفر از مأمورین کمیته مشترک ضد خرابکاری که در ساعت ۱۴۰۰ روز ۲۰/۲/۵۴ در خیابان امیرکبیر تازم منزل خود بودند به جوانی که حرکات غیر عادی داشت و ظنین و درصدد دستگیری او بر می آیند که مشارالیه با چاقو به مأمورین حمله و پس از درگیری و مطایبت سرسختانسه که منجر به زخمی و معدوم شدنش میگردد. در انجام دستگیر و به زندان کمیته هدایت می شود. در بازرس بدنی از شخص ملطون یک جلد شناسنامه بنام صالح نوری. تعدادی اوراق قابل بررسی چند بلیط خط واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و تعدادی فرس های به شکل کتف و نظر پایتنگه مشارالیه حتی از بیان هویت واقعی خویش امتناع میگرد. در تشریح مشخصات خرابکاران ستواری بررسی و معلوم شده وی حسین کرمانشاهی اصل. دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی آریامهر و مدرس عالی حسابداری می باشد که از سال ۱۳۵۱ به گروه بااصطلاح مجاهدین خلق طحل و بصورت مخفی زندگی



خیلی نجر مازه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شماره:
نوع:
پوسته:

(۲) تهران

میکرده است .

با توجه به حدیثی که یاد شده در هنگام دستگیری دیده بود مشارالیه به بیمارستان شهبانسی منتقل لیکن وی ضمن مذاکره با مأمورین مراقب آبها را تخلیص میکرد تا در صورت دادن غیر دستگیری به آدرس معمولی و با فراهم نمودن ملاحظات فرارش از بیمارستان تخلیص هزارهال و حتی بیشتر با آنها ببرد از (گزارش مأمورین و دست خط ششم در این زمینه ضمیمه است) علاوه بر این مشارالیه که در هنگام مطلق بودن بعلت عدم تلفظ صحیح بشدت ضعیف و از همکاری مأمورین در فرار دادن خود از زندان نا امید شده بود در بیمارستان نیز از خوردن غذا و داروهای مربوط بفرش بطرز ماهرانه ای خودداری و در نتیجه در تاریخ ۱۳۰۳/۳/۱۰ در بیمارستان فوت مینماید .

برابر سوابق موجود . حسین کرمانشاهی اصل از اعضای گروه حزب الله و از افراد مرتبط با محمّد طهیدی (معدوم) بوده که در سال ۱۰ به زندگی مطلق پرداخته و ضمن الحاق به گروه با اصطلاح مجاهدین خلق با نام مستعار کاظم در گروه مذکور بفعالیت های خرابکارانه مشغول بوده است بر اساس گزارش دکتر مرتضی لیاقی نژاد (معدوم) که کرمانشاهی رابطه داشته . شخص اخیر الذکر بود مراجعه و در مورد بیماری مزمنی که باعث پارا احتیض شده بود با لیاقی نژاد مذاکره و دکتر مذکور نیز ابراهیم بزنگه متخصص خود را اخطی برده و بنا بتوصیه بزنگه مورد بحث شدی در بیمارستان رضا پهلوی بستری بوده است (استراحت لیاقی نژاد ضمیمه است)

طنینها بدینوسیله تعداد ۲۲ برگ پرورده مشککه مربوط به نامبرده
شهبان دستگیر شده (مرتضی لیاقی نژاد . محمد سید محسن دماوندی . مهدی افشاری . محمد
مزادری مطلق بیاحت احتیاری . محمد طهیدی . داود محبوب سباز) بکمرگ نفوسکی نظریه بزنگه
لایونی بکمرگ نفوسکی برزانه دین و وسائل و مدارک گمنامه از وی جهت رسیدگیهای قانونی پیوسته
ایجاد میگردد . خواهشمند است دستور فرمایید از نتیجه اقدامات بعمله این سازمان را تخلیص

فرمایند .
۱۳۰۳
۱۳۰۳
۱۳۰۳

تاریخ ثبت: ۱۳۰۳/۳/۱۰
شماره ثبت: ۵۰۱۱
مهر: ۱۳۰۳



شماره
تاریخ کتبی ۲۰۰۴/۰۳/۰۵

تخصص پزشکی قانونی:

صورت قصیده

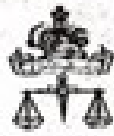
تاریخ قانونی
تاریخ کتبی
تاریخ امضاء

تصویر (مقایسه)

| محل سنجش | | تاریخ سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | |
|----------|--|------------|--|----------|--|----------|--|----------|--|
| تهران | | ۱۳۸۴ | | تهران | | تهران | | تهران | |
| محل سنجش | | تاریخ سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | |
| تهران | | ۱۳۸۴ | | تهران | | تهران | | تهران | |
| محل سنجش | | تاریخ سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | | محل سنجش | |
| تهران | | ۱۳۸۴ | | تهران | | تهران | | تهران | |

این سنجش جهت تعیین هویت و سوابق تحصیلی و علمی انجام شده است. در این سنجش مشخص شد که نام **کریم محمدی** در لیست دانشجویان ثبت شده است. این سنجش در تاریخ ۱۳۸۴/۰۳/۰۵ در تهران انجام شده است. نتیجه سنجش مثبت است و این فرد دارای سوابق تحصیلی و علمی است. این سنجش در تاریخ ۱۳۸۴/۰۳/۰۵ در تهران انجام شده است. نتیجه سنجش مثبت است و این فرد دارای سوابق تحصیلی و علمی است.

تاریخ: ۱۳۸۴/۰۳/۰۵



شماره: ۱۳۹۴

تاریخ کتبی ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

اداره کل پزشکی قانونی

پروانه دفن

به موجب این پروانه اجازه دفن **صورت** فرزند **کریم**

شماره **۱۳۹۴** در **تهران** که طبق سند **۱۳۸۵**

در تاریخ **۱۳۸۵/۰۵/۰۵** درگذشته است داده می شود.



اعترافات نهرانی درباره شهید حسین کرمانشاهی اصل

در عهد کرمانشاهی اصل بر روی منبر و خطبه نماز (منبره) با خط خود منبر و خط
 شریفه خوانده می شد و منبر با صد و یکصد و بیست و یک نفر از جوانان و سادات
 آنجا بود.

منبر در شهر اصل تا آنکه در شب یکصد و بیست و یک نفر از جوانان و سادات
 آنجا بودند و منبر با صد و یکصد و بیست و یک نفر از جوانان و سادات
 آنجا بود.

اعترافات فریدون توانگری (آرش) درباره شهید حسین کرمانشاهی اصل

تا آنجا که می دانم
 در عهد کرمانشاهی اصل بر روی منبر و خطبه نماز (منبره) با خط خود منبر و خط
 شریفه خوانده می شد و منبر با صد و یکصد و بیست و یک نفر از جوانان و سادات
 آنجا بود.

شماره ۲۱۱۵ - ۱۱۱۱
تلفن ۵۴۲۰۰۰
پوسته ۱۰۰



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ساواک

درباره اسامی انجمن آذربایجان آذربایجان

بازگشت به: ۱۰۱/۱۶/۱۳۵۸۹ - ۵۲/۱۲/۲۴

در تاریخ ۵۲/۱۲/۱۸ یکی از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک تهران بنام محسن شریف زاده کسه با آقای شخص دیگری حفاظت در دانشگاه مذکور بنام حیدری را با اسامی که از القوم بیرون و ستواری شده بود و وسیله اهالی محل و سایرین شهرهای دستگیریه کسه مشترک شد خرابکاری و تحویل کردید .
مشارکت در جرم آن تحقیقات منوطه ابتدا اخذ راس گناه شد از آن گوشتی موضوع شناسایی مامور حفاظت در دانشگاه اظهار این اطلاع نمود . در ادامه تحقیقات معترف گردید که چون تصور منضم بود حیدری با سایرین ساواک در زمینه شناسایی و دستگیری و دانشجویان اخلاک نگردن حالت دارد در صورت برآورد که از این نظر برساند . در اجزای این تصویر و موضوع را با یکی از دانشجویان همکار خود بنام اسامی انجمن آذربایجان آذربایجان و سایرین و مقامات قبلی و انجام شناسایی آنها لازم . ابتدا در پوشش دوستی با مامور موقوف (حیدری) آشنا و چندین بار در این دو شهر و شام صرف نمود . پس از اینکه اطلاعات کافی در زمینه محل سکونت و محلها و تردد وی بدست آورد ، با آقای یکی از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک تهران بنام محمد تقی هاشمیان که موسسه اسامی انجمن آذربایجان حیدری بود در تهران ساکن ۳/۱۲/۱۸ همان موقوف لباس و تهیه در زمینه چاقوی و تفنگ در دست حرکت مامور بود بحث قرار گرفته و پس از سوار شدن در ماشین او در یک فرصت مناسب انجمن با او تهیه مشارکت خطه و قصد گشتن با راننده دریا می به شکم شانه و گردن او وارد ساخته اند .
بر اساس اعتراف شهید مذکور اسامی انجمن آذربایجان دستگیر بر او قرار تا این مورخه ۵۲/۱۲/۲۴ تا این

انجمن آذربایجان

شعبه ۲ آن اداره نایب است و در باره جوش زمین تأیید توار به قول معترف گردید که برنامه دیگری جهت
 کشف تعداد و نوبت انشعابان که آثار از فشار و جوش ساواک می بنداشته اند شرح و توضیحی محسوس
 تلقی ما شایان مقداری به صورت تهیه و در نظر داشتند که با استفاده از سرنگ شیانورها را در اعلی گیلان
 در نوبت انشعابان در کافه تریای دانشگاه ملی تکنیک ریخته و آنان را معلوم نمایند که به علت تحلیلی
 شدن کافه تریای همان روزی که تا حدود ۱۰۰۰ لیتر از آن طرح خود را داشتند موفق با انجام عمل
 شریان عظیم نگردیدند.



متمم مذکور که از نظر جنسی ضعیف و غیر فعال بود پس از چند جلسه بازجویی در باره فعالیت روحی
 شد بدی گردید و بعد بین بار در راه اهل سلول افراد دیگر آمد و نمود کشف برآمد که تا پیش از رفتن او
 جلوگیری ولیکن مشارالیه با تهیه نمود از یسوزن و آمپول و ششیدن اشیا نظری مذکور در از طرف سرزمین
 شد بدی نمود و شد که پس از اطلاع از کوشش امر بلافاصله به بیمارستان منتقل و اما با وجود کوشش پزشکان

مربوطه در تاریخ ۲۹/۱۲/۵۲ در بیمارستان فوت نمود.
 طبیبان اید بنوشته چهارم و برگ برود و اشیا می نامید و گزارش معاینه صر وانه درین وی جهت
 استعدان را قد امانت مکتفی به بنویست اظهار میگردان . خواهشمند است دستور فرمائید از نتیجه
 رسیدگی های معنوله این سازمان را آگاه سازند . ضمناً نام پدر وی در پروانه درین و گزارش معاینه
 جسد اداره پزشکی قانونی اشتباهات اسمعیل درج شده است .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ارتشید کمیسیونی
 از طرف

۱۱۳

تاریخ
 ۵۲/۱۲/۲۹
 (Signature)

دادگسرای استان اسلامآباد

قهرآن

شماره پرونده

| | | | | |
|--------------|-------|----------|------|-------|
| شماره پرونده | تاریخ | نام متهم | حاکم | سابقه |
|--------------|-------|----------|------|-------|

درباره: اسامین اکبریان آذر

با نظر دادگسرای قهرآن و عنوان مجرمه اکبریان آذر برسد و مستحق
 محرومیت به نفعی بازجوئی را از شکم و آفرین شدن در سایر
 احوال و حیات به نسبت رسیده است.
 این بیدارگریه آفرین کردن موجب برپا کردن عمل دین (زندگی شریف) شد
 با استناد به از پرورش اداره دادگسرای قهرآن و پرونده موجود
 ادا و کمال هم در مشاهده مجرمه از دین انشاء الله موجب برپا شدن عمل دین گردید



اداره کل پزشکی قانونی

شماره ۶۲۷۲

تاریخ ۱۳۵۰

پروانه دفن

بموجب این برگ مجوز دفن اسامین آذر

شهرت اکبریان آذر در شهرستان قهرآن

در تاریخ ۱۳۵۰





درجه شهرت

- ۱- شماره ۳۱۲
- ۲- تاریخ ۱۳۷۲ هـ
- ۳- شماره گزارش ۱۰۰۰۰۰۱۱/۱۳۷۲ هـ
- ۴- تاریخ گزارش ۱۳۷۲/۱۱/۸ هـ
- ۵- پیوست
- ۶- گویه کاران غیر ۳۱۲
- ۷- تاریخ ۳۰/۱۰/۱۳۷۲ هـ
- ۸- متن مشاهدات منبع
- ۹- تاریخ وقوع - اخیرا
- ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع - اخیرا
- ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مبنای اصل - ۱۳/۱۲/۷۲ هـ
- ۱۲- ملاحظات خاصان

موضوع: سید رضا دریاچ - ۱۳۹۶ هـ - ۱۱/۱۱/۷۲ هـ

بطوریکه در شورا شایع است و آقایان نگهبان کارمند حسابداری و کاشی کارمند راهنمایی و حمل و نقل در دفتر آموزش و پرورش شیراز نیز اظهار میداشتند دانشجوی بنام سید رضا یا سید احمد دریاچ که توفیق شده زیر شکنجه در تهران از بین رفته است و تا کنون خبری از او بدست نیامده نظریه شنیه - نظری ندارد

نظریه یکشنیه - از روزیکه پدر سید رضا دریاچ در مسجد نواعلام داشته فرزندش سید رضا دریاچ مفقود گردیده شایعه گشته شدن او رواج یافته است - دلگشا

نظریه چهارشنیه - اظهارات شنیه و نظریه یکشنیه مورد تأیید است -

نظریه ۷/۷ هـ - ۱- نظریه چهارشنیه مورد تأیید است - ۲- چگونگی مستمرا از طریق بخش ۳۱۲ گزارش گردیده است -

دکتر گلپای
۱۳۷۲/۱۱/۹





در پاره جناب آقای دکتر بیاج فرزند سعید سعیدی

محترماً با استحضار می‌رساند :

ناجبرده بالا در انشجوی سال چهارم دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز بوده که در تیرماه سال جاری با تمام اوشاط باید گروه براند از خطی (مهندس رجیلمنی طاهری) وسیله کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهرداری شیراز بازداشت و پس از بیست و چهار ساعت بعلت ناراحتی قلبی و احتضالاً " مصوبیت فوت وید بیمارستان شهرداری شیراز عمل میگردد . و بطوریکه سوابق و تحقیقات انجام شده از کمیته تهران نشان میدهد جسد ناجبرده از شیراز به تهران انتقال و پس از اخذ گواهی فوت از بیمارستان شهرداری گل کشور در یکی از کوچه‌های تهران بخاک سپرده میشود . ضمناً بعلت اینکه یاد شده کمی بعد از زمان دستگیری فوت نموده است لذا فاقد فراتاشین بوده و همچنین جهت داد سرای نظامی شیراز در جریان موضوع توسط ساواک شیراز فراتنگرفته است . لکن در همین رسیدگی به پرونده اتهامی سایر پزشکان بان برسی داد سرای مذکور خواستار احضار وی میشوند موجد با سایر پزشکین شده که فرات است توسط کمیته تهران گواهی فوت و ارسال پیدا سرای نظامی منطقه جهت آگاهی فرستاده شود . اینک پسند رو مادر یاد شده ضمن ارسال داد خواستی تقاضا نموده اند وضعیت فرزندشان که دارای زن و یک بچه کوچک میباشد روشن وترتیبی داده شود که با وی ملاقات نمایند

شیرازی



شماره

تاریخ

موضوع

سخت گیری
مادان اطلاعات ایست گمرک
تهران

-۱-

ملاحظه می‌گردد که
صحت می‌است در صورت تصویب کس از ارسال گواهی فوت تا سرحد بند ادر برای مرز
بند بند روه در ویرا بلاغ گردد جهت آگاهی از وضع مرز بند خود بند ادر برای تذکر
مراجعه نمایند . ج

اداره بند

۱۳۱۲

مهری

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
اداره تخصصی اسناد و کتابخانه ملی

شماره: ۱۷۲۴
تاریخ: ۱۳۸۳

موضوع: فهرست مؤلفی دیگر

| | | |
|--|---------------------------------------|--|
| پوست پرونده کتبی کلاس ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰ | ردیف دفتر ثبت پرونده های قضایی ۱۸۰ | تعداد برگه پرونده و مدارک پیش از پرونده |
| مشخصات <input type="checkbox"/> بازرسی شعبه ۱۶ نام = نام خانوادگی علی پنهان | درجه سروان نهاد | |

بسم الله الرحمن الرحیم - با تقدیم بر سرپرست محترم و اطلاع کلیه مسئولین این سازمان، بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که این پرونده شامل ۱۸۰ برگه است و به دلیل اهمیت آن، جهت اطلاع سایر مسئولین و مراجع ذیربط، جهت اطلاع می‌رساند. این پرونده در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ به شماره ۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید. در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید. در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید.

بر این اساس، کلیه اسناد و مدارک موجود در این پرونده، جهت اطلاع سایر مسئولین و مراجع ذیربط، جهت اطلاع می‌رساند. این پرونده در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ به شماره ۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶/۱۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید. در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید. در تاریخ ۱۳۸۳/۰۹/۱۶ در دفتر ثبت اسناد و کتابخانه ملی ثبت گردید.

بازرس شعبه ۱۶: *[Handwritten Signature]*
بازرس شعبه ۱۶: *[Handwritten Signature]*
بازرس شعبه ۱۶: *[Handwritten Signature]*
بازرس شعبه ۱۶: *[Handwritten Signature]*

۱ - تاریخ بیکم
 ۲ - تاریخ چهارم
 ۳ - تاریخ هفتم
 ۴ - تاریخ دهم
 ۵ - تاریخ دوازدهم
 ۶ - تاریخ پانزدهم
 ۷ - تاریخ هیجدهم
 ۸ - تاریخ بیستم
 ۹ - تاریخ بیست و دوم
 ۱۰ - تاریخ بیست و چهارم
 ۱۱ - تاریخ بیست و ششم
 ۱۲ - تاریخ بیست و هشتم



موضوع: رسید حسین در بیاج و دانشجویان سال سوم دانشگاه ملی تکنیک

تهران

تا صبح و بالا ضمن یک صحبت خصوصی اظهار نمودند از برادر رسید و بیاج دانشجویان سال پنجم دانشگاه پهلوی که از کمال پیش بازداشت می باشد خبری ندارند و گفته میشود زیر شکنجه های ساربان امنیت گشته شده و بسیاری از آنها بسیار ناراحت می باشد. در دستش اظهار داشته که این فعلاً شایعه است شاکوشش کنید که خانواده ایشان ناراحت می باشد.

نظریه شده. چنانچه مشارالیه خاطر جمع شود برادرش گشته شده یکی از کارهایی که ممکن است انجام در محسوس امنیت که در همدان یک نامه رسیده چنانچه در دانشسرایین معملین در بیروستانهای همدان این مسئله واضحتر خواهد کرد که رفاه گشته شد متاثر از محسوس و متوجه فاسد نمای چون رشاد بیاج با توجه با اینکه خود نیز فرد مذکور محسوس بوده و بد رش محسوس بوده خوان می باشد لذا در شهر و جبهه او دارد و اکثریت او را می شناسند. فعلاً یاد شده به دستور از برادرش آمادگی هرگونه فعالیت را دارد همچنین خواهی که تحت نظر سال ششم در بیروستان بیرون احتمالی همدان مشغول تحصیل می باشد طرز فکری مشابه برادرش دارد.

ملاحظات: جهت اطلاع و تحقیق بهرامون چگونگی و نحوه فعالیت و نظایات سیاسی مشارالیه.

۱ - هرگونه اقدام مستقیم باعث شناسائی شیخ خواهد شد.

[Handwritten signatures and stamps, including a rectangular stamp with illegible text and various scribbles.]



اداره کل پزشکی قانونی
گزارش معاینه جسد

تاریخ ۱۱ - ۱۱ - ۱۳۵۰

| | |
|-------------------|-----------------|
| تلفین پزشک قانونی | پزشک قانونی |
| دکتر محمدعلی... | دکتر محمدعلی... |
| پزشک مدعا علیه | پزشک مدعا علیه |
| دکتر ناصر... | دکتر ناصر... |

پوست (شماره)

| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | مشخصات جسد | |
|------------|--|--|------------|--|--|--------------|--|--|---------------------------|------|
| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | نام پدر | حسین |
| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | شماره قلمگرازی | ۶۲۵۶ |
| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | اطلاعات فوت (تاریخ حادثه) | ب... |
| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | اطلاعات فوت (تاریخ حادثه) | ب... |
| محل معاینه | | | محل معاینه | | | تاریخ معاینه | | | اطلاعات فوت (تاریخ حادثه) | ب... |

شرح معاینه جسد: جسد متعلق به مردی حدود ۲۵ سالگی که در شب ۱۰/۱۱/۱۳۵۰ در محل ...
با لباس ...
کبودی ...
در ...
از ...
جسم ...
پوست ...
بافت ...
عضل ...
استخوان ...

شماره ۱۶۱۸
 تاریخ ۲۳ - ۱۳۵۱
 اداره کل زندانهای کشور

پروانه دفن

موضوع این پروانه اجازت دفن سید رضا فرزانه
 شهید دیباج است که طبق کتابچه شهادت شماره ۱۳۵۱
 در تاریخ ۲۳ - ۵ - ۱۳۵۱ درگذشته است و بدین جهت

پروانه شماره ۱۳۵۱

سید رضا دیباج
 ۱۳۵۱
 ۲۳، ۵، ۱۳۵۱

شماره ۱۶۵۶
 تاریخ ۲۳ - ۱۳۵۱
 اداره کل زندانهای کشور

پروانه دفن

موضوع این پروانه اجازت دفن حسنی فرزانه
 شهید دیباج است که طبق کتابچه شهادت شماره ۱۳۵۱
 در تاریخ ۲۳ - ۵ - ۱۳۵۱ درگذشته است و بدین جهت

پروانه شماره ۱۳۵۱

اعترافات تهرانی در باره شهیدان دیباج

دیباج شهید است که دیباج و سایر شهیدان در آن روزها در زندان بودند و در آن روزها
 به تهرانی می‌رفتند و می‌گفتند که ما در آن روزها در زندان بودیم و در آن روزها
 شهیدان را می‌دیدیم و می‌شنیدیم و می‌دانستیم که آن‌ها شهیدان هستند.



رواستاداره دادرس نیروهای مسلح
شاهنشاهی (دانشگاه)

تاریخ

شماره ۲۸۱/۱۲
تاریخ ۲۰/۳/۴۵
پوست ۲

شهرت
ماهانه
ماده انجمن استادی
کتابخانه

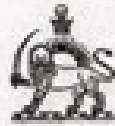
درباره شرکت فرزند علی اصغر شهپر استادی شغل طلبه و کارمند بانک اسلامی قم
بازگشت به شماره ۱۰۳۰۲/۱-۱۰۳۰۱/۱۶۱-۱۰۳۰۰/۱۲-۱۰۳۰۰/۱۲
محمود عزیزانی فرزند محمد حسن که با اتهام اقدام علیه امنیت کشور (فعالیت تبلیغ گروه بااصلاح
مجاهدین خلق) دستگیر و بازداشت گردیده در جریان تحقیقات معموله نامبرده بالا را از -
مرتلسین احمد هاشمیان (عضو شورای گروه مذکور و یکی از شرکت کنندگان در قتل باسبسان
طنی در قزوین) معرفی نموده است لذا یاد شده بالا در شهرستان قم دستگیر و به تهران اعزام
و با صدور قرار تامین روز ۱۲/۱۲/۴۵ بازرس شعبه ۱ دادستانی ارتش بازداشت و قسور
مادرسه به رویت متهم رسیده و بآن اعتراض ننموده است.

مشاوریه در تحقیقات معموله اظهار داشته از تاریخ شروع نهضت روحانیت خمینی را به عنوان
مرجع تقلید در دعوات اطراف قزوین تبلیغ مینموده و راه بود * نهضت روحانیت * باشد را نیز
استیجاب و در آنموقع با احمد هاشمیان تماس برقرار مینماید و ضمن بحث پیرامون مباحثات بعضی
از صفحات روزنامه های بومیه یک جلد جزوه حکومت اسلامی (بنام خمینی) را به احمد هاشمیان
میدهد و او نیز بتدریج افلا میه های روحانیون مخالف دولت و دفاعیات مهدی رضائی معدوم را
بوی میدهد و همچنین باطلیه ای بنام سید محمد خوشنویس که دارای افکار حاد و معتقد بصیارت
بوده افلا میه های از جمله افلا میه طبعی رستاخیز (به فتیای خمینی) را جهت مطالعه از او -
اخذ و سپس بوی مستتر میدارد و در جریان تظاهرات ۱۵ خرداد سال ۴۵ مربوط به حادثه
مدرسه قمیه قم شرکت در ^۵ و بتأییر قرار داد بد نامبرین بمنزل آیت اله شریعتداری میرود و

خیابان محرمزاده

۲۴

۳-۱۶۴



کمیسیون ملی
سازمان انتخابات ایران
خیابان مکرمانه

شماره
تاریخ
پوست

شماره
تاریخ
پوست

شماره (۲)

متعاقباً بعد از سه شبانه روز در منزل یکی از دوستان بنام حسن تروینی سفلی مشهود تا اینکه
به تروین مراجعت و جریان را برای مردم تعریف مینماید .
شهم میافزاید با افرادی بنامهای محمود میرانی و فلا حسین هاشمیان که دارای تابلوی
الفاظی بودند ارتباط داشته است.

شهم یاد شده بنا به اظهار خود شرحی از دستگیری به بیماری معده روچار بوده است
هنگام بازگشت به سبب بروز درد شدید ادرانه تحقیق از وی متوقف و عنداللزوم جهت مداوا به
بیمارستان شیرانی اعزام و در تاریخ ۲۵/۱۲/۶۵ به تشخیص پزشک قانونی به سبب بیماری
قلبی و همیوی فوت نموده است.

طبقه تعداد ~~۲۵~~ برگ پرونده متشکله حاوی اعترافات شهم محمود میرانی و فلا حسین
هاشمیان و همچنین نظریه گزارش معاینه جسد در مرکز پزشکی قانونی و پروانه دفن شهم
پوست ایجاد خواهشمند است دستور فرمائید در این مورد اقدام مقتضی معمولی و از نتیجه این
سازمان را آگاه سازند .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور مار تشید نصیری

الظرف

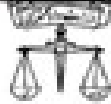
کد ۵۰
۲۵/۱۲/۶۵

شماره
۵۰۲۹۱،۴۵

تاریخ
۲۵/۱۲/۶۵

کمیسیون ملی
۲۵/۱۲/۶۵

خیابان مکرمانه



مرکز پزشکی قانونی
گزارش معاینه جسد

شماره پرونده: ۵۴۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰

| | |
|-------------------|----------------|
| تلفظ پزشک قانونی: | دکتر ... |
| تاریخ معاینه: | ۲۸ شهریور ۱۳۵۷ |

پوست (مفارده)

| مشخصات جسد | | | | | | |
|--------------------|-----------------------|-----------|------------|---------|-------------|------------|
| نام و نام خانوادگی | تاریخ تولد | محل تولد | تاریخ فوت | محل فوت | ساعت معاینه | محل معاینه |
| محمد تقی... | ۱۳۰۱/۱۲/۰۷ | تهران | ۱۳۵۷/۰۹/۰۵ | تهران | ۱۰:۰۰ | تهران |
| شماره شناسنامه | اصلاح فوت (نوع حادثه) | محل حادثه | محل معاینه | محل فوت | تاریخ فوت | تاریخ فوت |
| - | سایر | تهران | تهران | تهران | ۱۳۵۷/۰۹/۰۵ | ۱۳۵۷/۰۹/۰۵ |

شرح معاینه جسد: متفق بر آنست در حدود ۲۵ سالگی در تهران متاهل شده و دارای یک فرزند است. در تاریخ ۱۳۵۷/۰۹/۰۵ در تهران فوت شده و در همان روز در محل معاینه شده است. جسد در سردخانه قرار داده شده است. در معاینه جسد هیچگونه ضایعه ای مشاهده نشد. در معاینه جسد هیچگونه ضایعه ای مشاهده نشد. در معاینه جسد هیچگونه ضایعه ای مشاهده نشد.

تأیید منتهی به این گزارش

 ۵۴، ۱۲، ۲۷

رئیس مرکز پزشکی قانونی

دانشسرای انقلاب اسلامی - بان مرکز
تهران


برگ صورتجلس

| شماره پرونده | تاریخ | نام منتهم | شاکی | سطح |
|--------------|-------|-----------|------|-----|
|--------------|-------|-----------|------|-----|

سپه ایثارگران و هیئت منظم و کی سنجیدم فرود نام انصاری - فرود پروهان در پیست
ششایی (رهائی) شهید شد و در زمین ششکوه در سمت دهن شماره
برای اطلاع به دستم

[Handwritten signature]

اعترافات فریدون توانگری (آرش) درباره شهید نصرت انصاری



ایروانه دهن

شماره ردیف ۲۰

شماره پرونده کرامت

تاریخ ۲۰۱۲/۱۲/۱۰ - ۱۳۸۰

برای این پرونده دهن ^{۲۰} نصرت فرزند ^{۲۰} محمد باقر نصرت انصاری


من ^{۲۰} ۲۵ سال که بهت ^{۲۰} *[Handwritten signature]* در تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۱۰ - ۱۳۸۰

در گذشته است پلامانع میباشد.

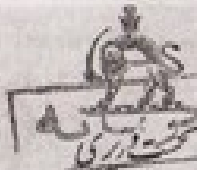
نام و نام خانوادگی پزشک قانونی *[Handwritten signature]*

شماره نظام پزشکی *[Handwritten signature]*

امضاء *[Handwritten signature]*



۱۳۸۰



به ریاست واحد اطلاعاتی کمیته
 مشترک ضد خرابیگری و
 از ادوار یک عملیات و بررسی سازمان اطلاعات است

۳۱۲

درباره سید غلیل اله رفیعی طیبا علیاکی فرزند سید مصطفی

ماد رنا میرد ه بالا بنام صفری ابوفاضلی طیبا داد خواسته های
 متوالی از طریق دفتر مخصوص طیبا حضرت شهبانوی ایران
 تقاضا نمود تا بوی اجازه ملاقات با فرزندش را بدهند .
 مقام مدیریت کل مقرر فرمودند :

" از طریق کمیته این خانم احضار و وضع فرزند وی با او گفته شود .
 طیبهذ اباتوجه به خلاصه سوابق و آدرس مشروحه زیر
 خواسته مند است دستور فرمائید در اجرای او امر صادره اقدام
 و نتیجه را اعلام نمایند .

نامبرده بالا یکی از افراد مرتبط با سازمان باصلاح آزاد بهخش
 ایران بوده که بمنظور تحریک مردم بر علیه حکومت و تبلیغ
 برفع سازمان مذکور با تعدادی از همکاران خود بیادرت به تهیه
 ماشین پلیس کهن و تکثیر و توزیع اعلامیه مشرفه نموده و همچنین
 همکاری رفقای خود را بمنظور طیبا و در چهرگی در اردو و گاه چهریکهای
 فلسطینی و اقدام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم جلب نموده
 است که بر همین بنیاد در تاریخ ۱۱/۴/۲۵۳۱ دستگیر
 و در جریان تحقیقات بعلمت بیماری به بیمارستان

جلی مجرمانه ۳۱۲/۵۰۸
 ۲۷۵/۴

بازرسی شد
 ۲۷۵/۴

۱- دارالش منتقل و سراجام در ریماستان مذکور
نوت نموده است با

وینس آذربایجان علیا و روس. عطاری

۱۳۰۱

آذربایجان علیا و روس. عطاری و روس. عطاری
۱۳۰۱

۱۳۰۱

وینس آذربایجان علیا و روس. عطاری
وینس آذربایجان علیا و روس. عطاری
۱۳۰۱



خیلی محترمانه

شماره ۱۰۰۲۱۰۹۱
۱۳۰۱

۱- تهیه نشریات و خدمات
۲- تهیه نشریات و خدمات
۳- تهیه نشریات و خدمات

بدینوسیله تعداد نشریات و خدمات
تعداد نشریات و خدمات
تعداد نشریات و خدمات
تعداد نشریات و خدمات
تعداد نشریات و خدمات
تعداد نشریات و خدمات

۱۳۰۱

وینس آذربایجان علیا و روس. عطاری



۱۳۰۱

خیلی محترمانه

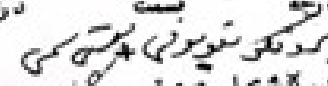
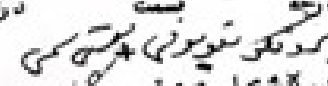
اداره بهداشتی نیروی زمینی شاهنشاهی

بهارستان ۵۰۱ تهران

پروانه دین

استجاب دکتر  خواه میباید  متوفی نوزد

نام خانوادگی شماره شناسنامه طبعت شولک سال

درجه  است
گردنگو نیویکوی  کی
در گذشته است . ق

اسم و نشان گیرنده پروانه دین ساکن

تهران بتاريخ سال


اطلاع بزرگوار

دادسرای انقلاب اسلامی استان مرکزی

تهران

ورگک مورد تجسس

| شماره پرونده | تاریخ | نام متهم | شاکن | سند |
|--|-------|----------|------|-----|
| در باره : سید حسین رفیعی طباطبائی | | | | |
| <p>مذکور که قریباً در اواخر پانزدهم فروردین ماه ۱۳۵۱ در تهران متولد شده و در آنجا تحصیل کرده است. در سال ۱۳۵۰ به تهران مهاجرت کرده و در آنجا در یکی از مدارس درس خوانده است. در تاریخ ۱۳۵۱ به تهران مهاجرت کرده و در آنجا در یکی از مدارس درس خوانده است. در تاریخ ۱۳۵۱ به تهران مهاجرت کرده و در آنجا در یکی از مدارس درس خوانده است.</p> | | | | |

از اعتراضات بهمن ماهی بود (تهران)



۶ وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
شاهنشاهی (دراستانی)

در سازمان اطلاعات و امنیت کشور

سخت‌گیری
مردان اخوان مستظرفه
پیشن می‌کنیم که آزادانه

شماره ۲۸۴/۴۲۷۱
تاریخ ۲۵۳۶/۲/۲۸
پوسته ۲۵۳۶/۲/۲۸
در وقت

درباره ابراهیم فرزاد جعفری شهرت جعفریان دهنوی و همسرش

خیمه فرزاد محمد صادق شهرت واقفسی دهنوی

پرونده شماره ۱۱۲/ک و ۱۱۳/ک ۲۵۳۶/۲/۱۰ و بازگشت بشماره ۲/۱۸۲۲۹/۱۰۱/۶۶
۲۵۳۶/۲/۸

نامبردگان بالا که از احضار مسلح و توارق شاهه مذکور می‌دهند و چون (مستحب از گروه ترویجست با اصطلاح
می‌دهند بین خلق ایران) بوده که بدنیال اقدامات و همکاریهای شایسته روزی در شهرستان تبریز صورت
شناسایی و پیگیری (در تاریخهای ۲۱/۱/۲۵۳۶ و ۲/۲/۲۵۳۶) صادر شد بطساروت
مسلحان نموده بودند در بازرسی بدنی از آنان که بوسیله ما* میرین سازمان اطلاعات و امنیت کشور
بجمل آمده یک قطعه سلاح کمری بشماره ۲۴۱۸۰ با خشاب مربوطه و هفت تیر فشنگ و یک عدد نارنجک
دست ساز، پشرفته گریخته تجهیزاتی و یک جلد گواهینامه رانندگی بنام ابراهیم جعفریان دهنوی
در جلد شناسنامه با مشخصات معمول و مبلغ ۶۸۲۰ ریال وجه نقد با انضمام مفاد بیری مدارک و وسایل
گروهی وجود مظنره شرح مورفیلست تنظیمی بوسیله ارتزول امن آنان نیز کشف و ضبط گردید پسند
و تبیین پشرفته برابر فرارها* من روز ۲۱/۱/۲۵۳۶ و ۱۹/۲/۲۵۳۶ با بررسی شعبه ۳ در استراوی
در آگاه‌های تبریز بازداشت میگردد و چون مشخصات امنیتی ايجاب می نمود که تحقیق و رسیدگی
برونده آنان در مرکز انجام گردد لذا مراتب شسی شماره های ۱۱۲/ک و ۱۱۳/ک - ۲۵۳۶/۲/۱۰
بآن در استانی اعلام و ملاحظا* مرکز منتقل گردیدند بدنیال آن خبسن مذکور که بمعالمتهای مضره
خود معترف و آگاه گیشان را برای معرفی و نشان دادن مشغول گروهی خود بیان نمودند که تسرار
ملاقات ثابت گروهی آنان در ابتدا ای جاده تهران، تم می باشد که پانجه شرح لازم در مستندات


سیلی مستظرفه

۱۲۰۰ مورخ ۲۵۳۶/۳/۲ در محبت حده ای از ما " مورین کینه مشترکاً خود خرابکاری در محل مذکور
 مستقر لکن ابراهیم جعفریان دهنوی با استفاده از فرصت مبادرت بفرار و همسرش (طینه واطفی دهنوی)
 نیز به بیروی از او شروع به دیدن نموده و چون با عطار کتوبا" مورین توجیبی نموده بفرار خود از اسبه
 مد عند ما" مورین بسوی آنان تیراندازی و هردو نفرشان بر اثر اصابت گلوله کشته میشوند ، طینه با
 با ابعاد (۱۴) برگ پرونده مشککه شامل اشرفیات شمس سه برگ صورتجلسه بازرسی و گزارشها مورین
 شهر برگ قرار بازداشت ، در برگ گزارش معاینه اجساد مرکز پزشکی قانونی و در برگ فتوایی پروانه دلسن
 یاد شدگان بشماره های ۱۹۶۰/۲/۱۹۶۱ و ۲۵۳۶/۳/۲ خواهشمند است دستور فرمائید
 در این مورد اقدام مقتضی معمول دارند .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور . ارتشبد نصیری

از طرفی
 (مهر و امضاء) ۱۹۶۰/۳/۲۸
 (مهر و امضاء) ۱۹۶۰/۳/۲۸
 (مهر و امضاء) ۱۹۶۰/۳/۲۸

۱۱۲۵


 وزارت بهداشت و آموزش عالی
 مرکز بهداشت استان تهران

شماره پرونده: ۴۵۰۰
 تاریخ: ۱۳۵۷

| | | | |
|--------------------|----------------|------------|----------|
| نام و نام خانوادگی | شماره شناسنامه | تاریخ تولد | محل تولد |
| محمد علی محمدی | ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰ | ۱۳۰۰/۰۱/۰۱ | تهران |

شرح حال بیمار: بیمار به مدت ۲ روز دچار تب و لرز شده است. در معاینه فیزیکی، تب ۳۸ درجه سانتیگراد، تپان قلب ۱۰۰ در دقیقه، تنفس ۲۰ در دقیقه و فشارخون ۱۱۰/۷۰ میلیمتر جیوه مشاهده شد. آزمایش خون و ادرار در پیوسته است.

تشخیص: تب و لرز ناشی از عفونت
 پزشک معالج: دکتر محمد علی محمدی


 وزارت بهداشت و آموزش عالی
 مرکز بهداشت استان تهران

شماره پرونده: ۴۵۰۰
 تاریخ: ۱۳۵۷

| | | | |
|--------------------|----------------|------------|----------|
| نام و نام خانوادگی | شماره شناسنامه | تاریخ تولد | محل تولد |
| محمد علی محمدی | ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰ | ۱۳۰۰/۰۱/۰۱ | تهران |

شرح حال بیمار: بیمار به مدت ۲ روز دچار تب و لرز شده است. در معاینه فیزیکی، تب ۳۸ درجه سانتیگراد، تپان قلب ۱۰۰ در دقیقه، تنفس ۲۰ در دقیقه و فشارخون ۱۱۰/۷۰ میلیمتر جیوه مشاهده شد. آزمایش خون و ادرار در پیوسته است.

تشخیص: تب و لرز ناشی از عفونت
 پزشک معالج: دکتر محمد علی محمدی


 اداره کل پزشکی قانونی

شماره پرونده: ۴۹۶۰
 تاریخ: ۳ مرداد ۱۳۵۷
 ۲۸ - ۲۱ - ۶۹

پروانه دفن

بموجب این برگ اجازه دفن ابراهیم محمدی فرزند محمد علی محمدی شهید محمد علی محمدی که بعلت شهادت در راه در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۵۷ درگذشته است داده میشود.

شماره پرونده: ۱۳۴۴۹۵
 شماره پرونده: ۱۲۰۷۱۱

پزشک معالج: دکتر محمد علی محمدی



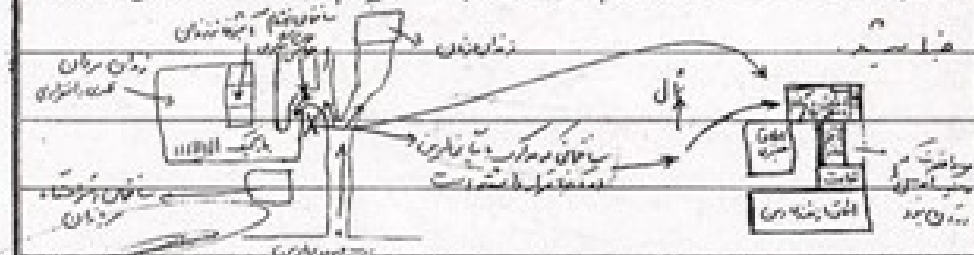
۷۸

وزاره باغبانی و دامپروری

| | | | | | |
|-------|----------|-------------|----------|-------|-------|
| تاریخ | محل وقوع | نوع | محل وقوع | تاریخ | نوع |
| | | ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ | میدان | | میدان |

این سند مربوط به زمینهای دولتی واقع در محل وقوع فوق الذکر است که در سال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ در اختیار دولت قرار گرفته است. این زمینها در حدود ۱۰۰ هکتار وسعت دارد و در حال حاضر فاقد مالک مشخصی است. این زمینها در اختیار دولت قرار گرفته است و در صورت لزوم میتواند برای مقاصد دولتی استفاده شود. این سند به منظور اعلام این امر صادر شده است و هیچگونه ادعای دیگری در این خصوص پذیرفته نمیشود.

این سند در تاریخ ۱۳۰۳ صادر شده است و اعتبار آن تا تاریخ ۱۳۰۴ میباشد. این سند در دفتر اسناد رسمی ثبت شده است و در صورت لزوم میتواند برای مقاصد دولتی استفاده شود. این سند به منظور اعلام این امر صادر شده است و هیچگونه ادعای دیگری در این خصوص پذیرفته نمیشود.



اعترافات تهران

که برای وقت زدن

(۵)

که سازان با هم سخن ایران شگفت و شالیب کردند و هر دو هم این تیه که موجب شگفتی
 گینه هند مردی از مدیترانه: گفته شکرک هند فراگیری ساداک و مهرانی گستر
 و شکر شگفتی به سخن. و شکر شگفتی گینه ای شگفت. و شکر و شکر میا و زندان کردن ارا
 چه کسی دارد است. من که کیه کارنده جهان با سمدال سابقه کار و آن زمان مردمان
 بولانی بی. ستم. لغیری ویا جزو ش. خاش. تک گینه در حال حاضر در وطن
 را داخل ایران گذاشته و خارج از کشور گنجه می بیند. ترا کرده اند و در آن
 چون لغیری به پیشال عدالت بیافته خردمان را جدا و جدا می که سالها در ساداک
 خرد و شکر و هند و نظر بر اجرامین بود اند. بن الطبع شان سید هند.

فست اند لغیری را اکثر کارندان ساداک بطور درستی گفت فرد صدای میروند.
 او حتی سواد خواندن و نوشتن درسی ندانست. اصعب اکثر و شورانی که در زمین کزانیست
 و به برکت آینه است بدون قطع بود و همین بسبب به کاتای بدون قطع هم آینه
 داشت. او آنگاه وسیع بود که تمام بیرون پردازا را در سال ۵۰ با کده ای سواد سفید و
 ساداک آید و شکر و شکر می از وضع آینه در وقت آن به لغیری یاد شده بود. در روزی بوقتی
 از قبل از قبل مغز می که به شکر شاه خاش نوشته بود "فقد سواد" یعنی با این واقعیتی بود
 گفتن و سر به صیت کردن نمی مایاد. بعد که صدای از نظر افرام به همان توانی. در این کار
 با زودت نامزد می بود. البته چون همه این بی نوشت و دستور امپراتور را سواد نوشته
 پر زنده بیرون چهار می به بیاد آینه نوشت و به سوال زندان که کم و کیف آن را سواد است.

چست علم از زندگی

تا جلور میز اندیز قبول گنید که سبب سازان اداری با سازان رسمی و اداری سید بهر آب
 اداری و کارندی جونت گنید همی بر خفا نظر به پیش سیم و سیمو ساداک خرد آنگاه هم
 برستی چون شگفتی دادن انجام اهد و عهده رؤسای از عمل آن کارنده به اطلاع و به اکثر اطلاع
 مذکور سوانت همی بنورند و اجازه دهند همین به کار شیع خرد وین شگفتی دادن با نام
 دهد. گفت اند لغیری که از طریق برکتی که می که هر هفته دو بار در روزهای ~~گنجه~~
 از کیه شکر هند فراگیری مایاد. سید و جویان شگفتی بود و شکر میا در سواد است که ای
 با درین و با همین قرار است. بلکه خرد و عامل و ناظر سیم که گنید این بیشتره آنجا بود

برای آنکه شاخه‌ها و شاخه‌ها در هر دو شکلی رعایت می‌شود. سوراخ در پیشانی
 نهفته می‌شود. سرانجام منتهی می‌شود از شاخه‌ها سرسنگی که اطراف می‌زود که خون و
 این عادت که در پیشانی آن کینه متحرک خود را بجا می‌نهد سینه همان منی بود که
 مهم در شرایط عادی و زمانی اطراف می‌گردد. بلکه این در شرایط ساداک ^{بسیار} می‌باشد
 که به گاهی در انواع و اشکال و سانی شکلی زبان آردا باز کرده‌اند. ریا در پیشانی آن
 می‌باشد. زمانی که سینه‌ها می‌نهد سینه‌ها کینه این است. نهفته می‌شود. مهم من
 از این جهت برای منی اطراف می‌گردد. و این عادت که در پیشانی منی با آن منی
 بود که شاخه‌ها ^{در پیشانی} جانده ^{در پیشانی} منتهی می‌شود که در سینه‌ها من در شکلی درون سانی و سانی از ساداک
 جانده و سینه‌ها منی و منی در سینه‌ها که قنای اولی و منی کینه متحرک خود را بجا می‌برد
 م مانند لغزنی در سینه‌ها و در سینه‌ها آن است.

من به همه کارستان سابق می‌گردد که با همه حساب ^{منی} منی و نواز جانده‌ها که
 به انجام آن کشیده شده بود که ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. با سینه‌ها ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. با سینه‌ها ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 فدای منی ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. این حق ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. این حق ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.

مانند که جانده و انبساط در منی منتهی می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.

جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.
 جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود. جانده ^{در سینه‌ها} جانده ^{در سینه‌ها} می‌شود.

(۵)

و نتیجه شما قیام عرض خواهد رسید .

پ - دستگیری هفت نفر از عناصر وابسته به یک گروه مذکور غیر از اعضای در تهران :

اطلاع واصله از اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات ستاد بزرگ ارتش از آن حاکی بود ، تعدادی از عناصر مرمیون بفعالیتهای مخفیانه ضمن تشکیل اجتماعات مشکوکی در منازل خود تحت عنوان جلسات مذکور ، به بحث و گفتگو پیرامون مسائل خد امنیتی پرداخته و در صدد تهیه مواد مخفیانه و اسلحه و همچنین عضوگیری و آموزش تعدادی از دانش آموزان مدارس بنظر خود تشد بد اقدامات خلاف خود میباشند ، به همین مناسبت با انجام یک سلسله اقدامات عملیاتی و تحقیقاتی ، نسبت به شناسائی تعدادی از افراد وابسته بگروه موصوف اقدام و سرانجام ۷ نفر از آنان در تاریخهای ۲۹ و ۳۰ / ۳ / ۲۹ و ۳۰ / ۳ / ۲۹ دستگیر و کمیته هدایت گردیدند .

کامل حبیب زاده (کارمند وزارت بازرگانی) یکی از ضمن موصوف که از عوامل اصلی تشکیل دهنده گروه فوق الذکر بود و تحقیقات اولیه از فعالیت خدای خود در این زمینه بر ~~شماره های مرمیون سرانجام~~ ~~مخالف با اقدامات فیموقانونی و خلاف اظهار میدارد~~ ، از دو سال پیش در جلسات هیئت مکتب حسین شرکت و چون در زندگی شخصی خود همواره گرفتار مسائل مالی بوده ، لذا با چنین زمینه ای تحت تلقین گرداننده جلسات مذکور ، نسبت با وضعیت کشور بدین و انجام توسعه مطالعات آماد و میشود که جلسات هیئت موصوف را اداره و در این نشست ها با افراد دیگری آشنا میگردد . همزمان با وقایع فوق اعلامیه های مضمونه ای را که در مساجد مختلف تهران بدست میآورد ، پس از مطالعه و را اختیار همفکرانش قرار میدارد و با تشکیل جلسات بظاهر مذکور ، مسائل مطکبی را بر روی و از اوضاع کشور انتقاد مینماید . تا سرده اعانه مینماید ، چندی قبل با اتفاق مطیم ارشاد بود او در این (دستگیر شده اند) در تظاهرات خد امنیتی شرکت و شعارهایی له روح خدایی داده همین در مصیبت اشخاص

... یاد شده ...

(۷)

ضمیمه مذکور در تحقیقات اولیه از ادکتر حقایق خود در این زمینه در این مکتوب به دست بازجویان
 به فعالیت‌های مفرقه خود اعتراف و اظهار حدی دارد. تحت تاثیر افکار مذمومین پدرش که روحانی
 است به مجالس و محافل مذمومین رفت و آمد نمود و چون در اینگونه محافل با اعلامیه و شعارهای
 مفرقه دسترسی داشته و افکارش در اینجا منحرف حاصل نمود. لذا در فواصل مختلف
 اعلامیه های مفرقه را در محیط تحصیلش به یوارالعراق سپس شعارهایش نیز را مانند موسی
 نوشته است. علاوه بر آن در جریان تظاهرات ضد امنیتی اخیر شهرستان قم نیز مکتوباً
 شرکت وحشی در یک مورد با تفاق سایر همپیکرانش نسبت به تخریب و شکستن شیشه های
 یک دستگاه اتومبیل متعلق به اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان همدان صورت نمود است.
 بازجویی از ناخرده به منظور اخذ اطلاعات کامل و شناسایی عناصر مرتبط با وی مستعراً ادامه
 داشته و نتیجه متعاقباً عرض خواهد رسید.

ج - دستگیری تعدادی از فراریان بخش کنندگان اعلامیه و نوارهای مفرقه در تهران و شهرستان قم:

مأمورین کمیته مشترک ضد خرابکاری، پلیس تهران، گارد دانشگاه پلیس راه آهن شهرستان
 قم در مدت تحت بررسی، فراریان بخش کنندگان اعلامیه های مفرقه و نوارهای حاوی مطالب
 ضد امنیتی با ساسی اصفه را طریقی (دانشجوی دانشگاه تهران)، جواد دست پستک
 (صحافی)، محمد العباس جهانی (طلبه علوم دینی)، علی اکبر صفری کنگ (دانشجوی پلیس
 تکنیک تهران) و غلامرضا محمد الهیامان (دانش آموز) را دستگیر کرده کلیه نفرات فوق الذکر
 به کمیته تحویل گردیده اند.

تحقیق از همین یاد شده که در بازرس بدنی و محل‌های سکونت آنان تعدادی اعلامیه و نوار
 مفرقه بدست آمده، در جریان می باشد و نتایج حاصله متعاقباً با استحضار خواهد رسید.

سری

(۱۰)

اعتراض باین امر با افراد مذکور قطع ارتباط نموده است.

شبه مزبور همچنین عنوان میکند، چندی قبل یک ستگاه ماشین تحریر با محل کار بد روش برداشته و جهت تهیه و تکثیر اعلامیه در اختیار حسین فدائی آشتیانی (در سنگیر شده) قرار داده است.

(۲) - یکی دیگر از عناصر اصلی گروه یاد شده فوق، مهدی شاه آبادی (واحد) که در تحقیقات



قبلی به علت داشتن گواهیات افراطی مذکورین و بدبینی شدید نسبت با وجام جاری کشور، از در اختیار گذاشتن اطلاعات خود استناعت می نمود با عدم اوست و استعرا با زوجین، ضمن اعتراف با عدم امانت فدائینی خود اظهار می دارد، از بدتها قبل با اتفاق تعدادی از روحانیون همگروه مخالف در ستگاه خاکه، هر هفته جلساتی در منزل یکی از همین افراد تشکیل می دهد. بحث پیرامون مسائل دینی و بررسی روحانیت در ایران برداشته و در هر جلسه مقاله ای تهیه، با اسفا "فجر اسلام" چاپ و توزیع می نمودند.


شبه مورد نظر اضافه می نماید، در رابطه ای امر امکانانی برای چاپ و تکثیر اعلامیه های مذکورند داشته اند لیکن مدتی بعد یکی از افراد مرتبط، آمارگی خود را در این زمینه اعلام و بدین ترتیب مفاد اعلامیه پس از تهیه در اختیار شخص مذکور گذاشته می شد و او نیز بلافاصله نسبت به تکثیر آن اقدام می نمود.

ضارالبه همچنین اضافه می نماید، مبلغ / ۶۰۰۰۰ ریال در اختیار فردی بنام اصغر شریزاد (در سنگیر شده) قرار داده که با تهیه چند ستگاه ضبط صوت، تعدادی نوار روح الهی شخص را تکثیر و پخش نماید.

(۳) - بهروز امیردانی که در ارتباط با عناصر وابسته بگروه مذکور در سنگیر بازر داشت گردیده در باوجودیهای معموله اظهار می دارد، در سال ۳۰۵۳ جهت اراض تحصیل یکسور
الغان / ۰۰۰

سری

| | |
|---|---|
|  <p>سری</p> <p>شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰</p> <p>تاریخ ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>موضوع</p> <p>توضیحات</p> <p>تاریخ ثبت ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>سری</p> |  <p>سری</p> <p>شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰</p> <p>تاریخ ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>موضوع</p> <p>توضیحات</p> <p>تاریخ ثبت ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>سری</p> |
|---|---|

| |
|--|
|  <p>سری</p> <p>شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰</p> <p>تاریخ ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>موضوع</p> <p>توضیحات</p> <p>تاریخ ثبت ۰۰/۰۰/۰۰</p> <p>سری</p> |
|--|

توضیحات اضافی در پایین فرم:

این سند در تاریخ ۰۰/۰۰/۰۰ در محل ...

شماره ثبت ۰۰۰۰۰۰۰۰

تاریخ ثبت ۰۰/۰۰/۰۰

سری

Handwritten notes in Persian:

این سند در تاریخ ...

شماره ثبت ...

تاریخ ثبت ...

سری



نمونه جلد بولتن هایی که هر هفته برای شاه ارسال می شد.


Handwritten notes and signatures:

سری

تاریخ ۰۰/۰۰/۰۰

شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰

| | |
|---|---|
| <p style="text-align: center;">سری</p>  <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران موسسه تخصصی زبان</p> <p>شماره: ۱۳۳۳۳۳۳۳ تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">بازگشت</p> <p>موضوع: ... تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی و مرکز تخصصی زبان</p> <p style="text-align: center;">سری</p> | <p style="text-align: center;">سری</p>  <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران موسسه تخصصی زبان</p> <p>شماره: ۱۳۳۳۳۳۳۳ تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">بازگشت</p> <p>موضوع: ... تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی و مرکز تخصصی زبان</p> <p style="text-align: center;">سری</p> |
|---|---|

| | |
|---|--|
| <p style="text-align: center;">سری</p> <p>موضوع: ...</p> <p>تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی و مرکز تخصصی زبان</p> <p style="text-align: center;">سری</p> | <p style="text-align: center;">سری</p>  <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران موسسه تخصصی زبان</p> <p>شماره: ۱۳۳۳۳۳۳۳ تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">بازگشت</p> <p>موضوع: ...</p> <p>تاریخ: ۱۳۳۳/۳/۳۰</p> <p style="text-align: center;">کتابخانه ملی و مرکز تخصصی زبان</p> <p style="text-align: center;">سری</p> |
|---|--|

این بولتن شامل ۹ برگ است

از شه عزیز پیکوینا کاشانی تبریز مرکز است

سری ۱۳۳۳/۳/۳۰

فول المده
در ۸ صحت
کیمهان

سازمان شاه تشکیل حزب «ستاخیز ایران»
و اعلام کردند

ایران یک حزبی شد

کلیه احزاب بایوستن به حزب جدید منحل

- کلیمهان معانی انتخاباتی را به حزب
ستاخیز ایران خواهند بود و ولایت
انتخابی ندارد در هر حوزه چند نفر
نظیر نمایندگان حزب نبود
- کلیه وزرای غیر حزبی باید به حزب
جدید بپیوندند
- روزگسهای ارکان ایران از سرمایه
نظیر انکار حزب و ستاخیز ایران
خواهند بود
- ارکان مسکن حزب جدید عبارت است از
وزارتی به روزگسها و ستاخیز
وزارتی به انکار حزب و ستاخیز
وزارتی به قانون اساسی و ستاخیز



تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.



عبدالله باهنر، رهبر حزب «ستاخیز ایران»

انتخابات فرمودید: آنها که به قانون اساسی
توجه نداشتند و اصول انقلاب شاه و ملت
را فراموش کردند و می خواهند فعالیت در زندگی
سیاسی سهم بگیرند باید به حزب جدید
پیوسته باشند کسی حق ندارد جدا و کنار بیفتد

آنها که باین اصول معتقد
نیستند، خائن و بی وطن اند
که اگر اعتقادی انجام دهند
جایشان در زندان است،
وگرنه باید از ایران بروند

پایان تست

تست...
تست...
تست...

جاده هر از یک شد

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

جایگاه آقای شیخ الاسلام

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

اطلاعاتی

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

آگهی استخدام

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

| ردیف | شرح | تاریخ |
|------|-----|-------|
| ۱ | ... | ... |
| ۲ | ... | ... |

اطلاعاتی برای شرکتها

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

ایران به پیشرفت می رسد

تولید حزب جدید است
که در این کشور
تاکنون وجود نداشته
است. این حزب
بسیار متفاوت
است از احزاب
دیگر و در این
کشور به وجود
آمده است.

شاهنشاه فرمودند: آنها که به قانون اساسی،

در زخم شاهنشاهی و اصول انقلاب شاه و ملت

بیخندند و می خواهند فعالانه در زندگی

سیاسی سهم بگیرند باید به حزب جدید

پیوندند. کسی حق ندارد جدا و کنار بماند

آن ها که به این اصول معتقد

نیستند، خائن و بی وطن اند

که اگر اعمالی انجام دهند

جایشان در زندان است،

و گرنه باید از ایران بروند

فرمان شاهنشاه ایران که
کسی که به این اصول معتقد
نیستند، خائن و بی وطن
اند، اگر اعمالی انجام دهند
جایشان در زندان است، و
گرنه باید از ایران بروند

| | |
|--|--|
|  <p>وزارت صنعت</p> <p>انبار و دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>بندگاه بارگاه دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>کتاب</p> <p>مقرر: "مقررات و ضوابط دامپروری و دامپزشکی استان خراسان"</p> <p>با این امر، کلیه امور مربوط به دامپروری و دامپزشکی در استان خراسان، مطابق با مقررات و ضوابط مذکور، انجام خواهد پذیرد.</p> <p>این دستور، از تاریخ ابلاغ، لازم‌الاجرا می‌گردد.</p> <p>این دستور، در تاریخ ۱۳۵۲/۹/۲۴ صادر گردید.</p> <p>رئیس: </p> <p>معاون: </p> <p>تاریخ: ۱۳۵۲/۹/۲۴</p> |  <p>وزارت صنعت</p> <p>انبار و دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>بندگاه بارگاه دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>کتاب</p> <p>مقرر: "مقررات و ضوابط دامپروری و دامپزشکی استان خراسان"</p> <p>با این امر، کلیه امور مربوط به دامپروری و دامپزشکی در استان خراسان، مطابق با مقررات و ضوابط مذکور، انجام خواهد پذیرد.</p> <p>این دستور، از تاریخ ابلاغ، لازم‌الاجرا می‌گردد.</p> <p>این دستور، در تاریخ ۱۳۵۲/۹/۲۴ صادر گردید.</p> <p>رئیس: </p> <p>معاون: </p> <p>تاریخ: ۱۳۵۲/۹/۲۴</p> |
|--|--|

| | |
|--|--|
|  <p>وزارت صنعت</p> <p>انبار و دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>بندگاه بارگاه دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>کتاب</p> <p>مقرر: "مقررات و ضوابط دامپروری و دامپزشکی استان خراسان"</p> <p>با این امر، کلیه امور مربوط به دامپروری و دامپزشکی در استان خراسان، مطابق با مقررات و ضوابط مذکور، انجام خواهد پذیرد.</p> <p>این دستور، از تاریخ ابلاغ، لازم‌الاجرا می‌گردد.</p> <p>این دستور، در تاریخ ۱۳۵۲/۹/۲۴ صادر گردید.</p> <p>رئیس: </p> <p>معاون: </p> <p>تاریخ: ۱۳۵۲/۹/۲۴</p> |  <p>وزارت صنعت</p> <p>انبار و دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>بندگاه بارگاه دامپروری و دامپزشکی استان خراسان</p> <p>کتاب</p> <p>مقرر: "مقررات و ضوابط دامپروری و دامپزشکی استان خراسان"</p> <p>با این امر، کلیه امور مربوط به دامپروری و دامپزشکی در استان خراسان، مطابق با مقررات و ضوابط مذکور، انجام خواهد پذیرد.</p> <p>این دستور، از تاریخ ابلاغ، لازم‌الاجرا می‌گردد.</p> <p>این دستور، در تاریخ ۱۳۵۲/۹/۲۴ صادر گردید.</p> <p>رئیس: </p> <p>معاون: </p> <p>تاریخ: ۱۳۵۲/۹/۲۴</p> |
|--|--|

از طرف مقررین پیشگاه شایسته گنجینه زحمتی، انصوری، نغمه‌ساز و نوید خیز

۱۳۷-۵۴۲۹



شاهنشاه: نفس ما، اسال دیگر تمام میشود

● **خبرنگار:** آیا شما از روش هائی که ساوانه برای گرفتن اعتراض استفاده میکنند راضی هستید؟

شاهنشاه: این روشها هر روز بهتر میشود. شما را نیز متهم به شکنجه دادن کرده‌اند.

● **خبرنگار:** ما از این امر احساس غرور نمی‌کنیم.

شاهنشاه: بسیار خوب. ما هم بیستم خود را روزیروز بهتر می‌کنیم و با توجه بد روش‌های تازه‌ی کشف دروغ، اکنون بدست آوردن حقایق آسانتر شده است و ما معبود نیستیم در باره‌ی آنچه که ادعا میشود حیرت داشتیم. این درست است. این بسیار کمتر از گذشته است.

● **خبرنگار:** علو بین‌المللی میگوید هنوز هم کسی که به خاطر جرائم سیاسی دستگیر میشود، میان تاریخ دستگیری و تاریخ محاکمه شکنجه‌میشود.

شاهنشاه: باور نمی‌کنم.

● **خبرنگار:** تصور می‌کنید انتظاری مربوط به شکنجه و سوء رفتار با زندانیان کاملاً بر اساس بودم بر اساس دروغ هائی که مردم می‌سازند استوار است یا آنکه قبول دارید ممکن است نمونه‌هایی از شکنجه وجود داشته باشد؟

شاهنشاه: دیگر چنین کاری نمیشود مگر آنکه نیست.

● **خبرنگار:** مطمئن‌اید؟

شاهنشاه: امروزه بله.

| | |
|-------|-----|
| تلفون | ۱۳۱ |
| تلفون | ۱۳۲ |
| تلفون | ۱۳۳ |
| تلفون | ۱۳۴ |
| تلفون | ۱۳۵ |
| تلفون | ۱۳۶ |
| تلفون | ۱۳۷ |
| تلفون | ۱۳۸ |
| تلفون | ۱۳۹ |
| تلفون | ۱۴۰ |
| تلفون | ۱۴۱ |
| تلفون | ۱۴۲ |
| تلفون | ۱۴۳ |
| تلفون | ۱۴۴ |
| تلفون | ۱۴۵ |
| تلفون | ۱۴۶ |
| تلفون | ۱۴۷ |
| تلفون | ۱۴۸ |
| تلفون | ۱۴۹ |
| تلفون | ۱۵۰ |

بسم الله الرحمن الرحيم

شفا

اللاهيات والاهل المستقيم

از دانه ها و خاکی ها این اجزاء و به مصلحتی بود که در این
دانه ها - ایضا - با این اجزای دیگر از این عین بود که در زمان اول ظهور دانه در آن زمان هیچ
بود که این دانه ها در این زمان با این اجزای دیگر در مکانی که در این زمان بود که این اجزای دیگر
فراتر از این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
از آنجا برزند - اکنون حکایت که شد و آنست که در این مضمون سایر اسامی :

سپیل -

آنگاه سپیل که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
سازمان با آن شخصی که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
هم در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
سپیل بخاور کرد -

شلاق کبکی -

از این در این کتب است که شلاق کبکی - که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
آنگاه که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
باز این میگویند که شلاق کبکی - که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
ایضا که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
سپیل که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
شلاق کبکی که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
دانی با شلاق کبکی - که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر

چنانی کبکی -

شلب آشنه - که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
دارد که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
خود اسم کبکی - که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر
آنگاه سپیل که در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر در این زمان بود که این اجزای دیگر

صفت

آن سرخ بود چنانکه سلفت خورت عجبان و اما چون خود آنطور که مراد از برد و میسر باشد و جلوی من میاید
 در مکان مایکوت و ارضی که گفته است آن محل را اجرام صفت در آن وقت بود که آیه شریفه یا نارا کون برود و سلف
 برود با جلدی شد و با خود در خواب و خوابها میزاید و معجزه قرآن آشکار بود در آن سیدنا صبر بود بعد از آن اجازت دادند
 شکر خود را بپوشانیم پس همان ناکسلیها را از اول شروع کرد و در بیان شکر را کند و همان تفصیل در آیه شریفه یا نارا کون برود
 بعد از آن آنقدر سلی بسوزد که در آن وقت و ساعت الا شب بود که بسوزد و در آن استوار و با اسلیم بود
 بر روی پایشان و بی خوابی -

صبح ۸ اردیبه - بود که بگوش در سلسله مایه که وقت : برای رفتی بد فرقا فرمودید . جمعیت او در فرقیتم برآمد
 صبح بود که با خودی در فرقیتم توسط آقایان مهاجر از اهل قندی شروع در ملاحظه ادا داشت . سپس دستور دادند که در وقت
 بدون وقت با دست و پا برانگه کم در وقت . هیچ اجازت ندادند و با دست و پا برانگه کم در وقت . هیچ اجازت ندادند
 غیر مسلح و بی نظیر است و اینها در وقت و ساعت بود که در حدود ۳۰ بعد از ظهر باز حرم آمدند و شروع در بیان حرمی
 نمودند تا که بعد از ظهر و همان دستور صبح را دادند و در وقت و ساعت ۱۱ شب بود که از قندی آمد و همان چنان
 مذکور را بوجود آورد و وقت . روز بعد - ۸ اردیبه - دو باره یکی روز قبل . یا بگوش در سلسله مایه که در وقت
 را به فرقیتم و در ساعت ۸ تا ۱۱ بجای خود از باز حرمی در فرقیتم ادا کردند و بعد از آن دستور دادند که در وقت
 صادر کردند و هر بار این سلسله هم بود که ۱۱ شب اجراء نمودند . بدین سوال از ۱۱ صبح تا ۱۱ شب برود
 خود ایشان و بعد از حرکت بدو در سلسله و ساعت ۱۱ شب با بگوش در سلسله مایه بود بعد - ۸ اردیبه
 برای برقیتم چنانکه بگوش در سلسله مایه را به فرقیتم ادا کردند و بعد از آن دستور دادند که در وقت
 بعد از آن همان دستور را در وقت قبل را اجراء نمودند و با اذنی شب همان دستور را در وقت قبل را اجراء نمودند
 دختر و قدری خارج از آن روی با ایشان . سپس گفتند : دستور داریم که شب نماز را در وقت و ساعت
 روز بعد بعد از نماز . تا همان باز حرمی در وقت بعد (۸ اردیبه) که در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت
 فقط همانانی باز حرمی میکرد . همان اذنی باز حرمی آنروز بود که تا آنجا حضرت حجه الاسلام اوالسلسله آنکه شیخ
 عبد الرحیم ربانی شیرازی را به فرقیتم آوردند . بنده هم از حضرت دستور را در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت
 خدمت ایشان سلام کردیم که تا آنکه سلسله مایه را به فرقیتم ادا کردند و بعد از آن دستور دادند که در وقت
 ایشان عمل کرد و در سلسله مایه خوب رفت خوب رفت بود و تا آنکه سلسله مایه را به فرقیتم ادا کردند
 شب آن شکر که در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب
 در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب در وقت و ساعت ۱۱ شب

آوردند در اطاق بجاور از حطلم شروع بار جوی کردند. و آنروز هم از جوی شکم بی بهره نبودند. قدری از حضور پدر و قدری در غیاب ایشان. و بعد از قدری صحبت بار اطاق دیگر در اطاقی که پیش بیامسار ختم (محل خواب) و اکثر اهتخت خود اطاق است نظامیان بر سر در اطاق بجاور انداختند. چنانکه از خود بخود میان آمدیم و چنانکه با آنجا سر کشید. بود و آنچه آنجا چه میماند آنجا قرار بود شکم میسومت که حد داشت.

فلک در جوی شکم هم قرار آن -
 در یاد داشته بود که ناگهان صبح روز ۱۲ ارار ۵۸ - معدوم با جمعه روز عرفة - با شش اینجانب با به قدری در آن وجود از تنه به گوشت یاد بردارند. و پس بیاضی که نیم ساعت قریب در ۱۰ صبح بود که در این اینجانب با به قدری بودند آنروز در نزدیکی یک فروردین در راه جرای و آنروز با جوی رنگ: از قندی در احمدی: ۳ نفر اول مجربهای طول المده در جوی شکم با عجب تهیه میکردند. اما آنروز آخر آنروز ما هم در آنجا بودند. ناگهان دیدم یک فلک و ۲ عدد مویز و لعل و لعل و سبزی را آوردند. در دفعه اول چنان برانگیز کردند که چوبها شور و زرد شد و من میسومت. بعد از آن تهیه شروع شد و پس آن جوی اول را با شش سبزی اجراء نمودند. در آن تهیه شروع گردید. بعد از آن بر این دفعه سوم همان عملیات را تکرار نمودند و خلاصه در حدود ۵ یا ۶ بعد از ظهر آنروز این نادره صیقل دادند داشتند. در آنروز آنقدر انگشتان و در کنار آن ندهای قبل بر خلاف حرکت طبیعی مکان روان حرکت دارد و خلاصه یک ماهش تا شش و غیره قابل بیان من نبودند این ماهها اغلب آنرا مسلط آنرا اجراء شد. آنچه آن موافق سر را گرفته و کشیدند و چنان شلاق و کوبیدند چنانکه مختلف بود و سیلی میزدند و صورت و سر گردن من گرفته و که زبان بادام گشنیز و قطره قدرت نوش آنرا از آنجا از آنروز بود که دیگر با هم بستنی بکنش بر وقت. چنانکه مشکل بود که بر اینسان در راه بروم. و باز خود را بطرف خود میسومت. و دستها میگردانید و مشکل شکست المیز میبرد زمین میسومت. و بر این در راه با هم و بعضا خود میگردانیدند. چنانکه در هر روز در هر یک از این روزها. بله ما آنرا صاحب فلک نمود از این ترسته و رنگ آنرا در راه به نام در طبقه یافت میشود.

صندلی برداشت گرفتند -
 روز سه شنبه یا چهارشنبه (۱۵ یا ۱۶ فروردین) بود که بر باز از آنرا صاحب فلک به قدری بود. آنروز ناز قندی بود. و تهیه قندی که بر یاد صندلی را بدست من داد و گفت: آنرا بر بالای سرت نگه دار و یک پای خود را هم از زمین بردار. بعد از این گفت: خوب. در آن آبا بایت و بالاخر آنچه از سر میسومت و با هم میسومت که در وقت دستم بطرف شما انگش شد و صندلی بطرف با این قدم من تره یک میسومت. ناگهان گفت: بهر بالا در این راه چنانکه یاد آنرا انداختم. بهر باز و تصور داد اگر بالا برود سیلی گوش او زمین کا با هم در راه میسومت.

و چون سلطان شدت بر طبق اظهارش عمل شود ما چنان پیش میرویم که از پیش گشته و صحتی بر سر ما نماند
 پس دست داد و بعد از مدتی دوباره شروع به تدبیر کرد و بسر بازگفت: اینرا بجا سدا خوانند بر
 بر این دشنا -

بر مصلحت ما چیزی از دستش نماند موسی و آن از او از زنده و خیره بی بهره نبود و در انقلب آنها بعد از اطلاع رسید
 خوب بیاد دارم که در روز غلبه کردن حسن فریاد آنها که فریاد را یاد کردم که بگوید فقه مکن از باز جویم گفت: اما از زبان
 من: آنچه ما این جملم را گوئید که صد ندا شد. آنچنان مشرک آورد بر دیگر مکن از آنان انقلب خود را بعد از این مینویسند
 در صورتی که همیشه برادر خواجه بوجود آورد. آنقدر آنقدر حضرت آیت الله العظمی حسین با سزا گفتند و در شانها
 اند که بی نهایت مشرک آورد بود

فغات دیگر هم بر سر ما بودی و مندر شده اولی از تقدیر بزرگ شکیبایی محقق میاور کرد
 نیام و درباره این از علماء قاری بچشمه آن که بار خود را برین دارد ساخته

و خاتمه بر چه فریاد کشید که کافه و کس با عجب بد بدید تا بدو اسکانی که هم از سر سلطنت کنیم ولی آگاهی مسامحه
 ز دادن کاغذ و قلم خود را می کردند چون میخواستند آنکه ز جو شکسته از زمین برود و صفا سفارش بعضی از آن آنگاه
 می طرد در زمان ملک دار زمین رفته است زمینها را تا بعد از این است

ما بسا عرض مسلم که عجب هیچ کرد از ملک شد که فقط بجز آمدند از بی باز داشت و این همه ز جو شکسته که
 زانرا این دو اما شمه اند و سها تمام بیای نیز نما که کشیده شده ام خود را هیچ بوم می میدانم
 والسلام علی من اتبع الهدی

دارگاه هیئت مشورتی آذربایجان، سرشنه ۲، اردبیل

بیت شریف سجده ای

بسی از خود بر نیت زلفی بود . بر نیت در می . که می نشانی در می با او که فراس ن بود ولی نه این نیت
 سوادک خزان نه رسید . . در می که می نه ولی بر می در می با او عطا بود (مکتب حسین زلفی) نزلت عام با صلوات
 نبایست که زمان ۵۴ هجرت که در آن نه بود (بجز در تابوت) . این آنگاه به اتمام که از بسیار محرمات
 که در آنجا گذشت . در می که خیزد است و صحت او را در میان می گذاشته و هفتاد هجرت داره . ولی از او صبر (عضدی)
 انبارت امروز محرمات را مقصد داشته . در آن تابوت ۵۴ در راه صبر است و شکری و سوگن هفت (مؤلفه مشکوین) ، بر نیت
 سجدار به بیت که خیزد است . نبایست او صبر زلفی با بعد از صفت خلیل زلفی و بکار در نیت و شکری
 نقاب . بر این بسیار از آن ای تقصد و چون است که سجدای این نیز کجا تر کند است ولی نسبت ال همین زاده معانی را عرض کرد
 در این روزها مصرعی که طبعش می بین و صفتی کند که سجدار از قدرت فائق العاده او بر ظهره است و چون بر نیت نشسته که با
 همین زاده می تواند کار کند ، همین زاده را به سوادک مرکز خلق مضاف کند . از معانی کبریا که در طبعش می نشسته این بود :
 در آن که سجدار در نیت است آنجا که کاف بود ، نه می آورد افتاد است . قرار زلفی در نیت کجا بر نیت است
 (که بعد از این) خاطر سجدار بعد از نیت قرار زلفی است . حرفه از این قرار است که مقدم از سجدار که در نیت افتاد
 حقاقت کند . با نیت و در این حالت آینه می خراب و کوه سجدار از او که در نیت افتاد سجدای کند ، نه می زاده در نیت
 حاکم : نه می زاده از محرابه و سخن ، از سجدار است که می کند و نشسته با نیت می نماید .
 بعد سجدار که نیت بسیار از معانی تقصد کرد و در می با افتاد از قدرت فائق العاده او را دانست بر عهد صبر
 را ایجاد کرد که تا آنجا که ممکن است . در اینجا می آورم :

- (۱) سجدار بر نیت که کینه بر نیت شده بود ، توانست ترکیب یکپارچه را تغییر دهد و از نیت خستنی از فرجه
 را بر حقیقت بر نیت آورد که از آن گمان ^{زلفی} آید ؟ بطوریکه صبر است . بجز این افراد از آنکه از نیت که
 حاصلع انصاف نیت در نظر بر دارد بود .
- (۲) افرادی که از نیت در وقت مذکور می گفتند (در واقع در نفس نیت) کاری که از نیت بر نیت

تفصیل دارد و در بعضی جاها به نام اسپی (سوف برافینی) و بعضی (سوف برافین) نامیده اند. علت
مانند این درخت خمر در میان ما در ایران و بعضی از بلاد دیگر که در ایران باختر از میان ما اقسام زیر است
در سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶ میلادی) ما در حوضه از افواه حضرت حبیب (رضی الله عنه) از ما یادگار کرده اند... و نیز یادگار
از عرب چون آفتاب خیمه بر روی هوا و عطا. شرکت داشته اند و این سابقین را فروری مثل سبزه از نظر درخت است
۳۳) آفتاب سبزه نام دارد. در بعضی نوشته های مشهور است که تقاضی بود (و تقاضی و طینه و سرخاوردن و طینه و)
افراد که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد (و تقاضی و طینه) که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
باز می بیند از آنجا که اکثر طیفه در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
شکل آن در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
شده و در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
بسیار است و در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
بود و در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
همه طیفه کرد. استه گین را در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
خیزد و در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
که بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
با مستقیم باشد.

۳۴) از سوال صاحب و سایر دانشمندان که در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
در بعضی از بلاد جنوبی است. یعنی تقریباً در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد

الف - کمبود میزان میزان در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد
زنجبیل است یعنی در بعضی از بلاد جنوبی که در بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد جنوبی و بعضی از بلاد

ب - درستی، میزان باعنی افراد ایک ۲ بر طریقیب و تا در سطر اول، تعلق هم شرط بود که سوره اول است :
 قند میزان باعنی افراد عینی نه بار بود در حق اشک لری ایک ایک لری و آنکه نقد العودیه و آن به صلی و کرد، می گرفت، باعنی لری
 کله عینی شد ~~...~~ ؛ یک عدد دیگر هر یک و دیگری سوره اول در شک سوزن ها به سحر سوز بود . با آنکه با باعنی
 و حله افزایه منت زیاد بود آن نزدیکی که بود و ابوابی هم صانع بود و در حال دشواری مدار بود . در وقت درستی
 بود که هم از آنرا ۱۲ هزار آن باعنی داد . شرطی که سوره اول گذشت بود این بود که فقط در میان چوبی و یکی که دشواری
 کتنی و دشواری چوبی و ^{بیشتر} دشواری داشته باشد، باعنی می بود . این شرط کلا بعد از شرط افراد ایک (می بود)
 قند () به غیرت نفسی می شد که سوره اول نقد (باری که آنرا گفته بود : و من به این آشتان که باعنی می بود)
 اعیان می بود ، می چوبی می خرام : ! قره عینی تغییر می شد که آن افراد در طریقه و تحقیق دست به چوب کردن
 و باعنی و سوره اول ~~...~~ مدام (بر اصطلاح مسکو که) مدعی باعنی بودند . در این آن کار که بر میز سنج باعنی
 کینه می گفت که نقد از باعنی می شد . در اکثری وقت که که از این که میزان بسیار گفته اند که افراد ~~...~~
 العودیه از وقت آن که که در این اند که هر دو باعنی می چوب و باعنی می گفته و حق سوره اول می شد
 کرده اند که مسرتان ~~...~~ همین باعنی در سوره اول شده و باعنی که فقط در ۱۲ . تا به الحاق سوره اول در
 آن وقت آیین در سوره اول لری بر می آمد و سوره اول که در سوره اولی بر می آمد و سوره اولی بر می آمد و
 منت همین وقت بی درستی می شد و کینه نیز اشتهاف چه آمده بود . البته سوره اول است سوره اول باعنی
 سوره اول سوره اول است : کینه سوره اول (سوره اول) ۲۰۰ و ۵۰ و ۵۰ و ۵۰ که قطعه آن سوره اول
 دوست که کینه سوره اول چوبی همین ترتیب (العودیه و سوره اول) گفته و باعنی سوره اول . باعنی سوره اول
 سوره اول را زیاد کرده اند . تا باعنی که بسیار از اعضا و کینه در سوره اول ، سوره اول که از سوره اول سوره اول
 در سوره اول زمان نقد بر می آمدن در سوره اول سوره اول که از این مبلغ است به ۵۰۰ هزار آن باعنی که
 (سوره اول) می رسید و سوره اول سوره اول (سوره اول) در سوره اول سوره اول سوره اول باعنی
 می گفته اند . همین دلیل باعنی سوره اول سوره اول سوره اول سوره اول سوره اول سوره اول

هرم

۵) تیمار تصفیه در مابین سادگی و کمال است نه بد وقت : کجی گرفتن ، حقیقت و تصفیه و با صلح و این
 طرح کرده با زمین بود و در آنکه هیچ قسم بود (استناد به دو آیه در زمین آمده است) ان و غیره ان ایادیه چشم سواد کجی
 از دو آیه در تیمار تصفیه و وقت ان . شادترین حال من کجای تیمار بر سر است و در وقت و در وقت
 تیز و کجی در این نقطه آورده .

۶) بعد از معرفت شنیده بر سر انی در طریقه تصفیه می دادند و افرادی را که مشورت و او را به کجی با زمین
 در وقت می گفتند . آنقدر که تمامی مصدوم در دادگاه می رفت این عرفیات بر مبنای صفت سواد بود و در وقت ~~تیمار~~
 از قندی به من و دیگر می گفت که با هر مافوق می دادند و بعد از آنکه گفته بودند تا به او در کجی . صبح از قندی
 به کجی شرکت رفت و سواد را از سر تصفیه سواد گرفت و گفت که نقطه ما جویرفه (سواد را از قندی و تهران در وقت)
 می دانم . با هم دیگر قندی آمد به من قوی از راه آمانا دادیم که بخوانند و در وقت . (من در آن وقت قندی بر سر
 افتاد است که سواد در آنه خدایت خلیفه حق دادند و من بطور صحت که قندی گفت (در همین معنی) : من داشتم
 من آدم از قندی مردم . آدم آن من سواد از قندی ندانم و حضرت با بر داری داده اند .

۸) سواد در آنی بیشتر بر سر از سر و در وقت در مختلف بود که در آن ۵۶ و ۵۷ صحت وقت از قندی :
 سواد به نازک تر بود که سواد در وقت تصفیه او سواد ؟ کجی در وقت در بعضی از افراد سواد ، سواد قندی از مختلف
 بر سر از صحت اسات و سواد افتاد کجی در قندی صحت بر سر وقت و من السی در وقت که سواد سواد سواد
 صحت با سواد کجی (کجی) در وقت تصفیه سواد بود (کجی) قندی در وقت و سواد
 کجی در وقت کجی با سواد کجی که سواد کجی در وقت تصفیه سواد بود (کجی) قندی در وقت و سواد
 سواد کجی وقت در وقت کجی من سواد . آدم جز آنکه از سواد سواد زمانه و وقت . در آنکه سواد هم جزو سواد
 بود که کجی در وقت .

۹) سواد بر سر کجی : سواد بر سر و در وقت تصفیه (کجی) سواد وقت و سواد کجی در
 سواد کجی . در وقت کجی (کجی) سواد بر سر و در وقت تصفیه (کجی) سواد وقت و سواد کجی در

۱۹ تروریست کشته و دستگیر شدند

روزنامه‌های ایران و مهر در زرد خورد با مسلسل و نارنجک در نارنگ

شرکت تروریست‌های ایران

در تهر اندازی ویرانگر نارنجک در خیابان عبیدز ۶۶ نبی و هاشمی تهران

۲۲ زنی و یک مرد تروریست کشته شدند

کشته شد از تروریست‌های با سابقه بود

مبارزه مذهبی
ادرسراسر کشور
دامه مییابد

کیهان
ایط ثبت نام
ش آموزان
قبول تقاضای
حج اعلام شد



۳ نوورست دیگتر کشته شد

سدا فسر و وظیفه ایرانی آرور رستها همکاری میگردند

جزئیات زندگی اسرار آمیز ارباب ترور رستها

ما شاهد ساعت نبرد مسافر بازو در خیابانهای شاه آباد و شهنار

سازن و مرد ته شده شدند در تیر اندازی و پروتاب نارنجک در خیابانهای شاه آباد و شهنار

اسرار ترور رستهای دستجات ترور رستی بیشتر هر روز ایجاد میشود



کیهان

دستور استخدام ۵۵
هزار معلم صادر شد
پوزت ناستهای بندهی
هستکار آن خود را استخدام
کردند

قلب پاز شد
در آلمان نگر
انداختند

۱۹
۴۰۰
کوشیدند
پیدا شد

فجار هو ایما
۷۱ نفر
راکت

پولیس
آزادمانی تا
پروز
از عملانی
داعیه داشت

پولیس
آزادمانی تا
پروز
از عملانی
داعیه داشت

۱ - حسری

بیوست شماره ۱
مربوط به سواک

در باره : نحوه رفتار با زندانیان امنیتی (مستخرج از گزارش بازرس دوم کمیته

بین الطلیح صلیب سرخ)

۱- در جریان اولین بازدید نمایندگان کمیته بین الطلیح صلیب سرخ تعداد زیادی علام و آثار بد رفتاری بدنی شدید در زندانیان مشاهده شده و گروه پزشکی برجسم تعدادی از زندانیان امنیتی آثار زخم و آثار آزاری از این قبیل که نشان دهنده رفتار بد است را ثبت کرد بهنگام دومین بازدید نمایندگان آثار بد بدنی را مشاهده نکردند که نشان دهنده معاز بازدید اول آنها این بد رفتاری بدنی انجام گرفته است * تقریباً همه این نوع زندانیان امنیتی المهار میکردند این آثار در دوران بازجویی بد بد آمد و نتایج کردند که آنها رفتاری را از آخرین بازدید کمیته بین الطلیح صلیب سرخ بعد ندیده اند و این اکثریت آنها (حدود ۲۰ درصد) از اعمال اشرارهای روحی مختلف شکایت داشتند .

۲- متاخر المهار تعداد زیادی زندانی امنیتی و آنها را وارد بنوشتن در اختتام نمودند و داخل زندانیان اعلام کنش این موضوع بکنوع اعتراض به گناه و دستور مجدد است و ضایع از این فشارها تشویب زندانیان بنوشتن تقاضای مقرر به دستور مبارک اطیحاترت همابین شاهنشاه آریامهراست و نمایندگان کمیته بین الطلیح صلیب سرخ تأیید کرده اند که بعضی از زندانیان از نتایج احتمالی چنین اقدامی احساس ناراحتی و کنوع ناخوشی میباشد و اینکه بطور دائم مانع خواهند بود تشویب و تکرانی احساس میکنند .

۳- نمایندگان کمیته بین الطلیح صلیب سرخ متشخص نموده اند که بعضی از زندانیان امنیتی زخمیائرا که در دوران حبس تحمل کرده اند هنوز دارند و ضایع اینکه بین آنها بطور شدید رواج داشت اینستکه بنظر آنها اشخاصیکه مخالف رژیم باشند بوضع مشکوکی در کوجه بازندان مرده پیدا میشوند . *

بیموت شماره ۱

مهرگان بهار و اردیبهشت

۱- تطبیق گان کیفیت بین الطیفی مطلب شرح همچنین انبهارات حاد زندانی اطمینی بر شکستنده به نشان تأیید میگردد تعداد این افراد و نفر بودند که بر زندان کیفیت شکسته شده اند . تطبیق گان اساسی این و نفر استولین اطمینی ارائه در ادت و آنها پاسخ داده اند که در دفتر از آنها آزاد شده اند و در دفتر نشان به صورت بعضی زندگی میکنند و به نفر نیز به هنگام بر خروج با سرودن آنها هم گشته شده اند . در پایان باز به در تطبیق گان ، اطلاعات جمع آوری شده را با مسئولین اطمینی در میان گذارند .

مسئولین اطمینی جواب داده اند که در انبان اطمینی از حدی و بود با جری تطبیق گان کیفیت بین الطیفی مطلب شرح سوا استفاده میکنند و این انبهارات بی اساس است . مسئولین اطمینی همچنین تأیید کردند که گشتهها بر زندانهای زندانیانیکه گشته "تخلیف مجازات خود را بخواست کرده اند این درخواستها بشمار آزادی تیل ان بان معکوس زندانی بوسیله کمیسیون مدوس طی سررس ونگ به پیشگاه مبارک شوکانه میگردد .

۲- کیفیت بین الطیفی مطلب شرح خوشحالی خود را از ملاحظات بهبود های اساسی و قابل تعنی گشته در رفتار دارند انبان و هنگام بازبونی و بازرس و بعد از معاینه به به آند ابراز میدارند همچنین انبهار شده . تعداد قابل توجهی زندانی در سال ۱۹۷۲ آزاد شده اند و بعنوان نمونه تعدادی از آنها به نامت روز تولد فرزند دنا مننده آریا مهر انجام گرفت است . و علاوه تعداد زیادی زندانی اطمینی معکوس به مجازات حبس ابد و یا ۱۰ سال زندان نیز از یک وجه تخلیف مجازات برخوردار شده اند .

۳- کیفیت بین الطیفی مطلب شرح ملاحظه کردیم که تقریباً ۷۰ درصد زندانوان اطمینی در اظرب زندانها بلا فاصله در پاسخ اولین سؤال ما در وجه انبهار توجه فاند که آنها ایرانی نشارداران روسی وروانی هستند در صورتیکه مسئولین زندانها وجود این نوا نشار رانی میکنند .

پیوست شماره ۱
مربوط به ساواک

۷- کمیته بین‌المللی صلیب سرخ هستند است که روشهای انتقال شده حتی بر سر زمین در آفرین بر زمین - احصاء ناعلی در زندانهای محرومان بهیچدر کمیته روابط انسانی بین زندانیان ایتالیایی و افرادی که - بازندان آنها در ارتباط هستند همچنین تسهیلات ایجاد شده بعضی از مواد تغذیه‌ای موجود را از زمین خواهد برد .

۸- کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پیشنهاد میکند که به زندانهای زندانیان ایتالیایی بحثی بر سر غیره از یک آزادی قبل از پایان مدت محکومیت بررسی شوند حتی در مورد زندانیانیکه گمان نماند از خود نماند باشند .

۹- تعدادی از زندانیان ایتالیایی که مدت محکومیتشان پایان یافته نیز در زندان بسر می‌برند . هنگام دومین بازدید نمایندگان اساسی زندانیان ایتالیایی را که با وجود انعام دوره محکومیت هنوز در زندان - بسر می‌برند تثبیت گردانند و سایر گفتوگوهای انجام شده وسیله نمایندگان ایتالیایی این افراد هیچوقت از زندان خارج نشده‌اند . اطلاعاتیکه بر سر این آن بعضی از این (نفر زندانی) (تعداد) بعضی - فعالیتها براندازی زندانی شده‌اند . این مطالب بدین تأیید شده تصدیق . نمایندگان وسیله این نفر با مسئولین ایتالیایی مارج گردانند مسئولین ایتالیایی جواب داده‌اند که اغلب آنها باید در مرتبه - محکمه اعزام شوند و بعضی از آنها در دو سال بهر از استانها محکومیت هنوز در زندان هستند و بعضی از آنها در مسیر بهسیرن و تیفه مهم قبل از ترک زندان نباشند . این اطلاعات اخیر وسیله زندانیان تأیید شده و افزوده اند که امکان پرداخت و تیفه روانه شده و امبارها در زندان میمانند . کمیته بین‌المللی صلیب سرخ توصیه میکند که پرونده هر یک از (نفر مذکور) بررسی شده و اگر لازم است مجدداً آنها تحویل محکمه شوند بتوانند از به تنهین های - آورده در زندان (مذکور تنهین های قضائی و قانونی) استفاده یابند . همچنین کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پیشنهاد میکند که روش اخذ ضمانت (وثیقه) در آلمان

پهلوست شماره ۱

مرکز ساواک

مکتوبیت حذف شود. ضمناً کمیته بین‌المللی طبیب سرخ ارزشمندی ایجاد بکند کمیته برای بررسی و رفع اجتماعی زندانیان آزاد شده غرضمند می باشد و این کمیته تحت ریاست تخصصت وزیر دولت شاهنشاهی خواهد بود.

۱۰ - طبق اطلاعات مکتوبه بهنگام گفتگوهای بدون شاهد (تالار) ، مقامات مسئول هنوز امکان بررسی پرونده خانوادگی های زندانیان امنیتی را که نیاز به کمک مادی و جنسی دارند پیدا نکرد هاند. نمایندگان توصیه شده اند که همه زندانیان امنیتی در همه زندانیهای کشور از امکان کمک بخانواده و حمایتشان مطلع شده اند و موضوع در حد جمع آوری اطلاعات لازم در این زمینه می باشد و این اقدامات سار و تمهید و در حد اعلی نیاز خواهد بود.

۱۱ - در رگیه زندانیهای شهرستانها ، نمایندگان درباره تعدادی از زندانیان امنیتی بازداشت شده - قبل از سال ۱۹۷۶ و تعداد بازداشت شدگان در پایان سال ۱۹۷۶ تحقیق کرده اند و معلوم نیست که در کجا زندانی بوده و چه مدتی در زندان خواهند ماند از این تحقیق ها نتیجه گیری میگردد که اکثریت زندانیان امنیتی - ۹۰ درصد از چند بزرگانند ، اما در مراکز بازجویشها که منحصراً از طرف ساواک - اداره میگردد وادار زندان کمیته مشترک (پلیس و ساواک) نگهداری شده اند. این مراکز بازجویشی بطور مشخص در مشهد ، تبریز ، اصفهان ، شیراز ، اهواز ، کرمانشاه ، سنندج ، مریان ، درماتیکه و غیر آنها می باشد و در بعضی از شهرها در مرکز بازجویشی دارد مانند شیراز . نمایندگان کمیته بین‌المللی طبیب سرخ که تأیید نداشتند همه این مکانها را بازید کنند ولی مسئولین امنیتی و پلیس اعلام - کردند که از وجود بعضی از این محلهها آنها نیز بی اطلاعند و نمایندگان منحصراً در مشهد و تبریز زندان کمیته در شیراز که در آنها ساواک با مرکز بازجویشی جداگانه داشت در مرکز بازجویشی اصفهان که در سلول دارد بازید نمودند و میتوان گفت که در دو بازید نمایندگان کمیته بین‌المللی طبیب سرخ چنین محلههایی

• سرری

هیوست شماره ۶
مربوط به ساواک

که زندانیان در گفتگوهای بدون ناشر عنوان نموده اند مشاهده و با بازدید نمودند .

۱۲ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ توصیه میکند گفتگوات عنوان شده در بند ۲ (مناقشه تعیین های حقوقی و قانونی) و بعد سوماً انتقال ششم ۲۴ ساعت بعد از بازداشت بیک زندان عمومی مربوط به پلیس و امانت‌داران در آن بشود که با او برابر قوانین رفتار خواهد شد رعایت گردد .

۱۳ - بهنگام دومین بازدید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ ، زندانیان امنیتی اساسی اشخاص دیگری که در آن زندان بازداشت‌های دیگر کشور زندانی بوده‌اند متناهیگان الهیاء نموده در حالیکه آن‌ها در لیستهای رسمی ارائه شده نام‌هاست مسئول دیده نشده است . کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از مقامات ایرانی خواهد شد میکند که محل فعلی آنها را اطلاع دهند برام

سری

- ۱ -

پرونده شماره ۲

مروارثه به دستورهای کشورشاهنشاهی

در باره . شریک زندان (مستخرج از گزاره باره به در کمیته بین المللی صلح سرخ)

- ۱- پس از اولین بازرس نباید آن کمیته بین المللی صلح سرخ اقدامات اصلاحی مهم در ارتباط حقوقی زندانیان در کلیه بازداشتگاهها^{ها} که زندانیان امنیتی بسر میبرند ایجاد شده باشند. زندانیان احساس و مستند و نمایندگان کمیته بین المللی صلح سرخ مشاهده کرده اند که توصیه های آنها مورد توجه قرار گرفته و در مقامات قابل توجه انجام شده و برای حل بیشتر مسائل موارد زیر نیز اعلام میگردند .
- ۲- ترتیبات لازم بطور پیوسته و تسهیل خلافت خانواده ها در ارتباط بازداشتگاهها (محلیها ، عدالت ، رفتارنگهبانان نسبت برده انبان و یا با خانواده ها) انجام گرفته و علاوه بر این مشورت با زندانیان خلافت اقدامات لازم ۱۹۷۷ و در مورد نزدیکتر کردن زندانیان به محلیها انانست خانواده ها انان اقدام شده است و مسئله خلافت و ارتباط زندانیان امنیتی و خانواده ها اثر که یکی از مسائل مهم بر خورد شده . در اولین بازرس نباید آن کمیته بین المللی صلح سرخ بوده حل شده است . نمایندگان توصیه میکنند که این شرایط در جهت ایجاد تسهیلات سخن در نظر و ارتباط سرخ بگیرد باز داشته شده . باید استگانی و حقوقی از - از افراد خانواده او (پدر ، مادر ، شوهر ، زن ، برادر و خواهر) انجام گیرد .
- ۳- بحث تلاش مخصوص برای بهبود شرایط مکانی و اخلی در ایران انجام گرفته است و سفید و مقامات و مقامات خارج نیز حراز اعلام شده ولی زندانیان این مورد را استثنائی میدانند .
- ۴- نظرات زندانیان از بازداشتگاهها بکارشهر یافته و زندانیان امنیتی خواهند توانست پس از اینکه این نظرات به مرحله عمل درآید از این مسئله استفاده نمایند . کمیته بین المللی صلح سرخ توصیه میکند مقامات استثنائی در عهدی ایجاد شود که زندانیان امنیتی بتوانند از تسهیلات بیشتری در این زمینه استفاده نمایند .
- ۵- نباید آن کمیته بین المللی صلح سرخ از اقدامات و تسهیلات سفید و وسیله مسئولین زندانیان بوزارت - آموزش و پرورش که تسهیل را تا حد متوسطه و دانشگاهی رسانده اند مطلع شدند و هنگام و بعد از نمایندگان ، اولین نمونه و تجربه این اقدام در زندان قصر در دست انجام بود . نمایندگان احساس کردند که مسئولین زندانیان و مقامات آموزشی بتوانند قابل ملاحظه ای برای حل مسائل پیوسته و آموزش بکارشهرند .

پیوست شماره ۳

سری

مربوط به شهرداری کشور - نشان

-۲-

ک - تلاطمهای مربوط به فعالیتهای ورزشی در حد قابل قبول ملاحظه شد. همچنین نشریات معلی در اختیار زندانیان اخصی گذارده شده. واحکام استفاده از تلویزیون برای همه زندانیان و ایجاد کتابخانه نیز از اقدامات انجام شده است. نمایندگان همچنین یادداشت کرده اند که در اغلب زندانها کتابهای موجود از کیفیت کافی برخوردار نیست بدینجهتی که نه از نظر تعداد زندانیان اخصی گزیده در حد معلومات آنها میباشد. برآ برکردن این خلا، نمایندگان پیشنهاد میکنند که زندانیان اخصی، خواندن همه کتابهای کتبپرو آزاد در ایران فروخته شده و از طریق خانواده زندانیان با آنها برسد. پراکنش وسیله مأمورین مسئول مجاز باشند. ایندگان کتبه بین الطلی صلیب سرخ همچنین معتقدند که زندانیان اخصی اصولا بایستی به نشریات خارجی هفتگی مانند تايم، نیوزویک، اکسپرس نیز دسترسی داشته باشند.

د - در پایان بازدید مسئولین زندانها و مسئولین اخصی از نمایندگان کتبه بین الطلی صلیب سرخ خواستند که توصیه های خود را مبنای انجام امر اند. در حین طت در جهت تسهیل روابط انسانی و کم کردن فشار های ظروعه در مداریک (فشارهای روحی و روانی) نمایندگان پیشنهاد خطایند که:

الف - برای اینکه احساس نشود که این اقدامات در اثر بارده های نمایندگان کتبه بین الطلی صلیب سرخ انجام گرفته در صورتیکه مقامات ایرانی خود با انجام کلیات مسائل تبادل و ملاقاتی داشته اند این اقدامات باید اکثر انسانیت و نعت کنترل امر اند باید.

ب - مسئولین زندانها اجازه دهند زندانیهای اخصی در زندگی مشترک خانواده نگهدار شرکت کنند.
 ب - مسئولین زندانها به کتابها و بازیها و غیره اساس و تدبیر هستند و بایستی برای زندانیان اخصی مکانها را در حد معتدل ایجاد تا حدی که آنان نتوانند احساس کنند که قصد تحقیر آنها در بین است.
 ج - زندانیان ضعیف مدعی نتوانند بطور مشترک نیاز بخوانند.

د - سازمان پزشکی طبق پیشنهاد های عنوان در بعدی تغییر باید.
 ج - اقدامات لازم بطور شفاف کردن فشار روحی و روانی انجام گیرد.
 ح - برای سرزندان طفرات داخلی روشن و کاملی وضع و در اختیار سرزندان اخصی باشد تا علاوه بر آشنائی به تکالیف و واجباتشان بعنوان خود نیز واقف باشند. همچنین طفرات تنبیهی که در صورت بروز اشتباهی -

پیوست شماره ۳

مربوط به مقررات کشوری - شاهین

سری

- ۳ -

باید در مورد نشان اعمال شود تدوین باید و در این مقررات با مضمون موارد از جهت روشن در باره ارتباط
پستی، کتابها، مراکزهای پزشکی، ملاقاتهای خانوادگی، تفریحات، عیال، اشیا یا محصولات که میتواند
مستقیماً در زندان خریداری نماید و اینکه افراد خانواده یا وکیلان ملاقات میآورند، اوقات بیکاری و ...
برنامه روزانه گنجینه شده باشد.

ج- نمایندگان پزشکی کمیته بین المللی صلیب سرخ توجه مخصوصی بر روی مسئله زندانیان اخراجی مردان و زنان
بسیار زندانیان دارند (همانطوریکه در اغلب کشورها این توجه جای خود را ندارد) زندانیان تقریباً همیشه
از یک حالت تشویشهای روانی و جسمی رنج میبرند و در این امر رفتار پزشکی شاهین را که بر مبنای آن اعتماد بسیار
زندانها و زندانها پایه گذاری میشود الزامی میسازد، درحالیکه این اعتماد از بین رود رسیدگیهای درمانی بهبود
میگردد و بدتر از آنکه شاید عطا شده برای بهبود این وضع باشد راهحلی است که رفتار پزشکی زندانیان اخراجی و
رفتار دستاورد در هنگامی و نیز رفتار افراد در این اداری او مربوط میشود. این نحوه عمل باید منجید و حساب
رده باشد. هدف به وظایف بین پزشکی زندانی میتواند نقش خیلی مهم و مفید در رفتار زندانیان داشته
باشد. نمایندگان پزشکی جایست و انتزاعی را در نحوه تشخیص رفتار معکوس بحسب این در زندانیان مختلف
مشاهده نمودند که این افراد ان بیگانه در رفتار اصول پزشکی را در زندانیان نشان میدهند. پزشکان
زندانی اغلب در بین خودشان نیز از هم جدا و منفصل هستند. بیکنترل در سطح عالی پزشکی میتواند
در تقویت سازماندهی و آرامش روش پزشکی در زندانیان مفید و موثر باشد. نمایندگان پزشکی معتقد هستند که
یک مرکز بازرسی پزشکی برای این سازمانها ایجاد شود. نمایندگان پزشکی توصیه میکنند که برای هر
زندانی اخراجی یا بیرون رفته پزشکی تشکیل و این بیرون رفته به همراه زندانی در سایر عملها نیز باید باشد.

سری

دادگرای انقلاب اسلامی تان هرگز

برگه صورتجلسه

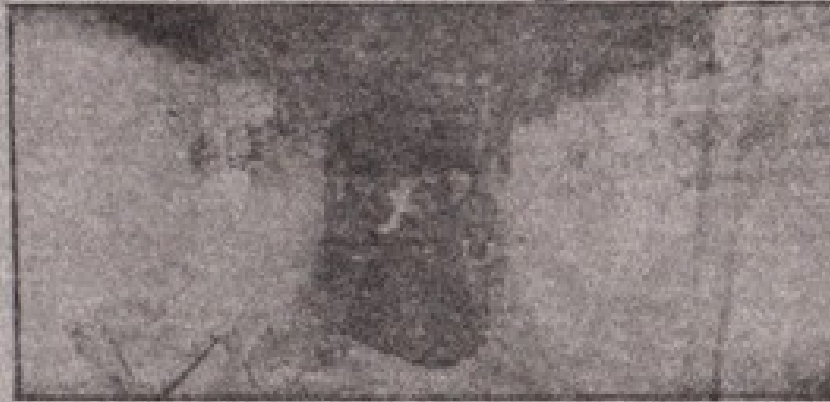
تهران

(۲۰)

| شماره پرونده | تاریخ | نام منتهی | شاکی | ملکه |
|--------------|-------|-----------|------|---|
| | | | | <p>مهاوید سعید کرد فرامی برد . محمود سعیدی و محمود فاکوثری شاید از هم جدیدی در انجام بند . به نظر من تقریباً سنه . زده کن در سال ۵۵ م کیه این مختل شدیم . آنجا در محله سعید کرد فرامی برد و امجدی دانستند . من دانستادم که از مدتها قبل تحت فشار درادانست کار میکردند و شوق درها سینه می انداخته معاذ الله مدتها پیش از این امر بود و اگر سعید کرد برای رویت هزینه مختصی با تمام اصرار برایت ریخته ای گرفته بودند . در سال ۵۶ م در این منزل قتل نزول والدین سعید سعید شده . او نقاب خانها . پس تا کی در برده ها روی نمودی کند او از دانش نامه نافع التمس و منزل لیل خدمت در خطبه این از شدت بعضی و اخوان شرفان هم بیارسته . درحالی که او در تهران زندگی می هنر زلیخه التمس شده و از دانش نامه افراخ شده بود . در آن سال کتبه غنی سعید با چویش سوم شد که او برای عید بخانه خواهر آمد بعضی همین ضابطه از چند روز قبل از عید بر سعید تم لقیبت در اقامت از منزل والدین او ترایت و در نتیجه سعید مشاهده و تحت تعقیب قرار گرفت در آن زمان او با یکی دیگر از دختران محسن بنام خانم انتم اودی امیری را دیدم و در دست و با صبرین تیم ترایش دادند که مخاضه ای واقع در خیابان عاتری امیری شان سینه ای کردند و از آن منزل خانه امیر اودی شده . در پی او امر ترایت امی سعید که خانه ترود یکی از کویچه ای ۱۳ امتری حاجیان و خانه سعیدی در کویچه نیا سعید بیان را با کرم و خانه سعیدی در خیابان پروین برارون که من کرده سعید و در تهران سبیل او بود شناسائی و با تمام در او امر ترایت خانه ای در تهران با سعیدی که در آن بیخ ده هزار تومان نقد اجاره و من را در دست شناسائی و از بیخ الهی فکرم ترایش تیر و از طریق هر یک از غنی سعید بود دکتر سعیدی به پروین نامی در آن وقت اداره موم دادند که دست در دهان دستگیر شدند . که کتبه در بیخ ۱۵-۱۷ او در وقت سال ۵۷ بود که سعید کرد فرامی برد . محمود سعیدی و محمود سعیدی در سن و سعید سعیدی ترانی سعیدی سعیدی سعیدی سعیدی سعیدی سعیدی سعیدی کوریم ، با کرم با کرم تقریباً از آن سال عده نیز در کور و آن بعضی کتبه ترود با منزل با سعیدی اولی من اخذ شناسائی بودم که از غنی لغت دست در داده اند این افراد بعضی تحت فشار در آن سال بعضی کتبه را به عده و هم در سن هم</p> |



شکنجه گاه مخفی ساواک در تهران کشف شد



ایرجا و امروزی مطوفان است که با اعتماد اعضای را به محوطه شکجه و از یک ستون لوله وصل می کرده است. نمای که تنها نشان رنگی، کورسوی لایحه - ۲۰۲۱۱۱۱ بود.

در زیرزمین خیابان سلول‌های بسیار کوچک، وسایل شکنجه و قطعات دستروبی پوسیده انسان بدست آمد.

ایرجا این ساختمان که در خیابان ساواک تهران قرار دارد، در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد. در این ساختمان که در خیابان ساواک تهران قرار دارد، در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد.

در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد. در این ساختمان که در خیابان ساواک تهران قرار دارد، در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد.

در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد. در این ساختمان که در خیابان ساواک تهران قرار دارد، در جریان عملیات اخیر در تهران کشف شد.

اعتصاب کارکنان رادیو

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.

اعتصاب کارکنان رادیو در تهران آغاز شد. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب به دلیل مشکلات حقوقی و اداری است. کارکنان رادیو در تهران اعلام اعتصاب کردند.



۱۰۸

برگه باوجودی و صورتجلسه همین آنرا بر (تقریر)

شماره

صفحه ۱

| خواهان | خواسته | تاریخ | جزوه‌دان | بروتله |
|--------|--------|---------|----------|--------|
| | | روز ۱۳۰ | | |

این به مندرج اظہار نمودار با و سرخط هر تراکم خویشید و اسم حسناء و او درین و شوقین
 ج - در کتب حسناء و او درین سرخطی علی طبعی بنامش بود که در سال ۱۳۰۰ در کتب
 حسناء و او درین سرخطی علی طبعی بنامش بود که در سال ۱۳۰۰ در کتب
 حسناء و او درین سرخطی علی طبعی بنامش بود که در سال ۱۳۰۰ در کتب

تاریخ و ثبت آن در صورتجلسه اینست (نام و تاریخ و ثبت آن) در صورت
 اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان
 علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی
 درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین

۱ - در این روز در صورتجلسه اینست (نام و تاریخ و ثبت آن) در صورت
 اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان
 علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی
 درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین

۲ - در این روز در صورتجلسه اینست (نام و تاریخ و ثبت آن) در صورت
 اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان
 علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی
 درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین اطمینان علی طبعی درین

دانشانی کل الطلاب
جمهوری اسلامی ایران

بر ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۷

| | | | | |
|-------|-------|-------|-----|-------|
| شماره | تاریخ | موضوع | محل | موضوع |
| | ۱۳۵۷ | | | |

در مورد رشته ریاضی (فصل سوم)

با توجه به اینکه در جلسه اول شورای معارف و تربیت اسلامی در روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مورد رشته ریاضی بحث شد و در آن جلسه مشخص گردید که در رشته ریاضی باید دروس ریاضی، فیزیک، شیمی، فلسفه، تاریخ، ادبیات و زبان انگلیسی درج شود.

در جلسه دوم شورای معارف و تربیت اسلامی در روز ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مورد رشته ریاضی بحث شد و در آن جلسه مشخص گردید که در رشته ریاضی باید دروس ریاضی، فیزیک، شیمی، فلسفه، تاریخ، ادبیات و زبان انگلیسی درج شود.

در جلسه سوم شورای معارف و تربیت اسلامی در روز ۳۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مورد رشته ریاضی بحث شد و در آن جلسه مشخص گردید که در رشته ریاضی باید دروس ریاضی، فیزیک، شیمی، فلسفه، تاریخ، ادبیات و زبان انگلیسی درج شود.

همه در همین جلسه.

با استیضاح و با توجه به اینکه در جلسه اول شورای معارف و تربیت اسلامی در روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مورد رشته ریاضی بحث شد و در آن جلسه مشخص گردید که در رشته ریاضی باید دروس ریاضی، فیزیک، شیمی، فلسفه، تاریخ، ادبیات و زبان انگلیسی درج شود.

تحت امضاء و امضاء



کتابخانه ملی و اسناد ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره

مجله

| تاریخ | موضوع | محل | تعداد |
|---------|-------|-----|-------|
| روز ۱۳۰ | | | |


...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...


سوگندنامه

اکسین که در برابر این کتاب آسمانی و درفش پرتو افشان و انبیا و ائمه
 زده ام و شراره های جاوید آن آتش ایران زمین را فروزان می بینم بسیار
 می آورم که برای نگهداری و پیمان بزرگداشت این میز و جویم بر جا باشد چنانچه
 خوشبختی های باگه نثار گشته است و پروان پان همه گشته شدگان در راه میهن
 درود میزنم و سوگند یاد میکنم بآن خدای بزرگ که کتاب آسمانی و پیمان
 و کیش بخود و مخالف ایران و فرستادن آن که در راه سیرافزاری و استواری
 نام و درفش ایران زمین تا پایان زمین دردم بگویم هر آئین شاهنشاهی را
 پاس دارم و در وفاداری نسبت به سلطنت خاندان پهلوی تا ابدتایر چنان
 در پیغ نمودم و بوظایف منوچه را در گنجهای بخت و آرزوی صداقت و درستی
 انجام داده و در برابر اسواران راهسوار بودم و نگه داشته و آنرا بر
 نزد بگترین کسانم علمش سازم. این سازمان را که نگه دارم و بزرگی
 و دشمن دشمنان میهن من است بر آن کرامت شرم. آئین و فرمان سران
 آنرا گردن شرم و در زینور هایش پنهان و آشکارا سیرازی جان ما را شرم.

[Handwritten signature]
 ۱۳۰۴

سوگندنامه
 ۱۳۰۴



 شماره ردیف
 شماره پرونده



 شماره ردیف
 شماره پرونده

رقم پرونده شماره ١٠٠/٢٢٢
 تاریخ صدور ١٣٤٠/١٢/٢٢

نام خانوادگی:
 نام:

| | | |
|-------|-------|-------|
| | | |
| | | |
| | | |
| | | |



 شماره ردیف
 شماره پرونده


 شماره ردیف
 شماره پرونده

رقم پرونده شماره ١٠٠/٢٢٢
 تاریخ صدور ١٣٤٠/١٢/٢٢

نام خانوادگی:
 نام:

| | | |
|-------|-------|-------|
| | | |
| | | |
| | | |
| | | |


 شماره ردیف
 شماره پرونده

| تاریخ و شماره حکم | نوع و درجه نشان | سمت و محل خدمت | نام خانوادگی نام |
|-------------------|-----------------|----------------|---------------------|
| ١٣٤٠ / ١٢ / ٢٢ | پنججهاد یون | | ساواک |
| | | | |

به مدیریت کل اداره (م)

شماره ۲۳۵۳۸۱-۸

تاریخ ۵۷/۷/۶۹

از اداره کل یکم

در باره: ابطال مدارک جنبه‌ای ۳۵۰۰ ساله شاهنشاهی

حاج آقا
لایحه آقای
دو هزار و پانصد و پنجاه و یک سال متعلقه از شاهنشاهی ایران شرکت داشته
لذا به ابطال مدارک قطعه مدارک منسوخ از طریق ریاست شاهنشاهی
مقرر گردیده و خواهشمند است دستور فرمائید مدارک پیوست را به
شماره‌های تحویل نمایند. بجا حکم مزبور بعد از ارسال خواهد شد.

از طرفین شرکت کل اداره یکم - مورخین

مستاد اداری

۱۳۰۵
مستاد اداری
۱۳۰۵

امامزادان خداوند

محمد رضا پهلوی آریا مهر شاه ایران

برای ابرار و اهل سنت با بونی در باره زمین نوری پور سازمان اطلاعات و امنیت کشور

روحیه این فرمان بهت اولادشان آمد و چشم تابون

برساز و اعلی نمودیم . تاریخ ثبت هجری ۱۳۵۰



سخت‌گیر

مادان اخوات هیئت کتبی

تهران

ماده ۱۴۶۶۲ - ۴۱۲

ماده ۲۵ - ۱۰ - ۱۴

مدیر کل اداره حکم ۱۳۱

اداره کل چهارم ۴۱۲

مدیریت خارج از کشور

آگهی بان شماره ۷۸۸۲ - ۳۱

۵۶ - ۱۰ - ۲۱

این آگهی نشر کارشناسان متفرغ در نامه شماره ۱۳۱ - ۱۰ - ۲۱ مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۱ حوزه چهارم است. سوابق کارشناسان را در این آگهی به شرح زیر درج شده است. در نامه مذکور به شرح زیر توضیح داده شده است. این آگهی به منظور اطلاع کارشناسان است. در این آگهی به شرح زیر درج شده است.

مدیر کل اداره کل امور خارج از کشور

۵۶/۱۰/۲۱

۳۲ نفر

۳۱ نفر

۱- آقای بهمن نادرپور

۳۱ نفر

۲- سرنگ ایزدی

۳۱ نفر

۳- آقای امین شریفی

۳۱ نفر

۴- محمدحسین نادر

محمدحسین شیباز

اطلاع آگهی - سوال

۵۴ - ۱۰ - ۲۲

ماده ۱۴۶۶۲ - ۴۱۲
ماده ۲۵ - ۱۰ - ۱۴
ماده ۳۱ - ۱۰ - ۲۱

۲۱۲ مورخ

رئیس اداره حکم حقا سرتیاز

۵۶/۱۰/۲۳

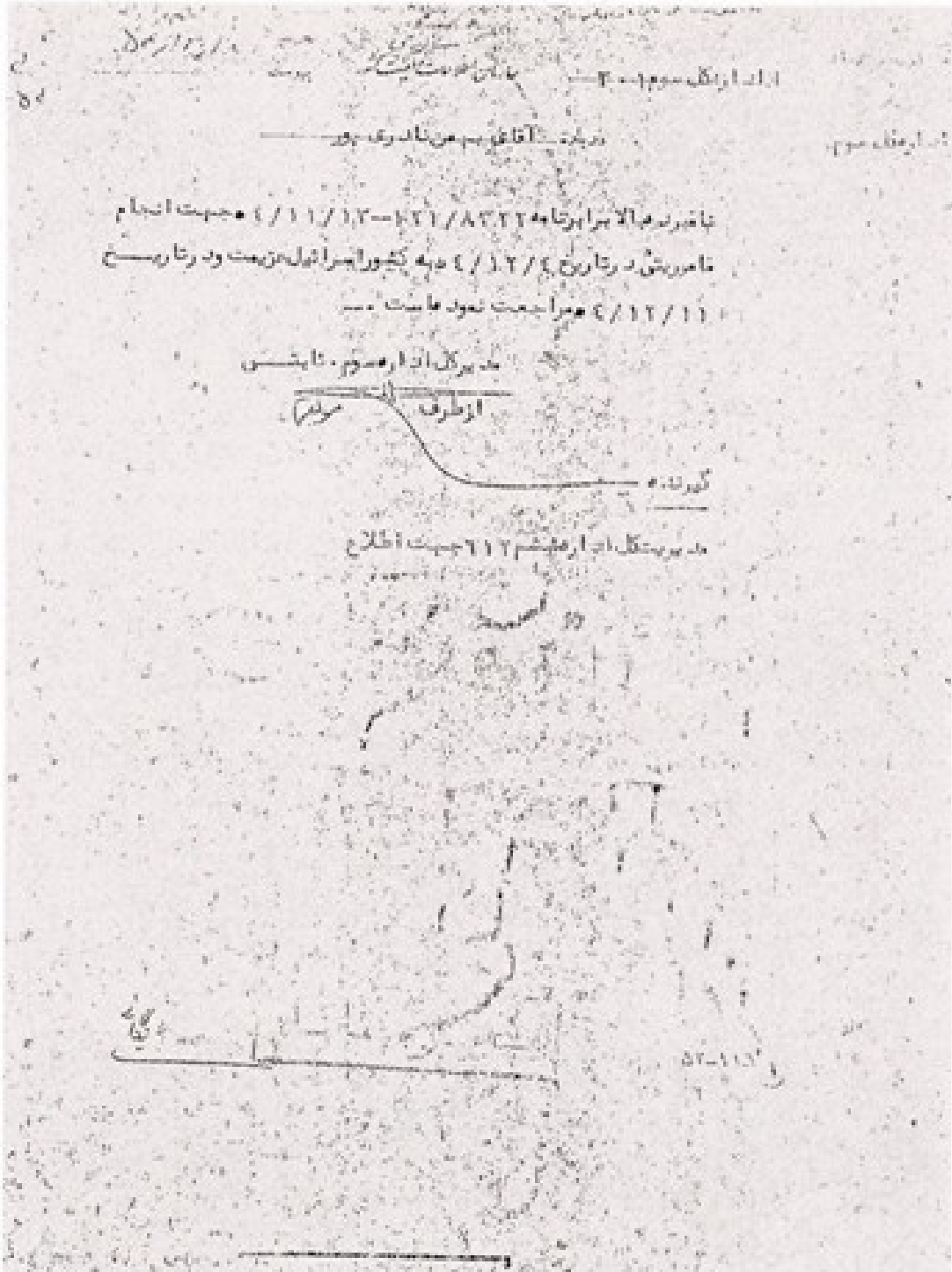
خیلی محترمانه

۵-۱۱۶

در پیوند آقای بهمن نادرپور به گیتان فرماید

۲۲۹۲

۲۵ تاریخ



طهریت گل اداره یکم ۱۲۱

۱۵/۷۲۲
۲۵/۱۰/۲۲

اداره گل چهارم ۱۱۵

مأموریت خان ارگنور

ببروز نامه شماره ۱۰۰۲/۴۷۴۲ - ۲۵/۱۰/۱۵ حوزه تیمار ریاست ساوانک (اداره بهداشت)
اسم مستعار کارمندان ردیف ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ شدن در رابطه بیرون بنسرخ
زیرنصین و اعلام میگردد . اسما " سایر ارشدان نامبرده نیلا " بگنور امریکامارت نمودند .

طهریت گل اداره چهارم . کیکولیسو
از تاریخ ۲۵/۱۰/۲۲

- | اسم حقیقی | اسم مستعار |
|--------------------------|----------------|
| ۱- سید حسین رمضان پور | بروز اخباری |
| ۲- حسین بیگلری | سیدی آریا |
| ۳- ابن نوری | حمید نسوی |
| ۴- بهمن نادری پور | بهمن شهراتی |
| ۵- عبدالله نوروزی | عبداله امیدیان |
| ۶- ناسم احمدی اصل - حوزه | قلم نرغزی |
| ۷- فرید شهراتیان | فرید روحانی |
| ۸- عزت اله فلزاری | عزت اله توفانی |

گردد . حوزه تیمار ریاست ساوانک (اداره بهداشت) بازگشت بنامه شماره ۱۰۰۲/۴۷۴۲

۲۵/۱۰/۱۵ جهت اطلاع
امضاء و مهر
رئیس بخش ۱۱۵ - سردار
۲۵/۱۰/۲۲

رئیس اداره یکم خضالیت - شریازی

در پیوسته نامه بهمن نادری پور به ایالتی
کمیته
۲۵/۱۰/۲۲
فهرست ها در پیوسته



جمهوری اسلامی ایران
کمیته مرکزی انقلاب اسلامی ایران
• بانک بازجویی •

شماره
تاریخ

بجای

با در نظر گرفتن سابقه و دستاوردهای ارزشمند دانشمندان و متخصصان در زمینه‌های مختلف علمی، فنی و حرفه‌ای، این کمیته مرکزی انقلاب اسلامی ایران، به منظور اعطای فوق‌لیسانس به افراد واج شرایط، در رشته‌های مختلف تحصیلی، اقدام به برگزاری امتحانات کرده است. بدین منظور، فراخوانی عمومی به منظور شرکت در امتحانات فوق‌لیسانس در رشته‌های مختلف تحصیلی، به شرح ذیل، به اطلاع می‌رساند. این فراخوانی شامل شرایط، نحوه ثبت‌نام، آزمون، و سایر موارد است.

۱- نام رشته‌ها: تمامی رشته‌های لیسانس که در جدول ضمیمه شماره یک این فراخوانی درج شده است. ۲- مدت تحصیلات: در مقطع فوق‌لیسانس، دو سال تحصیلی است. ۳- شرایط شرکت: کاندیدان باید دارای مدرک لیسانس در رشته مورد نظر باشند. ۴- نحوه ثبت‌نام: ثبت‌نام کاندیدان از تاریخ ۱۳۰۵/۰۴/۰۱ تا ۱۳۰۵/۰۴/۳۰ در آدرس تهران، خیابان ولیعصر، شماره ۱۲۸، در دفتر ثبت‌نام فوق‌لیسانس انجام می‌گیرد. ۵- آزمون: آزمون کتبی در تاریخ ۱۳۰۵/۰۵/۰۱ در محل اعلامی برگزار خواهد شد. ۶- پذیرش: پذیرش کاندیدان بر اساس نتایج آزمون و ظرفیت رشته‌ها خواهد بود. ۷- سایر موارد: کلیه سؤالات و پاسخ‌ها در دفتر ثبت‌نام قابل دریافت است.

شماره پرونده ۴۱۳۸

شماره جلد



آخرین مکانی الهام بود

نام فریدون

شهرت نوآوری

نام پدر محمد

شغل کارمند

نام و شهرت قبلی

شماره شناسنامه ۲۲۷۱

تاریخ و محل صدور ۱۳۲۹ - تهران

تاریخ و محل تولد ۱۳۲۹ - تهران

تابعیت

منصب

نشانی

لریک روزه ۰ ۵۷۹ ۱۱ ص ۵ - ۸ - ۲ - ۱۰ - ۴۵۷ - ۵۰۸۴۵۷
۴۵۱ دارایی سابقین مرکز

تلفن ۱۱۰۴

۴۲۰۸

۱۴۰۷/۵/۲۰
۱۳۸۷/۱۲/۲۵

در بیت اداره گل سوم ۲۰۱

اداره گل یکم ۱۲۱

انجمنی دخترانه

نشانی و پتو شهرهای کشور

بنامرشد های شهرهای کشور و تعویب اطمینان شما این شاهنشاه آرماسیر بزرگ ارتشداران گرامندان شرحه
زیر از تاریخ بیست و هفتم اسفند ماه سال (و با اطفال و نشانیهای اختصاصی شرحه شم پانی کشور دختر گردیدند
طبیذا بفرجود و شمار ریاست منظم ساواک خواهشمند است دستور فرمائید مراتب را بنامرشدگان اطلاع نمایند
تس از وصول عدال و حکم مربوطه متعاقبا ارسال خواهد شد .

در برگ ۱ اداره یکم - تهران -

۱- شماره سرشپ جلالسجده ای رئیس کمیته مشترک خدمت خرابکاری با اطفال و بگنجه نشان درجه دوم کوشش

۲- آقای بهمن نادری پروتاسیر کمیته مشترک خدمت خرابکاری با اطفال یک قطعه نشان درجه دوم کوشش

۳- سروران همایون کابانی دهکدری

۴- آقای محمد حسن نامری

۵- آقای خوجهر و شید خواه

۶- آقای ناصر نوذری

۷- آقای فریدین توانگری

۵ برگ برگه

سرپرست اداره کنترل

انجمنی دخترانه

شماره
تاریخ
بیمه

شماره _____
تاریخ _____
بیمه _____



جمهوری اسلامی ایران
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
شهرستان _____
(شماره _____)

شماره ملی کشور _____
تیمار و یا شماره حاکمیت و یا شماره وزارت کشور _____
شهرستان _____

بیمه‌گذاران به این بیمه‌نامه می‌توانند از طریق آن سازمان به شهرستانی که بیمه‌نامه صادر شده است به نام این بیمه‌نامه
شهرستان کشور و به موجب این بیمه‌نامه در این شهر بزرگ ارتقا در این بیمه‌نامه به دست می‌دهند و به دست می‌دهند
ماه ۱۳۵۱

- ۱- تیمار و یا شماره حاکمیت ای و یا شماره حاکمیت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم کوشش
 - ۲- آقای دار و دیوار حسن چینی حاکمیت باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
 - ۳- آقای محمد علی آرشاد پور حسن حاکمیت استان کرمان باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
 - ۴- آقای پیرنیا تاوانی باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم کوشش
 - ۵- سران هادیون تاوانی باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم کوشش
 - ۶- آقای محمد حسن باوری باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
 - ۷- آقای خود پور توفیق خراب و باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
 - ۸- آقای تاوانی باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
 - ۹- آقای فریدون توانگری باور کیمت مشترک شد خرابکاری باعدای یک قطعه نشان درجه دوم سپاس
- ارتقا در این بیمه‌نامه اختصاصی شهرستانی کشور و به موجب این بیمه‌نامه (۲) سازمان معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (۳) در این بیمه‌نامه
است.

گروه شماره ۱۶۳۵۱۱ رئیس شهرستانی کشور - سپید بند پانته‌پور

۱- تیمار و یا شماره حاکمیت اداره سر رشته دارای بخاطر آن حال همین نشانها
۲- تیمار و یا شماره حاکمیت مشترک شد خرابکاری جهت آگاهی

رئیس اداره کارگری - سر توفیق چینی حاکمیت
از سوی سر رشته پانته‌پور

محمد توفیق چینی حاکمیت
۱۳۵۱

۱۳۵۱

۲ پروپیت در زرد و خورد مسهل حاذق بامأموران در قر وین کشته شل زندگی

حال ۲ خرابکار دیگر که در

۳ تن از

تروزیست ها

تیر اندازی بامأموران

دانشجوی

مجر و ح شده اند و خیم است

فنی بودند



۴ تروریست در زود خورد مسلحانه با مأموران در قزوین کشته شدند

از زندان آزاد شده است .
 مهربیف سروان طی بیست و پنج دقیقه به راه سال گذشته بر باز انجامز انوبیش در جینرا انده کی کشته شد و مأموران انتظامی بر تعقیب قاتلین این کارمند شهر باسی بودند .

انوبیش مرحوم طی بیست و پنج دقیقه در نخستین ساعت با هماد آن روز در جین رانده کی منجر شد و تاخیره به شهات رسید .
 پس از این حادثه اعلام شد که عوامل خرابکار و تروریست در داخل انوبیش کارمند شهر باسی مواد منفجره کار گذاشته بودند .
 تحقیقات مأموران اداسه یافت ضمن این تحقیقات مأموران انتظامی قاتلین این کارمند شهر باسی را کشته و دریافته که تاخیره کیان به تروین رفته و بعضی ضمهات .

انعامات شد افیش دستگیر و به ۳ ماه زندان محکوم و پس از تحمل مجازات از زندان آزاد و مجدداً به فعالیت های خرابکارانه پرداخته است .

● محمود نظاری دانشجوی سابق دانشکده فنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۰ به جرم فعالیت های خرابکارانه بازداشت و به ۸ ماه زندان محکوم و پس از تحمل کیفر ، آزاد و باز دیگر از سال ۱۳۵۳ به فعالیت های خرابکارانه روی آورده است .

● انوشیروان لطفی دانشجوی سابق دانشکده فنی دانشگاه تهران دوبار در سال های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ به علت فعالیت های خرابکارانه بازداشت و آخرین بار روز ۲۹/۱۲/۵۳ پس از تحمل یک سال محکومیت

مواد منفجره و اغالیبه های منفجره کشف و ضبط شده است . همچنین در خانه بعضی این عده در تهران نیز مقابله ای اسباب و مدارات منفجره به دست آمده است .

رضوی این گروه را خرابکار منجری به عهده داشته که از سه سال قبل شورای و به فعالیت های خرابکاری و تروریستی اشتغال داشته است .
 سه نفر دیگر اعضای گروه که از زندان گنت شورای و به فعالیت های خرابکارانه پرداخته بودند دارای سوابق پشت زهر هستند :

● منصور فرییدی دانشجوی سابق دانشکده فنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۱ با اتهام فعالیت های انقلابی گرانه در محیط دانشگاه و

مأموران شیرانازی گرفتند . مأموران ناگیر به شیرانازی مطالب پرداختند و در نتیجه دو نفر از افراد خرابکار کشته و دو نفر دیگر مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و زخمی شدند .

مجموعین به شیرانان منتقل و معالجات در مورد آنان آغاز شد . ولی طبق اظهار پزشکان حال دو خرابکار زخمی نیز رضایت بخشی بست و در حال اعاده بر بیرون شدند .
 مقامات انتظامی با آرزو شدند که از گروه خرابکار مبرور که طبق تحقیقات سموله دو نفر از اعضای آن در اختیار انوبیش و قتل مهربیف سروان شهر باسی عینی بیله طبع در زندان گنته و حالت ناخوشانه چهار قبضه سلاح کمری ، تعدادی قطعه - مقابله ای

انور اعلام شد که دو نفر تروریست های که در ظل مهربیف سروان طی بیست و پنج دقیقه شهر باسی و طقات داشتند هنگام بمباران با مأموران انتظامی در تروین کشته شدند و ۴ تروریست دیگر سمورده اصابت گلوله قرار گرفتند و زخمی گردیدند .

دو تروریستی که کشته شدند خطاب منجری و منصور فرییدی نام دارند و دو تروریست زخمی محمود نظاری و انوشیروان لطفی نام دارند .

مأموران ، با هماد یکشنبه به ترور کنند بعضی که خرابکاران اخصاصه گردیدند . خرابکاران که متوجه شدند مأموران بعضی که آنان را کشته کرده اند داخل منزل بطرف

کیهان

شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۴

۹ زندانی در حال فرار کشته شدند

که ماموریت مراقبت و حفاظت از اتوبوس را برعهده داشتند اقدام به تیراندازی به طرف زندانیان فراری نموده و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان به شرح زیر کشته و هیچیک موفق بفرار نگردیدند وضع مزاجی دو نفر از مامورین که یکی از آنها مورد اصابت گلوله سایر مامورین قرار گرفته رضایت بخشی است. اسامی زندانیان یاد شده به شرح زیر است :

- ۱ - محمد چوپان زاده ۲ -
- احمد جلیل افشار ۳ - عزیز
- سرمه‌ی ۴ - بیژن جزئی ۵ -
- حسن ضیا ظریفی ۶ - کاظم
- ذه الانوار ۷ - مصطفی جوان
- خوشدل ۸ - مشعوف کلانتری
- ۹ - عباس سورکی

امروز مقامات انتظامی اعلام کردند ۹ نفر زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند.

طبق اعلام مقامات مزبور تعدادی از زندانیان ماجراجو در داخل زندان مبادرت بتحریرک سایر زندانیان می نمودند. مقامات زندان تصمیم گرفتند آنها را، به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنان به زندان دیگر در حرکت بوده زندانیان ضمن حمله به مامورین مستقر در اتوبوس زندانی برومجرور کردن دو نفر از آنان موفق میشوند از اتوبوس خارج و مبادرت به فرار نمایند که در این موقع مامورین مستقر در دوخورو متعاقب اتوبوس

(۳۲)

منزل از آنجا که استقامت استوار ایران ریشه از اصل ملی دارد و تا آنجا که با هر یک از
ایران چه در هر ۱۰۰۰ سال پیش به تدریج رسید و در این منقسم هم از آنجا که در گذشته چه در زمانها
گذشته می مثل سوادکوه بود، اندر آنجا که در هر دو طرف و در آنجا که در هر دو طرف استقامت استوار
بلور گشته بود که در وضع خود در طول سابق آن گذشته شش و در هر سالی مثل تصدیق از سالی
و در آنجا که استقامت استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
برای استقامت ایران بود که گشته استقامت استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
آنجا که در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
دارد و تا آنجا که در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
همه همکاران استقامت استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
چون استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
برای استقامت استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
نیز در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
از هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
که استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار

و نیز به استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
تکرار کنید و در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
اینها که در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
من و من عزیزان خود استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
سازگاری استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
و در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
که استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
- ایراد استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
و در هر دو طرف استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار
عرض استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار استوار

۱۱۱

و بعد از فراز از زندان نیز پیغمبر خرمی از دکان سادگان فرسوده است. بپای این حدیث نزدیک است
 که وی گفته شده در پنجاب از خود فرسوده شده است. بعین نصبت شیخ دهقیت و
 گفته شده که در آن زمان که او از زندان فرار کرده است که انقلاب اسلامی برود شده باشد و گفته است
 شهادت من در این راه است که در این راه شهادت من است که از راهی است
 حقایق برای خانواده او فرسوده است.

۲- استانی شیخ میر شریف دهقانی و علی جنیدی آمل که همه به جهت اعتقادات مذهبی و
 فطرت با دولت ایران که در سازمان برپا شده بود، حدوداً در سال ۱۳۰۲ هجری قمری و حتی بعد
 شریف دهقانی را نیز سوزانده. چه افراد دیگری که در این ترتیب نامها از زندان شهادت
 رسیده و درجه ملی معنون شده اند از آنجا نیست. البته در این میان افرادی که
 در خانه این عدالت محترم بودند بر سر راه آرام و فیه خود نیز شهادت رسیده و پس
 چه افراد به جاده آملی برده و در آنجا سوزانده اند چه کسی می باشد.

۳- افرادی که در اینگونه اهل ریاست داشته اند و سزا آگاهانه ملی کرده اند باید که هیچ
 وجهی در این جهت نامها را نگار ما در آنجا داشته و چرا در این ایام که در این راه شهادت
 عزیزان استانی را شکل داده و با چه کرده و باقیست برده اند ملحق شده و
 دست به قتل در دماغ سازمان با هم برده و اعضای سازمان را بجزم اعتقاد به اسلام و برپایی
 که هیولا به شهادت رسانده اند. سزا آگاهانه با رژیم طاغوتی از مال و جان خود گذشتند و
 من که آگاهی و آزادی را می اند و بر روی انقلاب اسلامی دست آوردم و با اینکه میدانم
 گفتن حقایق حاصل فریب ندارد ولی به صراحت به ضایعی که به انجام آن گفته شده بودم اکتفا
 کرده ام. حال بسیم **اعضای این سازمان** که کرده که **نظام** ملک ایران با رژیم سزیده
 کرده اند. آن صراحت استقامی را داده که سواد بالدارا بودن یا غیراً.

۴- بعد از گروه مستشاران قلمی آمریکا در ایران، تعدادی حاد است که از آنها چپ آمد
 بود که قرار بود این مبارک از طریق کمی از همه کشورهای اروپایی با تقابل قوی داشته به مبارک
 خود در ایران مستقر و با این ترتیب با رابط اطلاعاتی در سایر ممالک خود در نظر با ستوری باز شود
 بقتضای چه شد چرا اینها مستقیم با اجنبی های غیر هم و حاصل این کارها آن چقدر ملی بوده و
 سخ صحت ایران ناک شده و آیا امروز ملت ایران این کار آرا می پسندد یا خیر؟ و آیا
 خیانت من بیشتر بود یا شما که آگاهان دست پیغمبر اهل زنده اید.

در مورد سازمان چریکی که در این مملکت با پیوستن من شهادت آگهی نامی برای اعضای این سازمان
 را در رژیم گذشته در خاک آمریکا و جان شانی این آنها را شهادت داده بودم و بعد از آن آفرام میدادم.
اعضای سازمانی که در این راه شهادت من است که در این راه شهادت من است که از راهی است
 و صراحت این استقامی برای ملک ایران بودن نماید.

۱- **اعضای** سازمان چریکی که در این مملکت با پیوستن من شهادت آگهی نامی برای اعضای این سازمان
 را در رژیم گذشته در خاک آمریکا و جان شانی این آنها را شهادت داده بودم و بعد از آن آفرام میدادم.
اعضای سازمانی که در این راه شهادت من است که در این راه شهادت من است که از راهی است
 و صراحت این استقامی برای ملک ایران بودن نماید.



برگه بازجوئی و مورد محض

| | | | | |
|-------|-------|--------|--------|--------|
| شماره | تاریخ | خواسته | خواسته | خواهان |
| | ۱۳۵۰ | | | |

۱ - بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
چند روز پیش از این تاریخ در ۳

۲ - بجهت آنکه بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
بر اسرائیل برود که این بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن

۳ - بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن

۴ - بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
یا هر

۵ - بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن

۶ - بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
و بجهت فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن
که در آنجا گفته شده است که متابعان فکریه اسرائیل از طرف سایر ساکنان و اقوام کثرتی و متابعان آن

تاریخ



فرقه بازرگانی و صورتحساب

شماره

شماره

| تاریخ | جزو بدان | خواسته | خواسته | خواهان | پرونده |
|--|----------|--------|--------|--------|--------|
| روز | ۱۳۰ | | | | |
| <p>بیخود است و در این مورد با این حضورت و شرح ذیل طامعی در این محاکمات است که در این بین محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات و در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات هر دو نفر از این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات همین چنین است که در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات</p> | | | | | |
| <p>بین این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات در این محاکمات در این باره محاکمات متعدد در این باره و در هر یک از این محاکمات با وجود این که در این محاکمات</p> | | | | | |

اعترافات نهجانی

| شماره | شماره پرونده | تاریخ | نام منتهی | شاکی | موضوع |
|--|--------------|-------|-----------|------|-------|
| <p>سعیدی و فرزندان خودی نیز کوشش می‌نمایند. کلاس تقنی، از آنجا که تقنی از منزل و محل کارش آن وقت کنترل بود. حاکی بود که مالک این بیار و پس در سطح حاکمیت و توزیع اعیان این ملک تقنی بر سر سینه آنها انجام و تقنی بناگذاشته بود. هم تفریح کرده است. این کار را از عهده داشته و هر چند وقت یکبار منزل حاج اکبر میرفته است. در اواخر مرداد ماه و در جریان تقسیم تقویم دادن هزار کلاس تقنی جوادری و مجلس میره جوادری از مدار شماره تقنی معلوم شد جوادری با منزلی در شهر تان مهندسان در آن عهده هم پس از تقویم دادن توار نامید کرد که جوادری باید سعید علی اندرزگو را بسوزد و شرکتی را هم که در سینه با آن نامی است من کوشش می‌نماید. جریان واقعه بر سر سینه از عهده کابری بریزد. این مدار کل وقت اولاد هم اعدا و در تفریح قرار شده. با نام سعید سرشته فرستاد. نسبت به شایسته از طریق او و سایر افراد است سعید زیدم مثل و تقویم و فریب آدمی سوزد. روز بعد به تقویم اعدا هم نسبت در راست چند نفر کارفرمان کار و کتبه این به سر می‌آید هر شب از عهده کابری با تقویم بر سر سینه تقنی. پس از ورود به مسکن به یاد آید من بر اید و نسبت به کنترل تقنی منزل آرام شد. پس منزل در مجلس تقنی به نامی می‌نماید و جوادری کار نیز بر سر سینه از عهده کابری تقنی به نامی مجلس تقنی که در سینه از طریق علی است صاحب نشان جوادری اطمینان بر آورده است. حق کرده بود که سعید میرزا را معروف به سعید نام با تقویم دادن توار کوشش تقنی هرگز از اطمینان جوادری را مجموع تقنی بر آن عهده کابری بود. در روز بعد است و مجلس تقنی صاحب تقنی حاصل شده. تا آنکه سعید علی اندرزگو است و بعد از ظهر فریاد که سعید علی اندرزگو در تهران است و در تفریح از عهده کابری ما تقنی از مسکن به نامی است و در شب ۱۰ است. همان روز تقنی مجلس تقنی که در ۱۰ روز بعد در هر دو حالت از جمع تهران داد و مجلس سعید کاشف کرد است. جوادری با سعید علی اندرزگو برای عهده کابری منزل حاج اکبر برود. از عهده کابری دستور داد که به مرکز شود تقنی واقع در خیابان ابو بریمان رفته و جوادری کارستان فریاد را به آن محل برآورد. در مجلس تقنی وقت اید به تقنی بسیار سادگی خاک و موافقت لود را در این زمینه طلب و من به من مجلس تقنی از عهده کابری مجلس تقنی در راست ما عهده کابری به کتبه شرکت سوادک و هم از این وقت تا مجلس تقنی برود با به تقویم</p> | | | | | |

| سلسله | شاکلی | نام منتم | تاریخ | شماره پرونده |
|---|-------|----------|-------|--------------|
| <p>سید علی اندرزگو را الکب و اکب ای فریب لازم الکب مذکور نماید. ریاضت ۵ بعد از ظهر میرآدم سعیدی تفتی خبر داد که در صحنه خیابان ایران نزدیک منزل حاج آکر سید علی اندرزگو مشاهده و پیوسته مامورین به شکایت پیوسته است. در محاله تفتی که دفتر حاج اکبر با او انجام دادند. محکم سید الکب در کرج منزل آنگاه دستگیر سردی داده و برانداخته شد. یک یا دو نفر الکب سید اندرزگو من با واحد جوانی که متوجه تفتی فاس و محکم سید هر شب از غنای محروم محله الکب است و چون دیگر نوری ندانست که من در کرج مشغول تفتی با محکم به کتبه الکب ۵</p> | | | | |
| <p>جوان الکب با سفیرت بوده است که مامورین الکب تسبیح اندرزگو را شهره و به مامورین الکب ای فریب نشان میدهند. مامورین در کرج به سید سعید دستگیرت داده و می آید با انجام احوالی خبر مامورین نشان داده در کتبه به ریاست مجلس الکب سید در الکب ای غنای که بزمن می آید الکب دفتر خبر بدو است یعنی خود را در همان حالت غنای خبری سید به الکب در آورده در الکب سید و چند نفر کافه را که مطابق در آن نوشته شده بود با الکب ای به الکب سید یعنی برادران هم که عقیده است بوده. از دفتر برگرفته و به همان الکب و می بلبه و بیس شماره الکب خوانده و مورد سران باقی می ماند. من چنین الکب را ندیده بودم الکب یعنی فقط از نیروی الکب لایزال او به خود الکب و بر اثر الکب حالی است و شناخت داشت. است. الکب سرجه الکب است.</p> | | | | |
| <p>بعد آنگاه از الکب این سید راستین چنین است. سید حاج آکر الکب در شاید عبا حدود ۲۰ نفر الکب در کتبه نشان می آید این کرده الکب زیر بنا الکب و</p> | | | | |

دانشکده کل انقلاب

جمهوری اسلامی ایران

فرمان پزشکی و صورتجلسه

شماره

محل

| خواهان | خوانده | خواسته | تاریخ | جزیه دهن | پرونده |
|--------|--------|--------|-----------|----------|--------|
| | | | دوره ۱۳۰۰ | | |

در آنجا که در عصر معاصر، در ایران شاهد روندی هستیم که همواره با سرعت
 و بی‌وقفی در حال توسعه است و به واسطه این روند، همواره شاهد تحولات و تغییراتی
 هستیم که در تمام بخش‌های زندگی ما وجود دارد. از جمله این تغییرات، تغییراتی
 است که در نظام سلامت و پزشکی ما نیز وجود دارد. در گذشته، پزشکی
 بیشتر بر پایه تجربیات و روش‌های سنتی بود، اما امروزه با پیشرفت‌های
 علمی و تکنولوژیکی، پزشکی به یک رشته علمی و تخصصی تبدیل شده است.
 در این زمینه، ما شاهد تغییراتی هستیم که در نحوه تشخیص، درمان و
 پیشگیری از بیماری‌ها وجود دارد. این تغییرات، اگرچه با چالش‌ها و
 مشکلاتی همراه است، اما در نهایت، به نفع بیماران و جامعه است.
 از جمله این تغییرات، می‌توان به استفاده از تجهیزات پزشکی پیشرفته،
 روش‌های تشخیصی نوین، و همچنین تغییر در سبک زندگی و رژیم غذایی
 اشاره کرد. این تغییرات، اگرچه با چالش‌ها و مشکلاتی همراه است،
 اما در نهایت، به نفع بیماران و جامعه است. ما باید این تغییرات را
 به صورت منظم و برنامه‌ریزی شده دنبال کنیم تا بتوانیم از مزایای
 آن‌ها بهره‌مند شویم و به سلامت و رفاه خود و جامعه خود دست یابیم.

دادستانی کل اقلاب
جمهوری اسلامی ایران

روز پنجشنبه ۱۳۰۰

| | | | | |
|-------|----------|--------|---------|--------|
| شماره | تاریخ | خواسته | خواهانه | خواهان |
| | روز ۱۳۰۰ | | | |

بنام خداوند متعال
سیدانند شدت به سندان گویند است هیچ کس از خردی می علیر است ای
خود دنیا نیست و اگر خاطر ناگوار و غیرت می بینی که کس از برتر دیگر بود
خبر و باقی نه اند و دست از خانه که در حلال بود با خود کرم است
هم لطاف برده ام و حق یا شستید ام برایشان که بر من است و بعد از
معادرت شنیده صحت به نظر کرد تو شو غیر کردم بی بسند من ایست تو بعد از یک
عدل بدست می کنی هر که نیست که عدل دیگر شنیده و کلامت مبارک است
می خواستی چو من می شنیدی نه از تو و تقو الله و در وقت فکر کم مرا بکن
تو در وقت ای فرستاده و جواب میدادی بر من و داده به من حق کسان و بدو
تو در وقت تو بر کس عمل می کردی و چه بدید و غیره که می گذارتم بر
و در غیره که همه لطافت تو در کسان تو تر است که با من بود و بدو
عدالت تو ای رفتی کوه و شر مشه و در من با اتفاق یکی بر از شوقان لول
مهر به همه در رفیع تر که شخص تو می بود و چون نه طایر ترا شست بعد
اینکه کس با فکر یکیم هر چه بود از تو تر است طاف خاک درم ازین عمره که در شوق
و بعد هر که تو در حاجت و درم شنیدی تا تو تر عدو است و بیست لعل
آیرو لعل و شنیدم و در فکر تو ای و در لعل و سر لول و بود که کس از غیره

دانشگاهی کابل
جمهوری اسلامی ایران

پرستش و با جوانی و خود مجلس

شماره

شماره

| خواهات | خواسته | تاریخ | جزودان | روزنامه |
|--|--------|-------|--------|---------|
| | | ۱۳۰۰ | | |
| <p> و چو یک سبد ترانه نظیر خزانیه کرد آنوقت ما خواهم فهمیم که دور کن نزل چو یک هسته ای غصه با دینی و فیه تر در و اتر کنی خوش مندی همه چیز بیدار می شود و در کمان ایستاده است شکر کرد و همینجا فرج کرده است دو قدم بر می خیزد و در هیئت شکر می نشیند که در دست می خواند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو می بیند که ملک ای که در آنجا می نشیند و در کمال شکر است و با غصه کمی می خیزد و تمام آن که در آنجا می نشیند به کمال غصه و در کمال خدا می نشیند و فریاد می زند که در دست می نشیند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو یک سبد ترانه نظیر خزانیه کرد آنوقت ما خواهم فهمیم که دور کن نزل چو یک هسته ای غصه با دینی و فیه تر در و اتر کنی خوش مندی همه چیز بیدار می شود و در کمان ایستاده است شکر کرد و همینجا فرج کرده است دو قدم بر می خیزد و در هیئت شکر می نشیند که در دست می خواند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو می بیند که ملک ای که در آنجا می نشیند و در کمال شکر است و با غصه کمی می خیزد و تمام آن که در آنجا می نشیند به کمال غصه و در کمال خدا می نشیند و فریاد می زند که در دست می نشیند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو یک سبد ترانه نظیر خزانیه کرد آنوقت ما خواهم فهمیم که دور کن نزل چو یک هسته ای غصه با دینی و فیه تر در و اتر کنی خوش مندی همه چیز بیدار می شود و در کمان ایستاده است شکر کرد و همینجا فرج کرده است دو قدم بر می خیزد و در هیئت شکر می نشیند که در دست می خواند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو می بیند که ملک ای که در آنجا می نشیند و در کمال شکر است و با غصه کمی می خیزد و تمام آن که در آنجا می نشیند به کمال غصه و در کمال خدا می نشیند و فریاد می زند که در دست می نشیند و پاره کتاب را در کمال بزرگواری که نیست و بعد فریاد می زند و آه و ادا می کند و چو یک سبد ترانه نظیر خزانیه کرد آنوقت ما خواهم فهمیم که دور کن نزل چو یک هسته ای غصه با دینی و فیه تر در و اتر کنی خوش مندی همه چیز بیدار می شود و در کمان ایستاده است شکر کرد و همینجا فرج کرده است دو قدم بر می خیزد و در هیئت شکر می نشیند که در دست </p> | | | | |

داستان‌های کل انقلاب

جمهوری اسلامی ایران

برمه پانزدهم و سوره نعلین

شماره

صفحه

| خواهان | خواننده | خواننده | تاریخ | چون و مکان | پرونده |
|---|---------|---------|---------|------------|--------|
| | | | روز ۱۳۰ | | |
| <p>چون باید که سر آنرا ببردیم و باز حجتی که آن ببردیم نمیتوان خود را بگفتند داشتند در بر صحبت در حکم این اولاد است داشته‌ام و خود را گفتند که رسیدیم و حجتی چه در تبریزی و چه در حضور یک یک آن اولاد عذر خود را کرده در در چشمه عدت ایوان نقضی غمخیزانم غمخیزانم غمخیزانم که دیدند چتر غم حجتی بگوشه خدای باشد و کتبی که با برده‌ای یک گوشه خدای لوله شد بنظر نماند بنابر توقع داشت شد بنظر کشید که همان ش خدای در بر پرده چینه پند خودتر فرود آمدند و کتبی وضع بقیه اولاد مسلم چه خود بر سر خود بر سر زانیت این خدای در بر پرده این خدای که خود را فروخته بود و بی وانشائی بیرون رفت و بیرون آمدند بدانند در پشت ببرده چه خبر است صدای جادو شده بر سر ایلام هن و دانش بار یک لتر غن که تنگ زنی و غن نماند خود را بگیریم شب و روز که یک خدای بودیم و خودتر با جمله ای که در خواب را نشتر حجتی نبه چیدل بود و کتبی که در کتبی است بیرون که با بقر که تو با پول اینی است در غن و کتبی نزد و کتبی بی با بید که کتبی نماند بی چشم است بنظر گفتند در استراحت و در حال بی کتبی بوده ایم یکدیگر بی نشتر که غن تو بود که با سر و صدای تو خدای تا در نشتری غنری دلدار بودیم فرود آمدند غنری با بید نماند فرود آمدند که در هر چیزی بی نشتر بودیم در هر کتبی در هر کتبی در هر کتبی که در هر کتبی</p> | | | | | |

درجه اول

مهمتر

صورت

شماره اول در حال آجودان بجزئیات با این نام است

مطابق با اسناد و اسامی در کتابخانه و اسناد در تمام مدت مثل فانی و اسامی در کتابخانه
در روزنامه مردم (مهر ۴۴) بطور اول در فانی گفته شده در روزنامه و در هر دو کیفیت خوبی دارند
در تمام مدت مثل در اسناد و در روزنامه ۴۴ در هر دو اسامی شکر در روزنامه آجودان بجزئیات با این

نام است
شماره اول در حال آجودان

مکان
شماره اول در حال آجودان - در روزنامه
اسامی آجودان در روز

شماره اول در حال آجودان در روزنامه
در روزنامه ۴۴ در هر دو اسامی شکر در روزنامه آجودان بجزئیات با این

تاریخ آجودان تاریخ ۱۳۷۱

تاریخ آجودان

شماره اول در حال آجودان

شماره اول در حال آجودان

۱۳۱۹۱۳
۴۴۵

تشکیل جبهه فراموشی نژاد بزرگ ایران

۲۲۵۶

در این آمار و برآورد که در حدود ۱۴۰ نفر ماسون از جمله ناسیونال پر
دست نموده است تا در جبهه ای که روز ۵/۷/۱۳۱۹ منظور از
و تمام شناختن نژاد بزرگ ایرانی و دین و دین و داشتن و نژادها،
و ملی و دینهای نمایندگی.

در ۱۳۱۹ در مراسم تالیف نژاد ایران نژاد بزرگ برای سال ۱۳۵۰
و تمام نژاد ایران ماسون یاد بودند طرف برادران جناب این نژاد برای بازی و
و ملی و دینها.

و این برادری که هزاره ها نژاد بزرگ بود آلمان جناب شرکت در
و یک دیگر تریبی برای نژادها.
و تمام نژادها در مراسم تشکیل بگیرد شرکت نمایند.

| | |
|--------------------|----------------------|
| بر مبنای هر یک | تست وزیر |
| سال ۱۳۱۹ | و میرد و بر نژادها |
| و نژادها بر نژادها | و بر نژادها و نژادها |
| و تمام نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |
| و نژادها و نژادها | و نژادها و نژادها |

۲۱۷.۶۸
۲

۵/۷/۱۳۱۹
و نژادها و نژادها



بنام نامی شایسته شاه آریامهر

بپاس خدمات شایسته آقای رضا عظیمی مجری کارخانه تخت بزرگ

در راه توسعه اقتصادی و اجرایی برنامه های آبادانی موجب این حکم

یک قطعه زمین در بخش ۲ آبادانی و پیشرفت باستان آباد می شود

تاریخ ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۲

مختص به آقای عباس آریامهر



امیرمجلس مبارک

حضرت جابون محمد رضا پهلوی پسر شاه ایران

بنا به آیین می بگذشت پسر شاه ایران شاهنشاهی پهلوی

یک قطعه زمین پهلوی: آقای رضا عظیمی

اعلام میگردد

نیزه پادشاهی اسامی



بنا به پیشنهاد آقای محمد حسین پهلوی پسر شاه ایران

پس از بررسی این پیشنهاد و در نظر گرفتن این پیشنهاد

به آقای محمد حسین پهلوی پسر شاه ایران

شماره ۲۷۷ در کتابت تاریخ ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۲

نیزه پادشاهی اسامی

شماره ۵۴۲۴۸
شماره ۵۴۲۴۸
شماره ۵۴۲۴۸

این سند در تاریخ ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۲
در دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۰۰/۳-۲
ثبت گردید.

جرمانه

محمد حسین پهلوی پسر شاه ایران

گزارش



شماره

تاریخ

بیروت

محمد حسن نامحسبی - معمر عالی مورسیاند - نامبرده متذکرین استند ام در
 ساوانک بود و سوابق وی در سنگان در عهد ملک مشاورالتعمیر و سالی تاکنون پیشینه مامورین سیاسی
 و نقطه ضعف اخلاقی از آنجا دیده است تا حدی که در مورد تحلیلات محلی مامورین ۱۰۴ گزارش
 نمود که در محل پیشینه مامورین اردوچ ۱۰۴ اعلام داشته که وی فاقد تخصصات لازم است
 است همچنین گزارش مامور (الف) حاکی است که وی در سال ۳۶ در دانشگاه به منظور
 اعتراض بر آئین نامه امتحانات نظامی مامورین مضمود و نگاه هم گزارشها در مامورین نامحسبی
 مکرر ماست در همین ماه سال ۳۹ با کار در بلند وید دانشجویان مضمود مامورین نامحسبی
 تا مامورین نامحسبی امتحانات سیاسی است - در سال (۱) جهت اعلام رای طبع افسران
 بنام شنگانه شخص اول مملکت دانشجویان دانشگاه به منظور اعتراض بنام مامورین
 شاه شماری مامورین در دانشگاه بالا بود که مورد اعتراض در کنفرانس و کرسیهای و امس
 گردید و بود ولی دانشجویان مضمود ند که آریضا لغت آنها همچنان مامورین نامحسبی
 وی نامحسبی با کار در مامورین مضمود و آفرین مامورین در زمان مامورین مضمود بنام مامورین -
 سازمان امنیت در دانشگاه بین دانشجویان معرفی و از این پس کینه این نسبت با ایشان در
 دانشجویان ایجاد مامورین بالا خود مضمود مضمود و مستقر شد و در بیمارستان گردید و
 است - امضا مامورین در زمان مامورین ۳۶ در ترجمه شناسائی اعلام نمود که در مدت -
 تحصیل مامورین تهران همکاری داشته است - مامورین مراتب فوق افسران هرگونه امسری
 مضمود برای عالیجناب -

۲۱/۱۲/۳۷

شماره سند مامورین مضمود
 و در وقت مامورین مضمود

در وقت مامورین مضمود
 در وقت مامورین مضمود



۲۱/۱۲/۳۷

۲۱/۱۲/۳۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دفتر اسناد و کتابخانه ملی

شماره ۳

| شماره | عنوان | نویسنده | تاریخ | جزوه‌دان | پرونده |
|---|-------|---------|-------|----------|--------|
| | | | ۱۳۰۰ | | |
| <p>دست‌نویس و نسخه‌های کتب و خطی</p> <p>۷ - از عین کتب و نسخه‌هاست که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۸ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۹ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۰ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۱ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۲ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۳ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۴ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> <p>۱۵ - کتابی که در این کتابخانه موجود است و در آنجا که در این کتابخانه موجود است</p> | | | | | |



شماره ع ————— برگه بازجویی و صورتجلسه کمیته تخصصی بیماری‌های (تفاتی) شماره —————

| خواهان | خواسته | تاریخ | مزودان | بروفا |
|--------|--------|----------------|--------|-------|
| | | روز ————— ۱۳۰۰ | | |

بعد از معاینه و آزمایشات فرستاده به ...

۱۲- نتیجه پرونده پزشکی سابقه سابقه ...

۱۳- ...

۱۴- ...

۱۵- ...

۱۶- ...

۱۷- ...

۱۸- ...

۱۹- ...

۲۰- ...

۲۱- ...

۲۲- ...

۲۳- ...

۲۴- ...

۲۵- ...

۲۶- ...

۲۷- ...

۲۸- ...

۲۹- ...

۳۰- ...



کتابخانه مجلس شورای ملی - تهران شماره _____

شماره _____

| تاریخ | محل | موضوع | تاریخ | محل | تاریخ |
|-------|-----|-------|----------------|-----|-------|
| | | | روز _____ 1300 | | |

من - هر یک از اینهاست مشروح لفظهاست خداوند بامام ناصر فرموده که (مجلس) بخیرید و
 چ - ناصر فرموده که (مجلس) این اندیشه بود تمام مملکت دست یابد آنست که در وقت صلوات بر او
 در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در حال صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات
 او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 از خود در میان او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 گزارش میآورد.

او در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 منتسب شد و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 می شنیدند (در پیش) ما نیز او بیکه نام دارند و غرض از صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 بر آنند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند

هر چه در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 میآورد که بعد از صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 ناموری بود - آنکه در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند

در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 هر چه در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 میآورد که بعد از صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند
 ناموری بود - آنکه در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند و در وقت صلوات بر او صلوات بخوانند



کتابخانه مجلس شورای ملی

| | | | | |
|-------|----------|-------|---------|-------|
| شماره | تاریخ | عنوان | نویسنده | موضوع |
| | روز ۱۳۰۰ | | | |

۱- در این کتابخانه که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۲- در این تاریخ که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۳- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۴- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۵- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۶- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۷- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۸- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۹- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ

۱۰- این کتاب که به نام کتابخانه مجلس شورای ملی است در این تاریخ



سخت‌نویسی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در بخش ۱۱۱

گسزای

شماره

تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۵

پوسته

مدیران آقای ناصر سجودی کارمند رتبه ۱۰ - جمعی امدادهاگ سوم تاریخ استفاده ام

در ساواک ۵۰/۹/۲۶

موضوع - در ساعت ۹ صبح روز ۲۶/۹/۶۰ به تعدادی از شما معاونان در این اداره گل که برای آموزش در این مقررات عمومی بازداشتگاه به مسئولان مربوطه بزرگان این مراجع نمودند هنگام خروج از محوطه مشاهده میباید که نفرات افراد گرد زیر بغل یکی از متهمین که از افراد همدونیا توسط کارمند نامبرده بالا مجروح و در اثر شکسته شدن بی حال و قادر بر حرکت نبودند و متهمین و اطرافی که به شکسته شدن متهمین اختصاص داده اند خارج محوطه میامیرند و با لا (بازجوی مربوطه) همکاری و با صدای بلند به متهم تکلیف میباید که بالای خود راه نبرند و متهم با نفعان و ناله اظهار میجوید که قادر نیست و نمی تواند حرکت کند ولی بازجو در میان همه افرادی که حضور داشتند و تعداد آنها فریبی به ۱۰ نفر میجوید با توضیح بسیار زنده ای مجدداً متهم را با کتک گرفته و مضمونها با نوبی یا به سمت های مجروح تیراندازی می - ضربات سنگینی وارد میجوید است که حاضرین با فریادهای غمناک ناظر جریان بودند و چون علاوه بر افراد حاضر که مسئولان جمعی بازداشتگاه هم - رانندگان و افراد واحد کلبه‌بانان با سینه کتک و ضربات و ضربه در وجه در آن گروهان حاضر با صدای در این چند نفر میبندس شرکت نهال حضور داشتند و اصل کارمند یاد شده از لحاظ کتک و ضربه‌ها و ملامت بر بود لذا توسط معاون اداره گل چهارم مرد فخر افسار و در حضور رئیس اداره تیم بازداشتگاه و مسئولان داخلی بوی گفته میشود این وی در حضور حد و ۱۰ نفر به مصلحت نیست و چشوبات ساواک لطمه میزند زیرا ممکن است ناظران در جریان از ساواک موضوع را بازگو کنند و موجب است هتک حیثیت ساواک و جنوای بد حیاهان فراهم شود آقای تولدی با توضیح بسیار زنده و با پرعاش در جواب اظهار می کند که هیچ کس اعتقاد ندارد و با اشاره به متهم الحاقه میباید که ایسین شش ماهی ۲۰ هزار تومان جلوب میگوید بنا بر وجه گفته میشود پس با توجه با اینکه هیچ کس اعتقاد ندارد در در حضور همه مرتکب اینگونه اعمال خلاف میشود و آیا نمیتوانست خود را



سخت‌گیری

سازمان تعلیمات عالی کشور
تهران

شماره _____
تاریخ _____
پوسته _____

شماره _____
تاریخ _____
پوسته _____

تاریخ: _____

متمم وزارت عالی طی چند لحظه متأخر مطبوعات ویا از مسئولان این وزارتند انکشان میسر است که
حاضران را از محوطه خارج نمود و رحیم مبارز را به شکنجه درآورد نباید (توضیح اینکه حسد و
قیامت هنگام بررسی مدارک مطروحات عمومی بازار دانشگاه صدای ناله و زاری متمم شنیده میشد و بعد از
هم در بیرون بودند) مشارالیه در پاسخ جواب بی جزئی داد و با اظهار میباید خود این افراد
باید در بیرونند و بیرون مربوط نیست.

ظرف شماره -

مأمورین مراتب نیز با استدلال و مبرهان اعمال خلاف روی رویه گرفتار باد شده و متعدد انجام آن در
حضور خود ای حد بود. و نیز نشانه ای از تعدد و تنوع در روی و توانی مشارالیه بود و آن میسر آن
مقتضی است که نه فقط جنحه انجام وظایف نداشته باشد اما نه سایر آن را در برآورد همکار مردم غنیمت
میگردد بلکه خود زیاده را احتیاطاً با سایر آن را در امانات مربوط بآن مخالف و حتی در ضمن میباید
مشارالیه با اینکه گرفتار شده است آن چنان از سطح خود تجاوز کرده و بی راه رفته است که
هنگام کارها جلوگیری از حرمات آن مأمور در بازار دانشگاه را گرفته و از غذای ایشان برادر گرفته است و همچنین
با داشتن در قبضه اسلحه کمری به بازجویی از متهمین اقدام میباید.

با مطالعه پرونده تأیید و تأیید بالا که قبلاً آموخته شده و با اصرار و رسایات استخدام شده است بعین
نست که سایر آن را برای ترویج دادن فقه های درونی انتخاب کرده باشد لذا این فرد از لحاظ
اداره که چهارم برای اختیار با امنیت و رعایت سایر آن تون العاده خطرناک است.

۱- در حال ۳ تقاضای استخدام در رسایات را نموده و رسایات خوزستان معرفی شد چون برگ
آماده بخدمت در دست داشتند امی برای استخدام وی معطل نیامده است.

۲- در رسایات ۷ و ۱۰ چندین بار توسط رسایات خوزستان تقاضای استخدام نموده و همچنین
همکاری وی با رسایات معتمد اداره که سوم مؤثر بود و تعمیرات میباید قائم مقام وقت رسایات مقرر فرمودند
طبق ندرت اداره که سوم مخالفت و بیجرات استخدام امی فراهم شود ولی چون معرفی نداشتند امی
باشد است.

خیلی محرمانه



سخت گیری

میزان خدمات نیست گشت
مختصانی نیستند گشت

شماره _____
تاریخ _____
پوسته _____

شماره _____

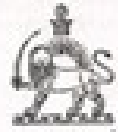
۳- در تاریخ ۱۹/۲/۶۶ توسط رئیس سازمان گزینش معرفی شد و با بررسی پرونده استخدامی وی در اداره کل چهارم به اداره کل پنجم اعلام شد که استخدام این فرد در سازمان به علت تعلیمات نامناسب است. نامبرده معهود بر این نامده معروض از حضور تیم سازمان مام وقت سازمان است و اگر کسی به استخدام سازمان درآید که مقرر نموده اند مطالب بعد بزرگ سوم و پنجم گفته شود. و آثار حرفه‌ای او مشخص است و اشکال گزارش نیست و در اجرای امر اقدام و گزارش تهیه و بحضرت رسید مقرر نمود (مدیر کل چهارم با پرونده مختصان در هند که پس از ادای توضیح مقرر گردید در هر حال چون مشخصات نامبرده به آدرس در سازمان وارد نباشد و معرفی بعد از آن باشد و برای همین استخدام این دسته شده شایسته بود او را صادره سازمان گزینش اصلاح و در تاریخ ۳۰/۲/۶۵ به شرح تفصیلات ستاد ویژه خلاصه از توضیح استخدامی وی بآن ستاد منعکس که مقرر گردید کمیته‌ای از مدیران گزینش چهارم و مدیران گزینش کارگرفتنی بررسی ستاد ویژه تشکیل و در نتیجه این کمیسیون استخدام وی را تأیید کرده اند.

۵- سوابق این کارمند و افراد خانواده این شرح زیر است:
الف. پدر کارمند رفیق شرکت نفت در زنگنه سفید بوده است.

ب. این نسبت از سند مربوط به احوال شخصیه بوده که حذف گردیده است

۶- سوابق اعلام سازمان گزینش برادر کارمند بنام علی یارنوردی منشأ چند نفره گزارش خوبی در مورد فعالیت همکاران خودش در منطقه گزینش (که بوسیله کارمند مزبور تقدیم نموده است) بوده و پس چون مدارک گزارشات تأیید نشده و وضعیت فعلی یارنوردی اعتراف کرده که طاعت تقدیم گزارشات واهی نظر و همکاری ویژه با شدن سازمان بوده است.
۷- خود کارمند در سال ۶۳ برای استخدام در سازمان نامه ای شرح بیوست شماره ۱ به پیوسته در اختیار معتمد نوشته است

خیلی متحرک است



سخت‌گیری
سازمان انفکات اینست کشور

شماره
تاریخ
پوست

۵۰۰۰۰۰۰۰
۱۳۰۵/۰۵/۰۵
۵۰۰۰۰۰۰۰

۱۳۰۵/۰۵/۰۵
۵۰۰۰۰۰۰۰
۵۰۰۰۰۰۰۰

با شرح مراتب معروضه و مدارک مشارالیه در صورت تصویب منظور نمایند طی نامه ای با درجه کی سوم
اطلام نمید که مشارالیه صلاحیت تحقیق و بازرسی از اساس واحد اورد و نگارنده بگری نگارنده نمید.
موسکول برای ذالیهست.

اقتراح بصدور اجازت
بمورد کار خودم نزد کمیته محله دهر و سپس در
حضرت و هیئت کاروان لایحه مزینه
۵۰۰۰۰۰۰۰

۵۰۰۰۰۰۰۰

۵۰۰۰۰۰۰۰

فد خواندن ای گزارش خود می بگذشت چلب شد در اجازت داشته باشد خلاصه گزارش خود را
لذا لازم است اداره ای حکم و میجام دست بیشتر از حدود ای کارمند نمایند و باید اعفای
اوست نظریاتش
رکب بود که در این خصوص در اداره دوم سابق و در این اداره همس کار می کرد و در این
رسم نزد بیمار عمومی و مسو که دو در اینلا منت می کرد و در این اداره همس کار می کرد و در این
از این جهت دفتر مسوای فرامات مشایخ و ملازمین در این اداره همس کار می کرد و در این
همس کار می کرد و در این اداره همس کار می کرد و در این اداره همس کار می کرد و در این اداره همس کار می کرد

۱۳۰۵/۰۵/۰۵
۵۰۰۰۰۰۰۰
۵۰۰۰۰۰۰۰



برگه بازبینی و صورتجلسه هیئت تألیف و تصحیح (تبریزی)

شماره

شماره ۲

| تاریخ | موضوع | محل | تاریخ | موضوع | محل |
|---------|-------|-----|-------|-------|-----|
| روز ۱۳۰ | | | | | |

بهر جهت در شأن و کرامت و عظمت و اشرافیت که بیگانه خود را چشمگیر است
 او نیز این امر را در مورد خود می بیند چنانچه در متن خود از این حدیث در این
 بیان کرده و می نویسد: در این حدیث نیز این معنی را بیان کرده است که هر که
 در راه حق و عدالت بجای آید و در راه حق بجای آید

تقریباً در سال ۱۱۸۰ هجری قمری در شهر تبریز که آنوقت در آنجا بود که
 بنام آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که

بدر جهت این امر که در این حدیث نیز این معنی را بیان کرده است که هر که
 در راه حق و عدالت بجای آید و در راه حق بجای آید
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که

در این حدیث نیز این معنی را بیان کرده است که هر که در راه حق و عدالت
 بجای آید و در راه حق بجای آید
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که
 در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که



برگه بازجوئی و صورتجلسه

شماره _____

شماره _____

| شماره پرونده | جزایر دکان | تاریخ | خواسته | خواسته | خواهان |
|--------------|------------|----------------|--------|--------|------------------|
| | | روز ۱۳۰۰ | | | محمد باقر آقا... |

دستگاه متذکره اکثر یکی بر علیه سیدی حسین احمدی (بکشد) ساخته شده و برود این کار
 مابعد از تاریخ (معمولاً) و علی بنیاد (معمولاً) در هر دو آنها انجام داده بود.
 سید حسین آقا میگوید در حقیقت خود بر علیه سیدی حسین (بکشد) که از آن خبری در میان
 انجام می داد و بعد از آن ایستادگی و در هر دو آنها انجام داده بود و در هر دو
 و خیال و از آن می توان گفت سید حسین آقا میگوید که این کار را در هر دو انجام داده است.

برود و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها
 انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است
 و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها
 انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است

محمد باقر آقا میگوید که این کار را در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها
 انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است
 و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها
 انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است و در هر دو آنها انجام داده است

(Handwritten signature)

فادلسانی کل انقلاب

جمهوری اسلامی ایران

برگه پانزدهم و مورد مجلس

شماره

شماره

| شماره | خواهان | خواسته | تاریخ | جزو بدان | ایرونه |
|-------|--------|--------|-------|----------|--------|
| | | | ۱۳۰۰ | | |

در باره جنین لجنه (پهلوی)

با سرودن "بلای تو" سرودن که ترجمه و تکثیر گردید و درین میان لجنه انقلابی که
 دکتر کرمی تهیه کرده و به خطین مشک کوه و نظریات خود را میخواست که طرف دیگر
 خطین کرمی را معلوم نماید و یک روز در آن لجنه لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 بحسب رسم بود از خطین که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن

در این باره که خطین لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن
 لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن لجنه نگه داشتند بود و کرمی لجنه که در آن

[Signature]



وزارت آموزش و پرورش

شماره ۱۴

| | | | | |
|--------------|---------|--------|--------|--------|
| شماره پرونده | تاریخ | خواسته | خواسته | خواهان |
| | روز ۱۳۰ | | | |

کمیته تخصصی امور دانشجویان

۷- عید و جزو شهرت محاربه حضرتان الا همین را اول دفتر و هدایت میگردند
 ۸- جنس و زبان (مستندات) و وقت برای این در دفتر صادر میگردند
 ۹- در دفتر یک بر اساس فراموشی و غیره از جمله بی پروا تا که با این شرح انجام میگیرد
 ۱۰- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است

۱۱- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است
 ۱۲- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است

۱۳- از اهدای و غیره این است و در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است
 ۱۴- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است
 ۱۵- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است

۱۶- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است
 ۱۷- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است
 ۱۸- در مقام برآورد و در هر یک از اینها که در کار است و در کار است و در کار است

فادسالی کل القاب
جمهوری اسلامی ایران

برگه بازجویی و سوء معاش

شماره

| | | | | | |
|--------|--------------------------|--------|-------|---------|--------|
| خواهان | خوانده ۱۷ میرزا... | خواسته | تاریخ | چرفندان | پرونده |
| | | | روز | | |

فهرست بدهی به ایران گاردین (کادو)

نامبرده مشرفاً در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی خدمت محترم حاضر گردید و در جریان

تقصیرات خود در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

خدمت محترم حاضر گردید و در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی

در خصوص بدهی به ایران گاردین (کادو) در تاریخ مذکور در دادگاه جناب قاضی محمد علی قزوینی



شماره (۱۱) برگه بازخوانی و مورخه مجلس از فهرست نامه های شماره (۱۱) در این شماره

| شماره | تاریخ | موضوع | محل |
|-------|-------------|-------|-----|
| | ۱۳۰۸۴۴۱۴-۱۳ | | |

و در گفتگویی برای

مجلس در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

ج: در وقت هیئت مدیره در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

در روز دوشنبه ۱۳۰۸/۴/۱۴ در این شماره

شماره ۱۱

دانشنامه کل القاب
جمهوری اسلامی ایران

روزنامه پارچه‌ای و مورد مجلس

شماره

| | | | | | |
|--------|---------|---------|-------|----------|--------|
| شواخان | خواننده | خواننده | تاریخ | جزوه‌دان | برونده |
| | | | ۱۳۰۰ | | |

دیده مصطفی میراد سرور مصطفی

در شهر کاشان دیده شد بود با آنکه بنده را گفتم بود که بنده فعلی بود نه

کند من و گند چه بخوار فلان ذکر کرد و چون تو را عطف به کشتن از این شهر در تمام

چرا این دست داشت و نیز جو بود و از درستان نزدیک آن سرور بود البته خدمت

شده که بگفته شد که در آن زمان که در آنجا بود خدمت می‌کرد که بعد از آن

در آنجا بود که آمد و بعد از آن چندی در آنجا بود که بعد از آن

عبادت آن گوی فرستادند و در آنجا بود که در آنجا بود که

عبادت بگفته بعد از آن که در آنجا بود که در آنجا بود که

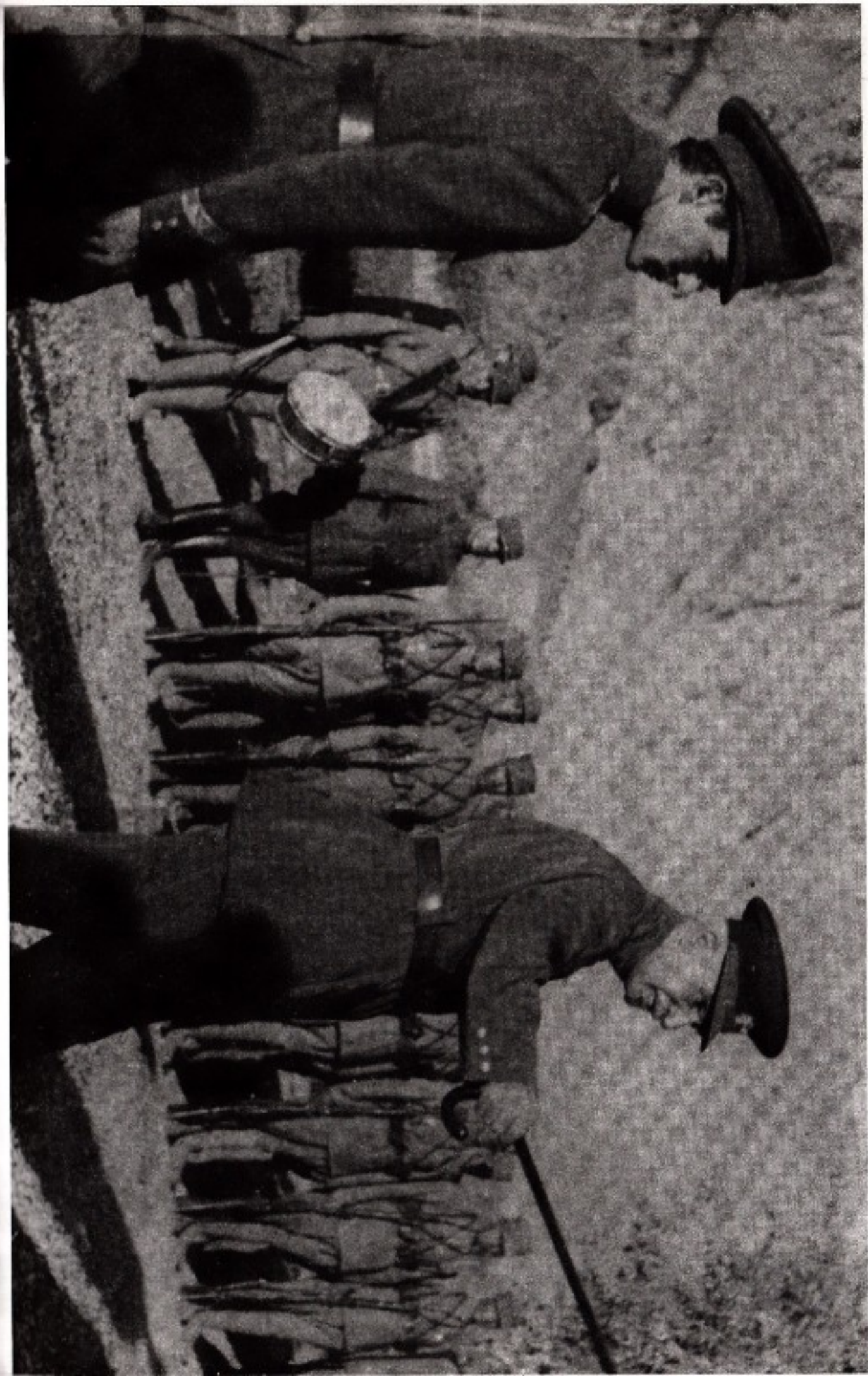
در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که

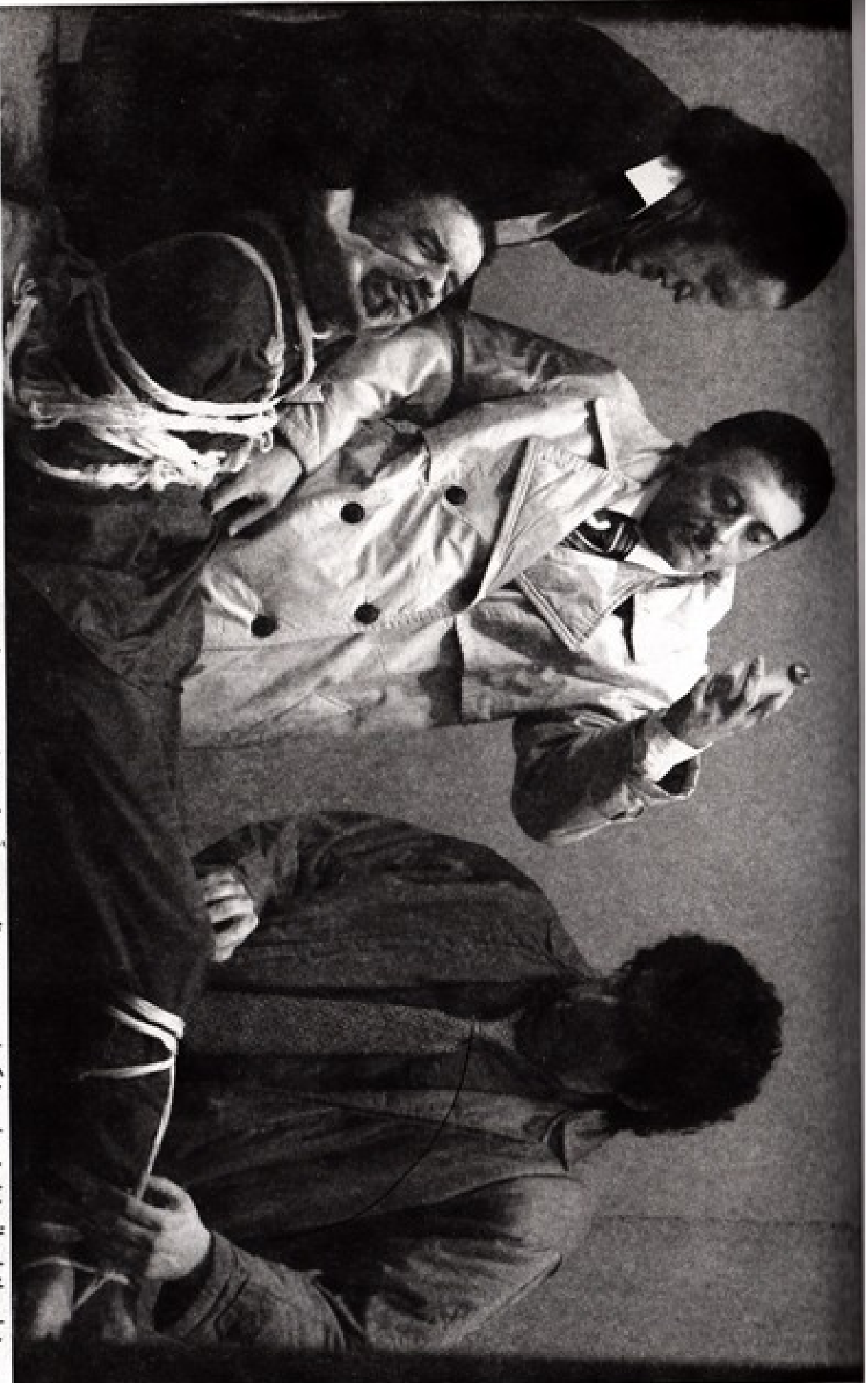
بر شنیده بهر طرفی در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که

تصاویر



رضا خان میرپنج

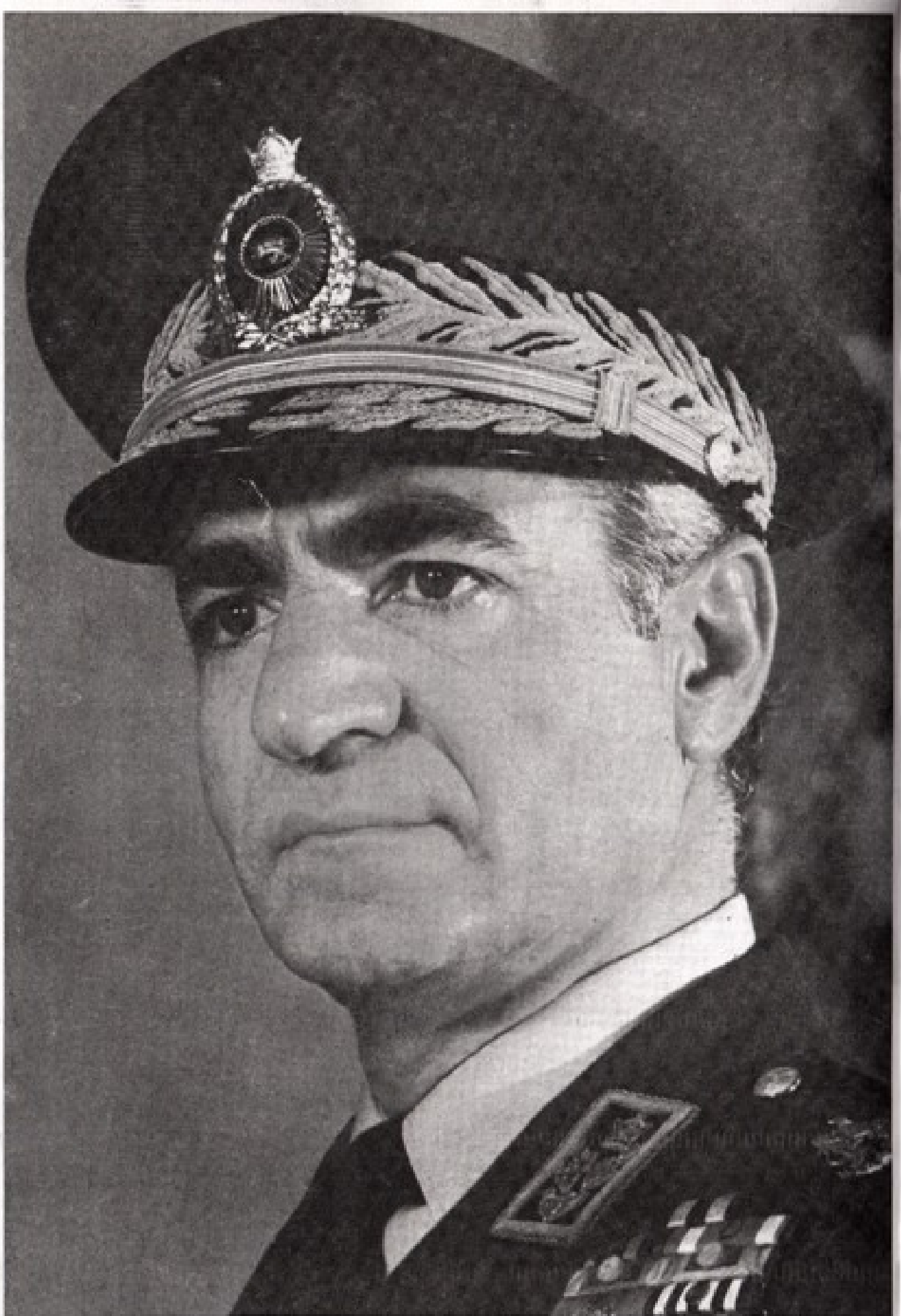




نمایی از اعمال جشونتبار پزشکی احمدی، در حال تزریق آمپول و مواد سمی به یک مبارز که در قالب تنه‌پس در موزه هیئت ایران به نمایش درآمده است.



رضا شاه پهلوی



محمد رضا پهلوی (شاه)





سپهبد تیمور بختیار اولین رئیس ساواک



سر لشکر حسن پاکروان دومین رئیس ساواک



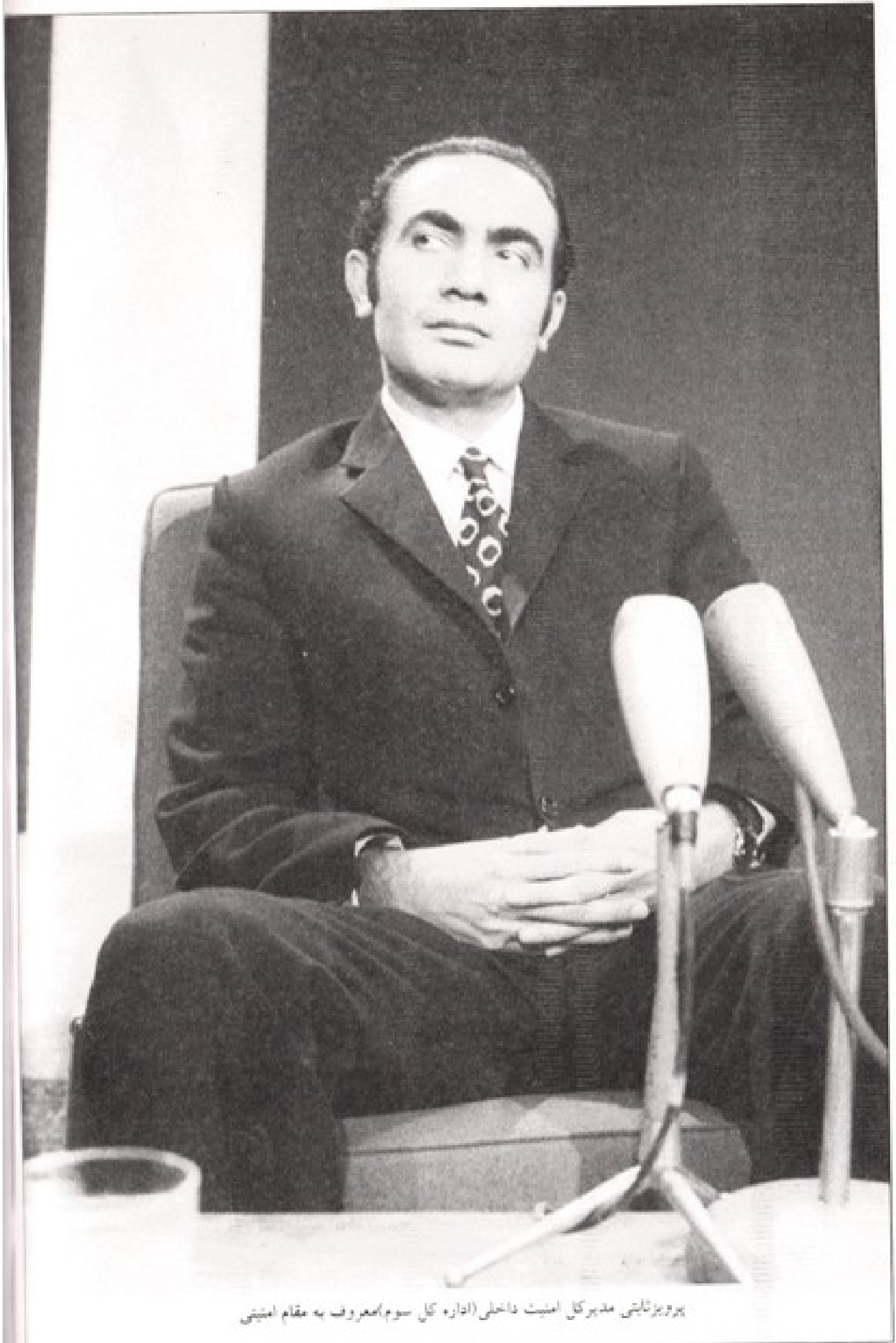
ارشد نعمت الله نصیری سومین رئیس ساواک



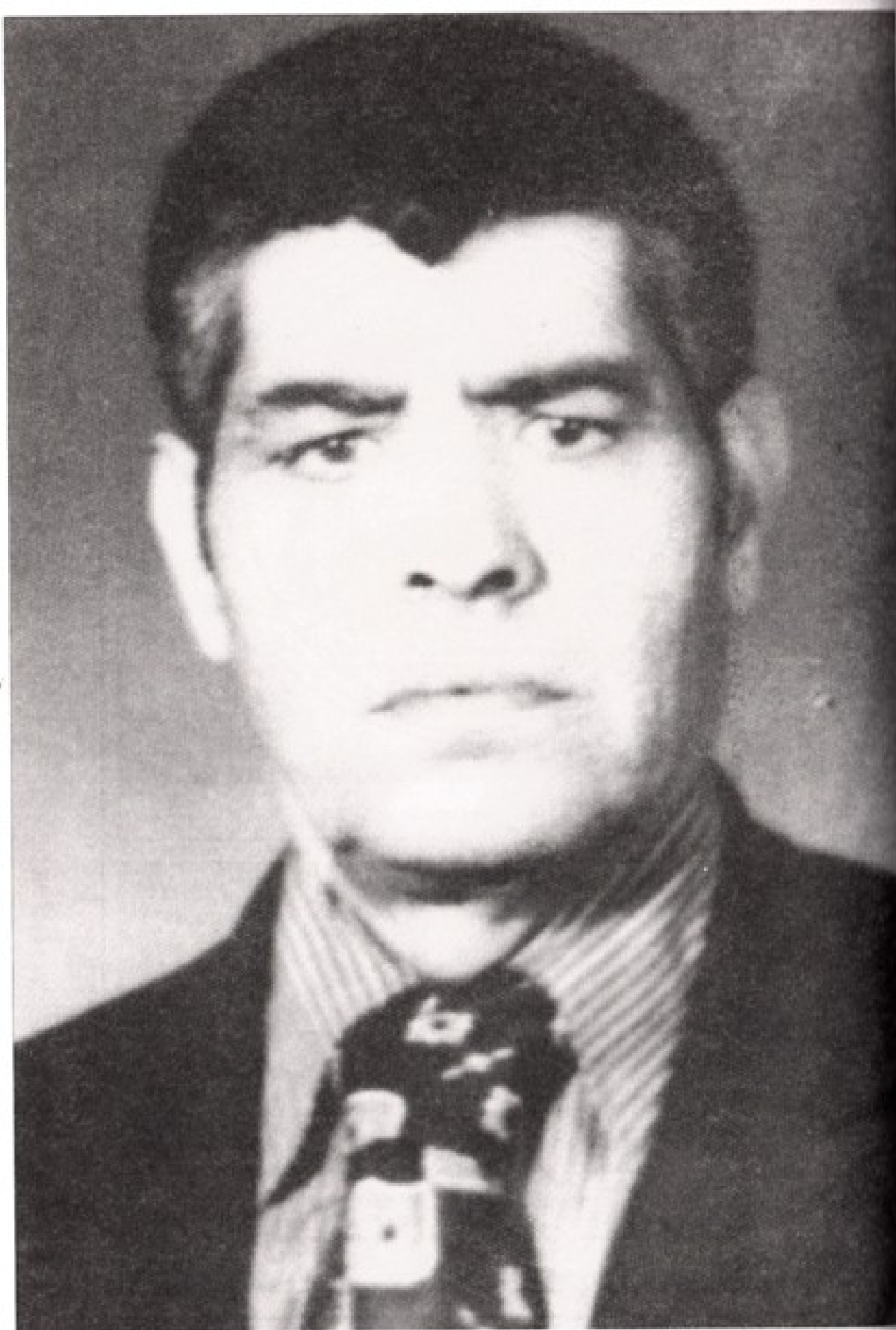
ارتشید حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات



سپهبدان ناصر مقدم پنجمین و آخرین رئیس ستارک



پرویز نایتی، مدیر کل امنیت داخلی (اداره کل سوم) معروف به مقام امنیتی



محمد علی شعبانی معروف به حسینی شکفته گر نام آشنای ساواک



نشان سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)



کمیته مشترک خد خرابکاری
ساواک - شهربانی کشور شاهنشاهی



سپهبد جعفر قلی صدیقی
اولین رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری



سرتیب رضا زندی پور
دومین رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری



سرتیب علی اصغر ودیسی
سومین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری



سرهنگ هرمز ایروم
آخرین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری



سرتیب جلال سجادی (سجده‌ای)
چهارمین رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری



موسسین
میرزا علی محمد

رضا عطارپور
(دکتر حسین)

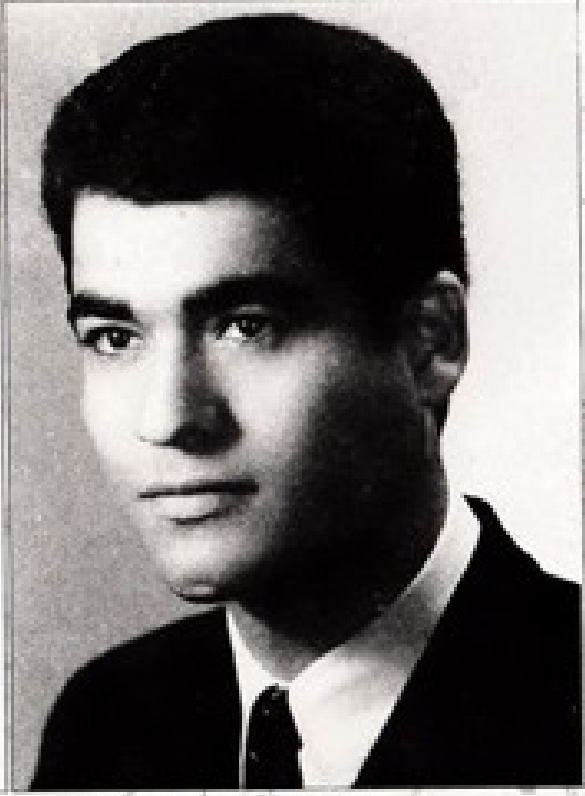
مهندس میرزا
محمد علی

شهاب
مدیر کل اداره
جهاد سازگی

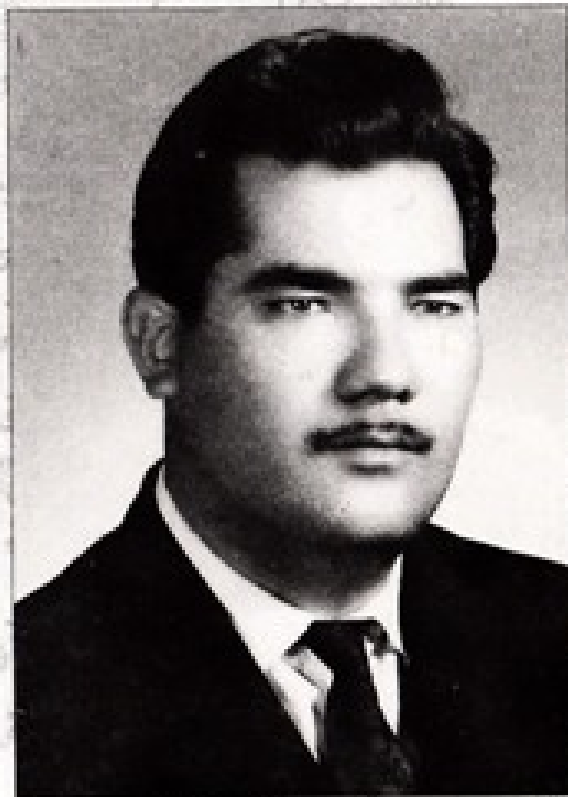
مهندس نادری پور
میرزا علی محمد



فريدون نونانگري (آرش)



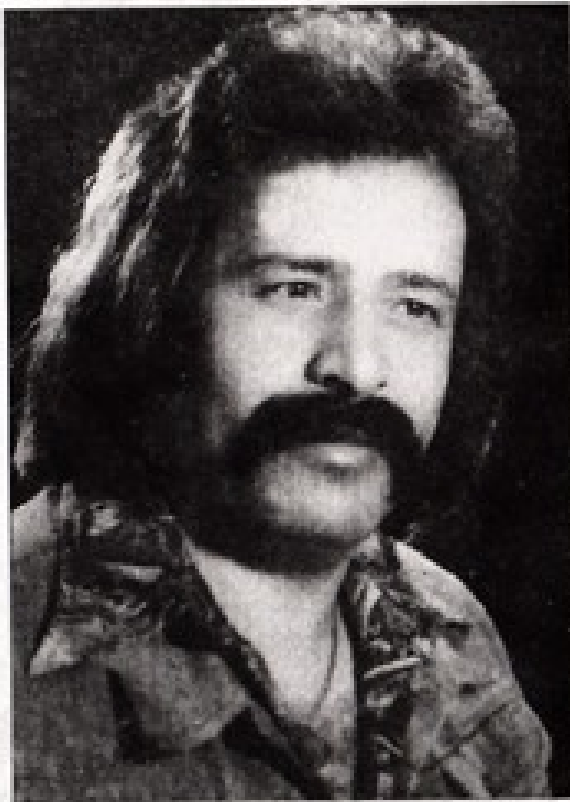
جعقن نادري بورا (تهرانى)



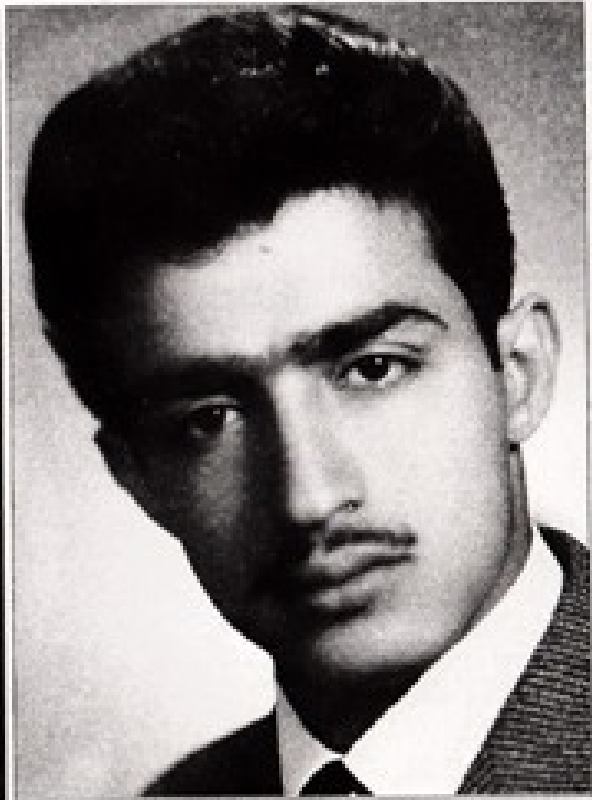
محمد حسن نامبرى (عضدى)



رضا عطار بورا سمير (دكتور حسين زاده)



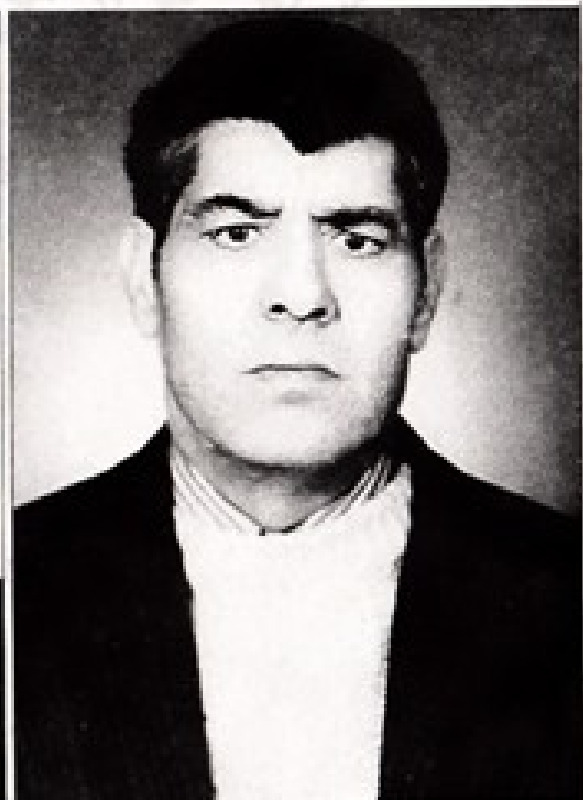
منوچهر وطنفردخواه (منوچهری)



منوچهر منوچهری (ازغندی)



ناصر نوذری (رسولی)



محمدعلی شهبان (حسینی)



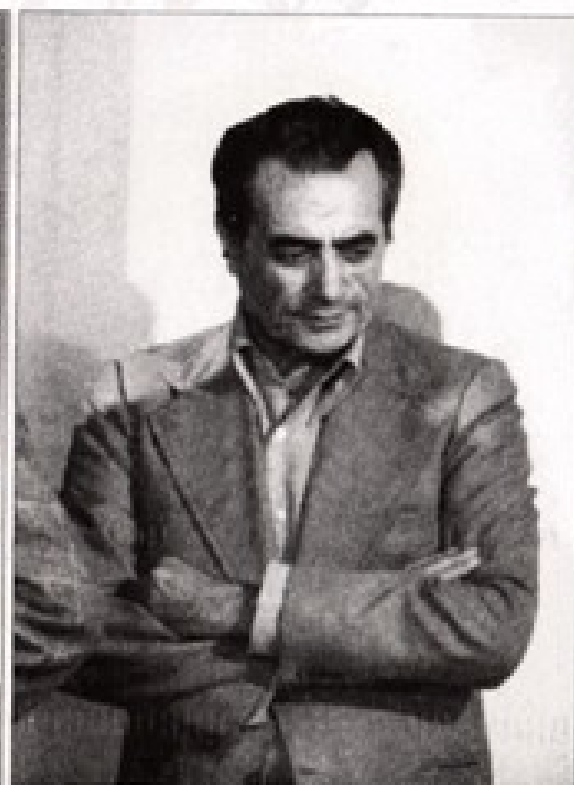
مهديون کاروبی (کاوه)



میرزا (مصطفوی)



امیراحمد معصومی (کوچصفهانی)



فرزانة سفیر خدائکر (کمالی)



بهمن فیروززاده (دکتر جوان)



بهنام مفتی (بهام)



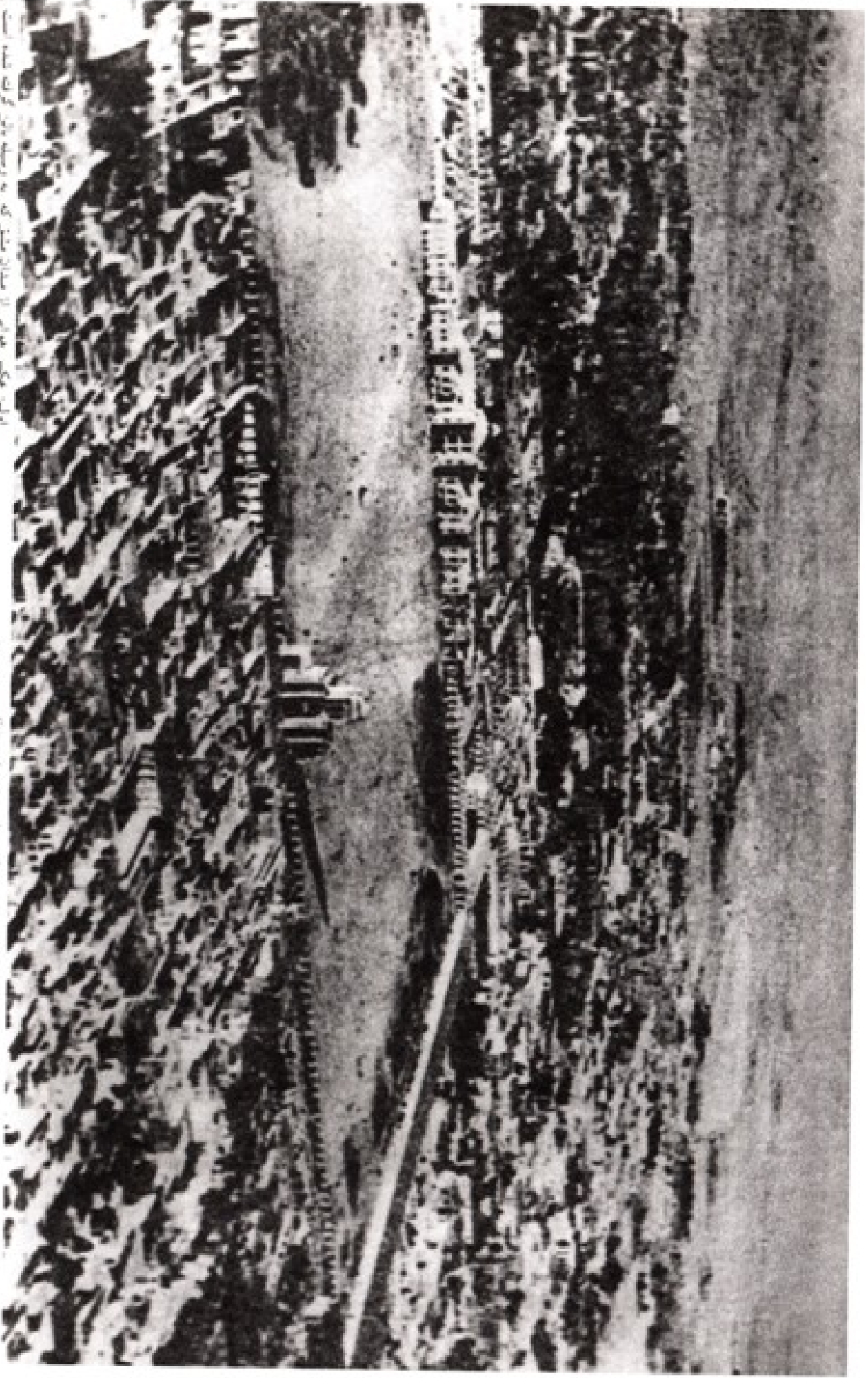
فریدون شادافرا (شادی)

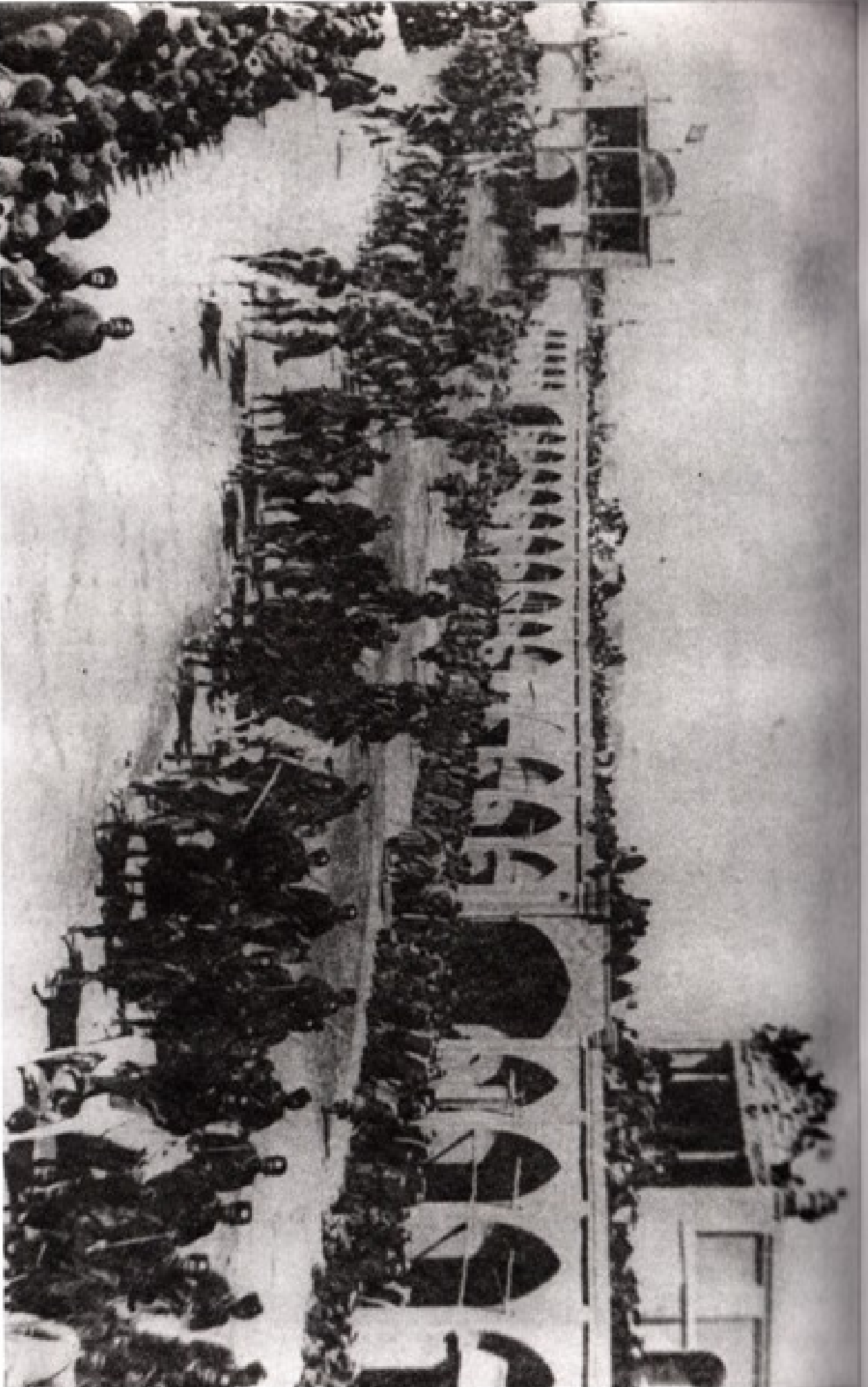


سعید موزاف میرفخرایی (سعیدی)

اولی جنگی جہازوں کی میدان جنگ کے یہ وسیعہ میں گرتے ہوئے تھے

یہ تصویر 1945ء میں جرمنی کے شہر ہامبرگ میں لے لی گئی تھی۔ اس وقت جرمنی کے ہوائی جہازوں کی تعمیراتی کارخانوں میں ہوائی جہازوں کی تعمیرات کے لیے لکڑی کے ڈھانچے تیار کیے جاتے تھے۔

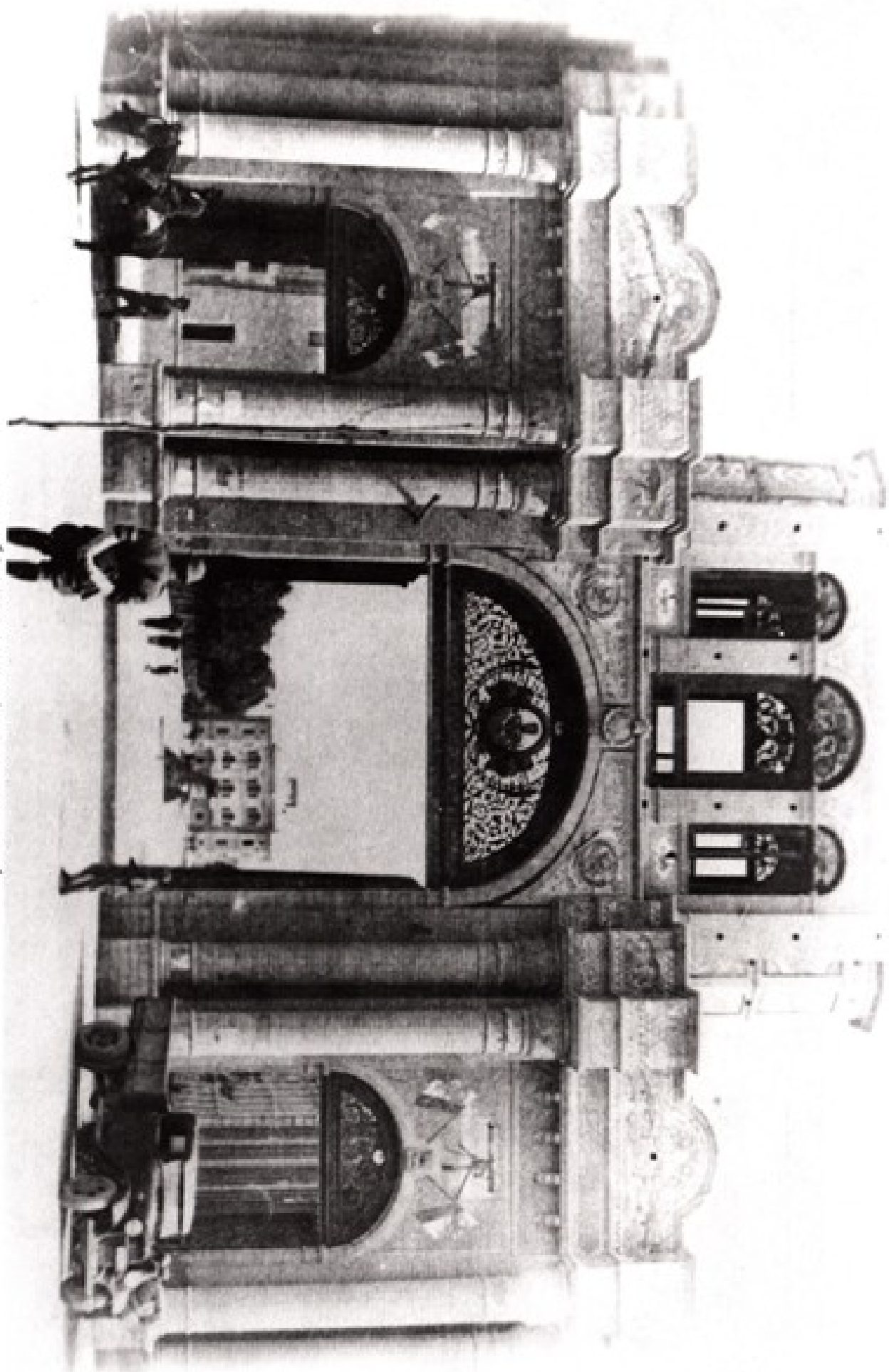




(تیمیان مشق سال 1308)

در سطح جنبشهای سازماندهی در شرق ایران، و سرانجام ایجاد گروهی که به دستور ناصرعلیه سعادت و بهمنی موجب کاهش قدرت شاه از پادشاهی مشق نظامیان مشغول می‌شد. - ص ۲۴

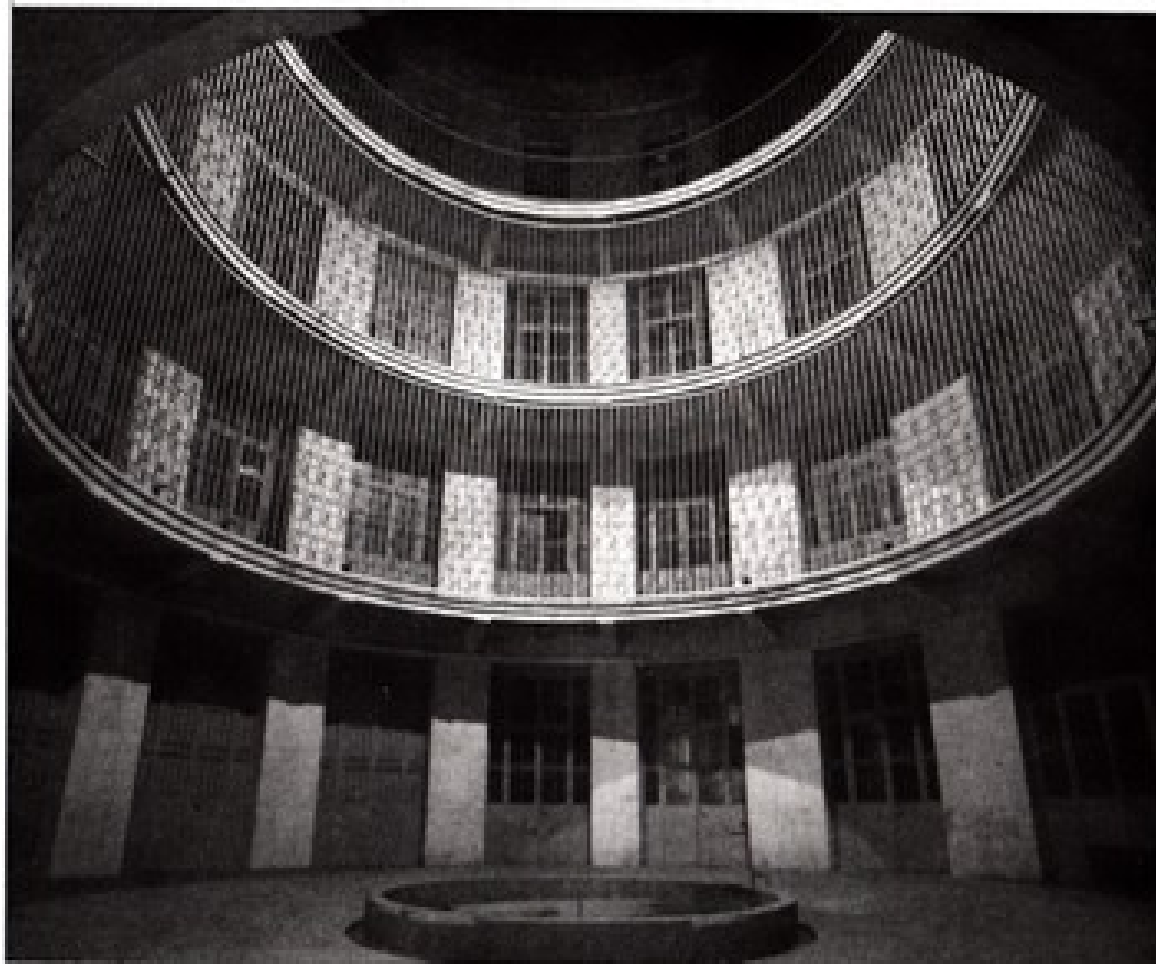
سردار پانچ سلسلی کے دروازے، ساہیوالہ، ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ ہجری قمریہ





▲ مجلس قصر فجر (زندان قصر) افتتاح به دست رضاشاه (۱۳۰۸)

▼ توفیق‌گانه (کمیته مشترک ضد خرابکاری) - از آنجا که رضاشاهان علاوه زیادی به ساخت زندان داشت ... ص ۲۰



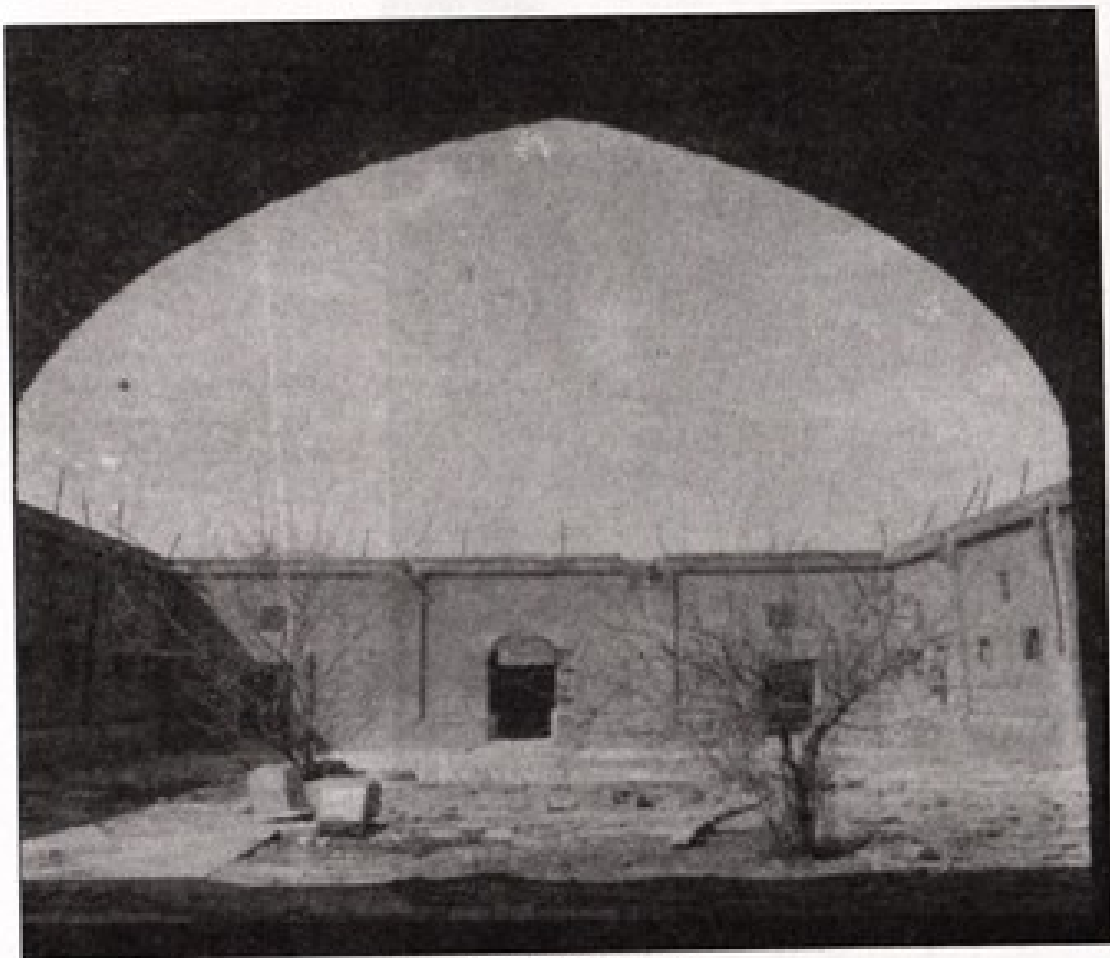
نمایی از زندان قصر
قرار است این مکان به موزه
تبدیل شود.
رنگ : روزنامه همشهری ۱۳۸۳/۶/۲۹





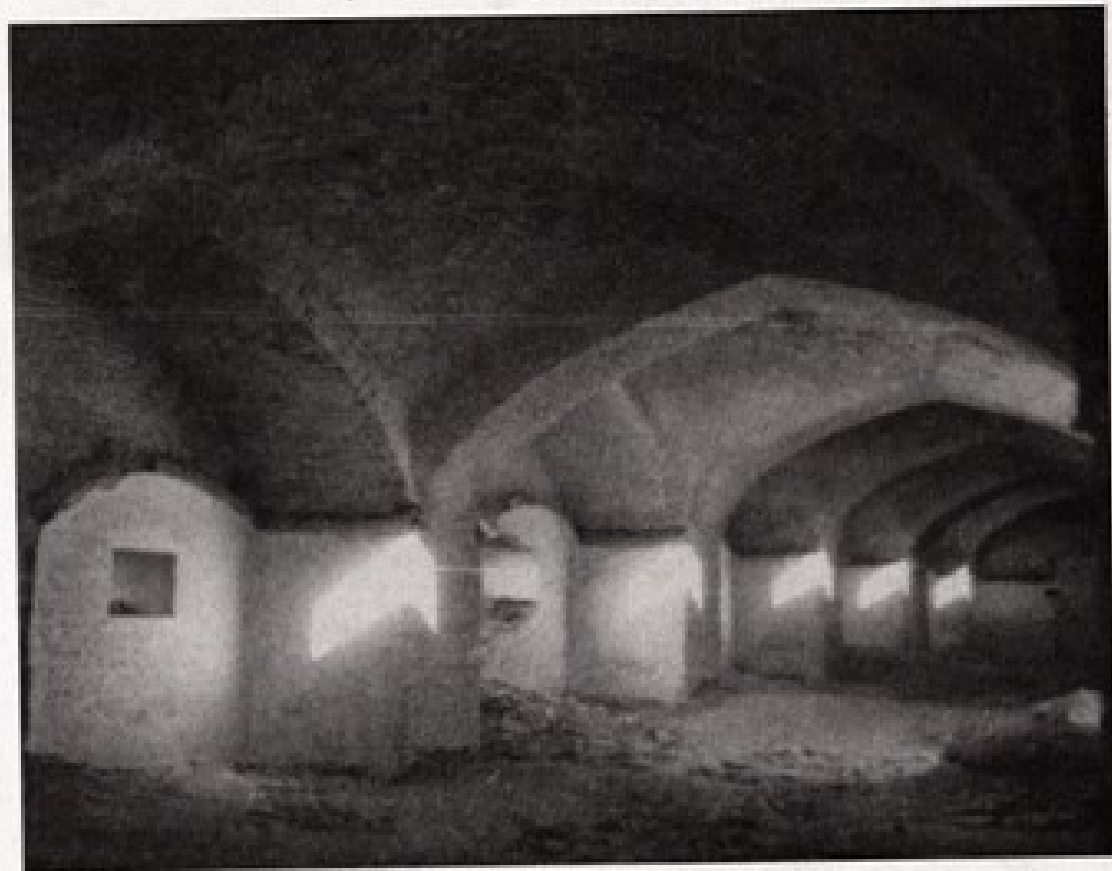
(کمیته مشترک ضد خرابکاری)
این زندان در مجموعه شهرستانی با
طراحی و معماری بسیار پیچیده ای
احداث و ... سن ۲۰

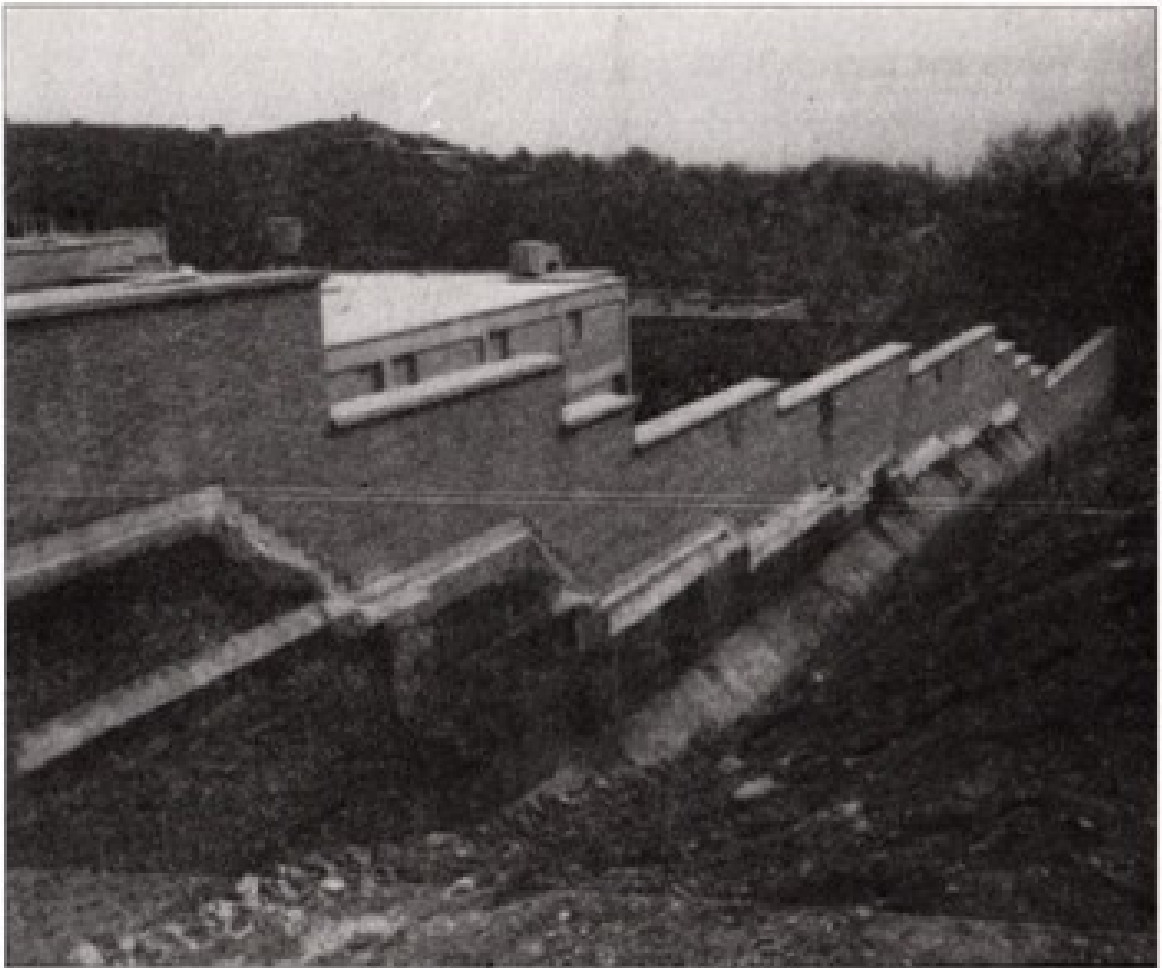




نمایی از زندان قزل قلعه

در این زندان روزگاری بسیاری از مبارزین و انقلابیون تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند. این مکان تخریب و تبدیل به میدان میوه و تره‌بار شد.





شعایی از زندان اربین و هجرم مردم برای بازدید





نمایی از زندان زیرزمین شهرستانی
زیر زمین ساختمان شهرستانی نزدیک میدان توپخانه بود. محلی قدیمی با اتاق‌های ضریح و فضایی تاریک، نمور و کم‌هوا

سلول به جای مانده در سبزهچال زیرزمین زندان مطرف شهرستانی





نمایی از محل نگهداری بسته زندانیان در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک



بازداشتگاه موقت شهرپانوی (کمیته مشترک)
اتاق عصر نکهبان سال - شنبه ۲۲ آبان ۱۳۱۱
نقر ۱۱۱۹



نمایی از ورودی بند ۳ زندان موقت شهرستانی



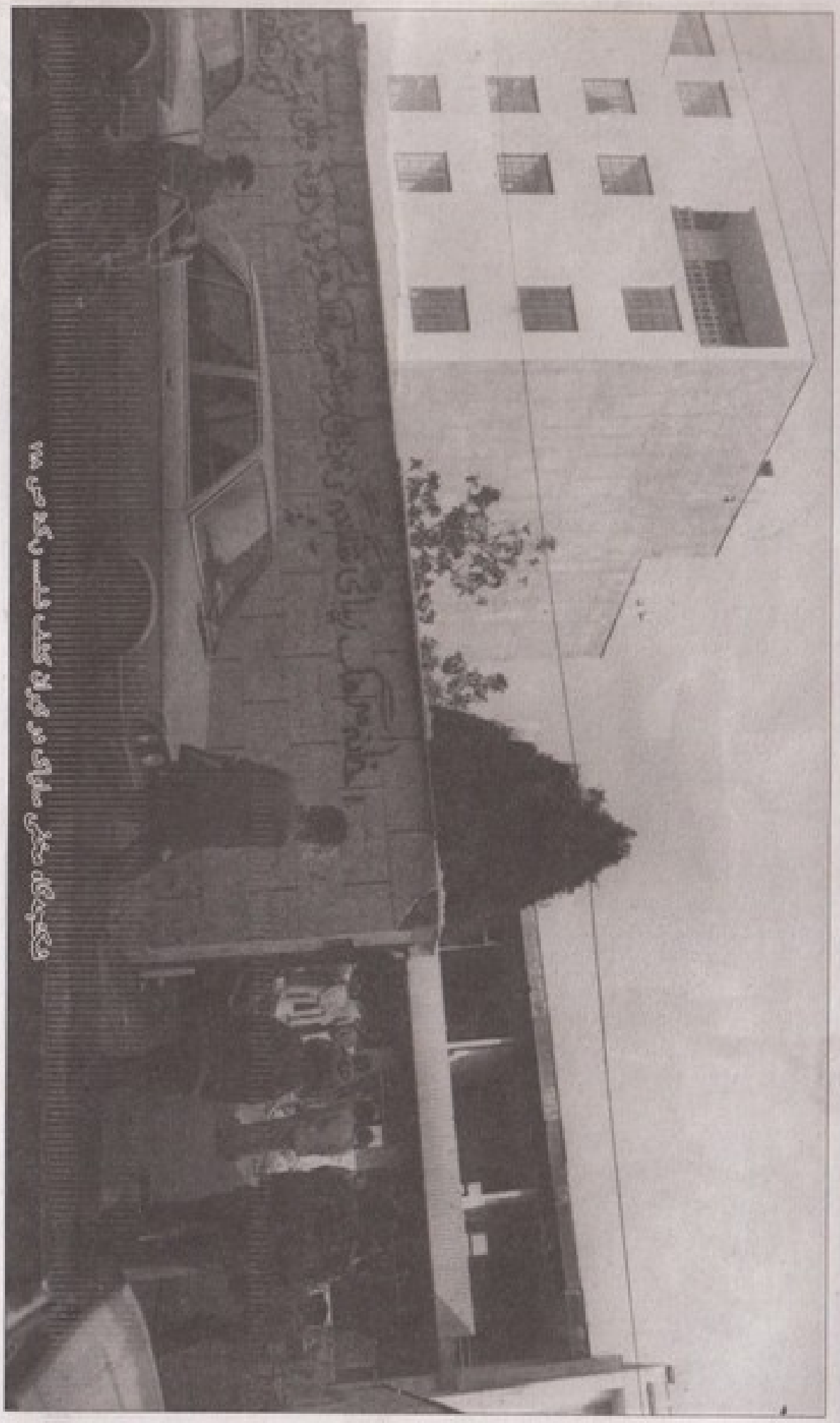
تصویری از مأموران و نظامیان



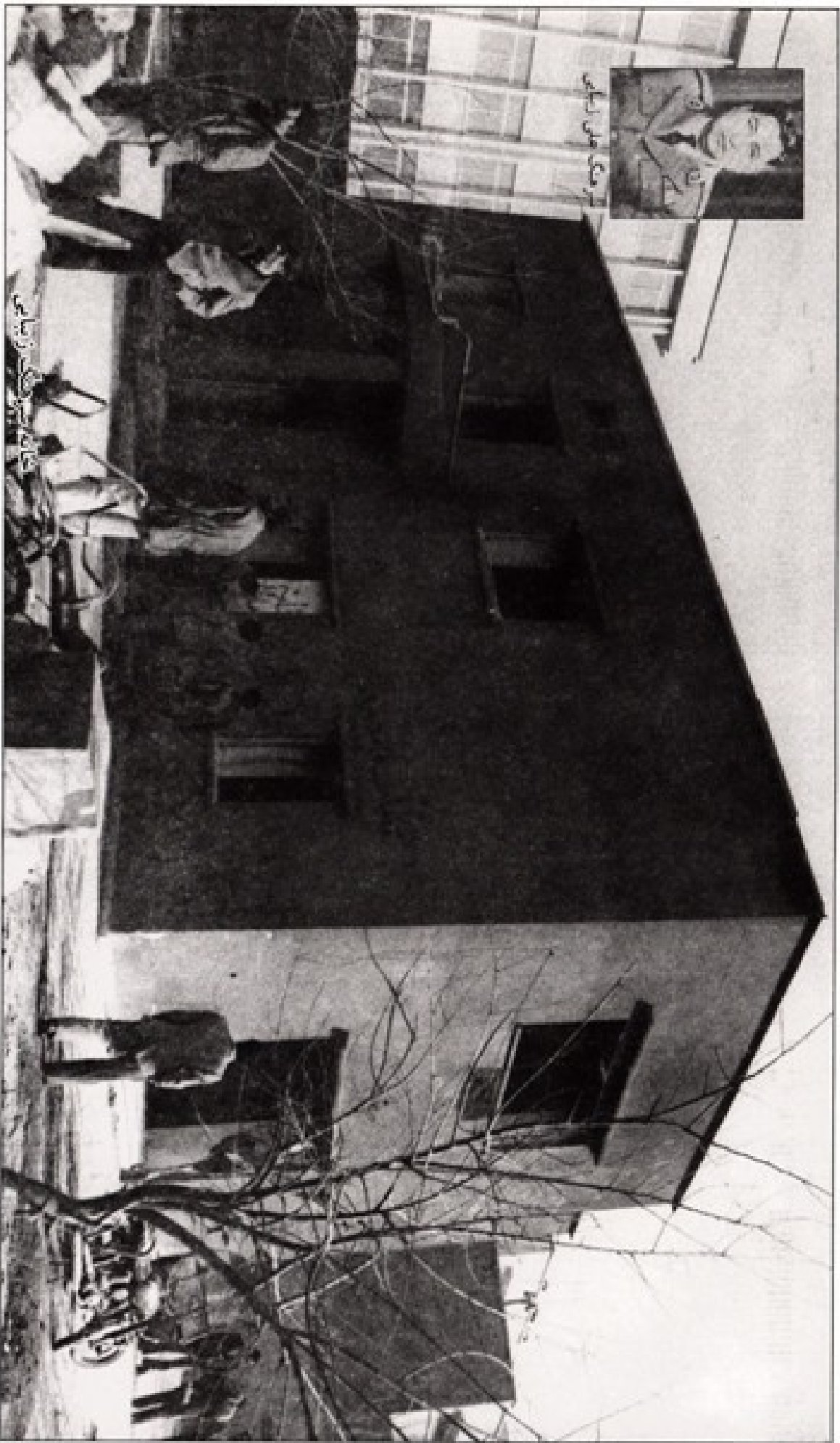
ایق آملر وندان



تصویری از مأمورین زندان
سال ۱۳۱۱



موزه ملی ایران، موزه تاریخ و تمدن ایران - طاس - ن. گد. ص. ۱۷۸



پرومسی جولی اسکالر

کتابخانه و کلاس درس



دفتر تحریریه روزنامه اطلاعات

در محل روزنامه بودیم که صدای تیراندازی از حوالی مجموعه شهرپاکی شنیده شد. بلافاصله رفتیم طبقه هفتم ساختمان روزنامه اطلاعات و چون از آنجا مشرف بر محل تیراندازی بودم، مشاهده کردم در کوچه قورخانه چهار نفر در حال تیراندازی هستند. پرده‌های پنجره‌ها کشیده شده بود و من دوربینم را بین دو پرده مستقر کردم و عکس می‌گرفتم. حرکتش (مس) ۱۲۷





یکی از نیروهای مردمی که در تراست طبقه چهارم روزنامه اطلاعات بود مورد اصابت گلوله
محافظین کمیته مشترک قرار گرفت...ص ۱۲۷

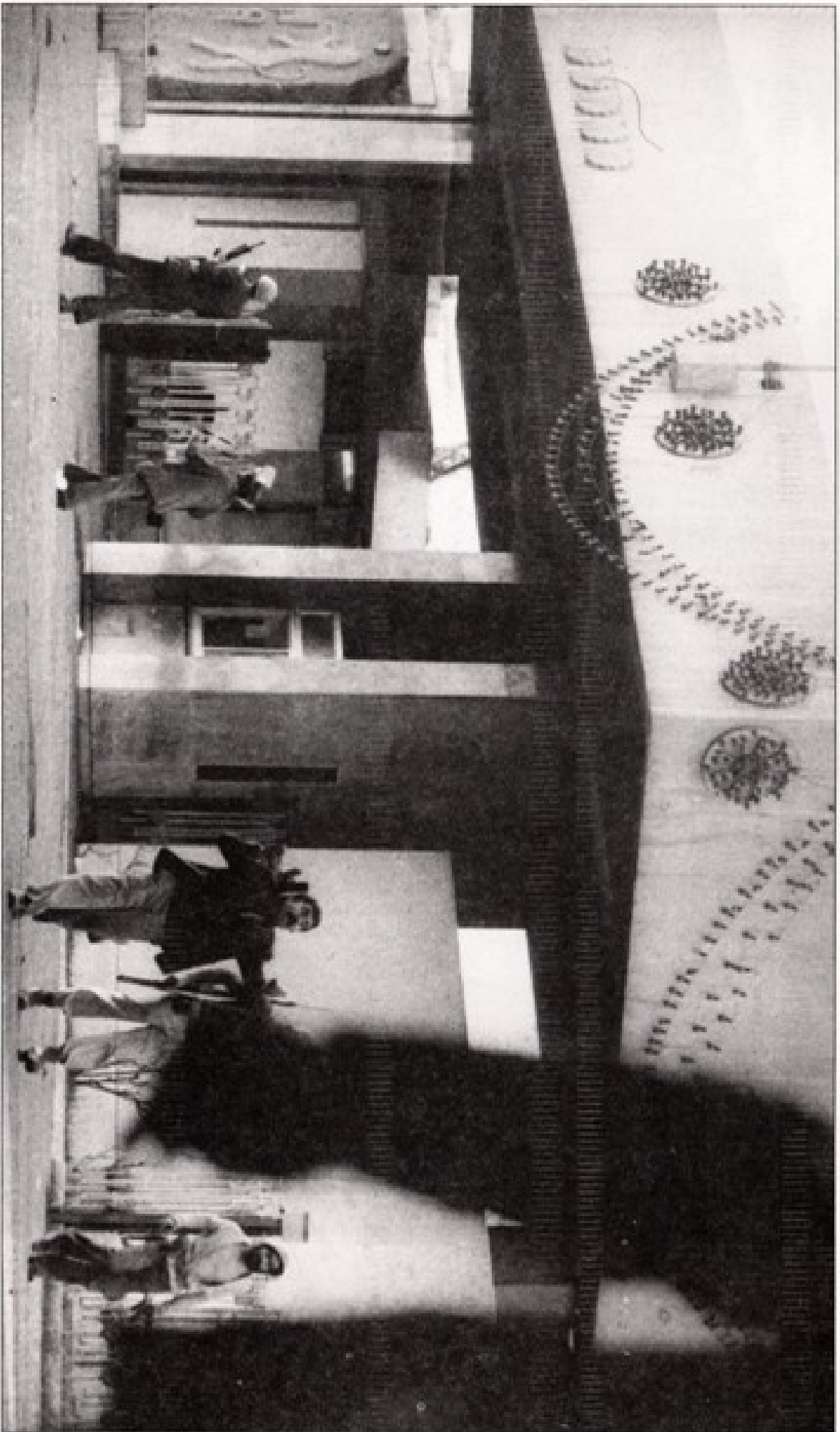








تالار شهرستانی پس از فتح

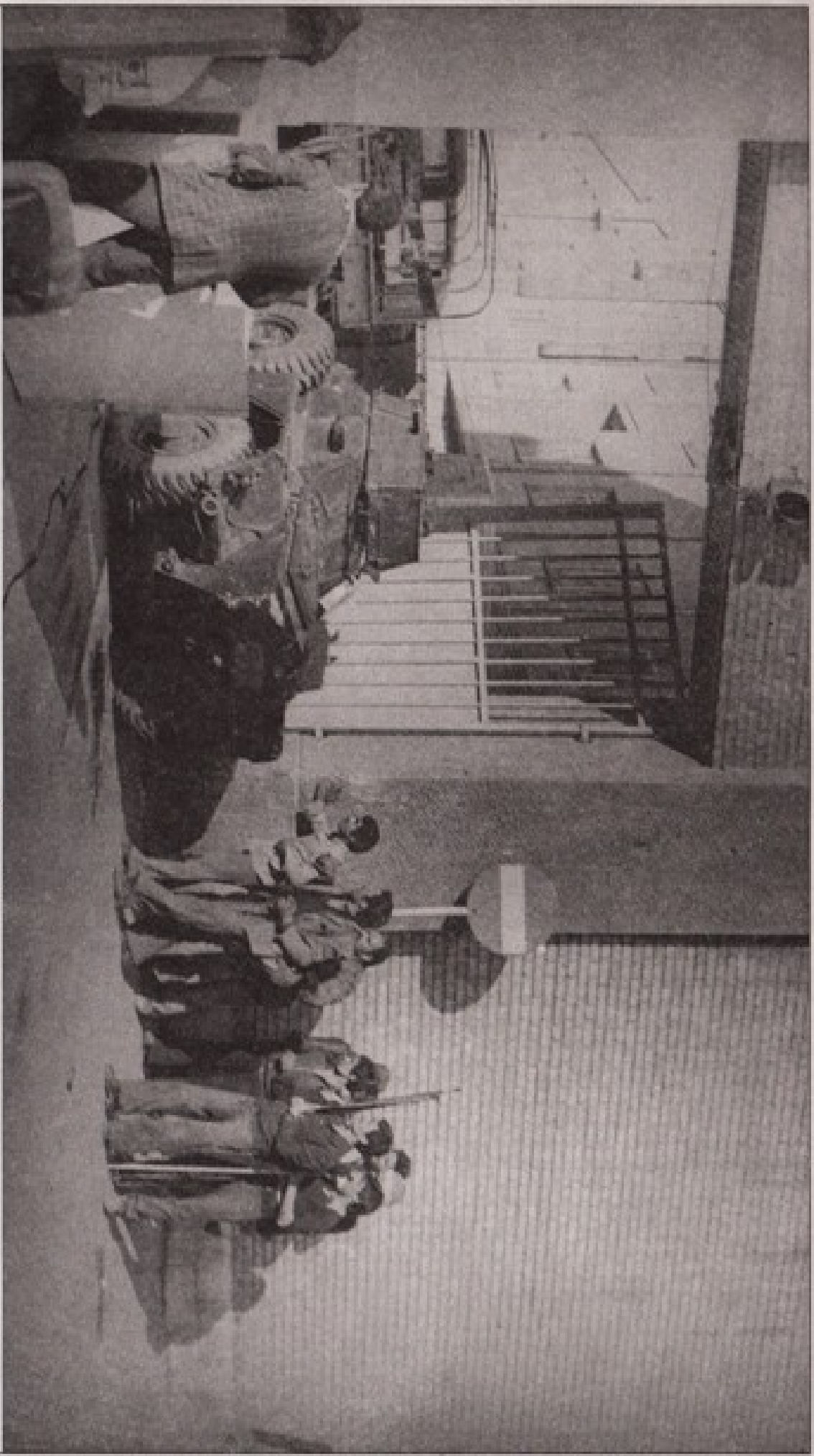




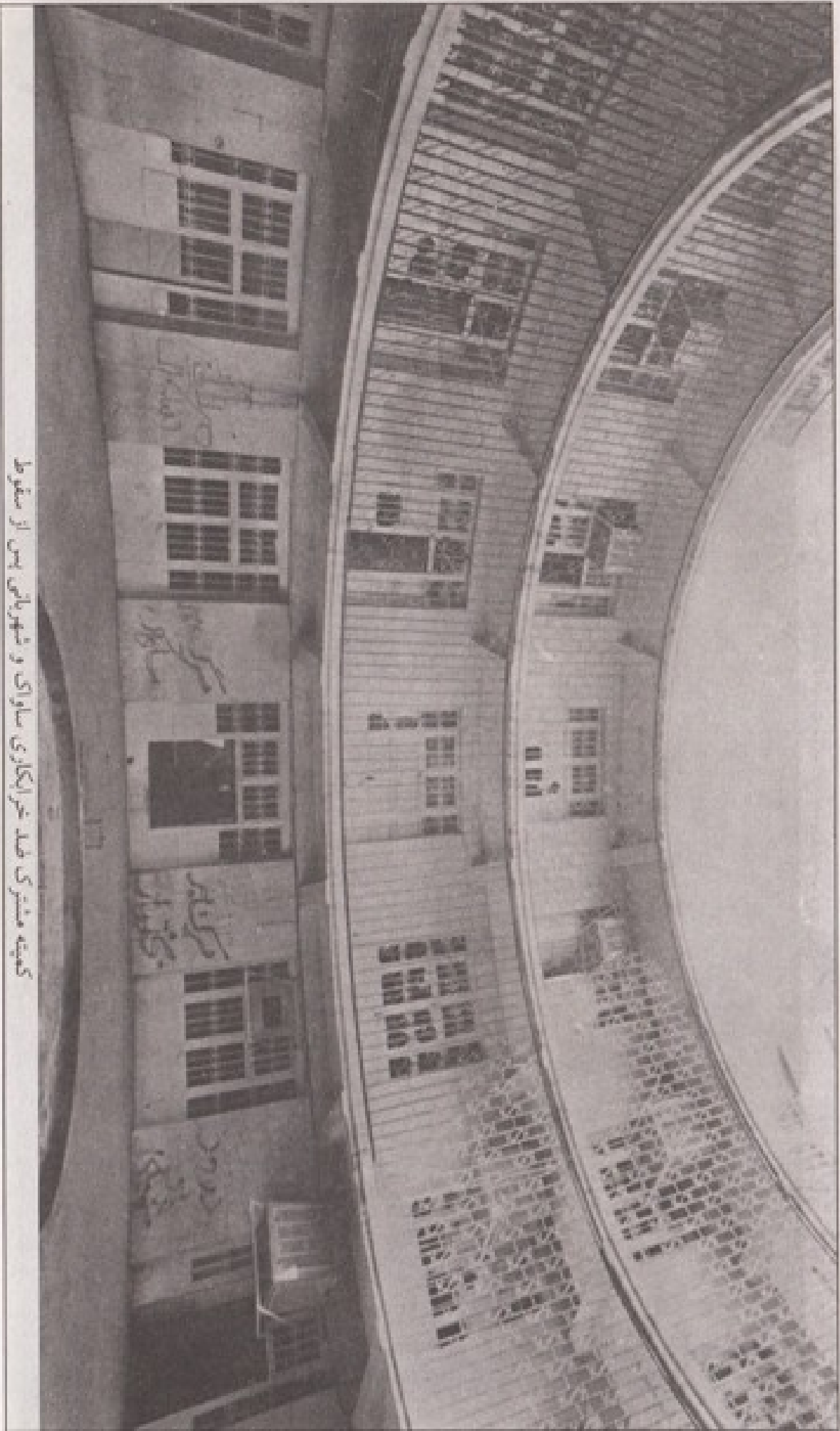
در نزدیکی کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانان - هرمها برای فتح جرم است -



نمایان از یک حرکت خودبخودش و مردی در حال انتقال یک هموزایم در صحنه درگیری



با رحمت و مهربانی مردم و حضور جمعیت در روز شنبه



کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهرتانی پس از سقوط

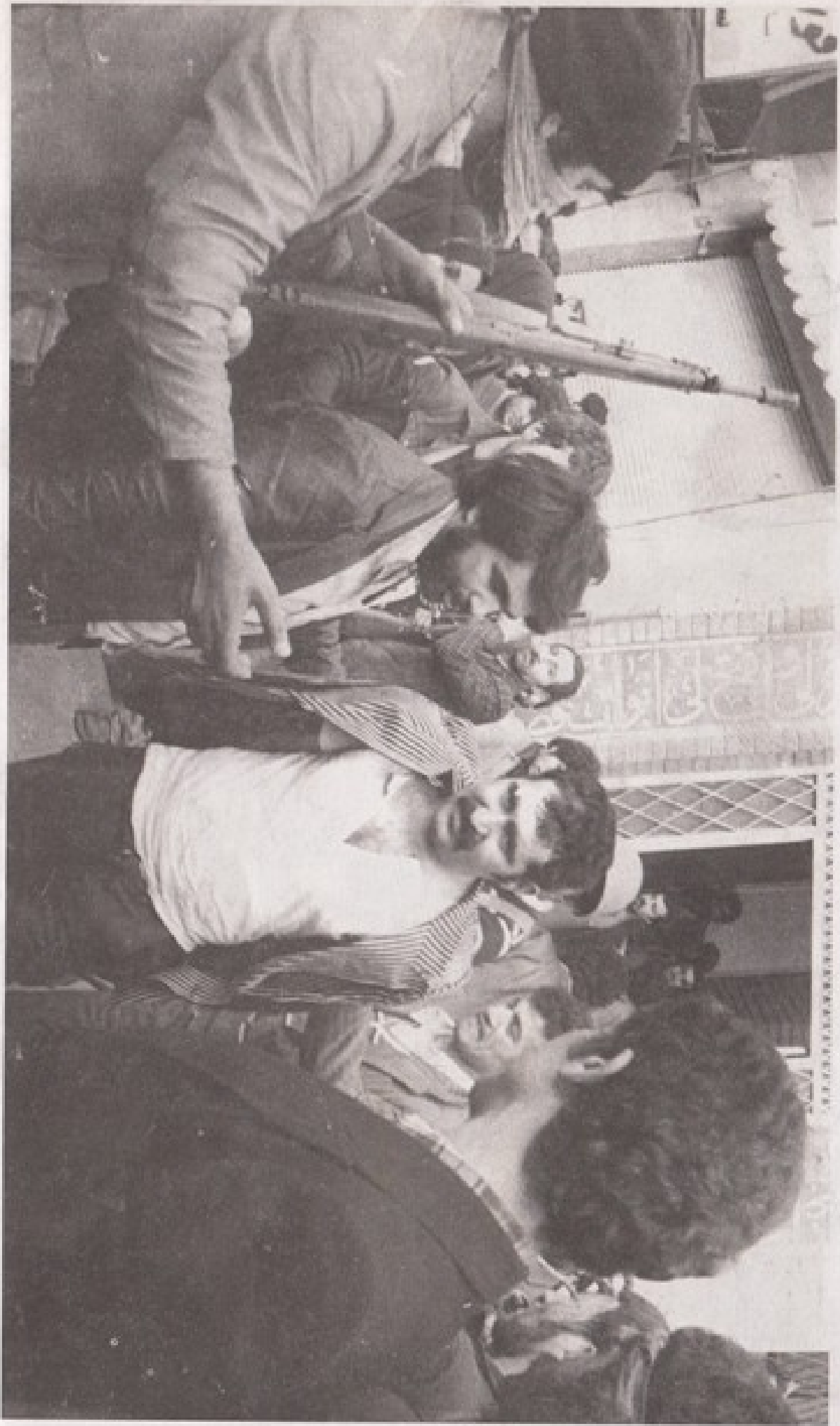
تصویر تعدادی از مأمورین گنجه مشترک ضد خرابکاری که توسط مردم پس از تسخیر در دستگیر شده‌اند

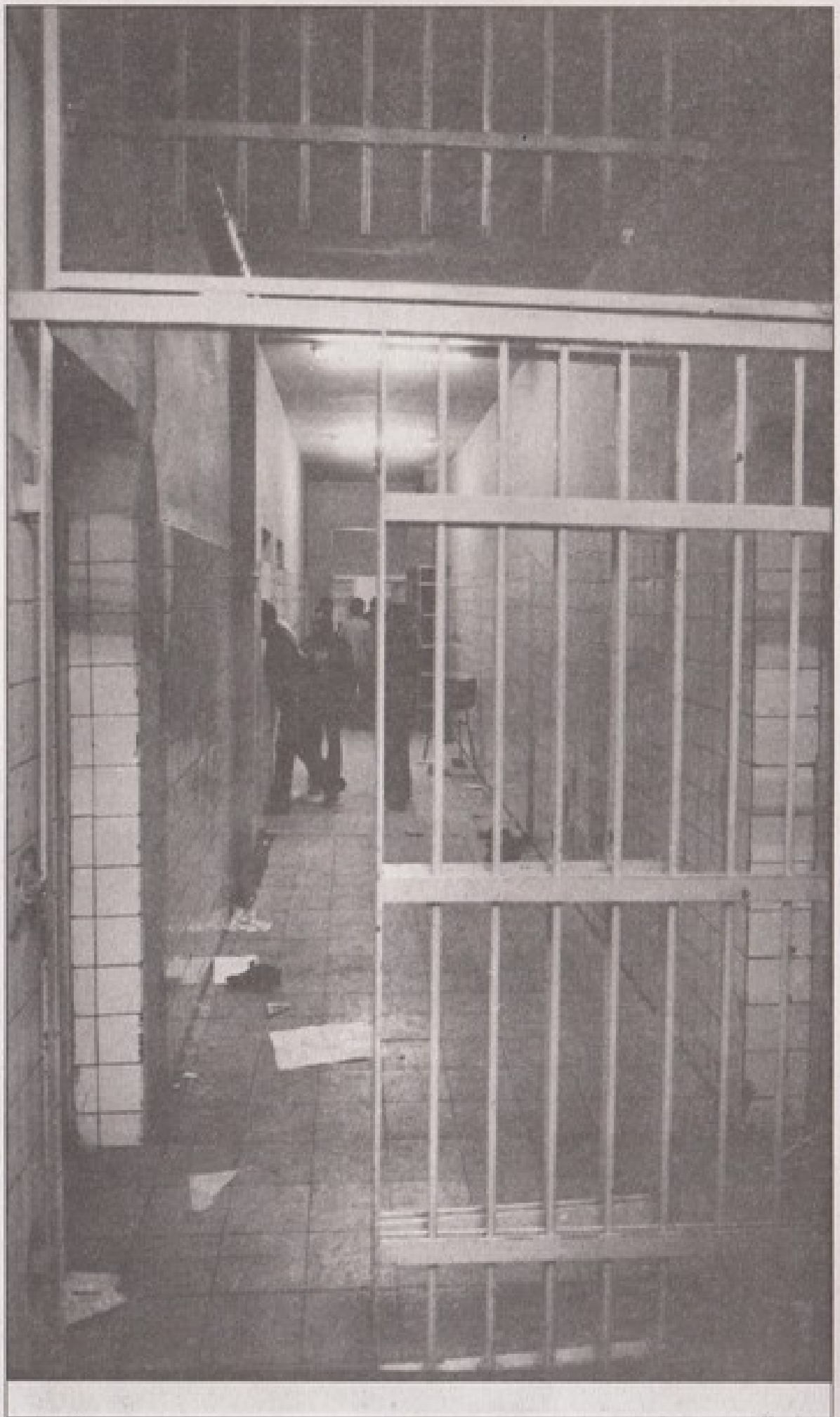


معاونین کمیته مشترک پس از دستگیری به مسجد امین السلطان در خیابان فردوسی ابتداء کرچه روزنامه کیهان منتقل می شدند.



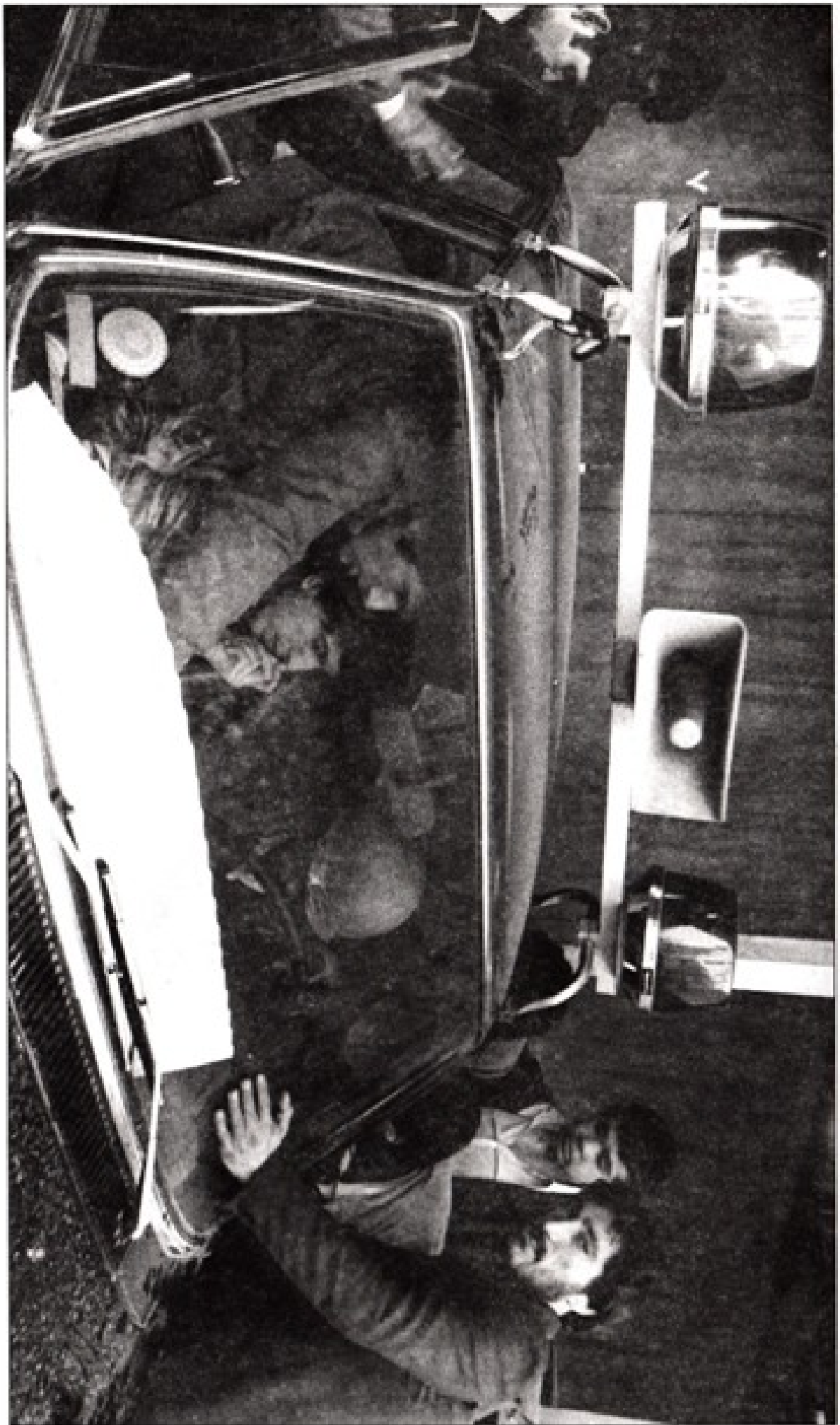




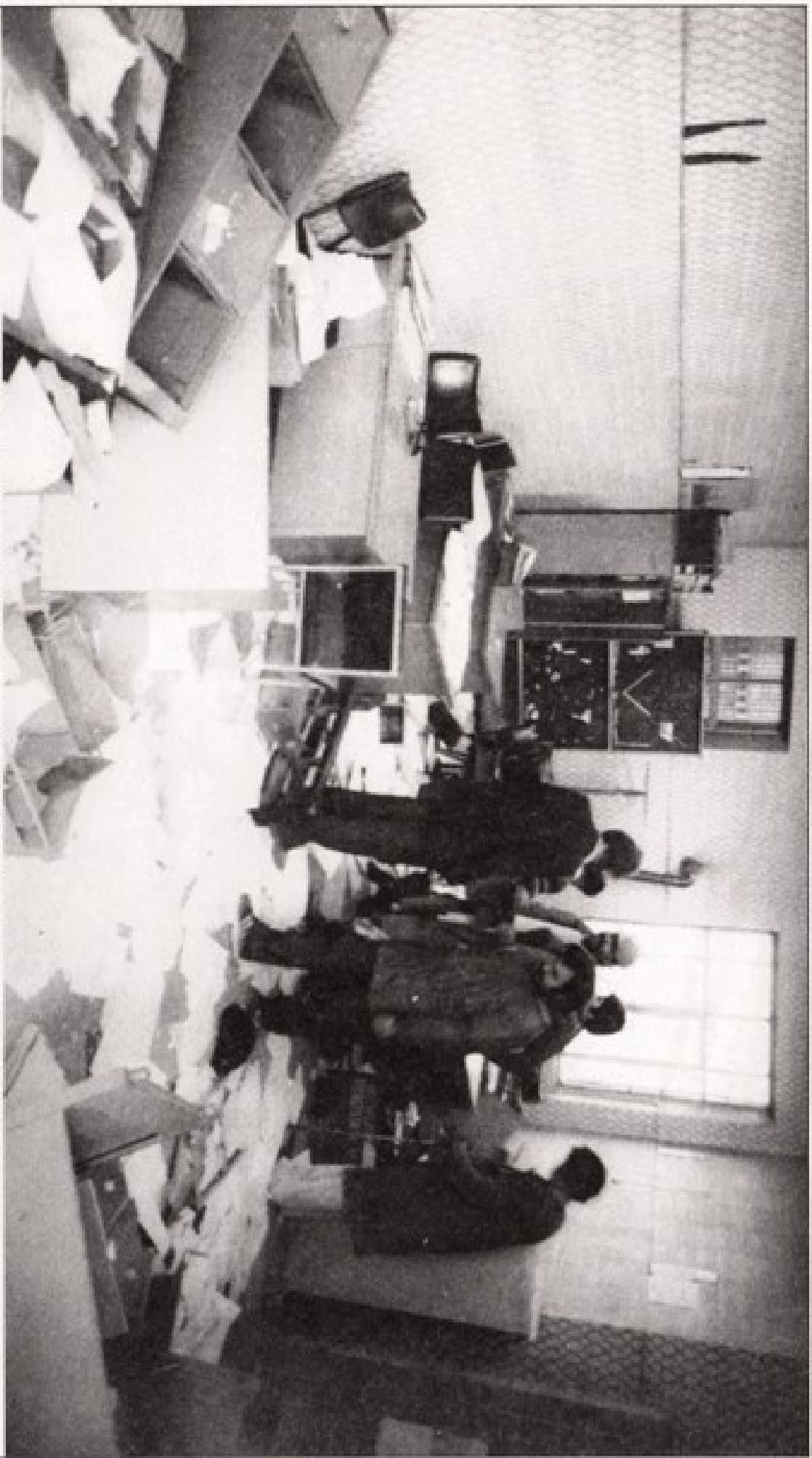


اورنگ خیرمندان کے سر کئیچہ دیکھ کر وہ شہہ خیر انکار ہی نہ تھے۔ ہمدردی سے انہیں اس وقت سے ہی ملنے لگی۔



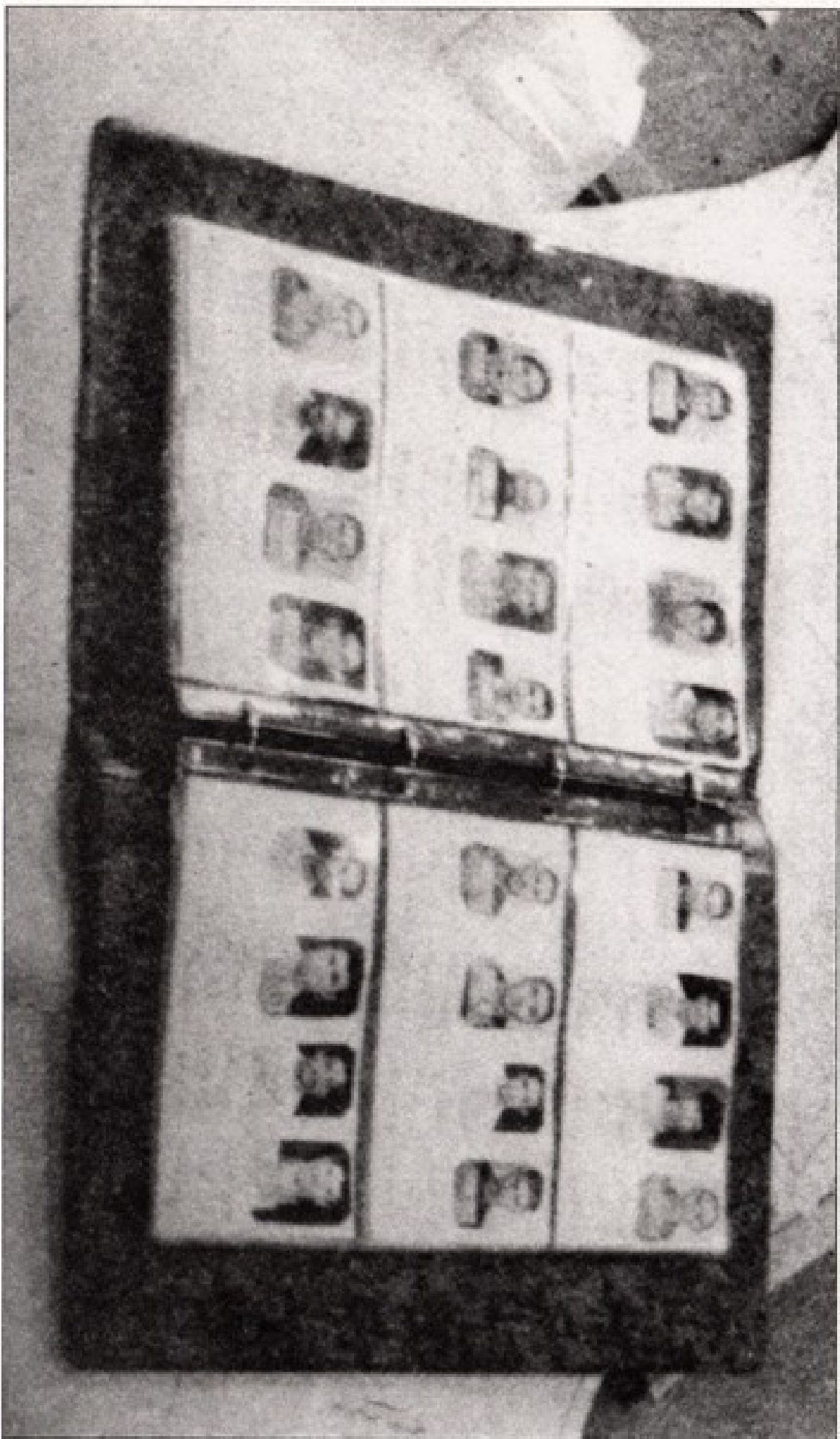


نمای از حضور مردم در کمیته مشترک و تصرف سازمان به تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۵۷



پاکستان کے مختلف علاقوں میں پھیلنے والی کورونا وائرس کی وبا کے باعث ملک بھر میں لاک ڈاؤن کے باعث ملک بھر میں پھیلنے والی کورونا وائرس کی وبا کے باعث ملک بھر میں پھیلنے والی کورونا وائرس کی وبا کے باعث ملک بھر میں پھیلنے والی کورونا وائرس کی وبا کے باعث



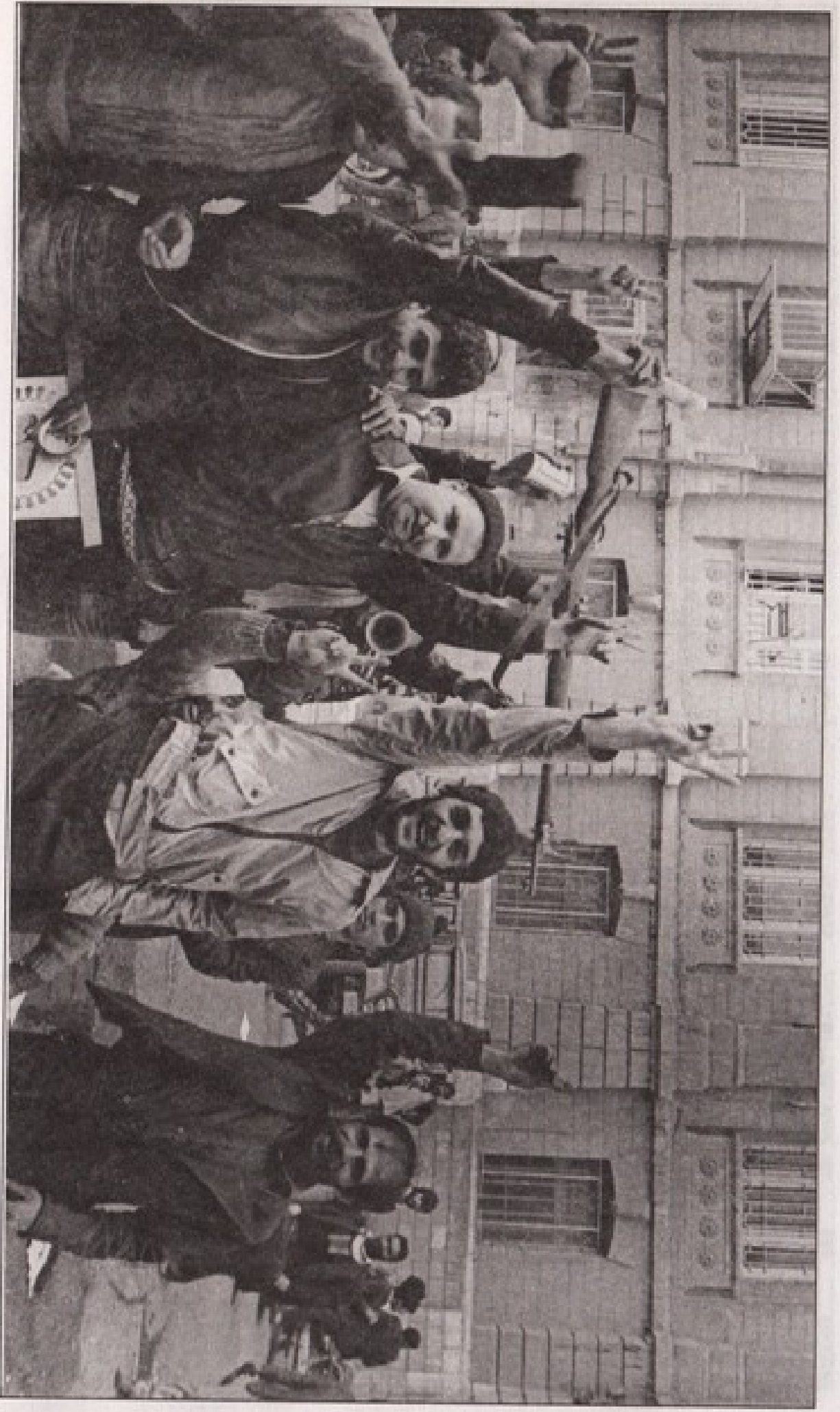






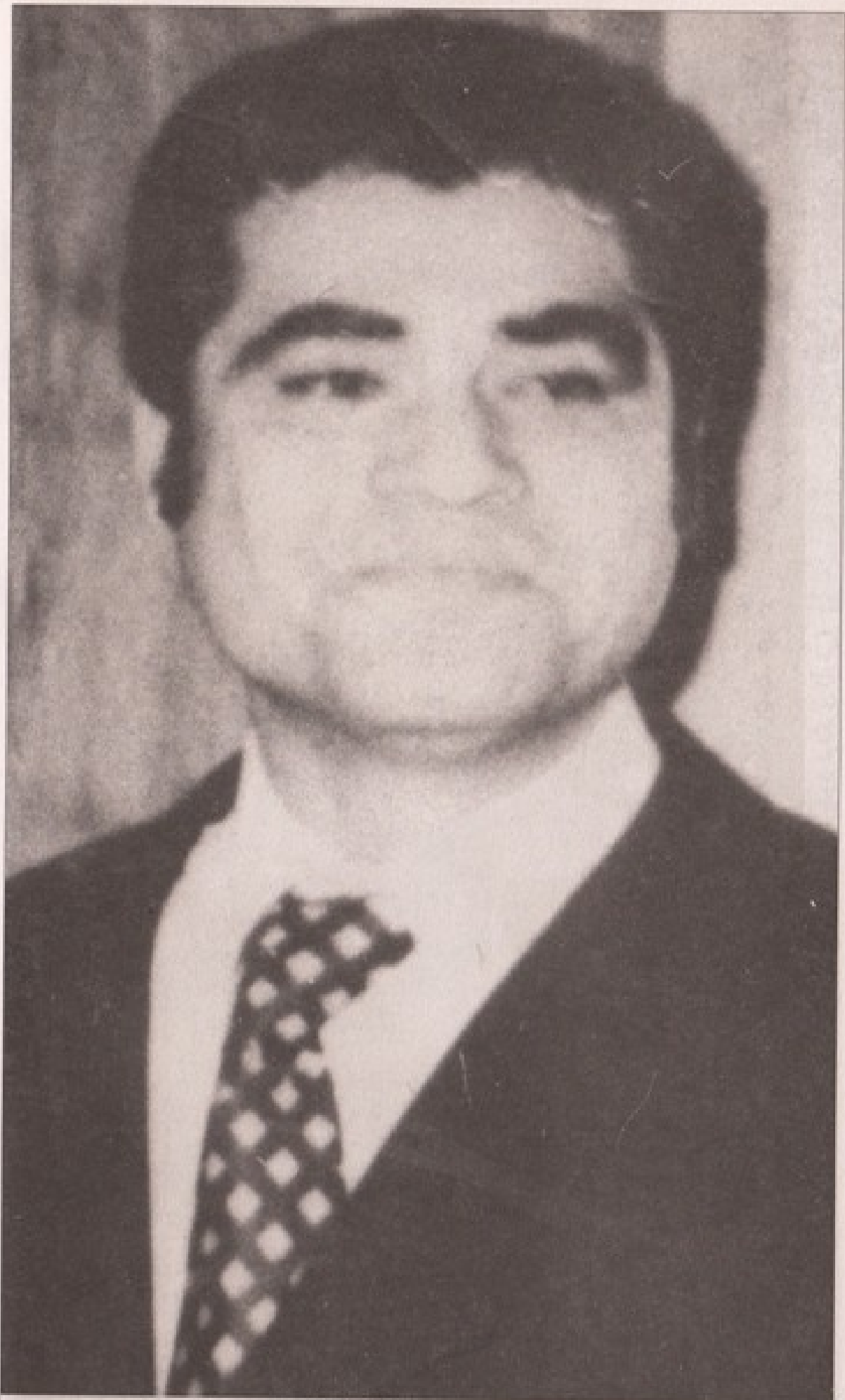
تاریخ ہندوستان

پتالہ سہشتہ صدی ہجری تا پندرہویں صدی

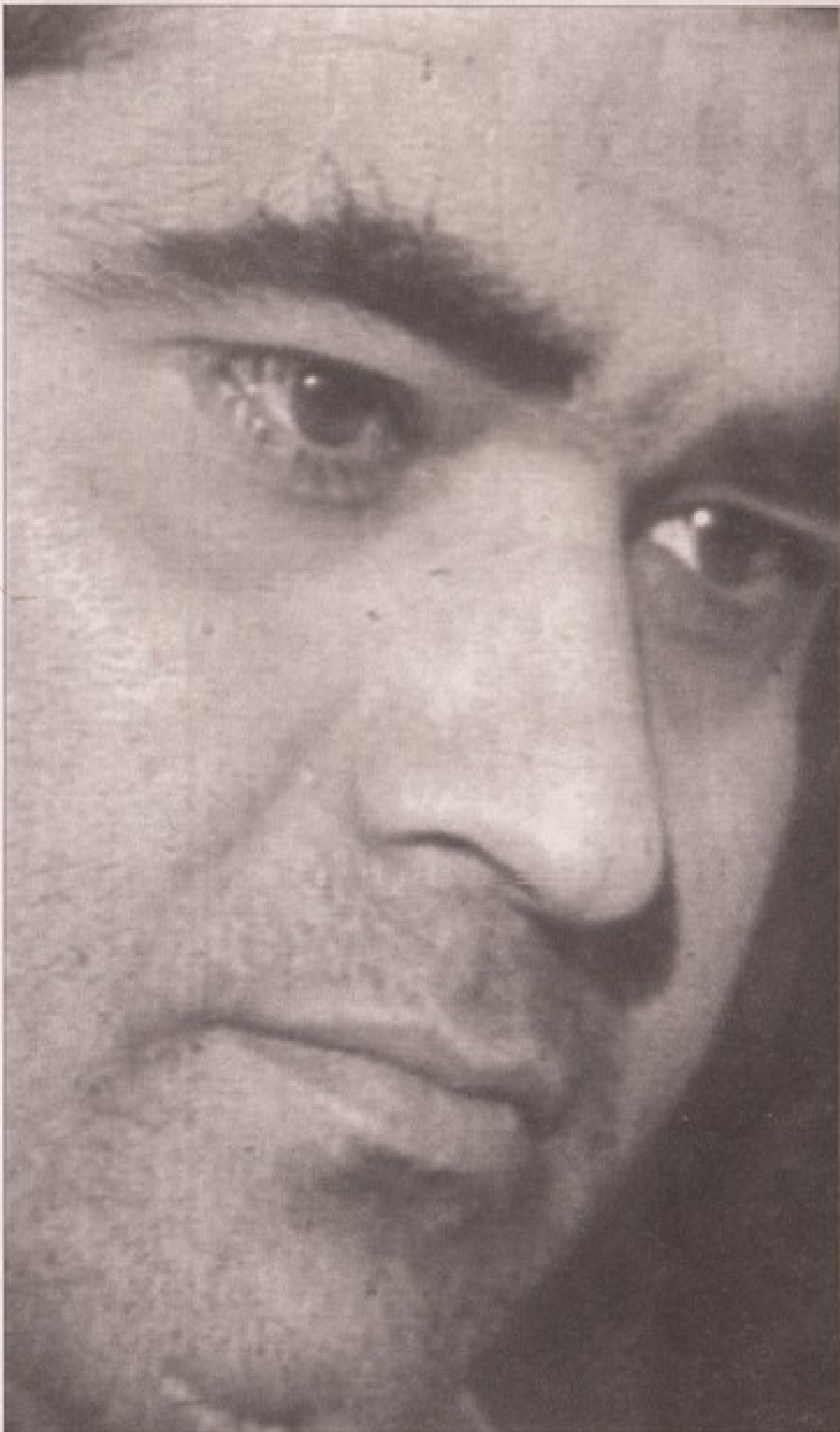


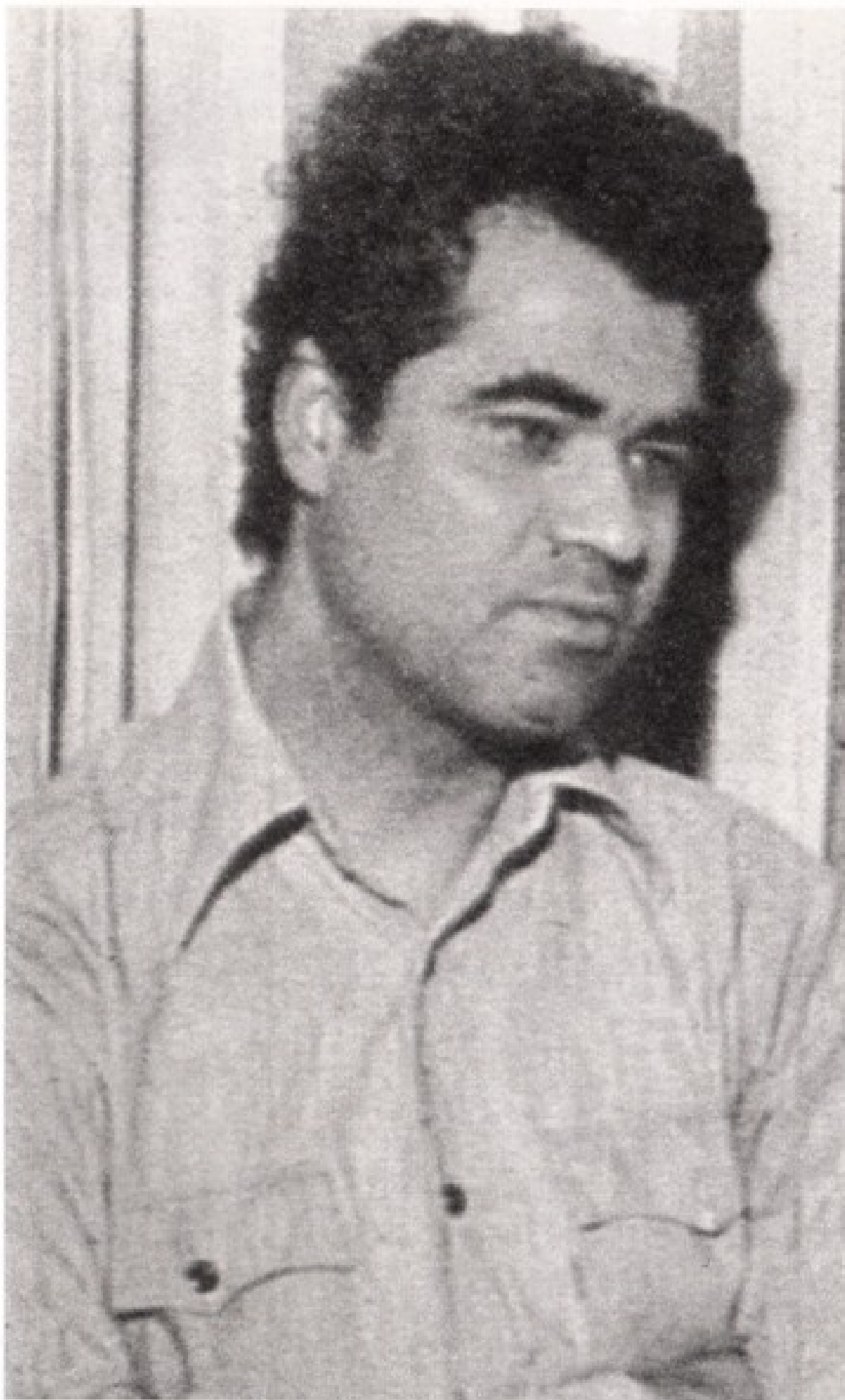
فریدون توکلی (اوش)





بهمن نادری پور (تهرانی)





بهمن نادری پور (تهرانی) بعد از دستگیری



سیران دانشجویان و اساتید در سالن اجتماعات ...







تصویر یکی از زنان میزبان شکرجه شده که از شکرجه‌های بازار جوان می‌گیرد.





یکی از زنان مجاز که در سال الفبا کردن برخی از مسوولان شبکه و کاتب مجازان توسط آشنایان است





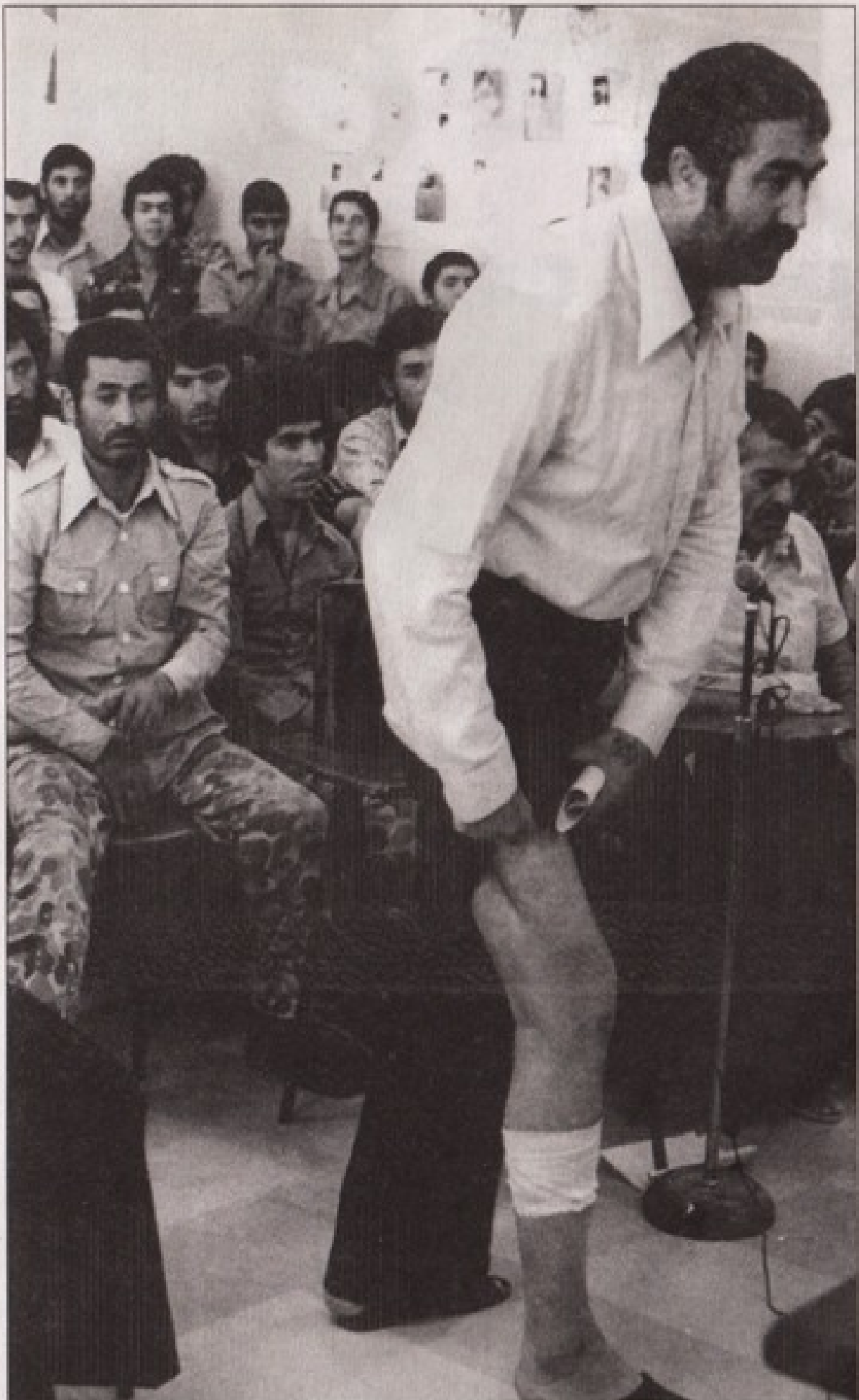
آنچه را من کرده‌ام شمار نکرده بود. من باید اعدام شوم... ص ۲۵۹



یکی از سهروردی که محل اقامت دایه بلایی او تشکیل می‌دهد با در صحنه یادگار به همکاران نشان می‌دهد.



طرح‌آه سبزی کشمکش سروروف به کمالی (انجمن ایستاده در سمت راست) نور حال توضیح به دادگاه



یکی از مبارزین انقلابی سمعی از محل سنگجبه را به دادگاه نشان می‌دهد.



یکی از مبارزین در دادگاه آواز به جای مانده از شکسته رایبه حصار نشان می دهد.





محمد حسین طارمی: ... به مجرد اینکه به بازارهای و فتم شکنجه‌ها، هتاک‌ها و کتک زدن را شروع کردند و بعد تحویل کنالی دادند. اولین برخوردی که این شخص با من داشت ... ص ۳۶۳



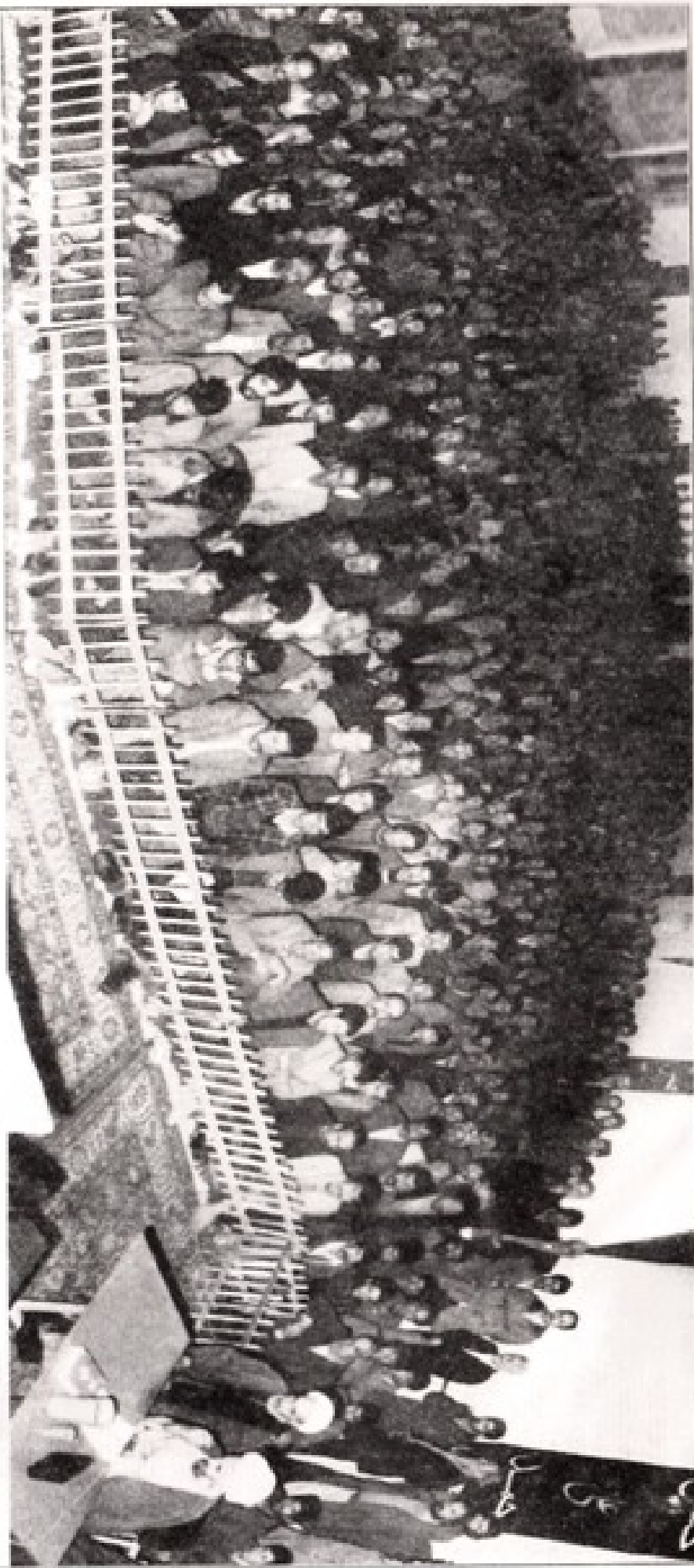


محمد کجویبی: ... او (کمالی) با شلاق به همه جای بدن از جمله سر و کله می‌زد. اینها سلول هشت را گرفته بودند اتاق شکنجه و اینقدر سر و صدای شکنجه شدگان زیاد بود که ما شکنجه خودمان پادمان رفته بود... ص ۲۷۴



یکی از زندانیان در حضور دادگاه از شکنجه‌ها می‌گوید. نظر نشسته سمت راست در تصویر کمالی است





نمای از یکی از سالنهای که در یکی از سالنهای مخصوص دانشمندان تشکیل گرفته

What Torturers Say...

GH.HASSAN POUR



موزه عبرت ایران

ISBN 964-06-6806-0



قیمت: ۵۰۰۰ تومان